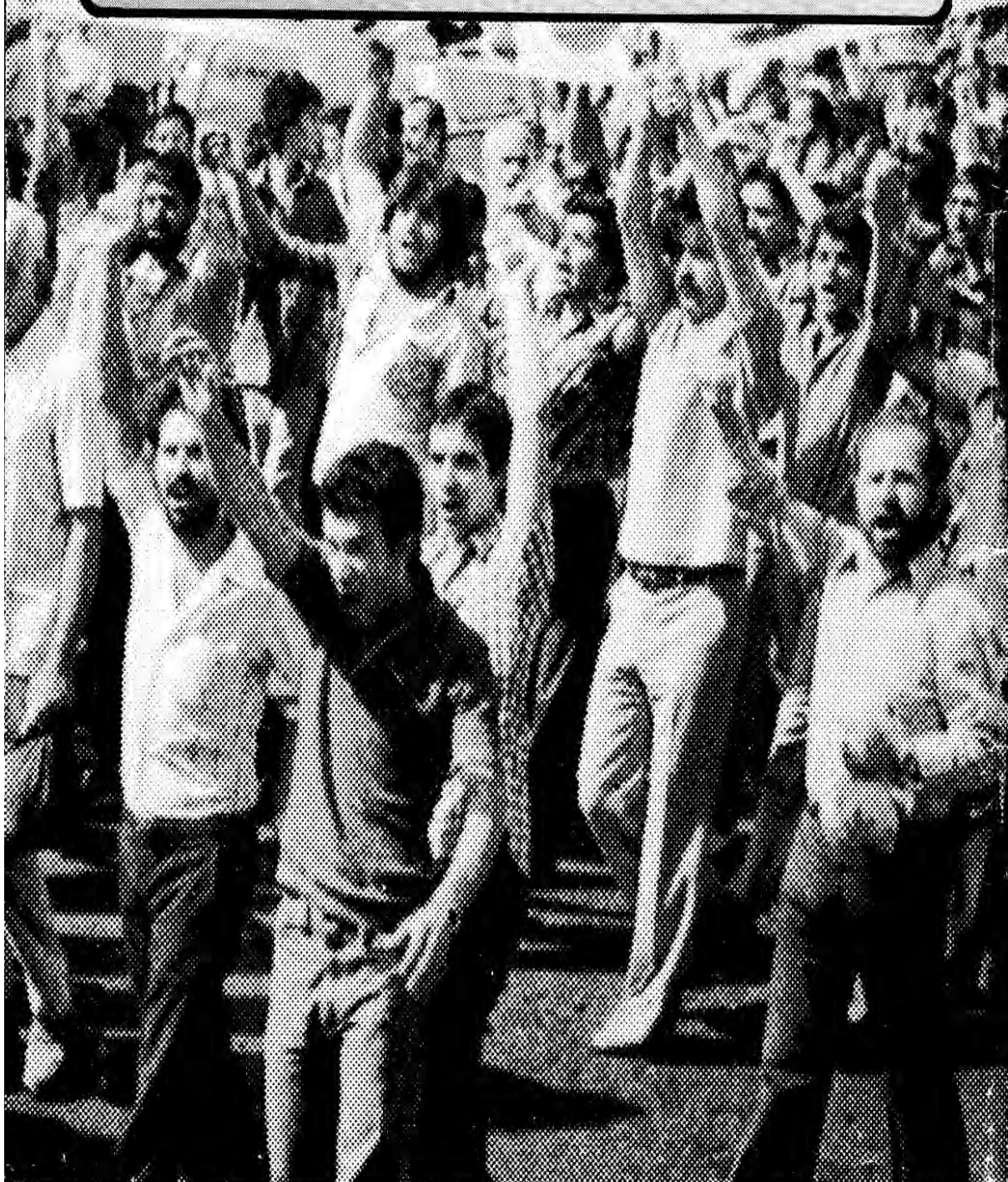




- ساختار سرمایه داری ایران
- مسئله ارضی در ایران
- طبقه کارگر و دموکراسی بورژوازی
- پروتاریا و انقلاب لئون تروتسکی
- درباره برنامه انقلابی
- سفر هواکوفنگ به ایران و نظریه سه دنیا
- بحران استالینیزم و کمونیسم اروپایی

شماره ۸ پائیز ۱۳۵۷



موج دوم

هنوز هر حکومت نظامی به يك ماه نرسیده موج جدید مبارزات توده ای در ایران سرافراشته است . اعتصاب وسیع کارگران و کارمندان که از شرکت نفت شروع شد (در سومین هفته حکومت نظامی) به سرعت به سایر بخش های اقتصادی سرایت کرد . بانک ملی ایران ، بانک پارس ، پرستاران ، معلمان ، مدارس ، شرکت تلفن ، پست ، توانیر ، شرکت بیمه ایران از جمله محل های اعتصاب های یکپارچه بوده اند . این حرکات اعتصابی چنان وحشی در دولت ایجاد کرد که فوراً در مقابل خواست های برخی از این اعتصابها تسلیم شد . تظاهرات وسیع خیابانی ، تحت حکومت نظامی که تجمع سه نفر به بالا را ممنوع می کند ، دوباره خبر روزه شده است . مشهد ، کرمانشاه ، خرم آباد ، بوکان ، دزفول ، رضاویه ، زنجان ، قزوین ، قم ، یزد ، شیراز ، مشهد و تبریز شاهد تظاهرات و زد و خورد مردم با نیروهای نظامی بوده اند . دانشگاه ها قرار است در سایه "حمایت" تانک و توپ آرامش تحمیلی بیابند !

مبارزات توده ای در ایران ، که قریب یکسال و نیم پیش با برخی اعتراضات پراکنده آغاز شد ، به چنان سرعتی به دوره خمودگی و انفعال سیاسی توده ها پایان داد و به چنان ابعاد وسیعی دست یافت که حتی خوش بین ترین انقلابیون را نیز به شگرف واداشت تا چه رسد به دولت خودکامه شاهنشاهی که می پنداشت قریب ربع قرن حکومت کودتا ، ساواک و ارتش تمامی توانائی های عصیان پذیری و مبارزه جویی توده های تحت ستم را خاموش و سرکوب کرده است . درست در هنگامی که دولت می پنداشت حتی آخرین بازمانده های مقاومت و مبارزه را با حملات وحشیانه اش طیه مبارزین سازمان های مسلح ریشه کن کرده است ، درست در دوره که دولت با تکیه به درآمد نفت نوید "تمدن بزرگ" را به مردم می داد ، شدید ترین بحران های اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی گریبانگیرش شد . در عرض کمتر از یکسال پس از آغاز تظاهرات خیابانی و اجتماعات توده ای ، کل موجودیت دولت مسأله مرکزی خواست تظاهرات شده بود . طنین فریاد چند میلیون نفری "مرگ بر شاه" در خیابان های تهران و سایر شهرها به روشنی دینامیزم انکشاف مبارزه طبقاتی را در ایران نشان داد : مبارزه برای حقوق دموکراتیک که از ساده ترین حرکات اعتراضی شروع شده بود در عرض یکسال با بسط توده ای خود مستقیماً در تضاد با حکومت افتاد و دقیقاً ناتوانی جنبش توده ای در یافتن پاسخ به این نیاز عینی منجر به برقراری حکومت نظامی و فروکش موقتی مبارزه شد .

اکنون موج تازه ای از مبارزات توده ای آغاز شده است . بی شک این موج دوم تکرار موج اولیه نخواهد بود . ولی برای آماده بودن جهت این دوره جدید ارزیابی و جمع بندی مهمترین صبحه های موج اول ضرورتی ابتدائی است در مقابل مارکسیست های انقلابی که دخالت آگاه ، روشن و با چشم انداز دقیق را در این مبارزات ممکن خواهد ساخت .

جمع بندی آنچه تا بحال گذشته

حرکات اعتراضی که آغاز دوره نوین مبارزات ضد استبدادی را نشانه زد از نامه های اعتراضی کانون نویسندگان ایران علیه سانسور و خفقان و نامه های برخی از رهبران سابق سازمان های سیاسی ، بویژه جبهه ملی ، علیه آشکارترین نمود های بحران اجتماعی و بی پرده ترین چهره های کریمه استبداد شروع شد . این نامه ها



در آیین شماره :

۱	موج دوم
۴	طبقه کارگر و دموکراسی بورژوازی
۸	پرولتاریا و انقلاب
۱۲	درباره برنامه انقلابی
۱۷	ساختار سرمایه داری ایران
۳۶	مسأله ارضی در ایران
۴۸	سفر هواکوتنگ به ایران و نظریه سه دنیا
۴۹	پکن به آرایش نظریه "سه دنیا" خود می پردازد
۵۴	بحران استالینیزم و کمونیزم اروپایی
۶۰	کمونیزم اروپایی
۷۲	انتخابات پارلمانی فرانسه
۷۴	بررسی و نقد کتاب
۷۸	ضرورت همبستگی بین المللی با مبارزات مردم ایران
۷۸	درباره کمیته ضد اختناق
۸۱	در دفاع از جنبش ضد اختناق
۸۶	در دفاع از کمیته ضد اختناق
۸۹	شیخواری

آدرس:

KANDOKAV
c/o The Other Bookshop
328 Upper Street,
London N1.

کندوکاو

شماره ۸

پائیز ۱۳۵۷

قیمت : ۱۰۰ ریال



شدن اعتراضات شد. استقبال وسیع از شبهای شعر کانون نویسندگان و اجتماعات و تظاهرات وسیع دانشگاه ها بسط این اعتراضات را از دایره محدود روشنفکران و سیاستمداران قدیمی، و عمق ناراضی ها را در اقصای وسیعی نشان داد؛ دولت بهراس افتاد. از نظر دولت اعتراضات می باید بهمان عریضه نویسی ها و نامه نگاری ها محدود می ماند و بتدریج از یاد ها می رفت. واقعیت درست برعکس بود. می باید چاره ای اندیشید و به این توده ها می گفتند که مغایر تصورات و خیال های دولت به "جسارت" و ستیزه جوئی پرداخته بودند در سرعرتی آموخت. مطابق روش های عادت بیست و چند ساله پهلوی، روش های حکومت سرنیزه و پلیس، ابزار خفقان بکار گرفته شد؛ اوپاشان ساواک و پلیس در لباس "شخصی" و تحت نام "کارگران شاه دوست و میهن پرست" به جان مخالفین و متعارضین افتادند. به جلسات و مجامع حمله بردند، اعضای سرشناس کانون نویسندگان را بقصد کشت زدن، کمیته های زیرزمینی و روزمینی "انتقام" برپا داشتند. ولی یکبار دیگر دولت در ارزیابی اوضاع "اشتباه" کرده بود؛ اوضاع دیگر اوضاع سابق نبود، اوضاعی نبود که با حملات ساواک و ترعیب و تهدید های پلیسی اعتراضات خاموش شوند و مردم به خانه ها بازگردند. یکبار دیگر واقعیت عکس تصورات دولت از آب درآمد؛ حملات ساواک بجای ترساندن و خفه کردن مبارزه، مبارزات را توده ای تر، جسورتر و عمومی تر کرد. جواب توده های مردم به دولت از تظاهرات و اعتصابات دانشگاه های سراسر کشور شروع شد و در تظاهرات قم نقطه عطفی یافت. از تظاهرات قم بعد دیگر اعتراضات و تظاهرات حتی به محیط دانشگاه و دانشجویان نیز گسترده شد. در دوره اختناق بیست ساله قبل هرگز کاملاً ساکت نشده بودند. محدود نماند؛ بیشتر و بیشتر حرکت ها بشکل حرکت های عمومی توده های شهری شکل گرفت. از اقصایان و فقره شهر، حاشیه نشینان و ساکنین زاغه ها گرفته، تا اقصای میانی کارمندان، معلمان و بویژه بخش وسیعی از کسبه و بازاریان و عموماً خرده بورژوازی سنتی به این حرکات توده ای و تظاهرات خیابانی پیوستند. دولت برای کنترل اوضاع و سرکوبی مبارزات به ارتش متوسل شد. از آغاز زمستان سال گذشته تا اواخر بهار امسال مکرراً گردان های ارتش و ژاندارمری علیه توده های قم، تبریز، یزد،

در زمانی نوشته می شد که از يك سو فشارها و تنش های ناشی از مسائل ریشه ای و بنیادی جامعه به چنان درجه انفجاریتی رسید بود که نوعی بروز و نمایان شدن عصیان علیه آن را اجتناب ناپذیر می ساخت. از سوی دیگر محتوای بین المللی روزه، انزوای دولت شاه در اذهان عمومی جهان و نمایشات "دفاع از حقوق بشر" گارتز، عکس العمل های معمول دولت ایران را علیه هرگونه اعتراض، دستگیری، شکنجه، زندان و حتی اعدام - دشوار ساخته بود. پاسخ دولت به نامه های اعتراضی سکوت مطلق و نادیده گرفتن محض آنها بود. بویژه که در این هنگام نخستین نشانه های بحران اقتصادی در سطوح مختلف سرزده بود؛ از هم پاشیدگی کامل کشاورزی قابل کتمان نبود، تورم بر مشکلات سرمایه گذاری صنعتی از يك سو و بر اوضاع نابسامان زندگی روزمره توده ها از سوی دیگر فشارهای روز افزون وارد می کرد. سرمایه بجای صنعت در جهت زمین و ساختمان و خوابیدن در حسابهای بانکی روی آورد، نابسامانی های وسیع در خدمات و سیستم توزیع، و فساد عریان بورکراسی دولتی هم مزید بر علت شده بود. در این شرایط دولت امیدوار بود که برخی تغییرات در سیاست های اقتصادی و توجه به حادث ترین و عریان ترین این مشکلات از يك سو همراه با نادیده گرفتن مطلق حرکات اولیه اعتراض از سوی دیگر منجر به محو و ناپدید شدن صدا های ضعیف اعتراض گردد. تغییر کابینه هویدا و برنامه های کابینه آموزگار چنین هدفی را دنبال می کرد. اکنون واضح است که این هدف و طرح با شکست مواجه شد، چرا که دولت در حسابها "زیرکانه" خود يك "اشتباه بزرگ" مرتکب شد؛ شدت و عمق بحران اجتماعی را، درجه ناراضی و عصیان عمومی توده ای را بسیار کمتر از واقعیت موجود می پنداشت. مغرور از برنامه های اقتصادی "رشد شتاب یابنده و حرکت تاریخی بسوی تعدن بزرگ" و مطمئن از ثمرات سבעانه کارکرد پلیس و ارتش و ساواک می پنداشت که با چشم پوشیدن و نادیده گرفتن این اعتراضات اولیه، و سعی در ترمیم برخی از خراب ترین چهره ها و نتایج برنامه های خود خواهد توانست خاموشی سابق را مستقر گرداند. بهای این "ارزیابی غلط" بزودی روشن شد؛ در محتوای ناراضی و عصیان عمومی نادیده گرفته شدن اعتراضات اولیه منجر به تهور بیشتر توده ها، جری تر و غلی تر

اهواز، تهران، اصفهان، ... بکار گرفته شد. ولی دولت باز هم "شبهه" کرده بود. بحران اجتماعی به چنان ابعادی رسیده بود که حتی صدها کشته و هزاران زندانی هم قادر به ترغیب توده ها نبود. قریب شش ماه تظاهرات خیابانی، زد و خورد با نیروهای مسلح شاهنشاهی و ادامه وسیعتر تظاهرات و حرکت توده ای به دولت فهماند که واقعاً دیگر اوضاع اوضاع سابق نیست. دیگر با توسل به روش های سابق حکومتی ادامه و بقای دولت ممکن نیست. دوره "آزادی های مشروط" شروع شد: آزادی احزاب به شرط آنکه در چارچوب قوانین مملکتی عمل کنند، آزادی اجتماعات به شرط آنکه سلامت آئین و معقول باشند، آزادی مطبوعات به شرط آنکه مسؤولانه رفتار کنند، و حتی آزادی انتخابات در چارچوب همین آزادی های مشروط و مقید. گرگ درنده با پوستین "آشتی ملی" به صحنه آمد. ولی در عمل استفاده توده ها از همین آزادی های به زنجیر کشیده شده به گسستن زنجیرها انجامید. جنبش توده ای بروشنی می دانست چه نمی خواهد: استبداد و حکومت سرنیزه نمی خواست، حکومت اقلیت ثروتمند بر اکثریت فقیر زده نمی خواست. پس حکومت را به مصادف طلبید و یک صدا از میان رفتن شاه را که نقطه کانونی حکومت اختناق و ظلم می دید خواستار شد. ولی جنبش توده ای هنوز نیاخته بود که چه می خواهد. ناموزونی میان این دو این فرصت را به دولت داد که لااقل موقتاً حرکت توده ای را پس بینداند.

چرا جنبش توده ای بدین گونه شکل گرفت؟

پاسخ به این سؤال صرفاً بر مبنای مشاهدات عمومی و تحلیل کلی میسر نیست. اگرچه شروع از تحلیل و ارزیابی صحیح از ماهیت بحران کنونی و تکالیف اساسی مبارزاتی تنها نقطه شروع منطقی و عینی است، ولی بویژه در شرایط ضعف نیروهای انقلابی در مقایسه با گرایش های سنتی، خود شکل گیری جنبش توده ای تبدیل به یکی از عوامل عینی و اساسی چنین تحلیلی می شود.

همانگونه که اشاره شد حرکات اولیه اعتراضی، با نامه های کانون نویسندگان، علیه سانسور و برای کسب برخی حقوق دموکراتیک آغاز شد. اهمیت عینی کسب این حقوق ابتدائی برای باز شدن مبارزات طبقاتی در ایران خود را بصورت استهلال وسیع افشار روشنفکران و دانشجویان از این مبارزات نشان داد. شرکت چندهزار نفر در شبنهای شعر و سپس تکرار این گونه مجامع در سطح دانشگاه ها در پیشبرد مبارزه در آن دوره برای کسب حق آزادی بیان و اجتماع نقش ویژه ای ایفا کرد. ولی با شروع حملات دولت علیه این اجتماعات جهت و جواب دیگری لازم بود. کانون نویسندگان ایران که بعلاوه سابقه و سنت مبارزه اش علیه سانسور و اختناق و بخاطر پیشقدمی آن در شروع مجدد این مبارزات در مرکز دوره اولیه مبارزات قرار گرفته بود، اکنون دیگر آن نیروی که از عهد ه جواب به مسائل جدید برآید نبود. این جواب در ماهیت آن نبود. اکنون سائله شکل و جهت بخشیدن به مبارزات توده ای در سطحی بسیار وسیع تر و علیه حملات همه جانبه دولت مساله روز شده بود. تنها یک رهبری آگاه سیاسی که بتواند این مبارزات را به دور خواست های مشخص علیه دولت و برای کسب و تحکیم حقوق دموکراتیک شکل و جهت بخشد می توانست از عهد ه جواب به مسائل جدید برآید. یک چنین رهبری سیاسی در صحنه مبارزات توده ای وجود نداشت. شکل گیری مبارزات توده ای از این دوره به بعد شدیداً تحت تاثیر این عامل قرار گرفت. دو نیروی سنتی سیاسی و طرفداران آن هیچیک نه برنامه ای برای پیشبرد مبارزات نداشتند، نه پایه ای در این مبارزات توده ای داشتند و نه از آن تاریخ تا به امروز در مبارزه علیه قابل توجهی شرکت کرده اند. این دو نیرو یکی اتحاد نیروهای جبهه ملی و دیگر حزب توده بود.

حزب توده از پس از دوران شکست و اختناق کودتا که منجر به از بین رفتن کلیه سازمان های توده ای و مبارزاتی دوره قبل از کودتا شد، و بویژه پس از درهم شکسته شدن آخرین بقایای تشکیلاتی آن در اواسط سالهای دهه ۱۳۴۰ هیچگونه پایه وسیع توده ای در ایران بدست نیاورده است. شکل گیری افشار آگاه سیاسی از اواخر دهه ۱۳۴۰ به بعد اساساً در خارج از این حزب و بمیزان قابل توجهی علیه سیاستهای سابق این حزب، در رد راه مسالمت آمیز و در رد رفرمیزم حزب توده، صورت گرفت. با این وصف نفوذ قابل ملاحظه ای که هنوز حزب توده در برخی از افشار روشنفکران بویژه در کانون نویسندگان، داشت این امکان را به آن می داد تا در صورتی که از جهت گیری سیاسی صحیح و جواب به نیاز عینی اوضاع برخوردار می بود بتواند سرعت پایه ای در میان مبارزاتی گسسته علیه سانسور و اختناق شروع شده بود بیابد و به نیروی سیاسی مشکل کننده و جهت دهنده به این مبارزات تبدیل شود. آنچه از چنین برآیندی جلوگیری کرد برنامه و سمت گیری این حزب بود. حزب توده در عرض یکسال اخیر فعالیت های خود را در دو سطح متعادل از هم متمرکز کرده است. یکی در سطح فعالیت های صنفی در میان کارگران و دیگری در سطح فراخواندن جبهه ضد استبداد. دورنمای کوتاه مدت حزب، بجای شکل مبارزات موجود علیه دولت، چشم دوختن به طغیان یک جناح از هیأت حاکمه علیه جناح دیگری از همین هیأت حاکمه بوده است. ابزار این طغیان نیز جبهه ضد استبداد است که از نظر حزب توده می باید کلیه افشار مردم و جناح "ضد استبدادی" هیأت حاکمه را متحد سازد. در دراز مدت حزب توده امیدوار است از طریق فعالیت های صنفی در میان کارگران و شکل دادن به این مبارزات چنان وزنه ای اجتماعی برای خود بسازد تا جای وی را در این جبهه باز کند: بعبارت دیگر درگیر کردن حزب توده در حکومت را برای مهار کردن مبارزه طبقاتی توسط هیأت حاکمه اجتناب ناپذیر نماید. اما این گونه بخش بندی ها در واقعیت طیف هیأت حاکمه ایران موجود نبودند. بحران سیاسی حکومت نیز، بجز در چند هفته قبل از حکومت نظامی، هنوز بچنان درجه ای نرسیده بود که حتی افتكك سیاسی در میان هیأت حاکمه بوجود آورد. علاوه بر این وزنه اجتماعی حزب توده هنوز نه چندان است که دولت را به در نظر گرفتن و حساب کردن روی این حزب وادار سازد. طبیعی است که در چنین حالتی استراتژی موهوم حزب توده هیچ ماحصل ملموسی نمی توانست داشته باشد. نتیجه عملی این بود که در طی موج اول مبارزات، بویژه از پس از آغاز حملات دولت از اوایل زمستان سال گذشته، این حزب هیچ نقش قابل ملاحظه ای ایفا نکرد.

اتحاد نیروهای جبهه ملی نیز با مسائل مشابهی روبرو بوده است. این سازمان پس از شکست آخرین تلاش مبارزاتی اش در اواخر دهه ۱۳۳۰ و پس از روشن شدن ورشکستگی سیاسی آن حتی در مقابله با برنامه های جدید دولت از اوایل دهه ۱۳۴۰ به بعد هیچ دلیل وجودی برای پایداری نمانده بود. بدون پایه وسیع در میان هیچ یک از افشار و طبقات اساسی جامعه کنونی ایران، و بدون هیچ برنامه روشنی برای حل مسائل جامعه و یا حتی پیشبرد موقت اوضاع، فعالیت های آن به نوشتن نامه های اعتراضی و اعلام موضع و طرح برخی خواست های دموکراتیک بدون سازمان دادن هیچگونه مبارزه ای حتی برای همین خواست ها، محدود بود. این سازمان بیشتر به کرامت کارتر چشم دوخته بود تا به نیروی مبارزات توده ای ورشکستگی سیاسی قبلی و بی عملی مطلق کنونی این دو نیرو، بی برنامه ای و چشم انتظار دوختن آنان به معجزات هیأت حاکمه ایران و یا آمریکا، راه را برای رواندن جناح دیگری از اپوزیسیون سنتی، گرایش های مذهبی مخالف دولت، کاملاً باز گذاشت. اینسان عملاً تنها نیروی قابل ملاحظه ای بودند که به شکل مبارزات توده ای پرداختند. صحنه مبارزات از دانشگاه ها و اجتماعات کانون نویسندگان

بسرعت به مساجد منتقل شد. برخلاف ادعای خود گرایش های مذهبی و باور بسیاری گرایش های "چپ"، این تغییر بدلیسل "مسلمان بودن" اکثریت مردم ایران، بدلیل نفوذ عمیق و ریشه ای مذهب در آگاهی توده ای، بدلیل نوعی رنسانس اسلامی نبود. دلیل اساسی و تعیین کننده همان خلا سیاسی بود که ورشکستگی برنامه و عملکرد حزب توده و جبهه ملی ایجاد کرده بود. این خلا در دوره قحطی نیز، قبل از شروع مبارزات توده ای یک سال و نیم اخیر، زمینه را برای پدیدار شدن گرایش های مبارز اسلام آماده کرده بود، گرایش هایی که درواقع به اسلام صرفاً بعنوان مکتبی برای توجیه مبارزه خود روی آورده بودند نه اینکه ضرورت مبارزه را از احکام اسلامی نتیجه گرفته باشند. البته این مسأله که در طی موج اولیه مبارزات توده ای طبقه کارگر هنوز به ثابته یک طبقه وارد مبارزه نشده بود و تاثیرات ویران کننده بحران سرمایه داری ایران مستقیماً و شدیداً بر اقتصاد وسیعی از خرده بسوزواری شهری اثر گذاشته بود و عقاید کلی عدالت طلبی و مبارزه علیه ظلم از طریق اسلام بویژه مذهب شیعه در این قشر سنتاً ریشه داشته است زمینه عینی را نیز برای گسترش نفوذ گرایش های مشکل مبارز اسلامی فراهم ساخت. ولی وزنه تعیین کننده را بی علی گرایش ها سنتی سیاسی، ضعف گرایش های چپ انقلابی، و نقش مبارزین اسلام در سازماندهی علی مبارزات علیه دولت دارا بود.

محدودیت چشم انداز گرایش های مذهبی سرعت در عمل خود را نشان داد: اگرچه این گرایش ها در سازماندهی مبارزه علیه دولت تا سرحد بخطر انداختن خود موجودیت دولت، توفیق بی سابقه ای یافتند ولی هیچگونه بدیل حکومتی و راه حل جامع اجتماعی برای مسائل و معضلاتی که گریبانگیر اقشار و طبقات مختلف جامعه است نداشتند. مبارزات توده ای دولت را به مبارزه طلبید بی آنکه برای جانشینی آن راهی بجلو یافته باشد. این ناموزونی مابین پیشرفتگی مبارزات توده ای تا به حد مطرح شدن مسأله قدرت دولتی و ناپختگی سیاسی این مبارزات در دستیابی به جواب مسأله ای که مطرح کرده بود فرصت تحکیم نسبی و موقتی را به دولت داد.

آزمون گرایش های سیاسی اپوزیسیون

در بومته مبارزات توده ای

گذشته از گرایش های سیاسی سنتی که بدانها اشاره شد، بحران سیاسی این گرایش ها در دوره اخیر بویژه از پس از "انقلاب شاه و مردم" تجربه پیدایش تعداد کثیری گرایش های سیاسی در اپوزیسیون ایران شده بود. این طیف وسیع گرایش های متعدد مائوئیستی منشعب از حزب توده، گرایش های چپ منشعب از جبهه ملی و گرایش های خود روی "مارکسیزم مستقل" را دربر می گیرد. مواضع اساسی این گرایش ها در یک مقاله قبلی مورد بحث بوده است ("بحران رژیم ایران و مبارزه برای حقوق دموکراتیک"، کدوگاوه، شماره ۷، بهار ۱۳۵۷). عکس العمل اولیه اکثر این گرایش ها پشت کردن بمبارزات اعتراضی اولیه و توجیه این چپ گرائی کودکانه از طریق تجزیه و تحلیل نامه ها، اعلامیه ها و بیانیه ها کانون نویسندگان و رهبران سابق جبهه ملی بود. معیار این گرایش ها اجمعت عینی مبارزه برای حقوق دموکراتیک نبود. اینان بجای آغاز از نیازهای عینی مبارزات طبقاتی از سرگرمیهای ذهنی خود درباره "برنامه انقلابی" شروع می کردند و پیشرو بودن یا نبودن این یا آن مبارزه را از طریق مقایسه بیانیه های مذکور با برنامه های خود (یا لاقلاً با "بخش دموکراتیک" برنامه خود) می خواستند بسنجند. هر یک بدنبال معیار برنامه ای برای تمایز "دمکرات پیگیر" از "دمکرات متزلزل" می گشت و سرعت مشغول تدوین "برنامه حداقل

دمکراتیک" بود که بقول لنین کاغذ تورسل شناخت "دمکرات واقعی" بشود. حال آنکه محک واقعی شناخت و آزمون گرایش های مختلف بورژوازی و رفرمیست نمی تواند برنامه و بیانیه و اعلامیه آنان باشد. در شرایط حدت مبارزه طبقاتی این گونه گرایش ها حتی مواضع سوسیالیستی هم می توانند اتخاذ کنند تا با لفاظی سوسیالیستی توهامات توده های مبارز را تشدید کنند و آنان را بدنبال بدست های رفرمیستی خویش بکشانند. گرایش هایی که برای تمایز خود از نیروهای رفرمیستی بدنبال الفاظ چپ تر می گردند از قبل خود را از لحاظ سیاسی در برابر چنین جریاناتی خلع سلاح می کنند و توهامات و گنجی های سیاسی را تشدید می کنند: تا آنجا که در میان توده های مبارز نفوذ دارند این توهام را شروع می دهند که اگر فلان یا بهمان رهبر یا سازمان سیاسی این یا آن موضع برنامه ای را اتخاذ کند واقعاً برای رهبری مبارزات مناسب خواهد بود. حال آنکه تنها آزمون واقعی پیگیری با تزلزل شرکت واقعی و علی در مبارزه است. گرایش های مارکسیستی از گرایش هایی که معرف منافع اقشار و طبقات غیرپروletاری هستند (و این از طریق تجزیه و تحلیل سیاسی - طبقاتی جامعه و نیروهای سیاسی تعیین می شود و نه از طریق زیر ذره بین گذاشتن اعلامیه ها و بیانیه ها) توقع اتخاذ برنامه انقلابی ندارند و نقد آنان نیز علیه این گرایش ها از نقد برنامه شروع نمی شود. نقد آنان علیه این گرایش ها بر مبنای تزلزل آنان در مبارزه علی، نقش آنان در مبارزه علی و افشای این تزلزل و نقش در عمل است.

انتقاد هایی که بر مبنای ناگفتی برنامه ها و اعلامیه ها استوار شده بود، در برابر گسترش سریع و وسیع مبارزات توده ای به تطبیق آزمونگر یانده خود با واقعیات رو آورده، اغلب به وارونه شدن کامل مواضع منتفی شده اند: گرایش هایی که تا دیروز یک قدم نیز از برآ کومونیستی پائین تر نمی گذاشتند امروزه به توجیه "استفاده از مذهب" برای بسیج "توده های مسلمان" می پردازند.

* * *

مسیر انکشاف مبارزات توده ای در عرض یکسال و نیم گذشته چند مسأله اساسی را که قبلاً در سطح ارزیابی تئوریک و پیش بینی های تحلیلی بود در عادت مبارزه طبقاتی روشن کرد. اول آنکه در شرایط بحران ریشه ای و همه جانبه ای که گریبانگیر جامعه ایران است مبارزه برای ساده ترین و ابتدائی ترین تکالیف و حقوق دموکراتیک سرعت به سمت شرایط پیشا - انقلابی، به سمت شرایطی که موجودیت و ادامه حکومت را مورد سؤال قرار می دهد پیش می رود و مبارزه برای تکالیف دموکراتیک با مبارزاتی که عملاً مسأله قدرت طبقاتی را بیست می کنند ترکیب می شود. دوم آنکه در چنین شرایطی تنها یک برنامه جامع انقلابی که بتواند پاسخگوی نیازهای چنین بحران همه جانبه باشد و بویژه بتواند پاسخگوی مسأله بحران حکومتی باشد می تواند از ریشه به حل مسائل جامعه جواب دهد. تنها طبقه انقلابی که می تواند حامل چنین برنامه ای بشود طبقه کارگر است. ورود این طبقه به صحنه مبارزه، در موج جدید مبارزات، چشم انداز نوینی را برای پیشبرد مبارزات نوید می دهد. اما خود این برنامه از این مبارزات بیرون نخواهد آمد. بر عهده مارکسیست های انقلابی است که با کاربرد کل تجربیات مبارزات طبقاتی در عرصه جهانی و تجزیه و تحلیل مشخص از جامعه ایران به تدوین چنین برنامه ای نایل آیند.

صرف تدوین این برنامه کفایت تکالیف انقلابیون مارکسیست را نمی دهد. بر مبنای چنین برنامه ای می باید تکالیف فوری و علی ای که بتواند نقش موثر انقلابیون آگاه را در سازماندهی علی مبارزات توده ای تعیین کند روشن ساخت.

از این نظر است که شماره آینده و ویژه این نشریه را که زود تر از موعد معمول منتشر خواهد شد به بحث مفصل تمام جوانب این مسائل اختصاص خواهیم داد.

پائیز ۱۳۵۷



طبقه کارگر و دمکراسی بورژوایی لنین

مقاله زیر ترجمه بخش‌هایی از مقاله‌ای است با عنوان فوق از لنین که برای نخستین بار در ژانویه ۱۹۰۵ در نشریه هفتگی بلشویکی، وپریود (به پیش) منتشر شد. در این مقاله لنین چگونگی برخورد دو گرایش عمده در داخل سوسیال دمکراسی روسیه، بلشویزم و منشویزم، نسبت به اپوزیسیون بورژوایی علیه استبداد را بررسی می‌کند.

ترجمه فعلی از متن انگلیسی مقاله، جلد هشتم مجموعه آثار لنین، بعمل آمده است و بخش‌هایی که در اینجا ترجمه نشده توسط چند نقطه (۰۰۰) نشان داده شده‌اند.



چگونگی برخورد سوسیال-دمکراتها، یا دمکراتهای طبقه کارگر، با بورژوا-دمکراتها مسأله‌ای قدیمی و در عین حال همواره نوظهور است. از یک طرف، این مسأله دارای سابقه‌ای طولانی است، چراکه از بدو پیدایش سوسیال-دمکراسی همواره مطرح بوده و اصول تئوریک آن در آثار اولیه مارکسیستی نظیر بیانیه کمونیست و سرمایه توضیح داده شده است. از طرف دیگر، همواره مسأله نویسی است، زیرا هر گام در انکشاف یک کشور سرمایه داری امتزاج ویژه و بدیعی از طیف‌های گوناگون دمکراسی بورژوایی و گرایش‌های مختلف درون جنبش سوسیالیستی را ایجاد می‌کند.

در روسیه نیز این مسأله کهنه در حال حاضر خصلت بویژه نویی بخود گرفته است. جهت روشن ساختن چگونگی طرح امروزی این مسأله با گذار کوتاهی در تاریخ آغاز می‌کنیم. نارودنیک‌های انقلابی قدیمی روسیه^۱ دیدگاهی تخیلی و شبه-آنارشستی داشتند. آنان دهقانان کمون‌های روسیه را سوسیالیست‌های حاضر و آماده می‌پنداشتند و بی‌ت لیبرالیزم جامعه تحصیل کرده روسیه به وضوح چیزی جز امیال جاه طلبانه بورژوازی روسیه نمی‌دیدند. آنان بر این اساس که مبارزه برای آزادی‌های سیاسی مبارزه برای کسب نهادهایی به نفع بورژوازی است، منکر حقانیت این مبارزه می‌شدند. اعضای نارودنایا ولیا^۲ با اقدام به مبارزه سیاسی گامی به جلو برداشتند، لیکن نتوانستند این مبارزه را با سوسیالیزم پیوند دهند. هنگامی که اعتقادات رنگ پریده به سرشت سوسیالیستی کمون‌های روسیه در پرتو نظریه‌های وود^۳ - که مدعی ماهیت غیر طبقه‌ای و غیر بورژوایی روشنفکران دمکرات روس بود - دوباره پرویا گرفت، شیوه برخورد روشن سوسیالیستی به این مسأله حتی از رونق افتاد. نتیجه این بود که نارودنیزم به رغم اینکه در گذشته به رد قاطعانه

ایسکرای سابق^۴ عناصر بورژوا-دمکراسی در روسیه را، زمانی که بسیاری هنوز متصور آن هم نبودند، خاطرنشان ساخت و خواستار حمایت پرولتاریا از این گرایش دمکراتیک شد. در آنجا بطور دایم بر ماهیت طبقاتی و بورژوایی جنبش لیبرالی و رادیکال تأکید شده بود و درباره پیروان متزلزل اسبوتزرنیه^۵ گفته شده بود: "زمان آن فرارسیده است که این حقیقت ساده را درک کنیم که نه سفسطه سیاسی و نه به قول استپنیاک فقید محدود کردن و پنهان کردن خویشتن، و نه دورویی رایج موسوم به التفات متقابل دیپلماتیک، بلکه تنها شرکت واقعی در مبارزه و اتحاد واقعی در مبارزه است که مبارزه مشترک واقعی (و نه صرفاً لفظی) علیه دشمن مشترک را تضمین می‌کند. هنگامی که مبارزه سوسال-دمکراتهای آلمان علیه ارتجاع پلیسی-نظامی و فئودالی-مذهبی با مبارزه هر حزب واقعی دیگر که متکی به حمایت طبقه مشخصی از مردم (برای مثال، بورژوازی لیبرال) بود واقعاً همسو گردید، فارغ از هرگونه عبارت پردازی کاسیکارانه درباره التفات متقابل، عمل مشترک برپا شد."^۶

این شیوه برخورد به مسأله از جانب ایسکرای سابق^۷ را مستقیماً به اختلافات کنونی بر سر چگونگی برخورد سوسیال-دمکراتها

با لیبرالها می‌کشد. همانطور که همه اطلاع داریم، این اختلافات از دهمین کنگره حزب آغاز شدند. در این کنگره دو قطعنامه، معرف نظریات اکثریت (قطعنامه پلخاف) و اقلیت (قطعنامه استارور) پذیرفته شدند. قطعنامه اول به درستی خصلت طبقاتی لیبرالیسم را به مثابه جنبش بورژوازی تعیین می‌کند و لزوم توضیح ماهیت ضدانقلابی و ضدپرولتری گرایش اصلی لیبرالی (جنبش اسوبوژدنیه) را به پرولتاریا در پیشاپیش تکالیف قرار می‌دهد. در عین اینکه قطعنامه ضرورت حمایت پرولتاریا از بورژوا - د م کراسی را تشخیص می‌دهد هرگز به ابزار التفات متقابل دیپلماتیک متوسل نشده بلکه با روحیه ایسکرای سابق آن را به صورت مسأله مبارزه هم‌آهنگ مطرح می‌سازد: "تا جاییکه بورژوازی در مبارزه اش علیه تزاریزم انقلابی است و یا صرفاً در اپوزیسیون قرار دارد"، سوسیال - دمکراتها می‌باید از آن پشتیبانی کنند.

قطعنامه استارور، برعکس، تحلیلی طبقاتی از لیبرالیسم و د م کراسی ارائه نمی‌دهد. این قطعنامه آکنده از نیت خیر است و به ابداع شرایطی از توافق پرداخته است که احتمالاً بهتر و آب و تابدارترند و لیکن متأسفانه موهومی و کلمات محض هستند: لیبرال‌ها یا د م کراتها می‌باید چنین و چنان موضعی را اعلام کنند، این یا آن گونه خواست‌ها را نباید مطرح سازند، فلان و بهمان شعار را باید بپذیرند. توگویی تاریخچه بورژوا - د م کراسی در تمام موارد و در کلیه کشورها به کارگران هشدار نداده است که به بیانیته‌ها، خواست‌ها و شعارهای لیبرالها اعتماد نکنند. توگویی تاریخ تا کنون صدها نمونه به ما عرضه نداشته است که در آنها بورژوا - د م کراتها نه تنها با شعارهای خواستار آزادی کامل، بلکه برابری و حتی سوسیالیسم به پیش آمدند و بی آنکه بدین ترتیب در ماهیت بورژوا - د م کراتیک آنان تغییری پیدا شود، اذهان پرولتاریا را هر چه بیشتر در هاله‌ای از ابهام و سردرگمی فروبردند. جناح روشنفکرای سوسیال - د م کراسی می‌خواهد با پیش نهادن شرط خود داری بورژوا - د م کراتها از ایجاد سردرگمی به مقابله با این سردرگمی‌ها بپردازد. جناح پرولتری در مبارزه اش به تجزیه و تحلیل محتوای طبقاتی د م کراتیزم دست می‌زند. جناح روشنفکران به دنبال شعار لغات توافق نامه است. جناح پرولتری خواست همکاری واقعی در مبارزه را مطرح می‌کند. جناح روشنفکران معیارهای تعیین کنند بورژوازی خوب و رثو را که ارزش انعقاد توافق با آن وجود دارد، اختراع می‌کند. جناح پرولتری انتظار هیچ گونه رثو از بورژوازی ندارد ولی حمایت خود را از بورژوازی، حتی از بدترین آنان، تا جاییکه واقعاً با تزاریزم مبارزه می‌کنند، دریغ نخواهد داشت. جناح روشنفکران به ورطه دیدگاهی کاسکارانه در می‌لغزد: ای لیبرال‌ها، چنانچه شما جانب سوسیال - د م کراتها و نه جانب سوسیال - رولوسیونرها را بگیرید، در انعقاد معاهده علیه دشمن مشترک به توافق خواهیم رسید، و در غیر این صورت خیر. جناح پرولتری دیدگاه مصلحتی را حفظ می‌کند: حمایت ما از شما تماماً مشروط بر این است که آیا ما را در موقعیت مساعد تری برای وارد ساختن ضربات کمپیش کارآتر به دشمنان قرار خواهد داد یا نه. قطعنامه استارور در نخستین برخورد با واقعیات تمام نواقص خود را به روشنی آشکار ساخت. برنامه مشهور هیأت تحریریه ایسکرای نو، برنامه "نوع عالیتر سیج" که به بحث دور مسائل اصول شماره ۷۷ (سرمقاله "د م کراسی بر سر چند راهی") و شماره ۱۲۸ پاورقی استارور مربوط بود، سنگ محک این جریان را فراهم آورد. در جزوه لنین با این برنامه برخورد شده اما لازم است که بحث را اینجا از نزدیک بررسی کنیم.

عقیده اساسی (و یا در واقع سردرگمی اساسی عقاید) در استدلال های ایسکرای نو، فرق قائل شدن بین لیبرال های زمستوو و د م کراتهای بورژواست. این تفکیک محور اصلی هر دو مقاله را تشکیل می‌دهد. ... لیبرالیسم زمستوو "تنها استحقاق آن را دارد که با نیش عقرب مورد پذیرایی قرار گیرد"، در حالیکه د م کراسی

روشنفکران مناسب برای توافق با ماست. د م کراسی باید به مثابه یک نیروی مستقل و به طور مستقل عمل کند. "لیبرالیسم روسی که از نقش اساسی تاریخی خود، از اعصاب محرک خود [از عبارت لذت ببرید!] و از نیمه بورژوا - د م کراتیک خود محروم شده است، فقط شایسته تنبیه با نیش عقرب است."

... اما در مقابل هم گذاشتن این دو [لیبرالهای زمستوو و د م کراتهای بورژوا] همان اندازه معقوله است که بگوییم "ایالت مسکو و سرزمین امپراطوری روسیه". هم لیبرالهای زمستوو که معتقد به حق رأی مشروط هستند و هم آجودانهای اشراف، تا آنجا که با استبداد و سرواژه مخالفت برخیزند، د م کرات محسوب می‌شوند. د م کراتیزم آنان محدود، تنگ نظران و ناپیگیر است. همانطور که هرگونه د م کراتیزم بورژوازی کمابیش، به درجات مختلف، محدود و یاریک و متزلزل است.

سرمقاله ایسکرای شماره ۷۷ بر اساس گروه بندی زیر لیبرالها را ما را تجزیه و تحلیل می‌کند: (۱) زمینداران صاحب سرف، (۲) زمینداران لیبرال، (۳) روشنفکران لیبرال، که خواستار قانون اساسی و حق رأی مشروط هستند، (۴) جناح چپ افراطی - روشنفکران د م کرات. این تحلیل ناقص و سردرگم است. گروه بندی روشنفکران با گروه بندی طبقات و اقشاری که منافعیان توسط روشنفکران بیان می‌گردد، قاطی شده است. د م کراتیزم بورژوازی روسیه، اضافه بر منافع لایه های وسیعی از زمینداران بزرگ، بازتا - کنند، منافع انبوه کسبه و صاحبان صنایع کوچک و متوسط و همچنین منافع توده های دهقانی صاحب ملک و موجد و خرده پا (و این نکته اهمیت ویژه ای دارد) نیز هست. نخستین عیب تحلیل ایسکرا نادیده گرفتن این وسیعترین حوزه بورژوا - د م کراتیک روسیه است. دومین اشکال آن، ناتوانیش از درک این نکته است که روشنفکران د م کرات روسیه، الزاماً و نه بر حسب تصادف از لحاظ دیدگاه سیاسی به سه گرایش عمده تجزیه شده اند: طرفداران اسوبوژدنیسم، سوسیال - رولوسیونرها، و سوسیال د م کرات‌ها. هر یک از این سه گرایش دارای تاریخچه ای بس طولانی هستند و به ترتیب دیدگاه جناح های معتدل و انقلابی د م کراتهای بورژوازی و پرولتاریا را معرفی می‌کنند (به آن صراحت و قاطعیتی که تحت شرایط استبداد ممکن است). هیچ چیز مضحک تر از این نیست که ایسکرای نو از یک سو د م کراتها و روشنفکران را یکال را یکی می‌داند و از سوی دیگر این آرزوی معصومانه را طرح می‌کند که "د م کراتها باید به مثابه نیروی مستقل وارد عمل شوند." ایسکرای نو فراموش کرده است که روشنفکران را یکال، یا جنبش د م کراتیک روشنفکری، که بزعم ایسکرا اینک به "نیروی مستقلی" بدل شده، در حقیقت چیزی جز حزب سوسیال - رولوسیونر خود مان نیست! روشنفکران د م کراتیک جناح "چپ افراطی" دیگری نمی‌توانند داشته باشند. مطلقاً فقط از لحاظ استهزائی و یا تروریستی می‌توان از این روشنفکران به مثابه نیروی مستقل سخن گفت. ایستادن در سطح بورژوا - د م کراتها و چپ تر رفتن از اسوبوژدنیه فقط به معنی حرکت به سمت سوسیال - رولوسیونرهاست و نه در هیچ جهت دیگری.

دیگر کشفیات اخیر ایسکرای نو نیز تاب مقاومت در مقابل انتقاد نخواهند داشت. مشخصاً این مطلب که "لیبرالیسم بدون نیمه بورژوا - د م کراتیک آن" فقط شایسته تنبیه با نیش عقرب است و این که چنانچه بجز افراد زمستوو کس دیگری را نتوان جلب کرد "عاقله تر خواهد بود که عقیده هژمونی را بدور افکنیم" حتی از کشف نخست نیز کمتر تحمل انتقاد دارند. لیبرالیسم از هر نوعی، فقط تاجائیکه واقعاً به مخالفت با استبداد بر می‌خیزد، مستحق برخورداری از حمایت سوسیال - د م کراتهاست. این گونه حمایت تنها د م کراتهای واقعاً پیگیر (یعنی پرولتاریا) از تمام د م کراتهای متزلزل (یعنی بورژوا) آن چیز نیست که به عقیده هژمونی واقعیت می‌بخشد. فقط برداشت کاسکارانه خرده بورژوازی از عقیده هژمونی است که آن را به شکل یک سازش، التفات متقابل و یا ساله توافق لغوی متصور

می‌شود. * از دیدگاه پرولتری، در یک نبرد، هژمونی از آن کسی خواهد شد که بر حرارت تراز دیگران به نبرد بپردازد، جهشت وارد آوردن حتی یک غریبه به دشمن هیچگونه فرصتی را از دست ندهد و کر؛ ارش یا گفتار وفق دهد. * یعنی کسی که رهبراید-تولود- ژیک نیروهای دموکراتیک است و فرگفته سیاست نیمه-راهی را به باد انتقاد می‌گیرد. * ایسکرای نو سخت در اشتباه است اگر تصور می‌کند که ناپیگیری بورژوا-دموکراسی یک صفت اخلاقی است و نه یک خصیصه سیاسی-اقتصادی آن، و اگر تصور می‌کند که می‌توان و می‌باید در جدای از تزلزل را تعیین کرد که کمتر از آن درجه لیبرالیزم فقط استحقاق نیش عقرب را دارد و بیشتر از آن درجه شایستگی به توافق رسیدن با ما. * این پندار تنها به معنی "تعیین پیشاپیش حد مجاز فرومایگی" است. * واقعاً، قدری درباره معنی این کلمات فکر کنیم: قبول دادن شروط توافقی به گروه‌های اپوزیسیون نظیر حق رأی همگانی، برابر، مستقیم و مخفی به معنی آنست که "آزمایش کاغذ تورنسل دموکراسی، معرف خطا ناپذیر خواست‌های خود را در برابرشان گذاشته تمام وزنه حمایت با ارزش پرولتاریا را در کف ترازوی برنامه‌های سیاسی آنان قرار دهیم" (شماره ۷۸). * چقدر زیبا این کلمات بیان شده‌اند! منتهی، به ناچار، به نویسند این کلمات زیبا، استاروور، باید گفت: دوست عزیز، ارکادی نیکولا-یوویچ، کلمات قصار شما به‌قدر رفته است! زمانی که آقای استروو در برنامه گروه اسپوزیتم حق رأی همگانی را نیز جا داد، بایک اشاره قلم "معرف خطا ناپذیر" شما را بی خاصیت کرد. * همین استروو، نه یک بار بلکه به کرات در عمل به اثبات رسانیده است که تمام این برنامه‌ها از نظر لیبرال‌ها ورق پاره‌ای ارزشی بیش نیستند؛ نه چون کاغذ تورنسل، بلکه کاغذی بسیار معمولی‌اند. زیرا که بورژوا-دموکرات‌ها از امروز یک چیز نوشتن و فردا چیز دیگری گفتن هیچ ابایی ندارند. * این حتی خصلت بسیاری از آن روشنفکران بورژوازی است که به سوسیال دموکراسی جلب می‌شوند. * تمام تاریخچه لیبرالیزم در اروپا و روسیه حاوی صدها نمونه از کردار و گفتار مغایر با هم است، و دقیقاً به این دلیل اشتیاق استاروور در یافتن کاغذ‌های معرف خطا ناپذیر بسیار ساده لوحانه است.

این اشتیاق کودکانه، استاروور را به جانب این اندیشه بزرگ سوق می‌دهد که بگوید حمایت از مبارزات ضد تزاری آن بورژواها که موافق حق رأی همگانی نیستند به معنی "تزلزل عقیده" حق رأی همگانی تا به هیچ "است! احتمالاً استاروور با ورق زبانی دیگری خواهد نوشت تا اثبات کند که ما با حمایت از مبارزات ضد استبداد سلطنت طلبان "عقیده" جمهوری را تا به هیچ تزلزل می‌دهیم. * اشکال عمده در این است که افکار استاروور به طور لا علاجی حول دایره تسلسل کلمات، شعارها، خواست‌ها و اعلامیه‌ها دور می‌زند و تنها معیار حقیقی، یعنی میزان شرکت واقعی در مبارزه را نادیده می‌گیرد. * در عمل، این ساله به گونه‌ای اجتناب ناپذیر به آرایش کردن آن افکار روشنفکر رادیکال که رسیدن به "توافق" با آنان محتمل اعلام شده، منجر خواهد شد. * با رویگرداندن از مارکسیزم، روشنفکران به عنوان "نیروی محرک" (و نه خدمتگزاران چرب زبان) لیبرالیزم قلمداد شده‌اند. * رادیکال‌های فرانسوی و ایتالیایی به لقب کسانی که خواست‌های ضد دموکراتیک و ضد پرولتر بر آنان بیگانه است مفتخر شده‌اند، در حالیکه همه می‌دانند این رادیکال‌ها به دفعات بی‌شمار به تمام مواضع خود پشت پا زده و پرولتاریا را به بیراهه سوق داده‌اند، و علیرغم اینکه در صفحه بعد همین شماره ایسکرا (شماره ۷۸) چنین آمده است که در

* یادداشتی برای طرفداران پرزکاو ایسکرای نو. * احتمالاً به ما خواهند گفت که مبارزه بر حرارت پرولتاریا بدون هیچ شرط قبلی منجر به این می‌شود که بورژوازی ثمرات پیروزی پرولتاریا را از دستش برباید. * پاسخ ما به این حرف پرسش‌زیر است: چه تضمین دیگری برای تحقق شروط پرولتاریا وجود خواهد داشت بجز نیروی مستقل پرولتاریا؟

ایتالیا سلطنت طلبان و جمهوری خواهان "در جنگ علیه سوسیالیژم یکی بودند. * قطعنامه روشنفکران ساراتف (انجمن خدمات بهداشتی)، که خواهان شرکت نمایندگان تمام مردم در فعالیتهای قانونگذاری است به عنوان "صدای [!] حقیقی دموکراسی" قلمداد شده است (شماره ۷۷). * همراه برنامه عملی برای شرکت پرولتاریا در فعالیتهای زمستوو، "رسیدن به برخی توافقات با نمایندگان جناح چپ بورژوازی مخالف" نیز توصیه شده است (توافقات معروف جهت جلوگیری از ایجاد ترس و وحشت [درون بورژوازی]). * در پاسخ به این پرسش‌لین که چه بر سر شروط کذایی توافقات استاروور آمده است، هیأت تحریریه ایسکرای نو چنین نوشت:

"اعضای حزب باید همواره این شروط را در خاطر داشته باشند. * آنان از لحاظ اخلاقی موظفند که با آگاهی به شرایطی که حزب رسیدن به توافقات سیاسی رسمی با احزاب دموکراتیک را جایز می‌شمارد... اکیداً مابین نمایندگان قابل اعتماد اپوزیسیون بورژوازی، یعنی دموکراتهای حقیقی و لیبرالهای کلاش‌نایز قائل شوند."

هر قدر می‌قدم‌های دیگری به دنبال می‌آورد. * اضافه بر توافقات حزبی (که به موجب قطعنامه استاروور تنها توافقات مجازند) در شهرهای مختلف توافقات محلی نیز پدیدار شده‌اند. * همراه توافقات رسمی، توافقات اخلاقی نیز پیدا شده‌اند. * چنین به نظر می‌رسد که اکنون پذیرفتن شفاهی "شروط توافق" و نیروی الزامی "اخلاقی" آنها، القاب "قابل اعتماد" و "دموکراتهای حقیقی" را نیز به دنبال خواهد داشت. * در صورتیکه هر کودکی بخوبی می‌داند که بسیاری از آن پیروان روده دراز زمستوو که جهت خاموش نگاه داشتن سوسیال-دموکراتها به اظهار لفظی هربیانیه‌ای می‌پردازند و با توسل به قول شرف یک رادیکال حتی سوسیالیست بودن خود را هم ادعا می‌کنند.

خیر، پرولتاریا هرگز به این بازی شعارها، اعلامیه‌ها، و توافقات کشانیده نخواهد شد. * پرولتاریا هرگز فروپوش نخواهد کرد که بورژوا-دموکراتها هیچگاه دموکراتهای قابل اعتمادی نخواهند شد. * حمایت پرولتاریا از بورژوا-دموکراتها نه بر اساس معامله به منظور جلوگیری از ترس و رسیدن آنها و نه بر اساس اعتقاد به قابل اعتماد بودن آنهاست، بلکه بر این اساس است که در کجا و تا چه اندازه به مبارزه واقعی علیه استبداد تن می‌دهند. * یک چنین حمایتی در جهت رسیدن به اهداف اجتماعی-انقلابی مستقل پرولتاریا ضروری است.

۱- نارودیسم Narodism، خلق‌گرایی (از کلمه نارود به معنی خلق)، گرایشی خرده-بورژوازی در روسیه بود که در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قرن نوزدهم در میان روشنفکران شکل گرفت. * نارودنیک‌ها خواستار سرنگونی تزار و تقسیم زمین بین دهقانان بودند. * آنها معتقد بودند که سرمایه‌داری در روسیه پدیده‌ای تصادفی است و هیچگونه چشم‌اندازی برای انکشاف آن وجود ندارد. * از اینرو، نیروی عمده انقلابی در روسیه را نه طبقه کارگر بلکه دهقانان می‌دانستند. * آنها به منظور برانگیختن دهقانان به مبارزه علیه تزار و ترویج نظریات خود به روستاها رفتند. * این حرکت تحت نام "رفتن به میان خلق" معروف شد. * عنوان "نارودنیک" نیز از همین جا پیدا شد.

۲- نارودنایا ولیا Narodnaya Volia (به معنی آرمان خلق) یک جمعیت مخفی سیاسی بود که در سال ۱۸۷۹ پس از انشعاب جمعیت نارودنیک "زمینای ولیا" (زمین و آزادی) تشکیل گردید. * نارودنایا ولیا هدف فوری خود را سرنگونی تزار قرار داده بود. * در

برنامه این گروه خواست های "تشکیل مجلس دایمی نمایندگان خلق" که براساس حق رأی همگانی انتخاب شده باشد و قدرت مقننه و مجریه را در دست داشته باشد، تقسیم اراضی بیمن هقانان، انتقال کارخانه ها به کارگران و اعطای آزادیهای دمکراتیک مطرح شده بود. اعضای نارودنایا ولیا شیوه عمده مبارزه را "اعدام انقلابی نمایندگان استبداد" می دانستند و پس از قتل تزار الکساندر دوم (در سال ۱۸۸۱) پلیس تزاری توانست گروه را از بین ببرد.

۳- و. و. نام مستعار و. پ. ورونیتسوف V.P. Vorontsov یکی از ایدئولوگهای لیبرال نارود یزم سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰.

۴- مارکسیزم قانونی - گرایشی در دهه آخر قرن نوزدهم میان روشنفکران بورژوازی روسیه که در مخالفت با نارود نیکها و با تکیه به مارکسیزم به توجیه انکشاف سرمایه داری در روسیه پرداخته بودند. این گرایش اجتناب ناپذیری و ضرورت انقلاب پرولتری را منکر می شد.

۵- برنشتاین Eduard Bernstein یکی از رهبران بین الملل دوم که راه رسیدن به سوسیالیزم را از طریق تکامل تدریجی و اصلاح سرما - یه داری می دید و منکر ضرورت انقلاب اجتماعی و تسخیر قدرت به دست پرولتاریا بود. روزالوکزامبورگ جزوه معروف خود، اصلاح یا انقلاب را در رد نظریات برنشتاین و طرفداران او در سوسیال - دمکراسی آلمان نوشت.

۶- زمستوو Zemstvo نام تشکیلات حکومت های محلی (انجمن های محلی) که در روسیه در سال ۱۸۶۴ بوجود آمدند. این انجمن ها تحت تسلط اشراف و زمینداران لیبرال بودند و قدرتشان به امور صرفاً محلی از قبیل راه سازی، ساختن و اداره بیمارستان و مدارس ... محدود می شد. کنترل این سازمانها بدست حاکمین ایالات و وزارت کشور بود.

۷- ایسکرا Iskra (جرقه) - نام روزنامه ای که انتشار آن در ماه دسامبر ۱۹۰۰ آغاز شد و نخستین روزنامه سراسری مارکسیستهای انقلابی روسیه بود. ایسکرا در خارج از کشور چاپ و مخفیانه در داخل روسیه پخش می شد. در بین سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۳ این نشریه در کار ایجاد حزب مستقل پرولتری در روسیه نقش مهمی ایفا کرد. در نوامبر سال ۱۹۰۳، پس از کنگره دوم حزب کارگری سوسیال - دمکراتیک روسیه، ایسکرا به دست منشویکها اقتصاد (از شماره ۵۲ به بعد) برای مشخص نمودن ایسکرای سابق، ایسکرا منشویکی به ایسکرای نو معروف شد.

۸- اسووبوژدنیه Osvobozhdeniye (رهایی) - نام نشریه ای بود که به سردبیری استرووه Struve در سالهای ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ در خارج از روسیه منتشر می شد. طرفداران این نشریه لیبرالهایی بودند که بعد ها هسته مرکزی حزب کادت را تشکیل دادند.





پرولتاریا و انقلاب لئون تروتسکی

وبالآخره شعاری که او پیش پای انقلاب می‌گذارد، همه و همه دقیقاً با آنچه در سالهای طوفانی ۱۹۰۵ رخ داد منطبق است. کسی که با تاریخ انقلاب روسیه آشنا باشد، بعد از خواندن مقاله پرولتاریا و انقلاب، حس خواهد کرد مقاله بعد از انقلاب نوشته شده. تفسیر آن از وقایع اینقدر دقیق است. ولی مقاله پرولتاریا و انقلاب در واقع در ۹ ژانویه ۱۹۰۵ بچاپ رسید، یعنی قبل از اولین قصابی بزرگ پرولتاریای پترزبورگ.

این مقاله بخصوص از آن نظر مهم است که روشن می‌کند که چگونه مبارزات ضد استبدادی توده مردم که پرولتاریا در آغاز کردن و تحول آن نقشی نداشته (یعنی برای مدتی طولانی در آن شرکتی نداشته است) می‌تواند طبعاً در واقع آغازگاه چشمگیرترین و وسیع‌ترین مبارزات کارگری باشد. انقلاب ۱۹۰۵ تنها موردی نبود که این مسئله را مطرح کرد. در اسپانیا ۱۹۰۱ نیز این مسئله دوباره بنحوبارزی مطرح گشت. سال ۱۹۰۱ که در واقع آغازگاه جنبش نهی پرولتری در اسپانیا بود. و این مسئله تصادفی هم نیست. اعتصاب عمومی کارگری یکی از کلید هائی است که در آن لحظاتی که روشهای غیر کارگری مبارزه به مرزهای گسترش خود رسیده است، می‌تواند گشاینده بن‌بست باشد.

مترجم



پرولتاریا نمی‌تواند به تبلیغات انقلابی اکتفا کند. پرولتاریا باید خود بسعت انقلاب برود.

رفتن بسعت انقلاب الزاماً به معنای تعیین تاریخ روز قیام و یا تدارک آن روز نیست. برای انقلاب نمی‌توان روز و ساعت تعیین کرد. مردم برای انقلاب کردن دستور نمی‌گیرند.

پس چه می‌توان کرد؟ با در نظر گرفتن فاجعه‌ای که خواهی نخواهی در شرف وقوع است، ما می‌باید مناسب‌ترین مواضع را اختیار کنیم. توده‌ها را با شعاری انقلابی مسلح کنیم و بدینوسیله در آنها روح تازه‌ای بدمیم، تمام نیروهای ذخیره مان را به یکبار وارد میدان مبارزه کنیم و آنها را در هنر پیکار آموزش دهیم، آنها را مسلح و آماده سازیم و هنگامیکه زمان آن رسید زنگ خطر را در هم جا بصدای آوریم.

مقاله پرولتاریا و انقلاب در اواخر سال ۱۹۰۴ بچاپ رسید. تقریباً یکسال بعد از آغاز جنگ روسیه و ژاپن و چندین ماه قبل از انقلاب ۱۹۰۵. برای رهبران مستبد روسیه سال ۱۹۰۴ یکی از سالهای بحرانی بود. سالی که با تظاهرات میهن پرستانه آغاز گشت و با رشته‌ای شکستهای شرم‌آور، و آغاز فعالیت سیاسی طبقات دارا، در مقیاسی بیسابقه، پایان گرفت. زمستوها [نهادهای منتخب محلی برای رسیدگی بامور محلی] برهبری زمینداران لیبرال مبارزه سیاسی نیرومندی برای نظام مشروطه براه انداختند. گروهها و سازمانهای حرفه‌ای لیبرال دیگری که تروتسکی در مقاله‌اش با اسم "دمکراتها" یا "عناصر دمکرات" از آنها نام می‌برد) وارد جنبش شدند.

رهبران زمستوها دست به فراخواندن کنوانسیون غلظی در پترز-بورگ زدند (ششم نوامبر) که تقاضای آزادی‌های مدنی و مشروطیت را مطرح کرد. "عناصر دمکرات" دست به سازمان دادن گردهم-آئی‌های غلظی و مهمانی‌های خصوصی زدند. حملات مطبوعات لیبرال به دولت جسورانه تر گشت. حکومت موجود این جنبش را تحمل نمی‌کرد. در محافل سیاسی این دوران که از اوت تا انتهای سال ادامه داشت به دوران "بهار" معروف شد.

برای مردم روسیه این دوران دورانی پر هیجان و لبریز از آرزوها و انتظارات سیاسی بود. لیکن چیز عجیب این بود که طبقه کارگر خاموش مانده بود. طبقه کارگر در سال ۱۹۰۲ و ۱۹۰۳ مخصوصاً در تابستان ناراضیاتی خود را شدیداً ابراز کرده بود. دهها هزار کارگر در جنوب غربی و جنوب روسیه دست به اعتصاب سیاسی زده بودند. ولی در تمام طول سال ۱۹۰۴ تقریباً هیچ حرکت توده‌ای در طبقه کارگر بچشم نمی‌خورد. و برای بسیاری لیبرالها این البته فرصتی بود برای باسفته‌ها گرفتن رهبران احزاب انقلابی که روش خود را بر اساس انقلاب ملی بنا نهاده بودند.

برای جواب دادن باین شکاکین و تشویق اعضا فعال حزب سوسیال-دمکرات بود که تروتسکی این مقاله را نوشت. ارزش اصلی آن، که بآن اهمیتی تاریخی می‌دهد، تشخیص روشن چگونگی اوضاع سیاسی است. تروتسکی با وجود اینکه در خارج از روسیه بسر می‌برد، ضریان نبض جنبش توده‌ای در روسیه و انرژی انقلابی آنها شده در میان توده‌ها را که در جستجوی راه خروجی بود، عمیقاً حس می‌کرد. توصیف جریان اعتصاب ملی و نقشی که او به کارگران و همچنین توده‌های غیر پرولتر شهری و افراد تحصیل کرده و ارتش تخصیص می‌دهد، ارزیابی او از تاثیر جنگ بر تفکر توده‌ها

ولی آیا این صرفاً پاره ای تعینات است و ربطی به مبارزه قطعی با نیروهای دشمن ندارد ؟ آیا این صرفاً مانور دادن است و نه انقلاب در خیابانها ؟

بله ؛ چنین کاری صرفاً مانور خواهد بود . ولی ما بین مانور انقلابی و مانور نظامی تفاوتی هست . تدارک چینی ما ممکن است هر لحظه تبدیل به نیروی قاطعانه ای شود که تعیین کننده نتیجه جنگ انقلابی طولانی بهمان خواهد بود. لحظه ای که تابع اراده ما نیست . نه تنها محتمل است چنین شود بلکه می باید چنین شود . حالت شدیداً بحرانی اوضاع سیاسی فعلی ، که در بطن خود توده عظیمی از مواد منفجره انقلابی نهفته دارد بر این امر گواهی می دهد .

اینکه در چه موقع مانور دادن خشک و خالی به نبرد واقعی تبدیل می شود به چند عامل بستگی دارد . به کمیت شرکت توده ها و یکپارچگی انقلابی آنها . به درجه همدردی و همبستگی مردم با آنها . و به حالت ارتشی که حکومت برای سرکوب مردم می فرستد .

این سه عامل مؤلفیت باید محتوای کار تدارکاتی ما را تعیین کند . توده های انقلابی پرولتاریا منتظر هستند . باید بتوانیم در ظرف زمانی معینی در سراسر کشور آنها را به خیابانها بکشیم . باید بتوانیم آنها را توسط یک شعار عمومی متحد کنیم .

تمام اقشار و طبقات مردم با نفرت از استبداد آکنده شده اند ، و این یعنی همبستگی و همدردی با مبارزه برای آزادی . باید بتوانیم این احساس همبستگی را بر پرولتاریا همچون قدرتی انقلابی ، متمرکز کنیم . چون فقط پرولتاریاست که می تواند پیشگام توده ها در پیکار برای نجات آینده روسیه باشد . حالت ارتش هم ، می توان گفت ؛ بسختی برای حکومت امید آفرین است . در چند سال اخیر عوارض خطرناکی در ارتش دیده شده است ؛ ارتش ناراحت است ، ارتش دندان قرچه می رود ؛ غلیان ناراضی در ارتش وجود دارد . می باید آنچه را در قدرت داریم انجام دهیم تا ارتش را ، در لحظه حمله قطعی برای کشتار توده ها ، از رژیم استبدادی جدا کنیم .

ابتدا دو شرط اخیر را ، که جهت و حاصل پیکارمان را تعیین می کند ، بررسی کنیم .

ما تازه از دوران " تجدید حیات سیاسی " گذشته ایم ؛ که با صدای کرنا آغاز شد و با ضربات تازیانه پایان گرفت . دوران اسویا توپولک - میرسکی Svyatopolk-Mirsky که حاصل آن تنفر بی سابقه ای است که در میان تمام عناصر متفکر جامعه بر علیه رژیم استبداد انگیزه شده . در روزهای آتی ثمره امیدهای برانگیخته شده توده ها و وعده های نافرجام حکومت را مشاهده خواهیم کرد . علاقه بامور سیاسی اخیراً شکل مشخص تری بخود گرفته ؛ ناراضی عمیق تر شده و بر مبنای تفویک روشن تری قرار گرفته . تفکر عوام ، که تا دیروز نهایتاً ابتدائی بود ، هم اکنون با وسع تمام به کار تحلیل سیاسی پرداخته اند .

* " غربت تازیانه " ، که دوران " روابط دوستانه " را پایان داده بیانیه ای بود که حکومت در روز ۱۲ - سپتامبر ۱۹۰۴ صادر کرد . در این قضانامه اعلام شد ؛ بود که " هر نوع اخلاص نظم و آرامش و هر گونه گرد هم آیی ضد حکومتی می باید توقف شود و از آن جلوگیری بعمل خواهد آمد و برای این کار از کلیه وسائل قانونی که در اختیار مقامات دولتی است استفاده خواهد شد " . به زمستوها و موسسات شهرداری ششدار داده شد که از ابرازات سیاسی خودداری کنند . درباره احزاب سوسیالیست و جنبش کارگری هم باید گفت

تمام مظاهر قدرت بی حساب و کتابستی به ریشه های انقلاب آن کاهش داده می شوند . شعارهای انقلابی رژیم در آن نمی ترسند بلکه بر عکس هزاران بار در میان توده ها تکرار می شوند . می یابند . حتی به ضرب المثل تبدیل می شوند . آگاهی عوام به سرعت هر نوع حمله ، و با اعلام محاربه می کند . به نوبت صادر می شود . و هر تاسو زانی را که بدولت گفته می شود می کند . همانطور که اسفنج آب را ، هیچ یک از اعدا و دروغها به بی جواب و تنبیه نمی ماند . کلیه اشتباهات بی باطنی و آن مورد بررسی قرار می گیرد . تجاوزات آن نامه خرد به هیچ وجه تهدیدهای آن نفرت می آفریند . تشکیلات مردم در آن روز هزاران واقعه تکان دهنده و مهیج را که آتش بر احساسات توده ای می زند منتشر می کنند .

احساسات روی هم تلهمار شده راه خروجی می چینند ، اندیشه تلاش می کند تا بعمل برسد . ولی مطبوعات پروسو صدای لیبرالی ، در عین حال که به نا آرمی توده دامن می زنند ؛ در عین حال سعی دارند آنرا به جریان کوچکی محدود کنند بهمین جهت اهمیت زیادی به " افکار عمومی " می دهند و احترام و ترکیبی آمیخته به خرافات را نسبت به افکار عمومی دامن می زنند ؛ " افکار عمومی " بی تشکل و بی دفاع که نمی تواند انرژی بیکران خود را در راه عمل ببندازد . به روش انقلابی رهائی ملی تهمت می زنند و توهم به فعالیت قانونی ، و احترام به قانون را علم می کنند . تمام حواس و امید اقشار ناراضی را معطوف مبارزات زمستوها می کنند و بدین ترتیب شرایط متلاشی شدن جنبش توده ای را فراهم می کنند . ناراضی شدید که راهی برای ابراز خود پیدا نمی کند ، و در اثر شکست اجتناب ناپذیر مبارزات قانونی زمستو ، که نه سنت مبارزه انقلابی در گذشته دارد و نه چشم انداز روشنی برای آینده ، سرخورده می شود ، و بناچار خود را بصورت تروریسم مایوسانه بروز می دهد . نقش روشنفکران رادیکال ، علیرغم احساس همدردی شان با این حرکت مایوسانه ، به ناظرین دست و پا بسته و منفعلی کاهش می یابد . و به لیبرالها فرصت می دهد در عین حال که رابطه مشکوک خود را با جنبش حفظ می کنند ، با شور و شوقی افلاطونی ، در دلشان به آن بخندند .

چنین چیزی نباید اتفاق بیفتد . ما باید با شور و هیجان توده ای ، کنونی در آمیزیم ؛ ما باید توجه اقشار ناراضی بیشمار موجود را معطوف یک پیکار واحد و عظیم تحت رهبری پرولتاریا کنیم - یعنی انقلاب ملی .

پیشگام انقلاب می باید تمام اقشار دیگر اجتماعی را بیدار کند و به چرت زدن آنها خاتمه دهد ؛ در همه جا حاضر باشد ، مسائل مبارزه سیاسی را به صریح ترین شکل ممکن مطرح کند ، پردماز چهره دیکراس متظاهر بردارد و آنرا تنبیه کند . تضاد ما بین لیبرالهای زمستو و دیکراتها را روشن کند و آنها را در مقابل یکدیگر قرار دهد ، و اینکار را دائماً تکرار کند ، جواب روشن و صریحی برای سوال چه باید کرد ؟ بطلبد . هیچ سازشی را مجاز

شدت مجازات و پیگرد آنها در دوران اسویاتوپولک - میرسکی بهمان شدت دوران فن پلهو Von Plehve بود . مترجم

* " تشکیلات وسیع مطبوعات لیبرالی " تنها وسیله دست یافتن به توده های وسیع بود . مطبوعات " مخفی " انقلابی ، که در سال ۱۹۰۵ ابعاد عظیمی پیدا کردند ، در آن موقع فقط به دست عده معدودی می رسید . در دوران نا آرمی سیاسی مردم عادت کردند با تعبیر و تفسیر مطبوعات قانونی آنچه را که لازم داشتند از آن استخراج کنند . مترجم

ندارد: لیبرالهای قانونی* را وادار کند به ضعیف‌های خود اعتراف کنند: عناصر دمکرات را از آنها جدا کند و آنها را براه انقلاب ببرد. برای اینکار می‌باید علاقه اپوزیسیون دمکرات را به مبارزات پرولتاریا جلب کرد.

باید برای جلب پشتیبانی و توجه توده فقیر غیر کارگری شهر آنچه را که در قدرت داریم انجام دهیم. در مبارزات توده‌ای اخیر پرولتاریا، و همبطور در اعتصاب عمومی سال ۱۹۰۳ در جنوب، در این رابطه هیچ‌کار انجام نشد: و این ضعیف‌ترین جنبه کار تدارکاتی مان بود. آنطور که در مطبوعات منعکس شده: عجب ترین شایعات در باره اهداف اعتصاب‌کنندگان در میان مردم رواج پیدا کرده بود. ساکنین شهرها انتظار حمله به خانه‌ها را داشتند: مغازه داران می‌ترسیدند مغازه‌هایشان مورد حمله و غارت قرار گیرد: و یهودیان از خطر قصابی شدن بوخت افتاده بودند. چنین چیزی نباید دیگر تکرار شود. اعتصاب سیاسی: بمثابة مبارزه واحد پرولتاریای شهری یا پلیسی و ارتش: در شرایطی که توده مردم با آن در تخاصم باشند محکوم بقناست.

بی‌تفاوتی مردم قبل از هر چیز بروحیه پرولتاریا تاثیر می‌گذارد و بعد از آن بر رفتار و سلوک ارتش. در چنین شرایطی موضع مقامات رژیم بناچار قاطعانه ترمی شود. کلمات دراگو میرف* از سر - هنگان به افسران و از افسران به سربازان ابلاغ خواهد شد: "با تفنگ باید ماهرانه تیراندازی کرد. کسی مجاز نیست بی نتیجه فشنگ حرام کند."

اعتصاب سیاسی پرولتاریا باید تبدیل به تظاهرات سیاسی مردم شود. این اولین پیش شرط موفقیت است.

دومین پیش شرط مهم حالت ارتش است. نوعی ناراضی و احساس مبهمی از همبستگی با انقلابیون در میان سربازان واقعیت مسلم است. فقط بخشی از این احساس همبستگی را می‌توان بحق به تاثیر تبلیغات مستقیم در میان سربازان نسبت داد. بخش عمده آن حاصل برخورد های عملی است که ما بین ارتش و توده های معترض بوقوع پیوسته. فقط افراد کاملاً فاقد شعور یا پیست فترتهائی که به ردالت خود اذعان دارند جرئت می‌کنند به هدف های زنده تیراندازی کنند. اکثریت عظیم سربازان از بازی کردن نقش حلا در نفرت دارند. تمام مخبرینی که نبردهای ما بین مردم بی اسلحه و ارتش را توصیف کرده اند این را قبول دارند: سربازان عادی بالای سر جمعیت را هدف می‌گیرند. این کاملاً طبیعی است. وقتی به هنگ بساربیان (Bessarbian) ابلاغ شد اعتصاب عمومی کیف را خفه کند فرمانده آن اعلام کرد نمی تواند چگونگی برخورد سربازان با این مسئله را تعیین کند. بعد از آن فرمان به هنگ چرسون فرستاده شد. ولی در آنجا هم حتی یک نصف گردان پیدا نمی شد که مطابق انتظارات روسا پیش رفتار کند.

* مقصود از مطبوعات "قانونی" و لیبرالهای "قانونی" مطبوعات عمومی غنی و آن لیبرالهایی است که حتی در امر محکوم کردن نظام استبدادی هم سعی می‌کردند در چارچوب قانون استبدادی باقی بمانند. در اینجا واژه "قانونی" در مقابل واژه "انقلابی" قرار دارد که به مبارزه سیاسی در جهت مردود شناختن قانون موجود اطلاق می‌شود. مترجم

* دراگو میرف Dragomirov چندین سال فرماندار نظامی ناحیه کیف Kiev بود. و بخاطر سبک نیشدار سخنانش مشهور بود. مترجم

در اینمورد کیف استثنا نبود. اکنون شرایط ارتش می‌باید مناسب تر از سال ۱۹۰۳ باشد. ما هم اکنون یکسال جنگ را پشت سر گذاشته ایم. مشکل می‌توان تاثیر سال گذشته بروحیه ارتش را تخمین زد. در هر صورت تاثیر آن می‌باید عظیم باشد. جنگ صرفاً توجه مردم را جلب نمی‌کند. بلکه معضلات حرفه‌ای ارتش را نیز مطرح می‌کند. کشتی های ما کم سرعتند، سرد تفنگهای ما کم است، سربازان مان تعلیم ندیده اند: گروهیانیان نه نقشه دارند نه قطب نما، سربازانمان پا برهنه: گرسنه و بی لباسند، صلیب سرخمان دزدی می‌کند، اداره کارپردازی ارتش دزدی میکند - شایعات و حقایق در اینمورد در ارتش نفوذ می‌کنند و با اشتیاق جذب می‌شوند. هر شایعه ای، همچون اسیدی قوی: زنگ از طلا - نیز اندیشه می‌زداید. سالها تبلیغات صلح آهیز بسختی می‌تواند ثمره یک روز جنگ را ببار آورد. تنها ظاهر انضباط برجستگی مانده است. ولی ایمان و عقیده به اینکه انجام دستورات درست است و شرایط موجود ادامه خواهند یافت بسرعت در حال زوال است. هر چه ایمان ارتش به رژیم استبدادی کمتر باشد ایمان به دشمنانش بیشتر می‌شود.

باید از این اوضاع بهره برداری کنیم. باید به ارتش معنای مبارزات کارگران را، که حزب مشغول تدارکش است، توضیح دهیم. باید از شعارهایی که لاجرم ارتش را با مردم انقلابی متحد خواهد ساخت استفاده فراوان کنیم. جنگ را خاتمه دهید! باید شرایطی ایجاد کنیم که افسران دیگر در لحظات حساس به سربازان اعتماد نکنند. این امر تاثیر خود را بر افسران نیز خواهد گذاشت.

بقیه کارها در خیابان انجام خواهد شد. آخرین آثار آتسفر سرباز خانه بر شور انقلابی توده ها از بین خواهند رفت.

جنگ، با تمام وزن عظیمش، بر زندگی مردم، سنگینی می‌کند. این اژدهای نفرت انگیز، که از دهانش خون و آتش خارج می‌شود بر افاق سیاسی ما سایه افکنده و هر چیز دیگر در مقابل منظره دهشتناک آن ناچیز جلوه می‌کند. جنگ جنگالهای پلادین خود را در گوشت و پوست مردم ما فرو برده است: پشت سر هم قربانی می‌گیرد، و آنچنان دردهای مرگباری ایجاد می‌کند، که نقداً حتی جستجوی ریشه درد را هم مشکل می‌سازد. جنگ، که مانند هر فاجعه بزرگ دیگری با بحران، بیکاری، سیسج، گرسنگی و مرگ همراه بود، مردم را مات و مبهوت برجا گذاشت. باعث یاس و سرخوردگی شد و اعتراض برنبستگی. اما این فقط آغاز کار است. اقتدار غیر سیاسی مردم، یعنی اقشاری که تا کنون خاموش بودند و تا دیروز هیچ رابطه ای با عناصر انقلابی نداشتند، تحت فشار عظیم واقعیات، ناچار شدند با مسئله مرکزی روسیه امروز، یعنی جنگ، رودررو شوند. جنگ در میان مردم وحشت انداخت. نفس‌ها در سینه حبس شدند، عناصر انقلابی، که تا دیروز کاری بکار توده های منفعل نداشتند تحت تاثیر آتسفر یاس و وحشت قرار گرفتند. آتسفر ترس و وحشت اطراف آنها را پر کرد، با تمام سنگینی خود بر مغز آنها فشار آورد. در میان این درد و رنج سرآغازین بزحمت می‌شد صد اعتراض قاطعانه را بلند کرد. پرولتاریای انقلابی، که هنوز از زخمهایی که در ژوئیه ۱۹۰۳ با آن وارد شده بود، بهبودی نیافته بود، قدرت مقابله با این اوضاع را نداشت.

ولی دوران جنگ بی نتیجه سپری نشد. توده هایی که تا دیروز بوئی از سیاست نبرده بودند امروز با عظیم ترین رویداد ده روبرو هستند. می‌باید آنها را بفهمند. طولانی شدن جنگ بخودی خود اشتیاقی به جستجو و دریافت مفهوم این اتفاقات

بوجود آورده • بنابراین جنگ در عین حال که برای مدتی ابتکار انقلابی هزاران نفر را مسدود کرده است چشم میلیونها را به تفکر سیاسی باز کرده است •

دوران جنگ بی نتیجه سپری نشد • حتی يك روز آنها هم بی نتیجه سپری نشد • در پایین ترین اقتدار مردم • در اعصاقتوده ها • يك فراگشت مولکولی وقفه ناپذیر • نامحسوس • و لسی مقاومت ناپذیر بحریان افتاد • فراگشت انباشته شدن ناراضیاتی • نفرت • و انرژی انقلابی • آتشفشانهای ما دیگر آتشفشان آرامش آمیخته به یأس نیست • بلکه آتشفشان ناراضیاتی متراکمی که در جستجوی راهی برای تبدیل شدن به عمل انقلابی است می باشد • امروزه هر عمل بجای پیشگامان کارگری ما نه تنها ذخائر انقلابی عظیمی به همراه خواهد داشت بلکه هزاران و حتی صدها هزار نفر را با انقلاب جلب خواهد کرد • این بسیج • برخلاف بسیج های دولت • همبستگی و همکاری فعال اکثریت عظیم مردم را به همراه خواهد داشت •

در چنین شرایطی است که پرولتاریا وارد خیابانها خواهد شد • در آتشفشان همبستگی وسیع توده ها • در آتشفشان همکاری فعال عناصر دموکرات مردم • در مقابل حکومتی که مورد نفرت همگانی است • حکومتی که تمام برنامه هایش • چه بزرگ و چه کوچک • با شکست روبرو شده • حکومتی که در خشکی و دریا شکست خورده • تحقیر شده • مایوس شده • حکومتی که امپدیوهای آتی ندارد و مذبحخانه دست و پا می زند • چاپلوس می کند • تحریک می کند • عقب نشینی می کند • دروغ می گوید و افشا می شود • بی ملاحظه و وحشت زده است • پرولتاریا در مقابل ارتشی وارد مبارزه می شود که جریان جنگ روحیه اش را متلاشی کرده • انرژی • شهامت • شور و قهرمانی اش را سد غیرقابل عبور هرج و مرج تشکیلات دولتی و ارتشی تصادم کرده • ارتشی که ایمان شریه اخیت خدشه ناپذیر رژیم که به آن خدمت می کند از دست رفته • ارتشی که شدیداً ناراضی و پراز شکوه است • ارتشی که در طی سال گذشته بیش از یکبار خود را از جنگال انضباط رها کرده و با اشتیاق به غرش صداهای انقلاب گوش می دهد • آری در چنین آتشفشانی است که پرولتاریا به خیابان می آید • بنظر می رسد در تاریخ شرایطی بهتر از این برای حمله نهائی وجود نداشته است • تاریخ آنچه را که بطور خود - انگیخته فراهم شدنی است فراهم کرده است • بقیه برعهده نیروها آگاه انقلابی است •

انبوه عظیمی انرژی انقلابی انباشته شده است • این انرژی نباید بیهوده به دور رود • نباید بدون انسجام و بی برنامه در تصادم ها و مبارزات پراکنده به دور رود • باید برای تمرکز دادن ناراضیاتی • عصبانیت • اعتراض خشم و نفرت توده ها آنچه را که در قدرت دائم انجام دهیم • باید برای متحد کردن • مستحکم کردن و دادن يك زبان و هدف واحد به توده مردم تمام کوشش خود را بکنیم • باید به آنها بفهمانیم که منفرد و تنها نیستند • که توده های بیشماري در يك زمان و با يك شعار و هدف • در همه جا در حال سرپا آوردنند اگر این فهمیده شود نیمی از انقلاب انجام شده است •

می باید تمام نیروهای انقلابی را به عمل متحد و واحد فرا بخوانیم • چگونه می توانیم این کار را بکنیم ؟

ابتدا باید با خطر بسپریم که صحنه اصلی رویداد های انقلابی بناچار شهرها خواهد بود • کسی این را انکار نخواهد کرد • بعلاوا واضح است که تظاهرات خیابانی فقط در صورتی می توانند تبدیل به انقلاب توده ای شوند که تجلی قدرت توده ها باشند • یعنی وقتی که قبل از هر چیز کارگران کارخانه ها و کارگاهها را دربرگیرند •

پس بطور کلی برنامه عمل ما چنین است • از کارگران بخوانیم ماشین ها و محل کارخانه ها را ترك كنند • به خیابانها بروند • به کارخانه مجاور بروند و خواهان متوقف شدن کار در آنجا شوند • سایر توده ها را بخوابان بکشانند • و بدین ترتیب با تعداد روز افزونشان از کارخانه ای به کارخانه دیگر و از کارگاهی به کارگاه دیگر بروند • پلیس و سنگرگاه هایش را جاروب کنند • توده هایی را که به خیابان های شلوغ شده می آیند بخود جلب کنند • عمارات مناسب برای تشکیل اجتماعات را تصاحب کنند • و دفاع از آنها را سازمان دهند • بطور مداوم جلسات انقلابی تشکیل دهند • در جنبش توده ها نظم و ترتیب برقرار کنند • روحیه آنها را تقویت کنند • اهداف و مفهوم رویدادها را برایشان توضیح دهند • و بالاخره تمام شهر را تبدیل به يك اردوگاه واحد انقلابی سازند •

آغاز گاه ما می باید کارخانه ها و کارگاه ها باشد • یعنی تظاهرات خیابانی جدی • که آفرینند رویداد های قاطعی خواهند بود • می باید با اعتصاب سیاسی توده ها آغاز شوند •

زمان اعتصاب را ساده تر از زمان تظاهرات مردم می توان معین کرد • درست همانطور که بحرکت در آوردن توده های حاضر به مبارزه از سازمان دادن توده های جدید ساده تر است •

ولی يك اعتصاب سیاسی • یعنی يك اعتصاب عمومی سیاسی در سراسر روسیه و نه يك اعتصاب محلی • می باید يك شعار سیاسی عمومی داشته باشد • این شعار عبارتست از: بجنگ خاتمه دهید و يك مجلس موسسان ملی فرابخوانید •

این خواست می باید در سراسر ملت انتشار یابد • و وظیفه تبلیغاتی ما برای اعتصاب عمومی سراسری روسیه همین است • می باید برای گستردن و توده فهم کردن مفهوم مجلس موسسان ملی در میان توده ها آنچه را در قدرت داریم انجام دهیم • بدون هدر دادن يك لحظه وقت می باید تمام شگرد ها و قدرت تبلیغاتی خود را بکار اندازیم • بیانیه ها • سخنرانیها • محافل تعلیماتی و اجتماعات توده ای می باید خواست مجلس موسسان را مطرح کنند و توضیح بدهند • نباید حتی يك نفر در شهر باقی بماند که نداند خواست او مجلس موسسان ملی است •

می باید دهقانان را دعوت کنیم در روز اعتصاب سیاسی گرد هم آیند و طی قطعنامه هایی خواست مجلس موسسان را مطرح کنند • دهقانانی که در حومه شهر زندگی می کنند باید به شهرها دعوت شوند تا در تظاهرات خیابانی زیر شعار مجلس موسسان شرکت کنند • می باید از پیش به تمام انجمن ها • سازمانها • موسسات حرفه ای و آموزشی • نهاد های خود - حکومتی و ارگان های مطبوعات اپوزیسیون خبر دهیم که کارگران دست اندر کار تدارك يك اعتصاب عمومی سیاسی هستند که زمان آن از قبل تعیین شده و هدف آن فراخواندن مجلس موسسان است • کارگران باید از تمام انجمن ها و موسسات تقاضا کنند در روز تظاهرات توده ای به تظاهرات پیوندند و خواست مجلس موسسان ملی را مطرح کنند • کارگران باید از مطبوعات اپوزیسیون بخواهند که شعارشان را با توضیحات لازم چاپ و توده فهم کنند • و در روز قبل از تظاهرات طی بیانیه ای از مردم بخواهند که در تظاهرات کارگری و زیر شعار مجلس موسسان شرکت کنند •

باید وسیع ترین و موثرترین تبلیغات را در ارتش انجام دهیم تا هر سربازی که برای خفه کردن تظاهرات فرستاده می شود بداند که با مردمی روبروست که تقاضای مجلس موسسان ملی را مطرح می کنند • □

درباره برنامه انقلابی

پیشگفتار

مسئله برنامه، مخصوصاً برنامه سیاسی مبارزه، مسئله ایست که اخیراً در مرکز توجه گرایشهای مختلف اپوزیسیون قرار گرفته است. از گرایشها و سازمانهای لیبرالی و رفرمیستی (حزب توده و جبهه ملی) گرفته تا بخشهای مختلفی از اپوزیسیون خارج از کشور. خواستها و برنامه خود را در این مرحله از مبارزه معین کرده اند و حتی ویراستار مزدك هم، از غافله عقب نمانده و مقاله برنامه ما اثر روزالوکزا مورگ را ترجمه و چاپ کرده است.

اگر از احزاب طرفدار رژیم که اپنور و آنور از زمین سبز شده - اند بگذریم، بطور کلی دو روند در این بحث ملاحظه می شود. یکی روند گرایشهای چپ سنتی (اکثراً خارج از کشور)، که خواستار سرنگونی رژیم و انتقال تمام و کمال قدرت بدست نمایندگان مردم هستند (حال هرگونه این مفهوم فرموله شده باشد: مجلس مؤسسان، جمهوری دموکراتیک و غیره، مورد بحث نیست)، و دیگر روند گرایشهای لیبرال و رفرمیست که خواستار درهم شکسته شدن کامل چارچوب سیاسی فعلی و انتقال کامل تمام قدرت بدست نمایندگان مردم و تنظیم چارچوب سیاسی کاملاً جدیدی توسط آنها (نیستند و عملی شدن خواستهای دموکراتیک خود را منوط به سرنگونی رژیم موجود نمی دانند) به خواستهای جبهه ملی، اطلاعات، ۷ شهریور، ۱۳۵۷، و حزب توده، اطلاعات ۱۵ شهریور ۱۳۵۷ نگاه کنید) اینها در واقع می خواهند میان جنبش توده ای و سلطنت میانجی شوند و به مسالمت آمیزترین شکلی میان آیند و معامله ای جوش دهند. و چون همیشه برای مخفی کردن این نقش خیانتکارانه، از جمله پرازیهای انقلابی و اخلاقی استفاده می کنند. در مقابل این جمله پرازیها همیشه يك سوال باقی می ماند. چگونه می شود در شرایطی که رژیم موجود، و مخصوصاً ارگانهای سرکوب آن ارتش و پلیس پابرجایند، صحبت از آزادی کرد؟

بپردازیم به گرایشهای چپ. نکته ای که در این رابطه حائز توجه است اینست که بنظر می رسد بحثهای حول برنامه از بحث های هیروتی دیروز [تعیین تضاد عده و اساسی و توصیف جزئیات انقلابی که نه رابطه اش با شرایط تحول اقتصادی - اجتماعی ایران معلوم بود و نه با خواستهای مشخص مبارزات مردم در ایران و دولتی نمایند همه طبقات مردم را جایگزین دولت فعلی می کرد] خارج شده به مسائل و شعارهای مشخص و ملموس پرداخته است. و این مسلماً قدم بزرگی بجلوست. و البته برداشتن این قدم طبیعی بود. جاییکه توده ها خود در خیابانها به مطرح کردن خواستهای مشخص پرداخته اند، طبیعی است انقلابیون نمی توانند به کلی باقی (چه رسد به کلی باقی های بی ربط) اکتفا کنند. این نشان می دهد انقلابیون دارند از توده ها می آموزند. شك نیست ما همه از توده ها آموخته ایم و خواهیم آموخت. ولی این تمام مسئله نیست. سؤالی دیگر مسئله اینست که آیا ما نیز بنوعی خود می توانیم چیزی به توده ها بیاموزیم؟ ما رگسزم انقلابی چه می تواند به توده ها بیاموزد؟

اگر این سوال را در نظر بیاوریم خطر آن می رود که در عکس - العمل به آن مدینه فاضله ای که دیروز بحث آن بود (یوتوپیا لیبرم دیروز) گرفتار آزمونگرایی صرف (امپیریسم) بشویم (در تاریخ

تحول سوسیالیزم از گمان به دانش این دگرسانی کلاسیک است) و خطر این یکی از آن یکی کمتر نیست. آنچه دوران انقلابی از عناصر آگاه می طلبد باز تاباندن شعارهای مطرح شده در خود مبارزه نیست. بلکه روشن کردن رابطه آن شعارها با هدف غائی مبارزه و انقلاب، در عمل، و مطرح کردن آنچنان شعارها و خواستها و وظائفی است که روند های موجود به از هم پاشی نظام حاضر را تسریع کرده و جریان واقعاً انقلابی را تقویت کند. آزمونگرایی سیاسی نهایتاً راه را برای فرصت طلبی باز می گذارد. مثلاً به خواستهائی که روزنامه چپ اخیراً مطرح کرده توجه کنید:

— برچیدن بساط سلطنت
— آزادی بدون قید و شرط زندانیان سیاسی و بازگشت تبعیدیان
— انحلال سازمان جهنمی امنیت و تمام سازمان های مشابه و وابسته به آن

— تصفیه ارتش و کلیه دستگاه های اداری از همه عناصر ضد ملی، ضد دموکرات، فاسد و جنایتکار و اعمال نظارت مردم بر آن دستگاه ها

— محاکمه و مجازات اعضای خانواده پهلوی و کلیه کسانی که طی حکومت چند ده ساله این دودمان جنایتکار به حقوق و ثروت مردم ایران تجاوز کرده اند، مصادره تمامی اموال آنان بنفع زحمتکشان ایران

— مصادره همه سرمایه های خارجی و وابسته، و اخراج کلیه مستشاران خارجی

— آزادی بدون قید و شرط بیان، عقاید، مطبوعات و کلیه احزاب، انجمن ها و سندیکاها

— لغو قانون سیاه ۱۳۱۰ و نسخ کلیه قوانین و فرمان های که در سال های حکومت جبارانه پهلوی علیه منافع زحمتکشان ایران صادر شده اند

— تشکیل مجلس مؤسسان بر مبنای انتخابات عمومی، آزاد، مساوی و مخفی

— ایجاد جمهوری دموکراتیک متحدی که در آن اراده مردم حاکم باشد

— تضمین حقوق ملیت ها

(از خواستهای سیاسی نیروهای چپ در حال حاضر آزمونگرایی صرف از همان امضای برنامه مشهور است. "از" خواستهای ما در حال حاضر پس این خواستها همراه با تغییر "حال حاضر" تغییر خواهند کرد! براساس کدام معیار؟ معلوم نیست. اساساً از کی تا حالا کمونیستها خواستهای خود را وسط زمین و هوا، بدون آنکه سرنوشت آن روشن باشد مطرح می کنند؟ یعنی بدون آغاز از تجزیه و تحلیل شرایط جامعه، نشان دادن ریشه ها و راه حل بحران، تعیین و نشان دادن روند های انقلابی، روشن کردن چشم اندازها و موثرترین راه تحول این روند ها؟ اگر معیار این ها نباشد جز جهت باد چه می تواند باشد؟

* البته ما به این امر آگاهیم که این جملات ممکن است بنظر خسته کننده و ملال آور بیایند. آنقدر در دهه اخیر "مارکسیستهای" ما تحت عنوان "تجزیه و تحلیل" پندار بافیهای هیروتی و نامربوط

ثانیاً بچه مناسب چپ خواستهای اساسی کمونیستها، که تنها پاسخگوی بحران‌های فعلی ایران، بلکه جهان هستند، یعنی سوسیالیسم و خواستهای سیاسی و اقتصادی مربوط بآنها در میان خواستهای خود در حال حاضر نیاورده؟ مگر آنها در حال حاضر دیگر خواستهای کمونیستها نیستند و باید زیرقالی پنهانشان کرد. شاید در مرحله فعلی مبارزه این خواستها هنوز نامانوسند و قدری بلغوش سنگین می‌آیند؟

شاید هم چپ اشتباه کرده و مقصودش از خواست‌های مادر حال حاضر، وظائف فوری جنبش‌ها بوده است. در آن صورت هم روشن نکردن پیوند این وظائف و روند انقلابی، که بسوی سوسیالیسم ره می‌پوید مجاز نیست. اساسی‌ترین خواستهای سیاسی چپ، یعنی مجلس‌موسسان با انتخابات آزاد، مستقیم و مخفی، و جمهوری دموکراتیک، در بسیاری موارد تا کنون نه در جهت مبارزات مردم، بلکه در جهت دست‌اندازی به دستاورد‌های مبارزات مردم گام برداشته‌اند. مثلاً جمهوری موجود در پرتغال و رابطه آن با مبارزات پیشین دهقانان و کارگران را بیاد بیاوریم. چه عاملی جمهوری خواست کمونیستها را از آن جمهوری می‌تواند متمایز کند، مگر پیوند آن با روند انقلاب؟ روندی که خواه ناخواه سمت‌شد سرمایه‌داری و سوسیالیستی بخود خواهد گرفت. بقول لنین "جنبش فقط آنگاه از گامهای منحرف و اشتباهات فاحش مصون خواهد بود که اهداف غائی همواره در مد نظر قرار گیرد". هنگامیکه هر گام 'جنبش' و هر فرم از موضع انقلابی ارزیابی گردد، آنهم در دوره کنونی که تجربه بروشنی ثابت کرده هیچ انقلابی بدون آنکه قدم در راه سوسیالیسم نگذارد اساساً شانس موفقیت ندارد.

از این بحث‌های کلی هم که بگذریم در خود خواستهای چپ تناقضات آشکاری به چشم می‌خورد، که باز خود بیانگر آزمونگرایی است. خواست چهارم را در نظر بگیرید. کدام نیرو قادر است ارتش را تصفیه کند و اعمال نظارت مردم بر آنها تضمین کند، مگر مردم مسلح؟ ولی اگر توده‌های مردم مسلح شده و چنین قدرتی رسیده‌اند چرا خود جای ارتش را نگیرند، چرا ارتش منحل نشود و مایلیس توده‌ای جای آنها نگیرد و عناصر دمکرات و پیشرو ارتش به آن نپیوندند؟ شاید "در حال حاضر" خواست مایلیس توده‌ای قدری بلغوش‌ناگوار بیايد. تقاضای ششم را در نظر بگیرید. ایمن آشکارا تقاضائی است که تولید جامعه را از چارچوب سرمایه‌داری خارج می‌کند (مگر امروز سرمایه‌داری ایکه بانحاله مختلف به خارج از مرزهای کشورش وابسته نباشد هم داریم؟) اگر چنین است پس چرا اسمی از ارگانهای سیاسی که برای انجام چنین تحولی در تولید ضروری است برده نشده؟ (تصفیه کردن ارتش از عناصر "ضد ملی" و "ضد دمکرات" که بخودی خود ارتش را ضد بورژوازی کند. مجلس موسسان بر مبنای انتخابات آزاد مخفی‌که الزاماً ضد بورژوازی نیست.) مطرح کردن یکی بدون دیگر چه معنی

تحولمان داده‌اند که شاید اساساً نسبت به تئوری بدبین شده باشیم. اشاره کردیم که آزمون‌گرایی می‌تواند عکس‌العمل به چنین حالتی باشد. آدم یاد آن سوسیالیست اندیشه باف روس می‌افتد که پلخانیف درباره اش نوشت:

"چه تحولی... در سال ۱۸۸۲ آقای و. در جستجوی 'قانون انکشاف اقتصادی روسیه' بود. با این خیال که این قانون صرفاً بیان علمی 'ایده‌آلهای' خودش است. او حتی فکر می‌کرد چنین 'قانونی' را کشف کرده است... که سرمایه‌داری روسیه اصلاً مرده بدنیا آمده... ولی معلوم شد تحول سرمایه‌داری بی‌بر برگردترین قانون 'انکشاف اقتصادی روسیه' است... حال او که همیشه در جستجوی 'قانون' بود تخته سر می‌دهد که دنبال قانون گشتن اصلاً وقت تلف کردن بی‌هوده‌ای بیش نیست."

دارد؟ لابد برای هر دو در "حال حاضر" حکمتی موجود است. تقاضای هشتم و نهم را در نظر بگیرید. اگر مجلس موسسان واقعاً بخواهد موسسان باشد که می‌باید تمام قوانین و چارچوب سیاسی - حقوقی موجود باطل شناخته شده و از ابتدا در این مجلس تدوین شود. دیگر تقاضای هشتم معنی نخواهد داشت. مگر آنکه مجلس "موسسائی" که صرفاً برخی قوانین را باطل کند و بقیه را مطابق با قانون اساسی تطبیق دهد (امکان خطرناکی که بیان اشاره شد) هم جزو خواستهای چپ در "حال حاضر" باشد. الله اعلم بالحقایق الامور. در ضمن اینکه چرا در این خواستها به حقوق اعتصاب، حقوق صنفی طبقه کارگر و مسئله ارضی اساساً اشاره نشده هم اصلاً روشن نیست. این مسائل چه ربطی به "حال حاضر" دارند؟

برای احتراز از آزمون‌گرایی و درگیر شدن در چنین تناقضاتی می‌باید چارچوب برنامه را بشیوه علمی مشخص کنیم و بشیوه علمی دست‌اندرکار تدوین آن شویم.

برنامه انقلابی طبقه کارگر چیست؟

مقصود از مطرح کردن سوال "برنامه انقلابی طبقه کارگر چیست؟" روشن کردن محتوا و یا تدوین این برنامه نیست. مقصود خیلی ابتدائی تر است. صرفاً روشن کردن معنای واژه "برنامه" همچون واژه ای مارکسیستی است. طبیعی است اگر بخواهیم در این راه از روش علمی استفاده کنیم، و از مکتب‌گرایی و متافیزیک که معنای واژه‌های علمی را در فرهنگ نام و دقت‌چرخ لغت معنی جستجو می‌کند بپرهیزیم می‌باید از عمل و مبارزه آغاز کنیم. می‌باید سوال زیر پاسخ دهیم، "برنامه در مبارزه کمونیستها و پرولتاریا چه نقشی دارد؟ جا و مقام برنامه در این مبارزه چیست؟ وظیفه اساسی کمونیستها چیزی نیست جز سازمان دادن مبارزه طبقاتی طبقه کارگر، در کلیه سطوح آن. مبارزه صنفی، سیاسی، و انقلابی طبقه کارگر، و مبارزات سایر اقشار و طبقات تحت ستم حول محور مبارزه طبقه کارگر، حربه اصلی کمونیستها برای پییکار تبلیغ و آگاهشگری است.* تبلیغ و آگاهشگری بمنظور آگاه کردن هر چه بیشتر کارگران و سایر اقشار و طبقات تحت ستم به مانیس سوسیالیسم علمی و مارکسیسم و جلب آنها باینسو. و ثانیاً، مهمترین آن، روشن کردن مسائل علمی که پیش پای مبارزه قرار دارد و حول آن می‌باید مبارزه سازمان داده شود. مسائل علمی چه آنها که نقش استراتژیک دارند، مانند مسئله سازمانیابی و خود-سازماندهی طبقه کارگر در سازمانهای ویژه خود، و چه آنها که همچون شعارها و خواستهای مشخصی مطرح می‌شوند که مبارزات مشخص برای گسترش و پیشرفت هر چه بیشتر خود می‌باید حول آنها سازمان داده شوند.

پس در این میان نقش برنامه چیست؟ بهتر است از زبان لنین بشنویم:

"جوهر این برنامه سازمان دادن مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و رهبری این مبارزه، که هدف نهائی آن در دست گرفتن قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و برقراری جامعه سوسیالیستی است می‌باشد. مبارزه طبقه کارگر شامل مبارزه اقتصادی... مبارزه سیاسی (یعنی برای دمکراسی و بسط دادن قدرت سیاسی طبقه کارگر) می‌باشد." [کلیات، جلد ۴، ص ۱۲۱، بزبان انگلیسی]

+ سازماندهی و خود-سازماندهی در سطح صنفی (سندیکا)، سیاسی (حزب و شورا)، و نظامی (مایلیس کارگری).

* البته در اینجا مسئله شگرد‌های گوناگون سازماندهی در سطوح گوناگون آن نیز همچون عاملی کلیدی مطرح است. ولی ربطی به بحث ما ندارد.

یعنی در واقع نقش برنامه با نقش کلی که کمونیستها در جنبش کارگری بازی می‌کنند تفاوتی ندارد. ویژگی آن در چیست؟

"برنامه باید نظرات اساسی ما را بیان کند، وظایف فوری سیاستمدان را دقیقاً مشخص کند. خواسته‌های فوری را که میدانهای فعالیت‌های آگاهشگری را معین می‌کند مشخص کند. فعالیت‌های آگاهشگری را متحد و یکپارچه کرده و آنها را وسیع‌تر و عمیق‌تر سازد و باینترتیب آنها را از آگاهشگری‌های پراکنده و جزئی برای خواسته‌های ناچیز و منفرد به آگاهشگری برای کلیت خواسته‌های سوسیال دموکراتیک ارتقاء دهد." [همانجا ص ۳۵]

و در نتیجه

"یکی از هدفهای اساسی برنامه تدارک راهمائی برای حزب است* برای تبلیغ و آگاهشگری روزانه در مورد جلوه‌های مختلف سرمایه داری روسیه." [همانجا]

پس برنامه انقلابی طبقه کارگر چکیده‌ایست از جواب قاطع و روشن به تمام مسائل اساسی: از تمام شعارها و خواسته‌های سیاسی و مبارزاتی اساسی (نه هر مسئله جزئی*) که در جنبش کارگری و مبارزه طبقه‌ای مطرح می‌شود و یا باید بشود و گسترش یابد تا حداکثر گسترش و پیشبرد مبارزات مشخص و کل جنبش را تضمین کند، به عبارت دیگر برنامه انقلابی عاریتست از جوهر سیاسی جنبش انقلابی و پیکار انقلابی پرولتاریا به مفهوم عام کلمه*.

"کمونیستها منافعی جدا و متمایز از منافع کل پرولتاریا ندارند."

"آنان هیچگونه اصول افتراقی از خود بوجود نمی‌آورند تا بوسیله آن نهضت پرولتاریا را شکل داده، قالب‌گیری نکنند." [مانیفست کمونیست]

ولی اگر چنین است واضح است که برنامه طبقه کارگر مثل هلسوی رسیده یکبار از آسمان نخواهد افتاد. هر تجربه جدید جنبش کارگری در مبارزه طبقه‌ای برگ جدیدی بر آن می‌افزاید. — برای تدوین و تکمیل آن می‌بایست نه تنها به تجارب گذشته مبارزه طبقه‌ای توجه کرد و آنها را جمع‌بندی نمود، بلکه باید تحولات مبارزه طبقه‌ای در عصر حاضر، و به‌ویژه در ایران را، دقیقاً زیر نظر گرفت.

در اینجا لازم است به مفهوم دیگری که از برنامه وجود دارد اشاره شود. و آن مفهوم است که رفرمیستها [و فرقه‌گرایان] از برنامه دارند. آنگاه اینها مبارزه طبقه‌ای و سازمان‌دادن آن در تمام سطوحش نیست، بلکه کشاندن مبارزه بدنیال اهداف خودشان است (اهدافی که اکثراً از بررسی خود مبارزه و زمینه آن در دنیا — مده، بلکه حاصل پیشداوریها و نیازهای گوناگون این احزاب و

* بظن ما نه فقط برای حزب بلکه برای تمام کسانی که در مبارزه کارگری و سیاسی شرکت می‌کنند.

+ خواسته‌های کوچک و جزئی در واقع مسائل مشخصی است که در رابطه با خواسته‌های اصلی، بر اساس اختلافات زمانی و مکانی و توازن قوا مطرح می‌شوند. اینها از آن خواسته‌های و مسائل اساسی قابل استخراجند. به همین دلیل می‌گوئیم برنامه باید کتابچه راهنمائی باشد که اعضاء حزب، هر جا که هستند بتوانند شعارها و خواسته‌های لازم مبارزه را از آن استخراج کنند.

× ما در اینجا از برنامه اساسی انقلابیون، یعنی برنامه کارگری در کلیت آن صحبت می‌کنیم. مسئله برنامه طبیعتاً به این خلاصه نمی‌شود. کمونیستها می‌توانند در مراحل از مبارزه برنامه‌های جزئی تر مثلاً برنامه برای شرکت در انتخابات (پلاتفرم انتخاباتی) داشته باشند، که بخشی از آن برنامه کلی را بسط می‌دهد و با شرایط ویژه آن ظرف زمانی مشخص تطبیق می‌دهد.

گروهها به سازش‌هایشان است، و پیوند آنها با مبارزه طبقات نیز روشن نیست) بنابراین برنامه‌شان هم، نه جمع‌بندی مسائل اساسی پیشبرد مبارزه طبقه‌ای طبقه کارگر و تجربیات آن، بلکه تبلیغ نظریاتی است که بزم آنها مسائل جامعه را حل خواهد کرد. حال این نظریات مجموعه‌ای از اصلاحات باشد [ملی‌کردن برخی صنایع، بهبود شرایط کار و غیره]، مثل برنامه اتحاد چپ در فرانسه یا توصیف انقلاب دموکراتیک نوین، و یا مخلوطی از این دو [حزب توده] فرق نمی‌کند. ولی مسئله اصلی برنامه پیش از آنکه تبلیغ مواضع باشد دادن برنامه عمل جامعه‌ای برای مبارزه طبقه‌ای است. برنامه عملی که هدف غائبش جز بقدرت رسیدن پرولتاریا چیز دیگری نیست.

آنچه در زمینه محتوای برنامه تا کنون بدست آمده را می‌توانیم بطور کلی به دو بخش تقسیم کنیم. ۱- آنچه مربوط به دستاوردهای تئوریک جنبش کارگری می‌شود، ریشه‌ها و ماهیت بحرانهای اقتصادی - اجتماعی - سیاسی موجود (در سطح ملی و جهانی) را روشن می‌کند، اهمیت مبارزه طبقه‌ای پرولتاریا در حل این بحران و ماهیت مبارزه طبقه‌ای پرولتاریا را روشن می‌کند. هدف نهائی آنرا مشخص می‌سازد (دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم) در واقع بخش تحلیلی برنامه که سنتاً برنامه حداقلی نام گرفته است.

۲- برنامه عمل، یا آنچه مربوط به خواسته‌های عملی مبارزه می‌شود. و در واقع استخوانبندی آگاهشگری حزب را تشکیل می‌دهد. در آنچه در این رابطه تا کنون بدست آمده دو بخش متمایز می‌توان تشخیص داد.

الف- آنچه مربوط به زمینه پیکار برای سوسیالیسم، یا زمینه گسترش مبارزه طبقه‌ای می‌گردد. که عاریتست از حقوق دموکراتیک همگانی، حقوق صنفی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان شهر و ده، و برانداختن کلیه روابط مانده از دوران تولید پیشا سرمایه داری. طبیعی است پرولتاریا برای رسیدن به هدف نهائی خود احتیاج به سطحی عالی از آگاهی، اتحاد و سازماندهی دارد. برای رسیدن به چنین سطح گسترده‌ای از پیکار، احتیاج بوجود حقوق و زمینه ویژه‌ای در جامعه است. یعنی حقوق دموکراتیک و حقوق صنفی پرولتاریا و سایر اقشار تحت ستم. این حقوق در هر جا موجود نباشند، پیکار طبقه‌ای در فرایند گسترش خود خواهی نخواهی به آنها خواهد رسید و مطرحشان خواهد کرد. وظیفه کمونیستها در این رابطه اینست که این حقوق را به صریح‌ترین و عمیق‌ترین وجه فرموله کنند. این بخش برنامه سنتاً برنامه حداقل نام گرفته است.

ب- آنچه مربوط به مسائل، شعارها، و خواسته‌های عملی مربوط به گذار از زمینه موجود به دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم می‌گردد. طبیعی است تا زمانی که زمینه دموکراتیک پیکار برای سوسیالیسم بدست نیامده خواسته‌های دموکراتیک خواسته‌های اصلی مبارزه هستند. ولی همینکه زمینه دموکراتیک در عمل بدست آمد این شعارها و خواسته‌های خودی خود دیگر پاسخگوی نیازهای پیشبرد مبارزه نخواهد بود. حتی دفاع از حقوق بدست آمده در این مرحله خواسته‌ها و روشهایی را پیش می‌کشد که از حقوق دموکراتیک همگانی و برنامه حداقل فراتر می‌رود چه رسد به پیشبرد

* بحث فصل تدریجاً به این خواسته‌ها و برنامه انتقالی در این مختصر نمی‌گنجد. برای مطالعه مفصلتر مسئله به کتاب برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی اثر تروتسکی، انتشارات فانوس رجوع کنید. و- ناصر

در شماره‌های آینده کند و کاو نیز بررسی جامعه‌ای از کتاب فوق در اختیار خوانندگان کند و کاو قرار خواهد گرفت.

کند و کاو

بازره * پیشبرد بازره مستلزم آن خواهد بود که شعارها و خواسته‌های پیش‌کشیده شوند که طبقه کارگر را مستقیماً در مقابل سرمایه‌داری و بحران‌هایش قرار دهد و مسئله فرمانروایی بر تولید را مطرح کند. و این خواسته‌ها که اساساً در فرایند انقلاب اکتبر و جمع‌بندی مبارزات انقلابی پرولتاریای جهان بعد از جنگ اول به طور کلی (انقلاب آلمان، جنبش اشغال کارخانه‌ها در ایتالیا، و غیره) فرموله شدند خواسته‌های انتقالی نام‌گرفته‌اند.*

طبیعی است در دوین جزئیات برنامه انقلابی طبقه کارگر هنوز زود است. ولی مقاله نارسا خواهد بود اگر آنچه را که می‌توان از هم‌اکنون درباره محتوای برنامه گفت، ناگفته بگذارد. برنامه حداکثر می‌باید مشخصات اصلی شیوه تولیدی را در ایران روشن کند (تحول مناسبات سرمایه‌داری در ایران)، گرایش اصلی رشد سرمایه‌داری را یاد آور شود (جدا شدن توده‌های وسیع مردم از وسائل تولیدی، پرولتریزه شدن آنها، بسط و گسترش و تعمیق بردگی، ستم، حاکمیت و استثمار) بحران‌های سرمایه‌داری و تأثیر آنها بر زندگی مردم را یاد آور شود. تضادها و بحران‌های جهانی سرمایه‌داری، بویژه تقسیم کار جهانی، استعمار و امپریالیسم و تأثیر آن بر کشورهای عقب مانده را توضیح دهد. در این چارچوب به ویژگی‌های سرمایه‌داری در ایران، رشد ناموزون و مرکب، و بحران‌های اجتماعی - اقتصادی حاصل از آن اشاره شود. لزوم سرنگونی سرمایه‌داری، و بازره طبقاتی پرولتاریا را مطرح کند. ماهیت بازره طبقاتی پرولتاریا را روشن کند. یعنی تضاد کار و سرمایه، اهداف نهایی بازره (سرنگونی سرمایه‌داری، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم). دیکتاتوری واقعی پرولتاریا (دمکراسی کارگری) و انحرافات آن را که می‌تواند گریبانگیر آن شود روشن کند.* ماهیت جهانی جنبش کارگری و ماهیت سیاسی آنرا توضیح دهد. و در این رابطه مسائل کلیدی چون حزب پیشگام انقلابی و وظائف آن و خود سازماندهی پرولتاریا را روشن کند.

بخش دمکراتیک می‌باید با آغاز از توضیح ضرورت فراهم آوردن زمینه پیکار از جمله این خواسته‌ها را مطرح کند. سرنگونی رژیم استبدادی و سلطنت، جمهوری دمکراتیکی که نماینده اراده مردم باشد بر مبنای انتخابات آزاد و همگانی نمایندگان و کارمندان عالی‌رتبه دولت، اضمحلال ارتش موجود و تشکیل مجلس سوده‌ای بجای آن، انتخابات افسران ارتش توسط مردم بر مبنای انتخابات آزاد با رای مخفی، آزادی کامل بیان و تشکل و اعتصاب و سایر آزادی‌های فردی و اجتماعی، آموزش و پرورش مجانی و همگانی، باطل کردن قوانین حقوقی و جزائی موجود و تنظیم آنها بر اساس آزادی و احترام به حقوق و حیثیت بشری، و برابری کامل زنان و مردان در کلیه سطوح، بر سمیت شناختن حق ملیت‌ها در تعیین سرنوشت خود، بر سمیت شناختن حق تمام شهروندان در بدادگاه کشاندن فوری هر یک از مقامات دولتی و ارتشی که مورد شکایت و باشند. بعلاوه لازم است در این بخش توضیح داده شود

* مثلاً حمله فاشیستی به اعتصابها، پیکتها، و جلسات کارگری مسئله دفاع از خود و مجلس کارگری را مطرح می‌کند، فرار سرمایه‌ها بخارج و تشدید بحران اقتصادی انحصار بازرگانی خارجی در دست دولت را مطرح می‌کند، حملات بورژوازی به خرد بورژوازی و دهقانان و عکس‌العمل آنها مسئله ملی کردن بانکها را مطرح می‌کند. مداخله خارجی مسئله ملی کردن کارخانه‌های وابسته به خارج را مطرح می‌کند و غیره و ذلک.

* بعلاوه، بنظر نگارنده لازم است بخشی از قسمت تحلیلی برنامه مسئله گرایشهای سیاسی موجود در جنبش کارگری یعنی رفربیزم، استالینیزم و مارکسیزم انقلابی را بیان کند.

که پرولتاریا می‌باید از کلیه مبارزات تمام اقشار و طبقات و ملیتهای جامعه بر علیه استبداد و دیکتاتوری دفاع کند و حزب پیشگام پرولتاریا طبیعتاً در این امر نیز پیشقدم خواهد بود. برای دفاع از حقوق عینی طبقه کارگر مثلاً خواسته‌های زیر مطرح است: تعیین حداکثر روزانه کار، برابری حقوق مرد و زن (دستمزد مساوی برای کار مساوی)، ممنوع کردن کار شب، مگر در شرایطی که بععلل تکنیکی یا اجتماعی اجتناب ناپذیر باشند. ممنوع کردن استخدام افراد کمتر از ۱۶ سال، و دوروز تعطیل در هفته، بازرسی مداوم کارخانه‌ها و شرایط کار کارگران از طرف دولت، تحت کنترل خود کارگران...

چند نکته

مسئله برنامه به اینجا خاتمه نمی‌یابد، آنچه تا کنون گفتیم کلیت برنامه انقلابی طبقه کارگر است، و برای اینکه مورد استفاده وسیع قرار گیرد می‌باید در تدوین آن کمال اختصار و ایجاز رعایت شود.

"بنظر من برنامه می‌باید تا حد ممکن مختصر و کوتاه باشد، حتی چندان مهم نیست اگر اینجا و آنجا در برنامه کلمات یا جملاتی باشند که درک تمامیت مفهومشان در وهله اول غیر ممکن باشد. در چنین صورتی بحث مربوط به برنامه در اجتماعات و توضیحات کتبی در مطبوعات مشکل را حل خواهند کرد. ولی جملات کوتاه و قاطع، وقتی فهمیده شوند، در حافظه جایگزین می‌شوند و تبدیل به شعار می‌گردند. چیزی که با جملات و توصیفات دراز هرگز بدست نمی‌آید." (فردریک انگلس، نقد برنامه ارفورت)

علت دیگری که اختصار هر چه بیشتر را در تدوین برنامه ایجاب می‌کند اینست که خواسته‌های برنامه انقلابی طبقه کارگر، خواسته‌های لایتنجیره خشک، و مجردی نیستند (برعکس خواسته‌های برنامه‌های رفربستی که صرفاً رشته‌ای رفرفهای کاملاً مشخص و معین سیاسی و اقتصادی را جلب می‌کند). بلکه بطور لایتنکی با بازره پیوند دارند و جزئیات آنها را خود بازره تعیین می‌کند و به همین دلیل نباید در تدوین آنها آنقدر در جزئیات وارد شد که دست کادرهای حزبی در انطباق دادن آن خواسته‌ها با شرایط مشخص بازره بسته شود.

"این بخش برنامه (همراه با بخش پیشین) می‌باید چارچوب پایه‌ای آگاهی را تشکیل دهد، بدون آنکه بنوعی مانع این شود که کادرها در این یا آن محل، بخش تولیدی، کارخانه و غیره خواسته‌ها را بفهم تعدیل شده‌ای یعنی بفهم ملموس تر و مشخص تر مطرح کنند. در تنظیم این بخش برنامه باید از دو حد افراطی بر حذر باشیم - از یکطرف نباید هیچیک از خواسته‌های اصلی را که برای کسب طبقه کارگر مهمند از قلم بیاندازیم، از طرف دیگر نباید در جزئیاتی وارد شویم که برگردن برنامه با آنها اساساً منطقی نیست." (لنین، کلیات جلد ۴، ص ۲۴۱ بزبان انگلیسی)

از آنچه در بالا آمد واضح است که برنامه انقلابی پرولتاریا، مانند هر وجود دیالکتیکی، در خود کامل نیست. جزئی است از کل بسیار وسیعتری، یعنی جنبش انقلابی پرولتاریا و تنه‌ها در رابطه با این جنبش است که برنامه کامل می‌شود. یعنی مشخص می‌شود، ملموس می‌شود، بواقعیت خود می‌رسد، جان می‌گیرد، زنده می‌شود. وظیفه کادرهای حزب انقلابی نه فقط تبلیغ برنامه بلکه زنده کردن برنامه است. یعنی تطبیق آن با شرایط مشخص بازره و پیشبرد بازره بکمک آن. در این رابطه مسئله حائز اهمیت عبارتست از روشن کردن محتوای خواسته‌ها و توضیح تفاوت محتوی و صراحت آن با شعارهای مشابهی که گرایش‌های دیگر (رفربستی و بورژوازی) مطرح می‌کنند. این مخصوصاً در رابطه با بخش دمکراتیک برنامه حائز اهمیت است. چون اولاً مبارزه برای خواسته‌های دمکراتیک بویژه کارگران و انقلابیون نیست و در

برنامه سایر گرایش‌ها هم هست * و افزون بر آن در شرایط اوج‌گیری مبارزه، در شرایطی که بخشی از برنامه کارگری شدیداً در مرکز توجه کل جنبش قرار می‌گیرد گرایش‌های سیاسی غیر انقلابی بخشی از برنامه انقلابی را از آن خود می‌کنند * در اینجا هم رفرمیست‌ها و لیبرال‌ها بیشتر به فرم خواست و شعار می‌چسبند و سعی می‌کنند محتوای انقلابی آن و رابطه آن را با جنبش و پیکار طبقات مخدوش کنند * (رفرمیسم را می‌توان اصلاً بر همین اساس متمایز کرد: چسبیدن به فرم، جدا از محتوی، و جدا کردن خواست از پیکار طبقات) * در اینجا وظیفه بزرگی بر عهده کادرهای مارکسیست انقلابی است و آن نشان دادن و توضیح این تمایز است *

مثلاً در مرحله فعلی ساله خواست حکومتی و فرم حکومتی آینده ساله است که در مرکز توجه قرار گرفته است (شعار مرگ بر شاه خود شکلی از مطرح کردن این ساله است) * در این رابطه تا بحال دو گرایش قابل توجهند * یکی گرایش‌های بورژوازی (اسم دیگری به آنها نمی‌شود داد) که ساله انتخابات آزاد درچار چوب قانون اساسی و رژیم محمد رضا شاهی، و حداکثر انحلال فوری مجلس شورا و انتخابات مجدد را مطرح کرده اند * از طرف دیگر حزب توده هم اکنون ساله مجلس موسسان و جمهوری را مطرح کرده است * (و در شرایط اوج گیری مجدد جنبش احتمالاً پاره‌ای از گرایش‌های بورژوازی و لیبرالی نیز آنرا مطرح خواهند کرد) * خواستی که همانطور که می‌دانیم جزئی از بخش دموکراتیک برنامه کارگری است و چندی از گرایش‌های چپ و انقلابی هم مطرح کرده اند * در این رابطه چگونه می‌توان با مخدوش شدن محتوی مبارزه کرد؟ همانطور که می‌دانیم مجلس موسسان (و جمهوری) فرمی است که محتواهای بسیار متفاوتی می‌توانند بقلب آن درآیند * مجلس موسسان می‌تواند مجلسی از نمایندگان انقلابی پرولتاریا و سایر زحمتکشان باشد که در آن قوانین انقلابی در جهت حل انقلابی مسائل و بحران‌های جامعه تصویب و با تکیه بر جنبش توده‌ای اجرا شوند * در اینصورت این مجلس بخشی خواهد بود از فراشد انقلابی گذار به نظامی نوین * و از طرف دیگر می‌تواند مجلسی باشد که اکثریت آن در دست نمایندگان

* البته حضرات بجای انتخاب مجلس موسسان از برگزیدن مجلس موسسان صحبت کرده اند، که بمعنای انتصاب هم می‌شود! بعلاوه این، حضرات که مدتها دنبال تغییراتی نظیر یونان در ایران بودند، حالا گویا بفکر تغییراتی نظیر پرتغال در ایران افتاده اند و خواستار فرا خوانده شدن مجلس موسسان توسط يك حکومت ائتلاف ملی گشته اند!!

بورژوازی باشد که در آنصورت در همان اولین جلسات مهر ضد انقلابی بورژوازی را بر مجلس خواهد زد و سیاست‌های ضد انقلابی در پیش خواهد گرفت و سدی خواهد شد در راه بسط فراش ضد انقلابی، مثلاً نمونه پرتغال باید این دو محتوی را در عمل از هم متمایز کرد * طبیعی است معیار اصلی این تمایز در عمل شرایط دمکراتیک انتخابات است، و در این رابطه باید توجه داشت که دمکراسی داریم دمکراسی * در انگلستان هم مثلاً انتخابات در شرایط دمکراتیک انجام می‌گیرد * ولی در عمل مثلاً برای ماندن شدن می‌باید بلخ قابل توجهی پول گذاشت، که در صورت نیاوردن آراء کافی ضبط خواهد شد * ثانیاً رسانه‌های جمعی مانند رادیو، تلویزیون و مطبوعات کثیرالانتشار بهیچوجه بطور یکنسان در اختیار همه نیست * و در انحصار گروه محدود و ویژه‌ای می‌باشد * بعد از انتخاب شدن نمایندگان هم، تا انتخابات دوره بعد مردم هیچ کنترلی روی نمایندگان ندارند * این نوعی دمکراسی است و آن دمکراسی که در آن هیچ محدودیتی برای ماندن شدن وجود نداشته باشد، و رسانه‌های جمعی هم بطور یکنسان در اختیار همه باشد (بدون هیچ ارجحیتی) و مردم هم حق بازخواست و حتی تقاضای عزل نمایندگان را بعد از انتخاب شدن داشته باشند و غیره و ذلك، آنهم دمکراسی است * آن دمکراسی‌ایکه تضمین میکند که حاصل انتخابات بیانگر خواست و اراده مردم است *

افزونتر اینکه مشخص کردن این تمایز بخودی خود کافی نیست * باید روشن کرد در چه شرایطی انتخابات مجلس موسسان در چنین محیط دمکراتیکی انجام پذیر خواهد بود * طبیعی است تا وقتی رژیم فعلی موجود است چنین خبری خواب و خیالی بیش نیست * برای ایجاد چنین محیط دمکراتیکی می‌باید رژیم با قیام مسلحانه توده‌ای سرنگون شده و تمام تشکیلات سرکوب و خفان آن منحل شوند * و خود مردم مسلح، یعنی کومنه‌های انقلابی مسلح مردم (و ارگان مرکزی آنها یعنی حکومت انقلابی) کنترل کلیه امور دولتی و غیره را بدست بگیرند، و تازه آنوقت می‌توانند آن دمکراسی لازم را ایجاد کنند و تنها در آنصورت است که مجلس موسسان نه تنها نماینده اراده مردم خواهد بود، بلکه تصمیم‌هایش تضمین اجرایی خواهد داشت (چون متکی بر قدرت توده‌های مسلح است نه دستخط مملویتی) *

این آن محتوایی است که خواست برنامه کارگری را از خواست بورژوازی متمایز می‌کند * این آن محتوایی است که پافشاری بر آن در شرایطی که برنامه می‌خواهد از تئوری بعمل درآید لازم است * چون همانطور که گفتیم در شرایطی که جنبش دوباره اوج می‌گیرد احتمالاً بخش‌هایی از نمایندگان بورژوازی هم شعار مجلس موسسان را بر خواهند گزید و این شعار، بدون روشن شدن محتوای انقلابی آن، در حق واقع هم شعاری بورژوازی است *

و- ناصر



یادداشتهایی درباره صنعتی شدن ایران - بخش سوم

ساختار سرمایه داری ایران

اجراء در آمد، روشن گردد. بدین ترتیب، نشان داده شد چنانچه طرح صنعتی کردن ایران از زاویه نیازهای امپریالیزم در نظر گرفته شود نتایج بالنسبه موفقیت آمیزی داشته و بطور کلی توانسته است اوضاع اقتصادی ایران را با شرایط حاکم در اقتصاد جهانی سرمایه داری منطبق سازد. اکنون، ایران به یکی از مراکز عمده جذب کالا های تکنولوژیک انحصارات بین المللی تبدیل گشته است و این آن نقشی است که امپریالیزم برای ایران در نظر گرفته بود. اما موفقیت امپریالیزم در تبدیل ایران به بازار کالا های سرمایه - ای وارداتی و رشد صنعتی ناشی از آن در ساختار اقتصادی ایران چه تاثیری بجا گذاشته است؟ آیا موانع تاریخی از سر راه رشد نیروهای مولده در ایران برداشته شده اند؟ آیا بدنبال این تغییرات ساختاری دوره ای از رشد صنعتی و توسعه و تعمیم مناسبات تولیدی سرمایه داری در ایران گشوده شده است؟ در این رابطه در بخش های پیش چنین نتیجه گرفته شد که مناسبات جدید

در بخش های پیشین این یادداشت ها نشان داده شد که چرا با پیدایش سرمایه های جدید ناشی از مرحله اخیر تراکم و تمرکز بین المللی سرمایه تغییراتی در نقش اصلی کشورهای عقب افتاده در اقتصاد جهانی سرمایه داری لازم گشت. توضیح داده شد که چگونه با افزایش هرچه بیشتر اهمیت کرایه های تکنولوژیک به مثابه منابع اصلی سود های افزونه انحصاری و دگرگونی هایی که این فرایند در نظام جهانی امپریالیستی به بار آورد، ضرورت گسترش سرمایه گذاری مولد بومی (افزایش تشکیل سرمایه ثابت داخلی و در نتیجه واردات کالا های سرمایه ای) در کشورهای عقب افتاده در دستور کار انحصارات عظیم بین المللی قرار گرفت. همچنین، با بررسی تاریخچه فرایند های اقتصادی ایران در این دوره کوشش شد تا درستی تحلیل فوق آزمایش شود و رابطه بین تغییرات ساختاری اخیر در اقتصاد ایران و برنامه های جدید امپریالیزم جهانی که از طریق دخالت مستقیم دولت مدافع منافع آن در ایران به مرحله

اقتصادی بین کشورهای عقب افتاده و پیشرفته در کیفیت اساسی نظام جهانی امپریالیستی تغییری ایجاد نکرده است و مشکلات اقتصادی و اجتماعی ناشی از عقب افتادگی و وابستگی کشورهایمانند ایران نه تنها از میان نرفته بلکه به اشکال جدید تری با دامنه ای گسترده تر و عمقی بیشتر تجدید تولید شده اند. در این بخش با بررسی بیشتر نتایج تغییرات اقتصادی ایران در دهه های اخیر سعی خواهد شد تا به سوالهای فوق پاسخ داده شود و لایزال این نتیجه گیری در مورد ایران روشن گردد *

۵- اوضاع کنونی اقتصاد ایران

نزدیک به بیست سال از آغاز اجرای طرح " صنعتی کردن " ایران می گذرد. بطور کلی چه تغییراتی در اوضاع اقتصادی آن صورت گرفته است؟ جدولهای ۱ تا ۳ ترکیب تولید ناخالص داخلی و جمعیت شاغل در بخشهای مختلف اقتصاد ایران را در طی دوره بین سالهای ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۴ نشان می دهند. بابررسی اجمالی این جدولها می توان تصویری کلی از تغییرات ساختاری اقتصاد ایران را ترسیم کرد. عناصر اصلی این تصویر به قرار زیرند: مطابق جدول ۱، در سال ۱۳۵۴ ارزش افزوده در بخش نفت و خدمات جمعاً بیش از ۷۱ درصد تولید ناخالص داخلی به قیمت های جاری را تشکیل می دهد. سهم نفت در تولید ناخالص داخلی از ۱۶/۴ درصد در سال ۱۳۳۸ به ۳۷/۳ درصد در سال ۱۳۵۴

افزایش یافته است. در سال ۱۳۳۸ بخش کشاورزی و صنایع جمعاً ۴۵/۴ درصد و بخش خدمات ۳۸/۲ درصد تولید ناخالص داخلی را ایجاد کرده بودند، در صورتیکه در سال ۱۳۵۴ سهم کشاورزی و صنایع حتی جمعاً به اندازه بخش خدمات نمی رسد (۲۸/۴ درصد به ۳۴/۳ درصد). بخش کشاورزی با وجود اینکه ۳۶ درصد جمعیت شاغل ایران را در برمی گیرد (جدول ۲)، مولد صرفاً ۹/۳ درصد تولید ناخالص داخلی است. بارآوری کار در بخش کشاورزی در مقایسه با بارآوری متوسط در کل اقتصاد در طی دوره فوق کاهش یافته است *

البته باید در نظر داشت که جدول فوق براساس آمار دولتی تنظیم شده اند و از اینرو به صحت هیچ يك از ارقام نمی توان اعتماد کرد! بویژه، آمار جمعیت شاغل که بطور حتم نادرست است. چنانکه خواهیم دید میزان جمعیت شاغل احتمالاً بین ۱۵ تا ۲۰ درصد بیشتر از اندازه واقعی نشان داده شده است. اما آماری جز آمار رسمی دولت در دست نیست. تمام آماری که توسط منابع دیگر داده می شوند نیز خود به نحوی براساس آمار دولتی تنظیم شده اند. بهر حال، جهت شناخت کلی تغییرات نسبی در ساختار اقتصادی ایران، و نه اندازه دقیق این تغییرات، ارقام فوق نیز می توانند کمکی باشند. دست کم سعی شده است تا جدولها براساس آخرین و دقیق ترین آمار رسمی تهیه شوند و تا جائیکه ممکن بوده از آمار خام (قبل از جمع بندی توسط مرکز آمار ایران) استفاده شود. در ضمن، اصولاً غرض اینست که بتوان حتی براساس آمار خود دولت حقایق پشت ادعاهای اغراق آمیز سخنگویانش را نشان داد!؟

جدول ۱- تولید ناخالص داخلی به قیمت عوامل - قیمت های جاری										
سال ۱۳۳۸		سال ۱۳۴۱		سال ۱۳۴۶		سال ۱۳۵۱		سال ۱۳۵۴		
برنامه اقتصادی دوم		پایان برنامه اقتصادی دوم		پایان برنامه اقتصادی سوم		پایان برنامه اقتصادی چهارم		برنامه اقتصادی پنجم		
%	میلیارد ریال	%	میلیارد ریال	%	میلیارد ریال	%	میلیارد ریال	%	میلیارد ریال	
۸۵	۲۹/۷	۹۷	۲۷/۸	۱۲۹	۲۲/۸	۲۰۲	۱۷/۱	۳۳۴	۹/۳	۱- ارزش افزوده در کشاورزی
۵۹		۶۴		۸۸		۱۳۶		۲۰۹		زراعت و مراتع
۲۵		۳۲		۳۹		۶۲		۱۱۵		دامپروری و شکار
۱		۱		۲		۴		۱۰		ماهیگیری و جنگلداری
۴۷	۱۶/۴	۶۴	۱۸/۴	۱۱۳	۲۰/۰	۲۳۷	۲۰/۰	۱۳۳۷	۳۷/۳	۲- ارزش افزوده در نفت
۴۵	۱۵/۷	۵۸	۱۶/۶	۱۱۲	۱۹/۹	۲۴۷	۲۰/۹	۶۸۳	۱۹/۱	۳- ارزش افزوده در صنایع
۳۱		۴۲		۷۶		۱۷۲		۳۳۷		صنعت و معدن
۱۳		۱۴		۲۸		۵۸		۲۷۶		ساختن
۱		۳		۸		۱۷		۳۰		آب و برق
۱۰۹	۳۸/۲	۱۳۰	۳۷/۲	۲۱۰	۳۷/۳	۴۹۷	۴۲/۰	۱۲۲۴	۳۴/۳	۴- ارزش افزوده در خدمات
۲۸		۳۰		۲۳		۵۵		۱۳۱		حمل و نقل و مخابرات
۶		۹		۱۷		۵۳		۲۰۰		بانکداری، بیمه و دلایلی
۲۳		۲۷		۴۸		۹۲		۱۹۵		بازرگانی داخلی
۱۵		۲۱		۳۰		۱۰۳		۲۳۵		کرایه مسکن
۲۳		۲۸		۵۷		۱۴۰		۳۵۹		خدمات دولتی
۱۴		۱۵		۲۵		۵۴		۱۰۴		خدمات خصوصی
۲۸۶	۱۰۰	۳۴۹	۱۰۰	۵۶۴	۱۰۰	۱۱۸۳	۱۰۰	۳۵۸۸	۱۰۰	تولید ناخالص داخلی (جمع ۱ تا ۴)

جدول ۲- تولید ناخالص داخلی به قیمت عوامل - قیمت های ثابت سال ۱۳۵۱									
رشد متوسط سالانه ۱۳۳۸-۵۴	سال ۱۳۵۴	سال ۱۳۵۱	سال ۱۳۴۶	سال ۱۳۴۱	سال ۱۳۳۸				
%	میلیارد ریال	%	میلیارد ریال	%	میلیارد ریال	%	میلیارد ریال	%	میلیارد ریال
۳/۸	۱۴/۵	۲۴۱	۱۷/۱	۲۰/۲	۲۳/۲	۱۷۱	۲۹/۶	۱۳۸	۳۳/۰
۱- ارزش افزوده در کشاورزی									
	۱۵۸	۱۳۶	۱۱۷	۸۶	۸۵	زراعت و مراتع			
	۷۷	۶۲	۵۲	۵۰	۴۶	دامپروری و شکار			
	۶	۴	۲	۲	۱	ماهیگیری و جنگلداری			
۷/۴	۱۳/۰	۲۰۹	۲۰/۰	۲۳۷	۲۴/۸	۱۸۳	۲۰/۸	۹۷	۱۶/۸
۲- ارزش افزوده در نفت									
۱۲/۷	۲۵/۰	۴۲۴	۲۰/۹	۲۴۷	۱۹/۴	۱۴۳	۱۷/۰	۷۹	۱۶/۰
۳- ارزش افزوده در صنایع									
	۲۷۴	۱۷۲	۹۰	۵۲	۳۸	صنعت و معدن			
	۱۱۹	۵۸	۴۵	۲۵	۲۴	ساختمان			
	۳۰	۱۷	۸	۲	۱	آب و برق			
۱۱/۸	۴۸/۵	۸۱۸	۴۲/۰	۴۹۷	۳۲/۶	۲۴۱	۳۲/۶	۱۵۲	۳۴/۲
۴- ارزش افزوده در خدمات									
	۹۸	۵۵	۳۵	۲۹	۲۷	حمل و نقل و مخابرات			
	۱۱۷	۵۳	۱۸	۱۰	۸	بانکداری، بیمه و دلالی			
	۱۳۵	۹۲	۵۸	۳۵	۳۳	بازرگانی داخلی			
	۱۷۶	۱۰۳	۳۶	۲۵	۲۰	کرایه مسکن			
	۲۰۸	۱۴۰	۶۵	۳۳	۳۱	خدمات دولتی			
	۸۴	۵۴	۲۹	۲۰	۱۷	خدمات خصوصی			
۹/۴	۱۰۰	۱۶۹۲	۱۰۰	۱۱۸۳	۱۰۰	۷۳۸	۱۰۰	۴۶۶	۱۰۰
تولید ناخالص داخلی (جمع ۱ تا ۴)									

جدول ۳ - جمعیت شاغل در بخش های مختلف اقتصادی									
رشد متوسط سالانه ۱۳۳۸-۵۴	سال ۱۳۵۴	سال ۱۳۵۱	سال ۱۳۴۶	سال ۱۳۴۱	سال ۱۳۳۸				
%	هزار نفر	%	هزار نفر	%	هزار نفر	%	هزار نفر	%	هزار نفر
—	۳۶/۰	۳۴۶۹	۴۰/۰	۳۶۵۹	۴۹/۱	۳۸۸۱	۵۳/۵	۳۶۷۲	۵۳/۵
۴/۴	۰/۶	۶۰	۰/۵	۵۰	۰/۶	۴۶	۰/۵	۳۶	۰/۵
۵/۴	۲۲/۰	۲۱۳۱	۲۰/۸	۱۸۹۰	۱۷/۱	۱۳۴۶	۱۵/۰	۱۰۲۸	۱۴/۵
۵/۳	۹/۱	۸۸۳	۷/۸	۷۱۰	۶/۹	۵۴۳	۵/۹	۴۰۷	۶/۰
۹/۲	۰/۹	۹۱	۰/۹	۸۰	۰/۷	۵۸	۰/۴	۳۰	۰/۳
۳/۹	۹/۱	۸۸۶	۸/۷	۷۹۰	۷/۴	۵۸۱	۷/۴	۵۰۵	۷/۶
۶/۲	۵/۸	۵۵۳	۴/۸	۴۴۰	۳/۲	۲۴۷	۳/۲	۲۱۷	۳/۳
۳/۶	۱۶/۵	۱۵۹۰	۱۶/۵	۱۵۱۰	۱۵/۰	۱۱۹۲	۱۴/۱	۹۴۹	۱۴/۳
۱- کشاورزی									
۲- نفت									
۳- صنعت و معدن									
۴- ساختمان									
۵- آب و برق									
۶- بازرگانی و بانکداری									
۷- حمل و نقل و مخابرات									
۸- سایر خدمات									
۲/۶	۱۰۰	۹۶۶۴	۱۰۰	۹۱۲۹	۱۰۰	۷۸۷۴	۱۰۰	۶۸۴۴	۱۰۰
جمعیت شاغل (جمع ۱ تا ۸)									
نسبت جمعیت شاغل به کل جمعیت %									
	۴۹/۲	۴۹/۵	۴۹/۷	۴۹/۹	۳۰/۰				

بیشتری به بخش خدمات در اقتصاد ایران مشاهده می شود. واضح است که برخلاف ادعای اقتصاد دانان جبره خوار و ملت که وسعت بخش خدمات را نشانه پیشرفت اقتصادی و رفاه اجتماعی می دانند، رشد این بخش و سهم عمده آن در تولید ناخالص داخلی از ساختار یک اقتصاد بیمار و ناقص الخلقه حکایت می کند. انحطاط سرمایه داری جهانی بدینگونه است که برای نگهداری اقتصاد ایران در مدار خود محتاج به چنین بخش عظیمی از خدمات می شود. غلبه اقتصاد ایران نیز تا به این حد است که در شرایط عقب افتادگی عمومی، بخش عظیمی از نیروی کار انسانی خود را می باید در فعالیتهای نامولد (که بخش عمده فعالیتهای خدماتی در ایران از این قبیلند) بکار گیرد و بخش عظیمی از محصول افزونه اجتماعی را که می باید به مصرف انباشت و ارتقاء سطح بارآوری کار رساند، به هدر دهد.

ثانیاً، توخالی بودن تبلیغات مداحان "انقلاب سفید" درباره رشد اقتصادی ایران روشن تر می شود. باوجود اینکه در سال ۱۳۵۴ نزدیک به ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی (به قیمت های جاری) از بخش نفت حاصل شده میزان واقعی تولید در این بخش تقریباً در همان سطح تولید سال ۱۳۴۶ باقی مانده است. مقایسه جداول ۱ و ۲ نشان می دهد که حداقل ۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۱۳۵۴ صرفاً به خاطر افزایش قیمت نفت (افزایش درآمد گرایه ای دولت) بوده است و کوچکترین ارتباطی به "صنعتی شدن ایران" و یا رشد اقتصادی ندارد. البته میزان واقعی "رشد" حاصل از افزایش ساده قیمت نفت از این نیز بیشتر است زیرا در این رقم تأثیر این افزایش در بخش های دیگر اقتصادی (به ویژه خدمات) به حساب نیامده است.

بدینسان، ظاهراً تضادی دیده می شود. بخش صنایع ایران طی ۱۶ سال گذشته رشد چشمگیری بخود دیده ولی عقب افتادگی اقتصادی از بین نرفته و حتی در برخی جهات تشدید شده است. مگر نه اینست که رشد صنعتی بخود پیشرفت اقتصادی به همراه آورد؟ اما رشد صنعتی داریم و رشد صنعتی! بررسی دقیقتر بخش صنایع ایران و نحوه ویژه رشد آن فهم علل این تضاد را ساده تر می سازد.

بخش صنایع ایران

جهت شناخت بخش صنایع در ایران نخست می باید شیوه های نادرست برخورد به مسأله رشد صنعتی از سرراه برداشته شوند. رایج ترین آنها مسأله را به شکل سوال زیر طرح می کند: آیا پس از چندین سال رشد صنعتی می توان ایران را در زمره کشورهای "صنعتی شده" محسوب داشت یا خیر؟ همانطور که در بخش اول این یادداشتها اشاره شد، پرسش بالا گمراه کننده است. زیرا، بنا به چار شیوه بررسی را در چارچوب تعاریف مجردی از مفهومی "صنعتی شدن" محبوس می سازد. ذهن بواسطه چنین شیوه بررسی بجای تحلیل واقعیت مشخص فراموش صنعتی شدن، واقعیت را در قالب های از پیش داده شده دریافت می کند.

شیوه فوق صرفاً بخاطر اشتباه این یا آن محقق رایج نشده است. این شیوه وسیله ایست برای مخفی نگهداشتن واقعیت. مثلاً در ایران، دستگاه های تبلیغاتی رژیم، دقیقاً به منظور جلوگیری از روشن شدن واقعیت اقتصادی، پیوسته تلاش می کنند، تا بوسیله تعاریف تجریدی، مسأله تحلیل اوضاع اقتصادی را به یک مسأله ساده "صنعتی شده" یا "صنعتی نشده" کاهش دهند. و البته معمولاً تعریف بگونه ای انتخاب شده است که صنعتی بودن را اثبات کند. در واقع این شیوه یکی از ارکان ایدئولوژیک طبقه حاکم ایران را تشکیل می دهد. تحلیل علمی نباید در دام این ایدئولوژی گرفتار گردد. اینکه آیا بنا به این یا آن "تعریف" ایران صنعتی شده

بنابراین، حتی یک بررسی سطحی آمار تولید ناخالص داخلی نشان میدهد در سال ۱۳۵۴، یعنی پس از بیست سال "صنعتی کردن" ایران و در آستانه "تدن بزرگ"، گذشته از پاره ای تغییرات کمی در شاخه هایی از اقتصاد، مشخصات اساسی اقتصاد ایران تغییر مهمی بخود ندیده و مشکلات تاریخی اقتصادی نه تنها برطرف نشده اند، بلکه اغلب روبه وخامت نیز نهاده اند: تنها بخش بالنسبه بارآور اقتصاد ایران هنوز بخش نفت است، و زنده مهم ارزش افزوده در این بخش در تولید ناخالص داخلی حتی افزایش یافته است، بخش خدمات هنوز از بخش های کشاورزی و صنایع به مراتب مهم تر است، و بخش کشاورزی که امروزه نیز از لحاظ میزان جمعیت شاغل در آن بزرگترین بخش اقتصادی را تشکیل می دهد کماکان عقب افتاده ترین بخش و دارای نازل ترین سطح بارآوری کار است. به عبارت ساده تر، کلیه علائم عقب افتادگی کماکان وجوه مشخصه اقتصاد ایران را تشکیل می دهند و هر اندازه هم که بخش صنایع رشد کرده باشد حداقل در سطح کلی مسأله نتوانسته است بهبودی در این وضع ایجاد کند.

اما بخش صنایع بهر حال رشد کرده و ساختار اقتصادی ایران را تغییر داده است. مطابق جدول ۱، سهم ارزش افزوده در صنایع (که شامل صنعت، معدن، ساختمان، آب و برق می شود) از ۱۵/۷ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۱۳۳۸ به ۱۹/۱ درصد در سال ۱۳۵۴ افزایش یافته است. در طی همین دوره، جمعیت شاغل در بخش صنایع نیز از ۲۰/۸ درصد جمعیت شاغل ایران به ۲۲ درصد آن رسیده است. مقایسه این بخش با بخش کشاورزی نشان می دهد که در حالیکه در سال ۱۳۳۸ جمعیت شاغل در کشاورزی بیش از دو برابر و نیم جمعیت شاغل در صنایع بود، در سال ۱۳۵۴ نسبت فوق تقریباً به یک کاهش یافته است (جدول ۲). در ضمن، ارقام فوق براساس تولید ناخالص داخلی به قیمت های جاری (جدول ۱) تهیه شده اند و تغییرات واقعی ساختار اقتصادی را بطور کامل منعکس نمی کنند. جدول ۱ نمودارهای مناسب جهت شناخت اوضاع جاری اقتصادی را ترسیم می کند، اما برای شناخت تغییرات نسبی واقعی در بخش های مختلف اقتصاد کافی نیست. بویژه با افزایش سریع و شدید قیمت نفت خام در سالهای اخیر، تصویر ساختار اقتصادی مبنی بر قیمت های جاری از شکل افتاد ماست. از اینرو ضروری است که تغییرات تولید ناخالص داخلی به قیمت های ثابت نیز بررسی شود. جدول ۲ به قیمت های ثابت سال ۱۳۵۱ پیش از افزایش قیمت نفت تهیه شده است و به کمک آن می توان جوانب دیگری از رشد نسبی شاخه های مختلف اقتصاد ایران را نشان داد. براساس این جدول، در طی دوره تحت بررسی، بخش صنایع بالاترین میزان رشد متوسط سالانه را داشته است. با رشد متوسط ۱۲/۷ درصد در سال، سهم ارزش افزوده در این بخش از ۱۶ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۱۳۳۸ به ۲۵ درصد در سال ۱۳۵۴ رسیده است. در سال ۱۳۳۸ ارزش افزوده در کشاورزی بیش از دو برابر ارزش افزوده در صنایع بود، در صورتیکه در سال ۱۳۵۴ نسبت فوق معکوس شده است. بدین ترتیب، رشد واقعی بخش صنایع حتی بیشتر از مقدار است که توسط ارقام تولید ناخالص داخلی به قیمت های جاری نشان داده می شود. یک چهارم تولید ناخالص داخلی رقم کوچکی نیست!

اما در ضمن از همین جدول ۲، جوانب دیگری از وجوه مشخصه عقب افتادگی اقتصادی ایران را نیز می توان مشاهده کرد: اولاً، بیشترین مقدار افزایش مطلق تولید ناخالص داخلی در واقع ناشی از رشد بخش خدمات بوده است. بیش از نیمی از افزایش تولید ناخالص داخلی ایران در طی این ۱۶ سال در بخش خدمات صورت گرفته است (و همچنین نزدیک به نیمی از افزایش جمعیت شاغل کل کشور). بعلاوه، به قیمت های ثابت سهم ارزش افزوده در این بخش در سال ۱۳۵۴ به رقم سرسام آور ۴۸/۵ درصد تولید ناخالص داخلی رسیده است. یعنی براساس جدول ۲ حتی تأکید

است یا خبر نمی باید جانشین بررسی خود جریان رشد صنعتی و روشن کردن کمیت و کیفیت آن شود.

صنعتی شدن عبارتست از فرایند گسترش نفوذ ماشین آلات در تولید اجتماعی و افزایش بارآوری کار انسانی. بنابراین غرض از بررسی رشد صنعتی ایران تنهایی تواند پاسخ به این سوال باشد که آیا، به دنبال این رشد، افزایش لازم و کافی در سطح بارآوری کار جهت برطرف ساختن عقب افتادگی ایران صورت گرفته است یا خیر؟ در این رابطه آنچه اهمیت دارد اندازه گیری کمیت رشد صنعتی، تعیین ساختار صنعتی حاصل از این رشد، بررسی تأثیر آن در کل اقتصاد و ترسیم دورنمای آنی بر اساس تحلیل گرایش های درونی فرایند رشد صنعتی است، و نه اثبات شایستگی یا ناشایستگی لقب "صنعتی شده".

شیوه متداول دیگری که شناخت واقعیت صنعتی ایران را دشوار می سازد شیوه جدا کردن آمار و ارقام مربوط به رشد صنعتی از واقعیت پشت این ارقام است. آمارهای اقتصادی متداول، حتی اگر آمارگیران در شیوه آمارگیری و ارائه نتایج آن صداقت را حفظ کرده باشند، در بهترین حالات تنها جنبه ای از واقعیت را منعکس می سازند. اگر این آمار بصورتی مجرد و جدا از تعامات مشخص واقعی که ادعای بازتابش را دارند در نظر گرفته شوند، نه تنها کمکی به شناخت واقعیت نمی کنند، بلکه برعکس خود تهدید به وسيله ای جهت جلوگیری از این شناخت می گردند: بدین ترتیب که با استدلالی ظاهر علمی (مثلی به آمار و اندازه گیری) تصویری ناقص (یک جانبه) از واقعیت را به منزله شناخت واقعیت معرفی می کنند.

ترکیب این دو شیوه، ابزار ایدئولوژیک نیرومند است که پیوسته توسط ایدئولوژیهای سرمایه داری جهت تحریف و تحمیل بکار گرفته می شود. البته مواردی که ایدئولوژیهای وطنی سرمایه داری زحمت استدلال نیز به خود می دهند چندان زیاد نیست، اما بهر حال بوده است دفعاتی که چیزی از قبیل بحث زیر به عنوان اثبات موفقیت ایران در برنامه رشد صنعتی ارائه شده باشد: ایران که در گذشته کشوری روستایی و متکی به کشاورزی بوده، امروزه از بخش صنعتی قابل ملاحظه ای برخوردار است. آمار تولید ناخالص داخلی نشان می دهد که بزرگترین میزان رشد سالانه در بخش صنایع بوده است و این بخش عده ای از ارزش افزوده در تولید داخلی از بخش صنایع سرچشمه می گیرد. برخلاف گذشته که اکثریت عظیم افراد فعال در کشاورزی اشتغال داشتند، امروزه بیش از یک سوم جمعیت شاغل کشور در بخش صنایع کار می کند و... در نتیجه، ایران به سرعت بسوی صنعتی شدن گام بر می دارد و هرچند که هنوز شاید میزان صنعتی شدن آن به اندازه برخی کشورهای صنعتی نرسیده باشد، تا چند سال دیگر با استفاده از این یا آن موهبت الهی (نفت فراوان، رهبر مدبر، کشور پهناور،...) و تکیه بر تخصص در این یا آن رشته صنعتی (پتروشیمی، ذوب آهن،...) نه تنها هم ردیف بسیاری از کشورهای پیشرفته خواهد شد بلکه از برخی سبقت نیز خواهد گرفت.

حتی اگر چون و چراهای غیر منطقی این گونه بحثها را نیز بپذیریم، دست کم فرضیاتی که پایه های آن را تشکیل می دهند، بر اساس آمار موجود، واقعی به نظر می رسند. اما آزمایش دقیقتر همین واقعیات بی پایه بودن بحث را روشن خواهد ساخت. با ارقام مجرد بسیاری از نتایج را می توان اثبات کرد. حتی خلاف واقعیت!

این مطلب، همانطور که در بالا اشاره شد، درست است که بخش صنایع بزرگترین رشد متوسط سالانه را داشته است. اما دلیل این ساله بسیار ساده است: در سال ۱۳۳۸ (سال پایه ایسی آمارهای فوق) بخش صنایع ایران بخش کوچکی از اقتصاد را تشکیل می داده است، در نتیجه، توسعه بعدی این بخش، حتی اگر اندازه مطلق آن جمعاً نیز ناچیز بوده باشد، در مقایسه با بخش های دیگر اقتصاد که از مقدار بیشتری آغاز کرده بودند، میزان رشد بالنسبه بالاتری را نشان خواهد داد. مثلاً، در کشوری که

بخش صنایع آن به یک کوره آجرپزی خلاصه می شود، تأسیساتی که یک کوره مشابه دیگر در طی یک سال باعث رشد سالانه ۱۰۰ درصد این بخش خواهد شد. اما کشور مذکور به هیچ وجه "صنعتی" نشده است، صرفاً دارای دو کوره آجرپزی است! آنچه باید ثابت شود اینست که بخش صنایع در ایران در سالهای آتی نیز همین میزان رشد زیاد را حفظ خواهد کرد. در حالیکه آمار اولیه سال ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ نشان می دهند که هم اکنون رشد سالانه این بخش کند شده است.

این مطلب نیز درست است که در مقایسه با کشاورزی سه صنایع در تولید ناخالص داخلی افزایش یافته است و این بخش امروزه بخش قابل ملاحظه ای از اقتصاد ایران را تشکیل می دهد. اما افزایش نسبی فوق فقط بر اساس آمار تولید ناخالص داخلی صحت دارد و آنهم به خودی خود چیزی را ثابت نمی کند. تولید ناخالص داخلی بر اساس قیمت کالا هائی که وارد شبکه گردش کالایی می شوند، محاسبه شده است. از اینرو، افزایش نسبی ارزش افزوده در بخش صنایع می تواند بیشتر عقب افتادگی کشاورزی را نشان دهد تا پیشرفتگی صنایع. صدها هزار واحد کشاورزی که تنها مقدار ناچیزی مازاد بر مصرف تولید کنندگان ایجاد می کنند شاید به همان اندازه در تولید ناخالص داخلی سهمیه باشند که دو کوره آجرپزی کدایی! بعلاوه، به دلایل گوناگون (که از حوصله این مقاله خارج است) تورم در قیمت محصولات بخش صنایع به مراتب بیشتر از محصولات کشاورزی است. در نتیجه، در محاسبه تولید ناخالص داخلی بخش صنایع اصولاً بالنسبه بزرگتر از واقعیت معرفی می شود. به عنوان نمونه، قیمت محصول گندم ۶۰ هکتار زمین با بارآوری متوسط در ایران تقریباً معادل قیمت یک دستگاه اتومبیل پیکان است! بدین ترتیب، قیمت کل محصول گندم ایران صرفاً دو برابر قیمت اتومبیل های سواری تولید شده در یک سال است.

بعلاوه، بیش از سخنوری درباره سهم عده بخش صنایع در تولید ناخالص داخلی و جمعیت شاغل کشوری باید توضیح داد که اساساً در آمار مذکور منظور از "بخش صنایع" چیست. نخست اینکه، بخش صنایع فعالیتهای ساختمانی را نیز شامل می شود. مطابق جدول ۱، در سال ۱۳۵۴ بیش از ۴۰ درصد ارزش افزوده و جمعیت شاغل در بخش اصطلاح صنایع ناشی از فعالیتهای ساختمانی بود. واضح است که برای محاسبه حجم واقعی بخش صنایع می باید یکجا ۴۰ درصد فوق را حذف کرد. دوم اینکه، در بخش صنایع استخراج معدن نیز به حساب آمده است. اما توسعه استخراج معدن الزاماً به معنای "رشد صنعتی" کشور نیست. در نتیجه می باید ارزش افزوده و جمعیت شاغل در معدن نیز از ارقام مربوط به بخش صنایع کم شوند. سوم اینکه، حتی اگر از معدن چشم پوشی کنیم، بخش صنعت در ایران در برگیرنده واحد هائیکه که اغلب کوچکترین ارتباطی به صنعت به معنای مدرن کلمه ندارند: مثلاً، کارگاههای سنگ تراشی، کشتارگاهها، کارگاههای تهیه خشکبار، و... که هیچگونه استفاده ای از ماشین آلات صنعتی نمی کنند.

تلفیغات دولت درباره جلوزدن ایران از برخی کشورهای صنعتی را نیز نباید جدی گرفت. در این تلفیغات "بخش صنایع" ایران معمولاً بقدری گل و گشاد در نظر گرفته می شود که مقایسه بی معنا می شود. مثلاً اگر بخش نفت و ساختمان را در "بخش صنایع" حساب کنیم - که گاهی می کنند - البته ایران را می توان حتی هم ردیف کشورهای صنعتی پیشرفته اروپائی قلمداد کرد. این قیاس موقعی معنی دارد که لااقل به بخش صنایع تولیدی اکتفا کنیم. البته اینجا هم همانطور

در سال ۱۳۵۲ از ۳/۳ میلیون هکتار اراضی زیر کشت گندم ۴/۵ میلیون تن گندم بدست آمد و بهای یک کیلو گندم در حدود ۱۰ ریال بود. قیمت پیکان در حدود ۴۰۰ هزار ریال محسوب شده است.

ساختار کلی بخش صنایع در ایران

در سال ۱۳۵۴ در صنایع تولیدی کشور در حدود ۲/۲ میلیون نفر کار می کردند. رقم بزرگی به نظر می رسد و برای بسیاری از افراد معرف وجود يك بخش مهم صنعتی در ایران است. اما باید در نظر داشت که کارکنان فوق در بین بیش از ۸۷۰ هزار کارگاه شهری و روستایی بخش شده اند. بنابراین تعداد متوسط کارکنان کارگاههای بخش صنایع فقط ۲/۵ نفر است (رقم فوق برای مناطق شهری ۳/۸ نفر و برای مناطق روستایی ۲ نفر بود - سال ۱۳۵۳). همین نکته، به تنهایی عقب افتادگی شدید بخش صنعت ایران را نشان می دهد. رقم اندک تعداد متوسط کارکنان کارگاههای صنعتی ایران واقعیت است که اکثریت عظیم کارگاههای کشور بسیار کوچک و کارگاهها و کوچک عموماً به شیوه های سنتی تولید متکی هستند. خواهیم دید که رشد صنعتی دوران اخیر نه قادر به این بوده است که واحدهای کوچک سنتی را از بین ببرد و نه اینکه تغییری در آنها ایجاد کند.

برای آشنایی بیشتر با واحدهای کوچک و عقب افتاده بخش صنعت، تنها به عنوان يك نمونه، کارگاههای کوچک نساجی در مناطق روستایی ایران را مثال بزنیم: در سال ۱۳۵۰، در روستاهای ایران ۴۲۷ هزار کارگاه کوچک نساجی (بطور عمده قالی بافی) وجود داشت از ۱/۸ میلیون نفر جمعیت شاغل در بخش صنعت (در سال ۱۳۵۰)، بیش از ۵۳۱ هزار نفر در کارگاههای مذکور کار می کردند. به عبارت دیگر، در نیمی از کارگاههای صنعتی کشور تعداد متوسط کارکنان ۱/۲ نفر است. واضح است که این تعداد اندک ناشی از سطح عالی بارآوری کار نیست بلکه از عقب افتادگی شدید حکایت می کند: بخش سنتی صنایع ایران نیز از واحدهای بسیار کوچک متشکل شده است. ارزش افزوده توسط این کارگاهها فقط ۴/۵ میلیارد ریال بود. یعنی، ۳۰ درصد از کارکنان بخش صنعت و نیمی از واحدهای آن جمعاً فقط ۳ درصد ارزش افزوده در این بخش را ایجاد کردند. ۹

اگر انتهای دیگر بخش صنعت را بررسی کنیم نااموزی شدید این بخش روشن می شود. در سال ۱۳۵۳ در سراسر ایران ۱۹۱ کارگاه بزرگ صنعتی (ده نفر کارکن و بیشتر) وجود داشت. از ۲/۱ میلیون نفر کارکنان بخش صنعت ۳۹۶ هزار نفر در کارگاههای فوق کار می کردند. اما همین چند هزار کارگاه (اکثر از يك درصد کارگاههای صنعتی) بیش از ۵۶ درصد ارزش افزوده در بخش صنعت را ایجاد کردند (۱۷۶ میلیارد ریال). ۱۰

در میان کارگاههای بزرگ نیز نااموزی شدید است. ارزش محصول تولید شده توسط کارگاههای فوق به ۴۴۳ میلیارد ریال بالغ می شود. در همین سال، "در صنایع منتخب" (در حدود ۴۰۰ کارخانه بزرگ با ۱۶۱ هزار کارکن) ۲۴۳ میلیارد ریال کالا تولید شد. اگر نسبت ارزش افزوده به ارزش تولید را در کارگاههای بزرگ و صنایع منتخب یکسان فرض کنیم، می توان حساب کرد که حداقل ۳۱ درصد ارزش افزوده در بخش صنعت و معدن در صنایع منتخب تولید شده است (البته، رقم واقعی حتی از ۳۱ درصد هم بیشتر خواهد بود، زیرا در صنایع منتخب بخش بیشتری از ارزش تولیدات را ارزش افزوده تشکیل می دهد). بنابراین، در حالیکه در يك انتهای صنعت ایران ۵۳۱- هزار نفر فقط ۴/۵ میلیارد ریال ارزش افزوده تولید می کنند، در انتهای دیگر، ۱۶۱ هزار کارکن تولید کننده بیش از ۹۷ میلیارد ریال ارزش افزوده هستند. صرفاً نااموزی ناپیدن این تفاوت فاحش یعنی احتراشی به لغات است. این تفاوت در واقع معرف از هم پاشیدگی است! بخش صنعت ایران نه تنها عموماً عقب افتاده است بلکه اختلاف شدیدی در سطح بارآوری کار بین قسمت های مختلف آن موجود است.

چنانچه صرفاً ۴۰۰ کارخانه (صنایع منتخب) را کنار بگذاریم، بارآوری کار در بخش صنعت تفاوت چندانی با بارآوری کار در بخش کشاورزی، که عقب افتاده ترین بخش اقتصاد ایران است، ندارد.

که در بالا توضیح دادیم صنعت داریم تا صنعت. حتی اگر تمام نکات بالا را فراموش کنیم و کیفیت بخش صنعت ایران را مشابه کشورهای دیگر فرض کنیم، هنوز میزان رشد صنعتی ایران قابل مقایسه با بسیاری کشورهای صنعتی نیست. جدول ۴ سهم ارزش افزوده و جمعیت شاغل در بخش صنعت کشورهای مختلف را مقایسه می کند. این جدول نشان می دهد که میزان صنعتی شدن ایران نه تنها در مقایسه با کشورهای پیشرفته صنعتی ناچیز است بلکه حتی به پای بسیاری از کشورهای عقب افتاده نیز نمی رسد. و اینکه آیا در آینده امکان تحولی در این رابطه هست یا خیر می باید بر اساس بررسی ساختار اقتصادی ایران و واقعیت فراشد رشد صنعتی و تأثیرش در این ساختار اثبات شود، نه بر اساس ارقام مجرد و تعاریف مجرد تر.

کشور	ارزش افزوده در صنایع تولیدی (درصد تولید ناخالص داخلی)	جمعیت شاغل در صنایع تولیدی (درصد کل جمعیت)
آلمان غربی	۴۱	۱۷
انگلستان	۳۵	۱۶
فرانسه	۳۴	۱۱
اسپانیا	۲۶	۸
ترکیه	۱۵	۴
ایالات متحده آمریکا	۲۹	۱۰
کانادا	۲۶	۸
جامایکا	۱۵	۶
آرژانتین	۲۹	۹
برزیل	۲۴	۴
شیلی	۲۶	۶
مصر	۲۲	۳
آفریقای جنوبی	۲۳	۵
استرالیا	۲۸	۱۱
اسرائیل	۲۵	۸
ژاپن	۲۹	۱۳
کره جنوبی	۱۸	۵
هند	۱۵	۴
عراق	۱۰	۴
پاکستان	۱۱	۴
ایران	۱۱	۶

بدین ترتیب، شیوه کاهش دادن مساله ارزیابی رشد صنعتی - اثبات تعاریف خود ساخته از صنعتی شدن و چون و چراهای متکی بر ارقام مجرد چیزی نیست جز پرده ای برای پوشاندن واقعیت. اما بهر حال مساله هنوز حل نشده است. گزاف گویی های بالا را نیز که کنار بگذاریم، هنوز، واقعیت غیر قابل انکار، رشدی است که صنایع ایران بخود دیده اند. اما چه نوع ساختاری حاصل این رشد بوده است؟

اگر این علیرغم اینکه در جدول ۴ آمار مربوط به ایران آمار سال ۱۳۵۴ هستند، در صورتیکه آمار کشورهای دیگر همگی به سالهای ۴۷-۴۴-۴۳ تعلق دارند. بعلاوه، در آمار ایران بخش معدن نیز به حساب آمده، در حالیکه آمار کشورهای دیگر تنها شامل صنایع تولیدی است.

(۱۰۴) هزار ریال تولید سرانه در صنعت به ۸۴ هزار ریال در کشا-
و رزی (۱) اگر ۶۱۹۱ کارگاه بزرگ و ۳۹۰ هزار کارکن آن را حذف
کنیم، بارآوری کار در مابقی بخش صنعت (یعنی بین بیش از ۸۱ درصد
جمعیت شاغل در این بخش) حتی از بخش کشاورزی کمتر است
(۷۷ هزار ریال در سال به ۸۴ هزار ریال) به عبارت دیگر،
حتی براساس آمار آرایش شده دولتی می توان نشان داد که فراشد
رشد صنعتی تغییر محسوسی در بارآوری کار انسانی در ایران ایجاد
نکرده است و گذشته از کارکنان چند هزار کارگاه بزرگ، بخش عمده
جمعیت شاغل در کلیه واحدهای تولیدی کماتان تحت عقب افتاده ترین
شرایط کار می کنند.

شاید گفته شود، بهر حال چند هزار کارگاه بزرگ فوق که بخش
عمده ای از تولیدات داخلی را ایجاد می کنند، معرف بخش صنعتی
مهمی هستند و این نتیجه فراشد رشد صنعتی را نمی توان
انکار کرد. اما، اینچنین پیش از آنکه درباره اهمیت این بخش
و تأثیر آن در کل اقتصاد ایران قضاوت کنیم، می باید کمیست و
کیفیت واقعی آن را روشن سازیم. جدول ۵ تعداد کارگاههای
بزرگ صنعتی ایران را در شاخه های مختلف بخش صنعت نشان
می دهد. این جدول براساس نتایج سرشماری صنعتی سالهای
۱۳۵۴-۱۳۵۲ تنظیم شده که بنا به گفته مرکز آمار ایران "کامل-
ترین چارچوبی است که از کارگاههای بزرگ کشور ارائه می شود." (۱۰)
مطابق این سرشماری در سال ۱۳۵۴ در سراسر ایران ۷۴۴۴ کار-
گاه بزرگ صنعتی وجود داشته است. اما این کارگاهها تا
چه اندازه واقعاً بزرگ و صنعتی هستند؟

همانطور که قبلاً اشاره شد، منظور آمارگیران از "کارگاههای
بزرگ" کارگاههایی است که حداقل ده نفر کارکن داشته باشند.
در این تعریف "کارکن" هم شامل کارفرما و کارکنان فابیلی است
و هم شامل کارگران مزدبگیر. اگر کارگاهی حتی فقط یک ماه در طی
یک سال قبل از آمارگیری ده نفر کارکن داشته جزو کارگاههای
بزرگ به حساب آمده است. منظور از "صنعتی" بودن یک
کارگاه نیز صرفاً اینست که فعالیت آن (تولید کالا و یا خدمات)
مطابق "طبقه بندی بین المللی فعالیت های اقتصادی" صنعت
جای داشته باشد. اما طبقه بندی مذکور براساس اقتصاد کشورها
پیشرفته صنعتی تنظیم شده است و حتی اگر برای این کشورها
طبقه بندی دقیقی باشد (که نیست!)، برای کشورهای عقب-
افتاده به هیچ وجه مناسب نیست. مثلاً تولید نان و قالی هر دو
در بخش صنعت آمده اند. اما این فعالیت ها در انگلستان و ایران
دو مفهوم کاملاً متفاوت دارند. در انگلستان کمتر واحد تولید نان
و یا قالی پیدا خواهد شد که صنعتی نباشد، در صورتیکه
در ایران، کاملاً برعکس، اغلب کارگاههای تولید نان و قاللی
غیر صنعتی هستند. بنابراین، مقوله "کارگاه بزرگ صنعتی"
به خودی خود معرف چیزی نیست. چنین کارگاهی در ایران می-
تواند در واقع نه چندان بزرگ باشد و نه چندان صنعتی.
مثلاً، هر کودکی می داند که بستنی سازی اکبر مشهدی،

روده پاک کنی حاجی احمدی، آلبومگیری محمد شاه چراغی و
یا آجر پزی حاج اسمعیل سبزواری را نمی توان کارگاه بزرگ صنعتی
نامید. اما به شکرانه اینکه اتفاقاً در یک ماه از تعطیلات ایام
نوروز و یا تابستان چند تن از فرزندان آقایان در آنجا کار کرده اند،
و براساس "طبقه بندی بین المللی"، همگی به لقب "کارگاههای
بزرگ صنعتی" (تهران) افتخار شده اند. تعداد این گونه
واحدها کم نیست. سرشماری صنعتی نشان می دهد که فقط چند
فعالیت "صنعتی" از قبیل سبزی خشک کنی، آرد سازی، نانواپی،
قالی بافی، خیاطی، نجاری، کفشی، آجرپزی، سنگبری و آهک-
پزی جمعاً در حدود ۵۰ درصد از کارگاههای بزرگ صنعتی کشور
را تشکیل می دهند (و این بدون در نظر گرفتن واحدهای واقعاً
صنعتی در این رشته ها، مانند کارخانه های تولید ماشین، نان،
گش، آجر و...) در حدود ۲۵ درصد دیگر نیز شامل

کارگاههای "مدنی" نظیر کارگاههای تهیه برگه زرد آلو، کشمش
پاک کنی، قنادی، برنج کوپی، چای سازی، پنجه پاک کنی، پشم-
ریسی، موزائیک سازی، گچ پزی، ریخته گری، آهنگری، آبکاری
فلزات و غیره می شود. بدین ترتیب، در ایران تعداد واحدهایی
که بتوان کارگاههای بزرگ صنعتی نامید (آنهم به معنای بسیار
کلی صنعتی) به زحمت به ۱۵۰۰ می رسد.

دسته بندی "کارگاههای بزرگ صنعتی" بر حسب تعداد
کارکنان نیز این مطلب را تأیید می کند. در سال ۱۳۵۴ (در ۷۴۴۴
"کارگاه بزرگ صنعتی" ایران در حدود ۴۱۰ هزار نفر کار
می کردند (یعنی ۱۸/۵ درصد جمعیت شاغل در صنعت و معدن)
در نتیجه، تعداد متوسط کارکنان کارگاههای بزرگ ۵۵ نفر بود،
که معرف حجم نسبتاً بزرگ این واحدهاست. اما در ۱۳۸ کارخانه
بزرگتر این بخش (تعدادی از واحدهای بابیش از ۵۰۰ نفر کارکن
که اطلاعات دقیقتری درباره تعداد کارکنانشان در دست بود)
تعداد متوسط کارکنان به ۱۰۵۰ نفر بالغ می شد. بدین ترتیب،
۳۵ درصد کارکنان واحدهای بزرگ صنعتی در فقط ۱/۸ درصد
واحدها اشتغال داشتند. در حدود ۳۵۵ کارخانه دیگر (بین
۱۰۰ تا ۵۰۰ نفر کارکن) تعداد متوسط کارکنان ۹۰ نفر و در
۵۳۰ کارخانه (بین ۵۰ تا ۱۰۰ نفر کارکن) نزدیک به ۷۰ نفر
بود. (۱۱) به عبارت دیگر، گذشته از ۱۰۱۳ کارخانه فوق،
در مابقی "کارگاههای بزرگ صنعتی" (یعنی بیش از ۶ هزار
کارگاه دیگر) تعداد متوسط کارکنان به ۲۵ نفر نیز نمی رسد. (۱۲)
از مطالب بالا چند وجه مشخصه واقعیت رشد صنعتی در ایران
آشکار می گردد. آن چه که با تلاش های مبلغین رژیم تحت عنوان
"بخش صنایع"، به مثابه بخش یکپارچه، معرفی می شود
در واقع، چیزی نیست جز بخش های کاملاً جداگانه که صرفاً
بوسیله حقه های آماری به هم چسبانده شده اند. بررسی
اطلاعات ناقصی که درباره توزیع کارکنان این بخش و سطوح مختلف
بارآوری کار موجود است نشان می دهد که چه از لحاظ حجم
واحدهای تولیدی و چه از لحاظ سطح بارآوری کار، ناموزونی
شدیدی در این بخش به چشم می خورد:

۱) درصد کارکنان این بخش در بیش از هزار کارگاه بزرگ با
تعداد متوسط ۲۵۰ نفر کارکن، ۷/۵ درصد در بیش از ۶ هزار
کارگاه متوسط با تعداد متوسط ۲۵ نفر کارکن، و ۸۱/۵ درصد دیگر
در بیش از ۸۶۰ هزار کارگاه کوچک با تعداد متوسط ۲ نفر کارکن
اشتغال دارند. بارآوری کار ۸ درصد کارکنان این بخش ۶۰۳ هزار
ریال، ۱۰/۵ درصد کارکنان ۳۴۴ هزار ریال، و ۸۱/۵ درصد
دیگر ۷۷ هزار ریال در سال است.

ناموزونی شدید فوق تصادفی نیست و ترکیب خاصی از واحدهای
مشکی بر تکنولوژی جدید صنعتی و واحدهای عقب افتاده سنتی را
در "بخش صنایع" نشان می دهد. در واقع، تمام واحدهای
تولیدی واقعاً صنعتی را می توان به کم و بیش ۲ هزار کارگاه با حدود
۳۰۰ هزار نفر کارکن خلاصه کرد. مابقی کارکنان این بخش، یعنی
بیش از ۸۶ درصد، در واحدهای کوچک و عقب افتاده ای کار
می کنند که اغلب یا مشکی به هیچ گونه ابزاری جز دست انسان
نیستند و یا اینکه از ابزار بسیار ابتدایی و ساده ای استفاده می -
کنند. بررسی علل این انفصال در بخش صنایع نشان خواهد داد که
امری موقتی و گذران نیست و معرف یک مشکل مهم ساختاری در رشد
صنعتی ایران است.

(۱۲) البته ناموزونی واقعی از ارقام بالا نیز بیشتر است. تعداد
کارگاههای دارای ۵۰ نفر کارکن به بالا از ۱۰۱۳ واحد فوق
بیشتر است اما متأسفانه آمار دقیق درباره شان در دست نبود.
اگر تمام واحدهای بزرگتر این بخش را حساب کنیم تعداد متوسط
کارکنان در مابقی برآیند کمتر از ۲۵ نفر خواهد بود.

جدول ۵- کارگاههای بزرگ صنعتی ایران

نوع صنعت	در تمام کشور سال ۱۳۵۴
۱- صنایع مواد غذایی، آشامیدنی و دخانیات	۱۲۸۴
گشتار و تهیه و نگهداری گوشت و سردخانه	۶۳
تهیه لبنیات	۳۲
کنسرو سازی و نگهداری میوه جات و سبزیجات	۲۶۶
کنسرو سازی و نگهداری ماهی و حیوانات سخت تن	۶
تولید روغن و چربی حیوانی و نباتی	۴۱
آرد سازی و برنج پاک کنی	۲۳۳
نانوایی، بیسکویت سازی، ماکارونی سازی و شیرینی سازی	۱۹۵
تهیه و تصفیه قند و شکر	۱۰۲
تولید کاکائو و شکلات	۵۹
تولید سایر انواع محصولات غذایی	۱۸۳
تهیه خوراک دام و طیور	۱۹
تقطیر و تصفیه و مخلوط کردن مشروبات الکلی	۲۲
شراب سازی	۳
آبجو سازی	۶
مشروبات غیر الکلی و آبهای گازدار	۲۴
تولید توتون و تنباکو	۳۰

۲- صنایع نساجی، پوشاک و چرم

۲۳۸۴	ریسندگی و بافندگی و تکمیل منسوجات
۴۱۱	تولید کالاهای نساجی ساخته شده غیر از پوشاک
۴۴	کشایف و جوراب بافی
۳۵۷	تولید قالی و قالیچه
۸۱۰	صنایع ریسان، طناب و نخ قند
۱۳	تولید سایر منسوجات
۷	تولید پوشاک غیر از کفش
۴۲۶	دباغی و تکمیل چرم
۸۸	ساخت محصولات چرم و چرم مصنوعی غیر از کفش
۱۳	تولید کفش غیر از کفش های لاستیکی و پلاستیکی
۲۱۲	

۳- صنایع چوب و محصولات چوبی

۳۲۳	چوب بری و رنده کاری
۱۴۱	ساخت ظروف ازمی و خیزران و چوب
۳۸	تولید سایر محصولات چوب و چوب پنبه
۸	ساخت بل و اثاثیه چوبی
۱۳۶	

۴- صنایع کاغذ، مقوا، چاپ و صحافی

۲۷۷	تولید کاغذ و مقوا
۱۴	تولید ظروف و جعبه های کاغذی و مقوایی
۳۹	تولید سایر اشیاء کاغذی و مقوایی
۲۶	چاپ و صحافی
۱۹۸	

۵- صنایع شیمیایی

۳۹۱

۳۰	تولید مواد شیمیایی اساسی صنعتی غیر از کود
۱۰	تولید کود ها و سموم دفع آفات
۱	تولید الیاف مصنوعی و مواد پلاستیکی
۲۳	تولید رنگ و لاک
۴۴	داروسازی
۳۱	تهیه صابون و مواد تمیز کننده، عطر و لوازم آرایش
۲۱	سایر محصولات شیمیایی
۱۲	تهیه مواد سوختنی و غیر سوختنی از نفت
۳۳	تولید محصولات متفرقه از نفت و ذغال سنگ
۱۰	صنایع لاستیک روئی و توشی اتومبیل
۳۸	تولید سایر محصولات لاستیکی
۱۳۸	تولید انواع محصولات پلاستیکی

۶- صنایع محصولات معدنی غیر فلزی

۱۷۵۶

۱۸	ساختن ظروف گلی و چینی
۷۳	ساختن شیشه و محصولات شیشه ای
۱۰۶۸	ساختن محصولات گلی ساختمانی
۱۴۵	صنعت سیمان و آهک و گچ
۴۵۲	سایر محصولات معدنی غیر فلزی شامل موزائیک و سنگبری

۷- صنایع فلزات اساسی

۹۰

۴۸	صنایع اساسی آهن و فولاد (شامل ریخته گری و چکشکاری)
۴۲	صنایع فلزات غیر آهنی

۸- صنایع محصولات ماشین آلات فلزی فابریکی

۸۷۶

۴۶	ساختن کارد و چنگال و ابزار دستی و فلز آلات کلی
۱۰۴	ساختن بیل و اثاثیه فلزی
۱۰۷	ساختن محصولات فلزی ساختمانی
۲۷۵	ساختن محصولات فلزی فابریکی و تراشکاری
۱	ساختن موتور و توربین
۱۶	ساختن ماشین آلات و وسایل کشاورزی
۱	ساختن ماشین آلات چوب بری و فلزکاری
۴۹	ساختن ماشین آلات صنعتی متفرقه
۶۶	ساختن دستگاه های فلزی شامل اجاق، بخاری، تهویه و غیره
۲۱	ساختن ماشین آلات و دستگاه های کامل برقی
۳۳	ساختن رادیو و تلویزیون و وسایل ارتباطی
۳۱	ساختن وسایل و ظروف خانگی برقی
۳۰	ساختن سایر انواع دستگاه های کامل و لوازم برقی
۵	صنعت کشتی سازی و تعمیر آن
۲	صنعت وسایل راه آهن و تعمیر آن
۶۷	ساختن وسایل نقلیه موتوری و اجزاء آن
۹	ساختن موتور سیکلت و دوچرخه پایی
۱۳	صنعت وسایل حرفه ای و اندازه گیری

۹- صنایع متفرقه

۶۳

۱۶	ساخت جواهرات و اشیاء وابسته
۴۷	صنایع تولیدی متفرقه

تمام صنایع (جمع ۱ تا ۹)

۷۴۴۴

علل و نتایج رشد ناموزون و مرکب صنعتی در ایران

ریشه های خصایل اصلی ساختار صنعتی ایران، یعنی عقب - افتادگی عمومی و ناموزونی شدید را می باید در شکل ویژه تحمیل شده رشد صنعتی جستجو کرد. همانطور که قبلاً توضیح داده شد، نیاز سرمایه داری جهانی به گسترش سرمایه گذاری مولد بوموسی در کشورهای عقب افتاده محرك اصلی دگرگونی اقتصادی ساله های اخیر ایران بود. مطابق این نیاز، هدف امپریالیزم از طرح "صنعتی کردن ایران" تسهیل فروش کالاها و خدمات سرمایه ای (در عمل به شکل فروش کارخانه های کامل، مهندس و متخصص و مدیر سرخود!) در بازار ایران بود و نه صنعتی کردن به معنای افزایش پراوری کار در تولید اجتماعی و از بین بردن عقب افتادگی. از اینرو، هر جا که امکان تولید سودآور کالای مشخص موجود بوده است، با تشویق و ترغیب انحصارات بین المللی و دخالت دولت خدمت گزاران در ایران سرمایه دار ایرانی (که یا از میان زمینداران، تجار و ثروتمندان بزرگ کشف شده و یا توسط دولت از هیچ - از میان نوکران دربار - آفریده شده است) کارخانه ای وارد کرده، برای قشر مشخصی مصرف کننده محصولی را تولید می کند. و این جریان کاملاً جدا و مستقل از واحدهای تولیدی موجود صورت گرفته است. بدین ترتیب رشد صنعتی در ایران به صورت فراروئیدن تدریجی واحدهای کوچک سنتی به واحدهای بزرگتر و صنعتی انجام نگرفته است، بلکه صرفاً تعدادی کارخانه بزرگ جدید به بخش تولیدی موجود (بخش سنتی) وصله خورده اند. نتیجه این نحوه "صنعتی شدن" رشد ناموزون و مرکبی است که ساختار غریب صنعتی ایران را باعث شده: یعنی، ترکیب تعداد انگشت شماری کارخانه جدید با صدها هزار واحد متعلق به عصر حجر!

بررسی دقیقتر این گونه رشد صنعتی نشان خواهد داد که تأثیر متقابل عناصر ساختار مرکب صنعتی ایران باعث تشدید عقب - افتادگی اقتصادی می شود و با ایفاء شرایطی که سبب این نحوه رشد بوده - ادغام اقتصاد ایران در سرمایه داری جهانی - ساختار فوق برطرف شدنی نیست. دوام و حتی افزایش تعداد واحدهای تولیدی بخش سنتی نشان می دهد که فراشد "صنعتی شدن" سالیهای اخیر باعث تحکیم شیوه های تولید عتیقه شده است. واحدهای سنتی به هیچ وجه نه قادر به توسعه تولید هستند و نه استفاده از ماشین آلات و ابزار جدید. اکثر آنها، بجای پیشرفت تکنولوژیک، هر چه بیشتر به عقب رانده شده اند و با تکیه بر شیوه های تولیدی متکی بر کار سخت انسانی (بطور عمدتاً از طریق افزایش بیگاری کارکنان فابلی) نیروهای مولده را در سطح نازلتری از بارآوری کار مقید ساخته اند. تأثیر تاسیس صنایع جدید، بطور کلی، تخریب اقتصاد ایران بوده است و نه تقویت انگیزه تغییر شیوه های سنتی تولیدی.

شکل ویژه تحمیل شده رشد صنعتی باعث شده است که صنایع جدید التاسیس عموماً در رشته های تولید کالا های مصرفی متمرکز شوند. سرمایه داری جهانی که خود گرفتار بحران دائمی تولید افزونه کالا های سرمایه ای شده است، البته اجازه نخواهد داد که با رشد هر چه بیشتر تولید این گونه کالاها در کشورهای عقب افتاده بحران حتی شدید تر شود. جدول ۵ نشان می دهد که از میان ۷۴۴۴ کارگاه بزرگ صنعتی ایران تنها در حدود ۶۰ کارگاه به بخش تولید ماشین آلات و ابزار صنعتی تعلق دارند. ۶۰ کارگاه مذکور نیز اغلب در واقع تعمیرگاه هستند تا تولید کننده - چند استثناً موجود نیز صنایع مونتاژ کننده اند. بر حسب نوع کالا های مصرفی، صنایع جدید ایران را می توان به چهار گروه عمده تقسیم کرد.

گروه اول، که شامل پویاترین و سودآورترین بخش صنایع جدید است، از واحدهایی تشکیل یافته که بیشتر کالا های تجلی برای قشر کوچکی از مصرف کنندگان ثروتمند شهری تولید می کنند. در تولید کالا های مصرفی برای جامعه ای مانند ایران، که ناموزونی شدیدی در سطح درآمد افراد (و در نتیجه نابرابری نیازهای مصرفی) وجود دارد، از یک سو یافتن کالا های با مصرف عمومی دشوار است و از سوی دیگر نرخ سود در چنین رشته های پائین تر از رشته هایی است که متوجه نیازهای مصرفی اقشار پردرآمد هستند.

بنابراین، محصولات واحدهای این بخش، در اکثر موارد قبلاً در ایران تولید نمی شده و در نتیجه در بازار داخلی صرفاً جانشین کالا های مشابه وارداتی می شوند. چنین صنایعی نه در رقابت مستقیم با واحدهای سنتی قرار می گیرند و نه (چنانکه خواهیم دید) تأثیری در آنها می گذارند. چه از لحاظ انتقال تکنولوژی مهارت های فنی و اداری، شیوه های جدید سازماندهی تولید، و یا نیروی کار ماهر، و چه از لحاظ ایجاد تقاضا در بازار برای برخی کالا های واسطه ای و مواد خام مرتبط به این صنایع.

بدینگونه اند صنایع تولید انواع و اقسام اتومبیل های سواری و اجزاء آن، تلویزیون، یخچال، ظرف، دستگاه های تهویه، بخاری، اجاق، چراغ، میل و اثاثیه منزل، موکت و قالی ماشینی، کاغذ های دیواری، برخی از لوازم فلزی خانگی، برخی از محصولات شیمیایی، لوازم آرایش، اسباب بازی، لوازم الکتریکی خانگی، ...

(*) چنانچه سرمایه داران ایرانی بقول معروف "مستقل و ملی" شوند و بخواهند، علیرغم مخالفت انحصارات بزرگ بین المللی و دولت های خدمتگزار آنان (چه در کشورهای پیشرفته و چه در کشورهای ایران)، و یا با استفاده از رقابت های درین امپریالیزم، در ایران صنایع تولید کننده وسائل تولیدی ایجاد کنند، به چند دلیل مهم در این کار موفقیتی بدست نخواهند آورد. در عصر فعلی، در چارچوب غناسبات سرمایه داری نمی توان در کشورهای عقب افتاده استقلال تکنولوژیک کسب کرد. جهش تکنولوژیک که سرمایه داران عصر انقلاب صنعتی برداشتند در مقایسه با جهشی که امروزه سر - بایه دار ایرانی باید بردارد، ناچیز بود. چنین جهشی در چارچوب مالکیت خصوصی بورژوازی غیر ممکن و مستلزم اقتصاد با برنامه است. حتی انگیزه سود، نمی تواند محرك سرمایه دار ایرانی برای انکشاف تکنولوژی مستقل شود. دقیقاً بخاطر انگیزه سود و قوانین بازار، تحت شرایط سرمایه داری جهانی، تنها شکلی که می توان در کشورهای عقب افتاده تکنولوژی مستقل تولید کرد، این است که این جهش با یک گام برداشته شود. در غیر اینصورت محصولات تکنولوژیک مذکور خریداری در بازار نخواهد داشت.

اگر هم به دلیل معجزه ای چنین جهش دشواری توسط یک سرمایه دار "غیر" ایرانی انجام پذیرد، مشکل یعنی صعب العبور دیگری سد راه او خواهد شد: مقیاس تولید. منطبق با هر مرحله از رشد تکنولوژیک مقیاس معینی از تولید وجود دارد. برای اینکه بتوان از تکنولوژی مشخص استفاده کرد، می باید مقیاس تولید نیز از آستانه حداقل معینی عبور کرده باشد. در غیر اینصورت مخارج تولید بقدری زیاد خواهد شد که برای سرمایه دار امکان رقابت در بازار نخواهد بود. با پیشرفت تکنولوژیک چند قرن گذشته، امروزه مقیاس حداقل تولید صدها بار بزرگتر از زمان انقلاب صنعتی است. اما بازاری که مستلزم چنین مقیاسی از تولید است در ایران وجود ندارد و در ضمن امکان اینکه از بازار جهانی در این مورد کمک گرفته شود نیز ناچیز خواهد بود. بنابراین در چنین رشته هایی از صنایع از تحقق یافتن ارزش افزونه و انباشت سرمایه خبری نخواهد بود. اما اگر انگیزه از چنین تولیدی کسب سود نباشد - یعنی اقتصاد با برنامه - البته داستان بگونه دیگری است.

در ضمن، اغلب صنایعی که کالا های تجهیزاتی تولید می کنند نیز عملاً جزو همین بخش به حساب می آیند - مثلاً صنایع تولید آسانسور، دستگاه های حرارتی برای ساختمان ها و غیره *

بین واحدهای مختلف این بخش جدید صنعتی ارتباطی نیست تا چند برسد بین مجموع آنها و بخش سنتی. در تمام آنها کلیه اجزاء و حواصط دستگاه تولیدی، بخش عمده مواد خام، کالا های واسطه ای و در بسیاری موارد حتی مدیران مالی و فنی از خارج وارد شده - اند. برخی از آنها نیروی کار ماهر مورد نیاز خود را نیز در خارج تعلیم می دهند (معمولاً این کار بخشی از قرارداد با شرکت های خارجی صادر کننده تکنولوژی است).^{۱۰} در هیچ يك از آنها چیزی که برای دیگر واحدهای تولیدی فایده ای داشته باشد، وجود ندارد. اگر به دلیلی کارخانه تعطیل شود، نه کارگران آن و نه ماشین آلات و لوازم هیچ کدام به هیچ درد دیگری نخواهند خورد. حتی بین دو واحد تولید کننده کالا های مشابه مناسبتی نیست. یکی براساس تکنولوژی وارداتی آلمانی بنا شده و دیگری تکنولوژی آمریکایی. یکی فقط می تواند اتومبیل هوندا مونتاژ کند و دیگری فقط سمیتروئن. بنابراین، این بخش از صنایع ایران در واقع مجموعه ای از هم پاشیده ایست از صنایع منفرد و بی ربط به یکدیگر که چنانچه در خارج از مرزهای ایران نیز قرار داشتند، چندان تفاوتی در واقعاً اقتصادی کشور ایجاد نمی شد *

در ضمن، در درون تک تک آنها هم مهارت های فنی و اداری لازم نباشد نمی گردد. زیرا اکثر آنها حتی تکنولوژی وارداتی ناقصی دارند. بخاطر مسائل مربوط به بازار کوچک داخلی، اغلب ناچارند به چنان مقیاس ناچیزی از تولید اکتفا کنند که امکان استفاده از تمام مراحل به هم پیوسته تولید منطبق با تکنولوژی پیشرفته امروزه را فراهم نمی سازد. ظرفیت تولیدی يك کارخانه اتومبیل سازی متکی به تکنولوژی کنونی می باید حداقل ۱۰ برابر مصرف داخلی ایران باشد تا نرخ سود متوسط حاصل شود. تولید با ظرفیتی کمتر از این حداقل ضروری استفاده از تکنولوژی موجود را بر خراج و همراه با ضرر می سازد. به همین خاطر بسیاری از واحدهای این بخش صنعتی ایران در واقع کارخانه های مونتاژ هستند تا تولید کننده *

امکان توسعه هر يك نیز سخت محدود است. بازارشان محدود به قشری است که نه چندان رشد خواهد کرد و نه اساساً علاقه زیادی به محصولات صنایع داخلی دارد. بهر حال، افزایش یا کاهش تقاضا برای محصولات مصرفی صنایع مذکور به دلیل عوامل درون زای این صنایع نیست و از بیرون و عملاً به شکلی تصادفی صورت می گیرد. بنابراین حتی اگر به اندازه تقاضا افزوده شود، امری غیر قابل پیش بینی و محاسبه خواهد بود و توسعه صنایع منطبق با آن انجام نخواهد گرفت. بوسانات بازار را با شل و سفت کردن مقررات گمرکی پاسخ می دهند و نه با تغییر در حجم تولید *

اگر بخاطر حمایت های شدید گمرکی دولت از صنایع این بخش نبود، همه مصرف کنندگان ایرانی محصولات مرغوبتر خارجی را ترجیح می دادند. اجناس آنها، حتی علیرغم استفاده از نیروی کار ارزان و کلیه تسهیلات و اعتبارات مالی دولتی، به مراتب گرانتر از اجناس مشابه خارجی است - و این نه صرفاً بخاطر گرانفروشی بلکه بیشتر به دلیل مخارج بیشتر تولید در ایران. اغلب آنها فقط از طریق زد و بند با بخش های پرنفوذ دولت (به ترتیب از دربار گرفته تا سران ساواک و ارتش و بورکرات های عالی رتبه) و انحصاری کردن بازار، تضمین قیمت های متورم، جلوگیری از واردات کالا های مشابه و وادار کردن مصرف کننده به خرید کالا هایشان (بزرگ دستگاه های دولتی، بانک های اعطاء کننده وام و غیره) می توانند دوام بیاورند. حتی از این لحاظ که شاید با توسعه این بخش تعداد کار -

گران مزد گیر افزایش یابد و موجب توسعه بازار داخلی شود - نیز نمی توان امید ی به تأثیر این بخش در بخش های دیگر صنایع ایران داشت. در مقابله با بحران تولید افزونه که جزو ذات این بخش است و به سرعت گریبان تمام واحدهای آن را خواهد گرفت (و امروزه

در ایران این ساله به سادگی قابل مشاهده است)، چنانچه صاحبان صنایع بخواهند از کاهش نرخ سود جلوگیری کنند، تنها راه ممکن استفاده هر چه بیشتر از تکنیک های سرمایه بر (Capital Intensive) است که در عمل به معنای کاهش کارگران این بخش خواهد بود *

عدم امکان توسعه چشمگیر این بخش، که مهمترین بخش صنایع جدید است، و تشدید وابستگی اقتصادی ایران به صادرات مواد خام، به مثابه تنها منبع تأمین کننده نیازهای روزافزون ارزی ناشی از افزایش نیازهای صنایع به واردات تکنولوژیک، باعث تشدید و تحکیم مناسبات کهنه می گردد. جمعیت فعال کشور که توسط این صنایع نمی تواند جذب شود دائماً به اقتصاد معیشتی رانده خواهد شد - و این جریان، البته، ناموزونی درآمد ها را بیشتر خواهد کرد و لزوم اتکاء هر چه بیشتر رشد صنعتی به رشته های تولید کننده کالا های تجملی برای اقبال پردرآمد را مهتر خواهد ساخت *

دومین بخش صنایع جدید شامل کارخانه هایی است که از همه لحاظ با کارخانه های گروه اول مشابه اند با این تفاوت که محصولا - نشان الزاماً تجملی نیست: صنایع تولید کننده برخی کالا های مدرن با مصارف عمومی که در دوره پیش معمولاً طریق واردات تأمین می شد. مثلاً، صنایع داروسازی، باتری سازی و لاپ سازی، صنایع تولید محصولات لاستیکی و پلاستیکی، برخی از صنایع نساجی (تولید الیاف مصنوعی، پارچه های نایلونی، ...)، برخی از صنایع محصولات فلزی (تیر، ظروف فلزی، لوازم فلزی، ...)، و غیره *

داستان تأثیر این صنایع در بخش سنتی همانند گروه اول است و نیازی به توضیح بیشتر ندارد. اینجا نیز حتی بخش عمده مواد خام مورد نیاز از خارج وارد می شود و تکنولوژی وابسته و دست دوم آن از چهار دیواری کارخانه فراتر نمی رود. اینجا نیز بحران ساختاری اشباع تولید به سرعت گریبانگیر خواهد شد و امکان رشد زیادی وجود ندارد. مضافاً اینکه در این بخش ساله مقیاس تولید حتی از بخش اول تعیین کننده تر است. چه از نظر مقیاس مرتبط با تکنولوژی موجود و چه از نظر کوچکی بازار داخلی *

در تولید کالا های مصرفی عمومی تکنولوژی مدرن مقیاس عظیمی را طلب می کند. هنگامیکه يك ماشین به تنهایی مصرف لاپ ۵ میلیون نفر آدم را تأمین می کند چگونه می توان در ایران که هنوز بخش عمده ای از جمعیتش حتی امکان استفاده از نیروی برق را ندارد کارخانه لاپ سازی (ساختن به معنای واقعی کلمه) ایجاد کرد و سود هم برد. از اینرو، در اغلب کارخانه های این گروه در پیرویه تولیدی حلقه های مهمی غایبند و شیوه تولید اساساً نوعی از مونتاژ است. به عنوان يك نمونه، بخش اعظم صنایع دارو "سازی" ایران در واقع کارگاه های بسته بندی داروهای وارداتی هستند. هر جا نیز که سرمایه دار ایرانی کوشش کرده مقیاس بزرگتری از تولید را اتخاذ کند، تا بتواند از بیشتر فواید تکنولوژی بارآور امروزه استفاده کند، با شکست مواجه شده است. داستان "غم انگیز" شرکت جدید التاسیس پلی اکریل نمونه گویایی است. به گفته روزنامه اطلاعات گروهی از سرمایه داران ایرانی، پس از "فداکاری" های بی شمار و به "مخاطره انداختن" ده ها میلیارد ریال سرمایه، "وطن پرستی" خود را ثابت کرده "عظیم ترین کارخانه تولید الیاف مصنوعی در خاور میانه" را در ایران تاسیس کردند. اینکه در همان آغاز فعالیت، بخاطر "کمبود تقاضا در بازار داخلی"، کارخانه با کم تر از $\frac{1}{3}$ ظرفیت کار می کند. *

^{۱۰} بقول مارکس: "شرد دوستی ایجاب می کند که سرمایه داران "وطن پرست" ایرانی را از اجرای این گونه فداکاری های مشتق زا که نتیجه ای جز افسردگی خاطر و دلسردی مابق هم میهنان نیز ندارد، آزاد کنیم: با اجتماعی کردن سرمایه ها ایشان!

بخش سوم صنایعی هستند که بجز در یک مورد کاملاً با صنایع بالا مشابه اند: بخشی از مواد خام مصرف شده در تولیدات آنها در داخل ایران تولید می شود. مانند صنایع کبریت سازی، کاغذ و مقوا، سازی، کارتن سازی، رنگ سازی، شیشه سازی، برخی از صنایع مواد غذایی و آشنامیدنی، دخانیات، برخی از صنایع نساجی، صنایع فلزات اساسی، صنایع سیمان و قطعات بتونی، صنایع تولید چوبهای مخصوص و مصنوعات چوبی، و غیره. بنابراین، در این بخش لااقل می توان توقع داشت که تأثیرات اقتصادی ناشی از رشد صنعتی در بخش سنتی، به خاطر نیاز صنایع داخلی به مواد خام داخلی، مهم باشند.

اما اینجا نیز نیاز فوق تغییر چندانی در جهت بهبود اوضاع تولید سنتی ایجاد نکرده و تا جاییکه تأثیری بجا گذاشته به طور کلی، یا تخریبی بوده و پایه معنای تحکیم عقب افتاده ترین واحدهای سنتی بوده است.

مواد خام مورد نیاز این بخش قبلاً صادر می شد و اینک بخشی از آن، بجای صادر شدن، به مصرف صنایع داخلی می رسد. از اینرو، رشد صنعتی به خودی خود نه تنها موجب افزایش تولید مواد خام و گسترش شیوه های بارآورتر تولیدی در این بخش نشده، بلکه در واقع تولید بسیاری از مواد خام در ایران کاهش یافته است. ایران خود تبدیل به وارد کننده مقادیر قابل ملاحظه ای از انواع مواد خام شده است که قبلاً در ایران تولید می شد. بخاطر افزایش مخارج تولید، که بویژه با تورم سالهای اخیر روبه وخامت نهاده به طور کلی قیمت مواد خام داخلی افزایش یافته است. کشورهای خارجی وارد کننده نیز به منابع ارزانتر در دیگر کشورهای عقب افتاده روی کرده اند. بهر حال، با توسعه تولید مواد خام مصنوعی، تقاضا برای مواد خام طبیعی در بازار جهانی به طور مطلق کاهش یافته است. میزان مصرف داخلی نیز آنقدر افزایش نیافته است که جانشین مقادیر صادراتی قبلی گردد. بسیاری از مصرف کنندگان داخلی (صنایع جدید) خود به منابع ارزانتر خارجی روی آورده اند. دولت خدمتگزار انحصارات بین المللی صادر کننده تکنولوژی، البته کلیه تسهیلات لازم برای وارد کردن این مواد خام را در ایران فراهم ساخته است.

با کاهش تقاضا در سطح جهانی، رقابت شدیدی در بخش تولید مواد خام طبیعی بوقوع پیوسته است که حرکت سرمایه بطرف این بخش گسترش استفاده از تکنیکهای سرمایه بر و ارتفاع سطح بارآوری کار را موجب شده است. در سطح بین المللی فقط واحدهایی دوام آورده اند که به مدرنترین شیوه های صنعتی متکی بوده اند و از بهترین منابع طبیعی در جهان برخوردار شده اند. چنین واحدهایی نیز عموماً آنهایی هستند که توسط سرمایه صادراتی از متروپل در کشورهای عقب افتاده ایجاد شده اند. سرمایه گذاران بومی در این کشورها (منجمله ایران) قادر به رقابت با این قبیل واحدهای پیشرفته و تخصص یافته نیستند. بعلاوه با تشدید رقابت و باز شدن هر چه بیشتر اقتصاد کشورهای عقب افتاده به نوسانات بازار جهانی سرمایه گذاری های کلان و دراز مدت در تولید مواد خام برای سرمایه گذاران کشورهای عقب افتاده امری بس مخاطره آمیز شده است.

از اینرو، در ایران، افزایش نیاز داخلی به مواد خام طبیعی موجب افزایش تولید صنعتی در این رشته نشده است. بلکه کاملاً برعکس، تنها آن واحدهایی توانسته اند تحت چنین شرایطی دوام بیاورند که واحدهای کوچکی هستند: واحدهایی که نه مخارج سرمایه ثابت دارند و نه مخارج مزی. واحدهایی که عملاً کل مخارج تولید را به مخارج مصرفی خانوار مالک و کارکن در واحد کاهش داده اند. در نتیجه، در بخش تولید مواد خام، همراه با رشد صنعتی سالهای اخیر، گرایش به سمت استحکام هر چه بیشتر شیوه های سنتی تولید بوده است تا بالعکس. البته این نیز همانطور که در مورد دو گروه اول ذکر شد، خود باعث مسدود

شدن فرآیند گسترش بازار داخلی (گسترش نیازات کالایی، افزایش انتشار مصرف کننده دارای درآمد، افزایش تقاضا برای کالاهای مصرفی عمومی...) می گردد و عامل دیگری به عوامل مسبب تسریع بحران ساختاری اشباع تولید اضافه می کند.

آخرین گروه مهم صنایع جدید از واحدهایی متشکل شده است که بخاطر نوع تولیداتشان در رقابت مستقیم با واحدهای بخش سنتی قرار می گیرند. مثلاً، صنایعی از قبیل صنایع مدین تولید چرم و کفش، آجر سازی، تولید گچ، کاشی و موزائیک سازی، بخش عمده صنایع نساجی (نخ ریس، پشم ریس، پوشاک، مخمل بافشی، پنبه پاک کنی، طناب و ریسمان بافی و غیره)، بخشی از صنایع تولید مواد غذایی (روغن سازی، تهیه خشکبار، تهیه فرآورده های گوشتی، کنسرو سازی و غیره)، صابون سازی، برخی از صنایع محصولات فلزی (سماور سازی، برخی از انواع ظروف و لوازم فلزی غیر آهنی و غیره)...

صنایع این بخش اغلب می توانند از مواد خام داخلی استفاده کنند و محصولات آنها نیز مشابه محصولاتی است که سالهای سال توسط بخش سنتی تولید می شده است. اما بخاطر نحوه رشد صنعتی صنایع این بخش نیز چنان وصله های ناجوری هستند که نتوانسته اند بخش سنتی را کاملاً از بین ببرند و یا اینکه تغییر دهند. البته رقابت سختی بین آنها وجود دارد و تأسیس بسیاری از کارخانه های این گروه باعث ورشکستگی و بی خانمانی تعداد زیادی از تولید کنندگان مستقل بخش سنتی شده است. اما همانطور که در بررسی آمار صنعتی مشاهده کردیم، اینجا نیز بخش سنتی کم و بیش به همان شکل سابق به حیات خود ادامه می دهد. امری که مسلم است با ایجاد صنایع جدید هیچگونه انقلابی در شیوه تولید این بخش رخ نداده است.

از یک سو، صنایع با اصطلاح مدین این بخش همگی از لحاظ تکنولوژیک به انحصارات بزرگ بین المللی وابسته اند و معنای این وابستگی اجبار در استفاده از تکنولوژی دست دوم و گران است.

از سوی دیگر، مهارت های اداری و فنی لازم در ایران موجود نیست، فساد و زدنی فراوان است، حقوق دستگاه عرض و طول مهندسان و متخصصین و مدیران بسیار بالاست و عموماً مخارج تجهیزاتی زیاد است. در نتیجه، مخارج تولید محصولات این صنایع چندان ارزانتر از محصولات مشابه کارگاههای سنتی تمام نمی شود. (۱۷)

کارگاههای سنتی با راضی شدن به نرخ سود کمتر و کار سخت تر می توانند بخشی از بازار داخلی را برای خود حفظ کنند. بویژه اینکه از ترس کمبود تقاضا و نوسانات دایمی اوضاع اقتصادی، صاحبان صنایع مدین بسیار محافظه کار شده اند و بیشتر ترجیح می دهند کارخانه ها در سطح پائین ظرفیت باقی بمانند تا بیادی با خطر ناچار شدن به تولید زیر ظرفیت مواجه شوند.

اساساً، نزد کارکنان واحدهای سنتی (که بیشتر از صاحب کارگاه و بستگان او تشکیل شده) اگر چه دیگری جز جلوگیری از تعطیل کارگاه، به هر قیمت که شده، وجود ندارد. دستمزدهای ناچیز و سطح نازل اشتغال در ایران، انگیزه نیرومندی برای رها ساختن وسایل تولید مستقل و پیوستن به طبقه کارگر نیست. بعلاوه حتی اگر واحدهای کوچک بخواهند، توانایی تغییر شیوه تولید و توسعه کارگاه را ندارند. ماشین آلات و ابزار که انحصارات بین المللی به ایران صادر می کنند یا بسیار گرانند و یا اساساً برای این گونه واحدهای کوچک بی فایده. شکل وابسته رشد صنعتی نیز شرایطی ایجاد کرده است که حتی یک واحد صنعتی تولید

(۱۷) برای توضیح مفصل تر مشکلات واحدهای صنعتی در کشورهای عقب افتاده ای مانند ایران می توان به بخش قبلی این یادداشتها رجوع کرد: مثلاً، کند و کاو شماره ۷، ص ۱۳ و ۱۴ قسمت "موانع اصلی در راه اجرای طرح صنعتی کردن ایران".

کننده ابزار و آلات تولیدی ساده که منطبق با نیازهای تکنولوژیک این گونه واحدها باشد و مساله امکانات محدود آنها در کسب مهارت‌های لازم فنی را در نظر بگیرد، در ایران وجود ندارد.

بنابراین، اینجا نیز درون بخش سنتی گرایش در جهت انباشت (رشد برخی واحدها، پیدایش واحدهای متوسط و بزرگ، و بطور کلی گرایش افکار) بسیار ضعیف است. بجز چند استثناء، تقریباً تمام واحدهای این بخش از لحاظ وسعت تولید، تعداد کارکنان و درجه نفوذ تولیدی یکسانند. در واقع تنها گرایش نیرومند عبارتست از گرایش در جهت کاهش دادن سطح تولید، آزاد شدن از لزوم انکاب به کارمزدگیر و انکفاء به بازارهای کوچک.

نتیجه

بدین ترتیب، مشاهده می شود که فراشد نفوذ شیوه های جدید تولیدی در واحدهای سنتی بخش صنعت ایران، دقیقاً به خاطر رشد صنعتی وابسته سالهای اخیر محدود گشته است. نه تغییر محسوس در جهت مدرنیزه شدن بخش سنتی صورت می گیرد و نه احتمال گسترش بیشتر بخش مدرین صنعتی و از بین رفتن بخش سنتی دیده می شود. درمان عقب افتادگی بخش سنتی در انهدام بخش جدید صنعتی است و راه رشد بخش جدید در انهدام بخش سنتی و تنها راه رهایی از این تسلسل مخرب رها ساختن نیروهای مولده از یوغ مالکیت خصوصی و استقرار اقتصاد با برنامه است.

دولت مدافع منافع امپریالیزم جهانی، و در نتیجه مدافع رشد صنعتی وابسته، تلاشی می کند که رقابت بین دو بخش ناشی از تضاد بالا را با مداخله خود به نفع بخش جدید حل کند. از طریق گوناگون، مانند برنامه های درازمدت اقتصادی، اعتبارات مالی، سرمایه گذاری های دولتی، وضع قوانین گمرکی، "بازره باگرافروش" اطاق اصناف، و غیره و غیره، دولت کوشش می کند تا بازار داخلی را از دست بخش سنتی بیرون آورد و موقعیت انحصاری بخش جدید را مستحکم تر سازد. اما این مساله نیز حدود خود را دارد.

از یک سو برنامه صنعتی کردن متکی به تکنولوژی وارداتی، حتی اگر با از ریشه کردن بزور بخش سنتی نیز تسهیل و تقویت گردد، توانایی در هم شکستن حصار محدود کننده بازار داخلی را ندارد. محصولات صنایع متکی به وسایل تولید دست دوم خارجی را نمی توان ارزانتر از محصولات مشابه صنایع کشورهای صادرکننده این تکنولوژی تولید کرد. در نتیجه، حتی اگر بازار داخلی کاملاً در انحصار صنایع جدید قرار گیرد، به دلیل عدم امکان تصرف بازارهای خارجی رشد این بخش جدید بسیار متضاد خواهد بود و به سرعت متوقف خواهد شد. بحران شدید و ساختاری اشباع تولید گریبان اقتصادی را که متکی به چنین صنایعی باشد خواهد گرفت. با پیشرفت فراشد انباشت کاپیتالیستی، البته، بخشی از ارزش افزونه انباشت شده می تواند به مصرف افزایش نیروی کار شاغل، در صنعت و در نتیجه تحقق یافتن ارزش افزونه تولید شده در دوره قبلی تولید برسد. اما عدم تناسب بین جمع کل درآمدها و افزایش ارزشهای تولید شده دائماً خود را در سطح جدید تر و بالاتر تجدید تولید خواهد کرد زیرا، از سویی دیگر، امکان گسترش بازار داخلی نیز بسیار محدود است.

بخش جدید صنعتی ایران صرفاً از صنایع تولید کننده کالا های مصرفی تشکیل یافته است. تحت شرایط سرمایه داری، مبادله بین بخش تولید کننده وسایل تولید (بخش ۱) و بخش تولید کننده کالا های مصرفی (بخش ۲) مهمترین مکانیزمی است که به گسترش تقسیم کار، رشد نیروهای مولده و در نتیجه توسعه بازار داخلی کمک می کند. در ایران، بخاطر نحوه "صنعتی شدن" و فقدان بخش یک، مکانیزم فوق اساساً وجود ندارد. ۱۸

رشد صنعتی در ایران دقیقاً بواسطه همان پیرویه ای که بازار داخلی خود را ایجاد می کند این بازار را به سرعت از بین می برد. انهدام واحدهای مستقل سنتی بازار لازم برای صنایع بزرگ جدید را ایجاد می کند. اما تولید کنندگان مستقل نمی توانند بدون صنایع مستقل خود زندگی کنند. با کاهش قوه خرید آنها به حداقل ممکن، تازمانیکه رشد صنعتی نتواند شرایط جدید زیست، به مثابه کارگران مزدگیر برای آنان فراهم سازد، بازار محصولات صنایع جدید التاسیس منقض خواهد شد. در عصر کنونی، بخاطر پیشرفت های تکنولوژیک و افزایش عجیب مقیاس حداقل تولید (در مقایسه با دوران انقلاب صنعتی) فراشد جذب نیروی کار جدید بسیار کند تر از فراشد رها ساختن تولید کنندگان مستقل از وسایل تولیدی صورت می گیرد. بنابراین در ایران، در چارچوب مناسبات سرمایه داری، نیروی کار آزاد شده از وسایل تولید به ناچار به اقتصاد معیشتی رانده خواهد شد که این خود به نوبه گسترش بازار محصولات صنایع جدید را محدود می کند.

از اینرو، از همان ابتداء، اساسی ترین گرایش درونی سرمایه داری ایران گرایش رکود و انحطاط است. فراشد بازتولید هر چه گسترده تر مناسبات سرمایه داری در ایران از همان ابتدا به بند کشیده شده و خطر بحران اشباع تولید حتی مراحل اولیه رشد سرمایه داری را تهدید می کند. تمام حمایت های گوناگون دولت و تمام "گروه های ضریب" شاه نیز در رفع این مشکل ساختاری صنایع ایران بی فایده و ناتوانند. قوانین اقتصادی را نمی توان به زور سرنیزه تغییر داد. کلیه شاخص های مهم اقتصادی نشان می دهند که پس از دوره ای از رشد اینک اقتصاد ایران دچار بحران شدیدی شده است.

بخش کشاورزی عملاً به اضمحلال است، رشد بخش صنعتی متوقف شده است، تعداد تهیدستان شهر و روستا به شدت افزایش یافته است، غیرنرم درآمد نفت کمود شدیدی در موازنه ارزی پیداشده است و اضافه بر تمام این مشکلات تورم مزمن نیز ادامه دارد. در سال گذشته میزان تشکیل سرمایه ثابت ناخالصی داخلی در بخش صنایع در حدود ۴۵٪ کاهش یافته است. در واحدهای بزرگ (با سرمایه اولیه بیش از ۱۰۰ میلیون ریال) کاهش مذکور شدیدتر بوده است: بیش از ۷۰ درصد، بیش از ۸۰ درصد سرمایه گذاری های جدید در واحدهای موجود بوده است و نه در تأسیسات جدید. فرار سرمایه از ایران به ارقام هراسناک ۳۰۰-۴۰۰ میلیارد ریال رسیده است. بیکاری و کم کاری روبه افزایش گذارد، و برای اولین بار تعداد مزد و حقوق بگیران بطور مطلق کاهش یافته است. واضح است که بحران ساختاری اشباع تولید آغاز شده است و مشکل بتوان علامت برطرف شدن این بحران را در آینده نزدیک نشان داد.

بحران مذکور، در واقع می باید چند سال پیش آغاز می شد، اما افزایش درآمد نفت و گسترش امکانات دولت در حمایت از صنایع و جلوگیری از وقوع بحران اشباع تولید این جریان را برای چند سال به تعویق انداخت. اما با تزریق پول نیز نمی توان بحران ساختاری اقتصاد ایران را برطرف ساخت. اینک که عاقبت بحران آغاز شده، دقیقاً به خاطر حمایت های چند سال قبل، شدت آن به مراتب بیش از حدی است که در گذشته رخ می داد. افزایش اعتبارات مالی دولتی به بخش خصوصی و افزایش مخارج نامولد (ارزش بخش های خدمات، دستگاه بوروکراسی دولتی و غیره) صرفاً تورم مزمن را نیز به

۱۸ اینجا صنایع تولید کننده مواد خام را در نظر نگرفتیم. عمده ترین گروه آن صنایع نفت است که محصولاتش بطور عمده صادر می شود و در نتیجه نمی تواند تأثیر چندانی در افزایش مبادله داخلی داشته باشد.

۱۹ برای توضیح بیشتر مطلب به بخش ضمیمه این یادداشتها رجوع شود.

ناموزونی جغرافیائی صنعت در ایران

جدول ۶، تعداد کارگاههای بزرگ صنعتی کشور را در استانهای مختلف نشان می دهد (سال ۱۳۵۴). مطابق این جدول رشد صنعتی نه تنها ناموزونی اقتصادی در مناطق مختلف ایران را برطرف ساخته بلکه تشدید کرده است. بیش از ۴۰ درصد واحدهای بزرگ صنعتی در استان مرکزی اعمداً تهران و حومه قرار دارند. تعداد متوسط کارگاههای بزرگ نسبت به جمعیت، غیر از ۳ استان (مرکزی، آذربایجان شرقی و اصفهان)، در تمام استانهای ایران کمتر از میزان متوسط برای کل کشور است. در استان مرکزی برای هر هزار نفر جمعیت ۴۶ کارگاه بزرگ وجود دارد در حالیکه در استان کردستان این تعداد از ۳ کارگاه متجاوز نمی شود. در دواستان ایلام و کهگیلویه و بویراحمد حتی به یک نمی رسد. اما، ارقام فوق ناموزونی جغرافیایی را صرفاً از لحاظ تعداد کارگاهها نشان می دهد و این تنها جنبه ناموزونی واقعی جغرافیایی نیست. در صنایع جدید تر ناموزونی جغرافیایی به مراتب شدیدتر است. در صنایع فلزات اساسی و محصولات و ماشین-آلات فلزی و قایریکی بیش از ۷۰ درصد کارگاهها در استان مرکزی قرار دارند. بیش از ۶۰ درصد کارگاههای صنعتی دارای ۱۰۰ کارکن و بیشتر در استان مرکزی هستند. استان آذربایجان شرقی با ۹۰۷ کارگاه بزرگ صنعتی بین استانهای کشور از لحاظ تعداد کارگاهها مقام دوم را دارد. اما از این تعداد، ۸۶۱ کارگاه

بحران اشباع تولید اضافه کرده است. در ضمن، حمله شدیدی دولت به بخش سنتی، و به تولید کنندگان مستقل این بخشها که نیروی اجتماعی بالنسبه قابل ملاحظه ای را تشکیل می دهند، باعث تشدید مبارزه با دولت مدافع سرمایه داری بزرگ شده است، که خود به نوبه، در شرایط بحران اشباع تولید، به شکل گیری ابعاد وسیع سیاسی بحران سرمایه داری ایران کمک کرده است.

ضمائم

جهت روشن تر شدن بیشتر ماهیت ساختاری بحران اقتصادی ایران لازم است که حداقل دو جنبه از تأثیر مخرب رشد صنعتی وابسته بطور مفصل توضیح داده شود. گفته شد که چگونه، تغییرات سالهای اخیر به جای اینکه بتواند ساختار اقتصادی-اجتماعی بهم پیوسته ای را ایجاد کند، هر چه بیشتر باعث از هم پاشیدگی و تسلط حالت مرکب ساختار صنعتی ایران شده است. شکل خاص رشد صنعتی ایران (بدون حلقه های رابط و مرکزی در ساختار صنعتی) از هم پاشیدگی جغرافیایی اقتصاد ایران را تشدید کرده و جمعیت فعال کشور را هر چه بیشتر به اقتصاد طبیعی (پیشا-سرمایه - داری) رانده است. به خاطر اهمیت ویژه این دو مساله در گسترش بازار واحد ملی، پدیده های ناموزونی جغرافیایی صنعتی و "فشارهای جمعیتی" را می باید مفصل تر بررسی کرد.

جدول ۶- کارگاههای بزرگ صنعتی ایران به تفکیک نوع صنعت در استان های مختلف - سال ۱۳۵۴																									
نوع صنعت	تهران	مرکزی	اصفهان	چهارمحال و بختیاری	گلستان	خراسان	قزوین	البرز	کرج	سمنان	مازندران	گیلان	کوبک	هرمزگان	بوشهر	هرمزگان	کهریز	کرمان	بوشهر	اصفهان	چهارمحال و بختیاری	گلستان	خراسان	قزوین	البرز
۱- مواد غذایی و دخانیات	۱۸۴	۳۷	۱۷۲	۶۳	۷۸	۹۰	۱۵۹	۹۰	۳۶	۶۷	۹۰	۱۵۹	۹۰	۳۶	۶۷	۹۰	۱۵۹	۹۰	۳۶	۶۷	۹۰	۱۵۹	۹۰	۳۶	۶۷
۲- نساجی و پوشاک و چرم	۶۳۴	۱۹۵	۵۸۱	۲۴۶	۱۹۲	۱۶	۲۹	۶۴	۴۸	۳۰	۶۴	۲۹	۱۶	۴۸	۳۰	۶۴	۲۹	۱۶	۴۸	۳۰	۶۴	۲۹	۱۶	۴۸	۳۰
۳- چوب و محصولات چوبی	۳۳۳	۱۸۵	۵	۳۱	۶	۸	۲۷	۴۱	۱	۱۵	۱	۱۵	۴۱	۱	۱۵	۱	۱۵	۴۱	۱	۱۵	۱	۱۵	۴۱	۱	۱۵
۴- کاغذ و چاپ و صحافی	۲۷۷	۲۲۹	۱	۸	۸	۱۲	۵	۳	۱	۵	۳	۵	۱۲	۱	۵	۳	۵	۱۲	۱	۵	۳	۵	۱۲	۱	۵
۵- شیمیایی	۲۹۱	۱۹۸	۱۰	۱۸	۱۰	۱۷	۵	۴	۱	۱۲	۱	۱۲	۴	۱	۱۲	۱	۱۲	۴	۱	۱۲	۱	۱۲	۴	۱	۱۲
۶- محصولات معدنی غیر فلزی	۱۷۵۱	۳۸۰	۱۰۸	۱۴۷	۱۷۵	۲۴	۲۸	۱۷۵	۲۴	۲۸	۱۷۵	۲۴	۲۸	۱۷۵	۲۴	۲۸	۱۷۵	۲۴	۲۸	۱۷۵	۲۴	۲۸	۱۷۵	۲۴	۲۸
۷- فلزات اساسی	۹۰	۶۹	۱	۵	۲	۷	۲	۷	۲	۷	۲	۷	۲	۷	۲	۷	۲	۷	۲	۷	۲	۷	۲	۷	۲
۸- محصولات ماشین آلات و فلزی قایریکی	۸۷۱	۶۶۶	۲۸	۶۶	۱۹	۱۳	۲۹	۱۹	۱۳	۲۹	۱۹	۱۳	۲۹	۱۹	۱۳	۲۹	۱۹	۱۳	۲۹	۱۹	۱۳	۲۹	۱۹	۱۳	۲۹
۹- متفرقه	۶۳	۵۲	۱	۵	۲	۷	۲	۷	۲	۷	۲	۷	۲	۷	۲	۷	۲	۷	۲	۷	۲	۷	۲	۷	۲
تمام صنایع	۷۴۴۴	۳۳۰۱	۹۷	۵۷۹	۴۹۲	۳۸۹	۲۶۳	۳۵۱	۲۶۳	۳۵۱	۲۶۳	۳۵۱	۲۶۳	۳۵۱	۲۶۳	۳۵۱	۲۶۳	۳۵۱	۲۶۳	۳۵۱	۲۶۳	۳۵۱	۲۶۳	۳۵۱	۲۶۳
تعداد متوسط کارگاههای بزرگ برای صد هزار نفر جمعیت	۲۲	۴۶	۲۸	۱۵	۱۷	۱۲	۱۰	۱۳	۱۰	۱۳	۱۰	۱۳	۱۰	۱۳	۱۰	۱۳	۱۰	۱۳	۱۰	۱۳	۱۰	۱۳	۱۰	۱۳	۱۰

متعلق به صنایع مواد غذایی، نساجی و محصولات معدنی غیر فلزی است. تنها سه رشته تهیه برگه زردآلو (۱۶۰ کارگاه)، قالی-بافی (۴۷۷ کارگاه)، آجر و آهک پزی (۱۰۱ کارگاه) نزدیک به ۸۰ درصد کارگاههای بزرگ صنعتی را تشکیل می دهند. در واقع از میان ۹۰۷ کارگاه بزرگ این استان فقط ۱۱ کارگاه را می توان کارگاه جدید صنعتی نامید. استان سمنان با ۱۰۹ کارگاه ظاهراً برابر تعداد متوسط کارگاههای بزرگ صنعتی (۲۶ کارگاه) برای هرصد هزار نفر جمعیت را واجد است. اما ۸۹ کارگاه آجر پزی و گچ پزی، به تنهایی، ۸۰ درصد کارگاههای این استان را تشکیل می دهند. استان ایلام با ۲۴۰ هزار نفر جمعیت فقط ۲ کارگاه بزرگ آجرپزی و موزائیک سازی دارد.

بدین ترتیب، برخلاف تمام هیاهوی دولت و غیرمقام سیاست-های عدم تمرکز صنایع در تهران (برنامه های ایجاد "قطب های صنعتی"، "ناحیه های صنعتی"، "پارکهای صنعتی"، و غیره) ناموزونی شدیدی از رشد صنعتی در استانهای مختلف کشور پدید آمده است. می توان تخمین زد که تقریباً ۶۵ درصد صنایع جدید در استان مرکزی دایر شده اند. علت این ناموزونی شدید جغرافیایی نیز، همانند ناموزونی شدید صنعتی، در نحوه ویژه رشد وابسته صنعتی ایران نهفته است و جنبه مهم دیگری از مشکلات عینی سرمایه-داری ایران در راه ایجاد و گسترش بازار واحد ملی را نشان می دهد. صنایع جدید التاسیس ایران صنایع مولد کالا های مصرفی هستند و بخش عمده اجزاء سرمایه نامتغیر آنها (تقریباً تمام وسایل تولید و بخش عمده مواد خام و کالاهای واسطه ای مورد استفاده در تولید) از خارج وارد می شود. از اینرو، مهمترین عامل در تعیین موقعیت جغرافیایی اکثریت عظیم آنها نه نزدیکی به منابع خام و نه نزدیکی به صنایع دیگر بلکه نزدیکی به بازار است. هر جا که اقشار پرمایه تر مصرف کنندگان متراکم تر شده باشند و میزان تقاضا برای کالای مصرفی خاصی از مقدار معینی بیشتر باشد (و در نتیجه مقیاس تولیدی سود-آوری را ممکن سازد) شرایط مطلوب تری جهت تاسیس چنین صنایعی فراهم گشته است. این مطلب در مورد بخش سنتی صدق نمی کند. کارگاههای این بخش کوچک هستند و می توانند برای بازارهای کوچکتر (که در بسیاری نقاط کشور موجود است) تولید کنند. تمرکز رشته های مختلف این بخش در نقاط مختلف کشور بیشتر بخاطر اهمیت دسترسی به منابع مواد خام و نزدیکی با واحدهای تولیدی دیگر مرتبط با این رشته ها است. در صورتیکه، در بخش جدید صنعتی، بجز در چند مورد نادر، هیچگونه ارجحیت جغرافیایی فراسوی سالانه بازار بزرگ وجود ندارد. اما در ایران درآمد خانوارهای شهری بیشتر از درآمد خانوارهای روستایی است. جمعیت شهرنشین در استان مرکزی (چه بطور مطلق و چه نسبی) بیشتر از همه استانهای کشور است و درآمد خانوارهای شهری این استان بیشتر از درآمد خانوارهای شهری استانهای دیگر است. بنا براین، واضح است که چرا بخش صنعتی ایران در استان مرکزی (و بویژه در تهران) تمرکز یافته است.

بررسی جدول ۷، که درصد خانوارهای شهری و روستایی ایران را در سال ۱۳۵۱ در گروههای مختلف هزینه مصرفی ماهانه نشان می دهد، صحت مطالب بالا را تأیید می کند. مطابق این جدول در مناطق شهری مصرف ماهانه ۷۰/۲ درصد خانوارها کمتر از ده هزار ریال، ۲۲/۶ درصد بین ۱۰ هزار تا ۲۰ هزار ریال و ۷/۲ درصد بیشتر از ۲۰ هزار ریال بود. اما در مناطق روستایی ۹۲/۶ درصد خانوارها کمتر از ۱۰ هزار ریال، ۶/۳ درصد بین ۱۰ هزار تا ۲۰ هزار ریال فقط ۱/۱ درصد بیشتر از ۲۰ هزار ریال در ماه مصرف کردند. بنابراین، میزان مصرف در نقاط

در همین سال هزینه ماهانه یک خانوار متوسط شهری و روستایی به ترتیب ۱۱ هزار و ۶ هزار ریال بود.

شهری کشور بر مراتب بیشتر از نقاط روستایی است و بخش عمده تقاضای داخلی برای کالاهای مصرفی از شهرهای ایران ناشی می شود. مقایسه درصد خانوارهای شهری استان مرکزی با ارقام مربوط به کل کشور سطح بالنسبه بالا تر درآمد ها در این استان را نشان می دهد. در حالیکه در کل کشور بیش از ۷۰ درصد خانوارها هزینه ماهانه ای کمتر از ۱۰ هزار ریال داشتند در استان مرکزی بیش از ۵۰ درصد خانوارها بیشتر از ۱۰ هزار ریال در ماه مصرف کردند.

واضح است که در بین خانوارهای با هزینه ماهانه کمتر از (مثلاً ده هزار ریال) با تعداد متوسط ۵ نفر در هر خانوار میزان تقاضا برای محصولات صنایع جدید نزدیک به هیچ است. اما مطابق ارقام بالا، این گروه اکثریت عمده خانوارهای ایران را تشکیل می دهد. در نتیجه، میزان تقاضای داخلی برای کالاهای مصرفی اساساً نمی تواند چندان زیاد باشد و با توجه باینکه بازار داخلی ایران عملاً چیزی جز بازار کالاهای مصرفی نیست می توان درک کرد که چرا بازار داخلی ابعاد کوچکی دارد. این بازار ناچیز نیز عمدتاً در شهرها تمرکز یافته است، آنهم فقط در شهرهایی مانند تهران که میزان تقاضا از حداقل معینی بیشتر باشد. وسعت کشور و پراکندگی شدید جغرافیایی اقشار مصرف کننده باعث این می شود که اجزاء کوچکتر بازار داخلی (که جمعاً مصرف بخش عمده ای از تقاضا هستند) از دسترس صنایع جدید خارج باشند. زیرا از لحاظ اقتصادی منطقی نخواهد بود که برای دسترسی به گروه ناچیزی از خانوارهای پردرآمد تر نقطه دور افتاده ای از کشور کارخانه در محل تاسیس شود. مخارج زیاد حمل و نقل کالا ها در ایران نیز امر تولید در برخی مراکز صنعتی و توزیع در مابقی کشور را دشوار می سازد. در ایران مخارج مذکور هم به علت عقب افتادگی عمومی شبکه توزیع و هم به علت پراکندگی مصرف کنندگان و مقادیر ناچیز تقاضا در هر نقطه جغرافیایی بسیار سنگینند. در مورد محصولاتی که واحدهای جدید و سنتی هر دو تولید کننده آن هستند این ساله موجب بهبود نسبی موقعیت واحدهای سنتی در رقابت با واحدهای جدید می گردد. واحدهای بخش سنتی کوچکند و می توانند در بسیاری نقاط کشور برای ارضای تقاضای محلی دایر گردند. بدین ترتیب ناموزونی جغرافیایی سطح درآمد ها خود باعث تشدید ناموزونی صنعتی می گردد.

اما، جدول ۸، ترکیب هزینه های مصرفی در ایران بین سالهای ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۴، نشان می دهد که با رشد صنعتی دوران اخیر اختلاف بین مصرف شهر و ده و بین مصرف تهران و دیگر شهرها افزایش یافته است. در سال ۱۳۳۸، یعنی قبل از آغاز رشد اخیر صنعتی، هزینه های مصرفی خصوصی در مناطق شهری روستایی تقریباً یکسان بودند، در صورتیکه در سال ۱۳۵۴ سهم هزینه های مصرفی خصوصی شهرهای ایران نزدیک به چهار برابر سهم روستاهاست. در سال ۱۳۳۸ در حدود ۲۰ درصد هزینه های مصرفی خصوصی به تهران تعلق داشت در صورتیکه در سال ۱۳۵۴ رقم مذکور به بیش از ۴۰ درصد بالغ می گردد. در همین سال هزینه های مصرفی خصوصی در تهران به تنهایی تقریباً به دو برابر هزینه های مصرفی خصوصی در کل روستاهای ایران رسیده است.

آمار مصارف خانوارهای شهری و روستایی در سال ۱۳۵۱ (جدول ۷) نیز همین نتیجه را اثبات می کند. درصد خانوارهای روستایی در گروههای مختلف هزینه در استانهای مختلف کشور تقریباً همانند است. حتی در مناطق روستایی استان مرکزی، که ثروتمندترین استان ایران است، اندازه گروههای مختلف هزینه با ارقام متوسط برای کل کشور تفاوت چندانی ندارد. اما در مناطق شهری، بویژه آنجا که بخش جدید صنعت رشد کرده، ساله به شکل دیگری است. به عنوان نمونه، در مناطق شهری استان مرکزی ۹۹/۹ درصد خانوارها هزینه ماهانه ای کمتر از ده هزار ریال داشتند در صورتیکه رقم متوسط برای کل کشور ۷۰/۲ درصد بود. در استان خراسان این رقم به ۸۷ درصد می رسید. به عبارت دیگر،

جدول ۷- درصد خانوارهای شهری و روستایی در گروههای هزینه ماهانه - به ریال - سال ۱۳۵۱

هزینه ماهانه	کمتر از ۲۰۰۰	۲۰۰۰ تا ۲۹۹۹	۳۰۰۰ تا ۳۹۹۹	۴۰۰۰ تا ۴۹۹۹	۵۰۰۰ تا ۷۴۹۹	۷۵۰۰ تا ۹۹۹۹	۱۰۰۰۰ تا ۱۲۴۹۹	۱۲۵۰۰ تا ۱۴۹۹۹	۱۵۰۰۰ تا ۱۹۹۹۹	۲۰۰۰۰ و بیشتر
درصد کل کشور	۴/۹	۷/۴	۱۰/۳	۱۰/۷	۱۴/۷	۱۶/۴	۹/۴	۶/۲	۷/۰	۲/۷
درصد استان مرکزی	۱/۳	۲/۶	۴/۵	۶/۵	۱۹/۵	۱۵/۵	۱۱/۳	۹/۵	۱۲/۲	۷/۳
های شهری	کل کشور ۷۰/۲	استان مرکزی ۴۹/۹					۲۲/۶	۳۳/۰	۷/۲	۱۷/۱
درصد کل کشور	۱۶/۱	۱۹/۳	۱۸/۳	۱۳/۸	۱۷/۹	۷/۲	۳/۱	۱/۷	۱/۵	۰/۳
درصد استان مرکزی	۱۱/۱	۱۷/۸	۲۱/۴	۱۶/۲	۲۰/۸	۵/۸	۳/۳	۱/۴	۱/۳	۰/۳
های روستایی	کل کشور ۹۲/۶	استان مرکزی ۹۳/۰					۶/۳	۶/۰	۱/۱	۱/۰

جدول ۸- هزینه های مصرفی - به قیمت های جاری

	سال ۱۳۳۸	سال ۱۳۴۱	سال ۱۳۴۶	سال ۱۳۵۱	سال ۱۳۵۴
میلیارد ریال	%	میلیارد ریال	%	میلیارد ریال	%
۱- هزینه های مصرفی خصوصی	۸۷	۲۵۲	۸۸	۳۷۲	۷۳
مناطق شهری	۴۵	۱۳۶	۴۷	۲۲۳	۵۲
تهران	(۴۴)	(۵۶)	(۹۵)	(۲۳۶)	(۶۱۱)
مناطق روستایی	۴۲	۱۱۶	۴۱	۱۴۹	۲۱
۲- هزینه های مصرفی دولتی	۳۰	۱۳	۸۶	۲۵۳	۲۷
هزینه های مصرفی (۲+۱)	۱۱۷	۲۶۵	۱۷۴	۶۲۵	۱۰۰

رشد ناموزون و مرکب و "فشارهای جمعیتی"

یکی از سائلی که رشد صنعتی و افزایش بارآوری کار در کشور- های عقب افتاده منجمله ایران را دشوار ساخته و در مقایسه با فرایند های مشابه تاریخی در کشورهایی که چند قرن پیش این مرحله را سپری کردند محتوی اجتماعی ویژه ای ایجاد کرده است، پدیده "فشارهای جمعیتی" است که به درجات مختلف تقریباً در تمام کشورهای عقب افتاده به چشم می خورد. در اروپای اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم- یعنی در دوران رشد صنعتی- میزان رشد جمعیت به ندرت از ۱٪ در سال بیشتر می شد. در صورتیکه امروزه در بسیاری از کشورهای عقب افتاده این رقم از ۳٪ نیز بیشتر است. در ایران، در ده سال بین دوسرشماری عمومی سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ میزان متوسط رشد سالانه جمعیت ۳/۱٪ بود و با وجود اینکه در ده سال بعد (۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵) به ۲/۷٪^(۱۰) رسید، هنوز آهنگ رشد سریع جمعیت را نشان می دهد.

در استانهایی که بخش صنعت عمدتاً از واحدهای سنتی متشکل شده ترکیب گروههای هزینه در شهرها تقریباً مشابه ترکیب گروههای مناطق روستایی است^(۱۱) بنابراین تشدید ناموزونی جغرافیایی در ترکیب گروههای هزینه خانوارهای شهری می باید از رشد بخش جدید صنعتی ناشی شده باشد. بهر حال واضح است که فرایند صنعتی شدن دوران اخیر، با مشکل خاص تحمیل شده و وابسته آن که موجب تمرکز رشد صنعتی در رشته های مولد کالا های مصرفی و در شهرهای بزرگ دارای اقشار پردرآمد تر شده است، بجای آنکه بتواند فرایند گسترش بازار داخلی را تسهیل کند دایره تسلسل مخرب بوجود آورده که بازار واحد ملی را هر چه بیشتر از بین خواهد برد: ناموزونی جغرافیایی صنعتی ناموزونی جغرافیایی درآمد ها را تشدید می کند و ناموزونی جغرافیایی درآمد ها ناموزونی جغرافیایی صنعتی را.

^(۱۰) فهرست نام و نشان کارگاههای بزرگ صنعتی (به توضیح شماره ۱۰ رجوع شود) نشان می دهد که از میان ۴۹۳ کارگاه بزرگ استان خراسان حداقل ۴۴۰ کارگاه متعلق به بخش سنتی است.

جدول ۹- جمعیت ایران در سه سرشماری اخیر					
سرشماری ۱۳۳۵	سرشماری ۱۳۴۵	سرشماری ۱۳۵۵	میزان متوسط رشد سالانه %		
میلیون نفر	%	میلیون نفر	%	میلیون نفر	%
۱۹/۰	۱۰۰	۲۵/۸	۱۰۰	۳۳/۶	۱۰۰
جمعیت کل کشور				۳/۱	۲/۷
مناطق شهری	۶/۰	۳۱/۵	۹/۸	۳۸/۰	۱۵/۷
مناطق روستا	۱۳/۰	۶۸/۵	۱۶/۰	۲۶/۰	۱۷/۹

ایستیلای وجه تولید سرمایه داری انباشت هرچه بیشتر محصول افزونه اجتماعی و تبدیل آن به سرمایه ضرورت دارد، " فشارهای جمعیتی " بخش اعظم تولید جاری را به مصرف نگه داری تولید کنندگان می رساند - آن هم در یک سطح بسیار نازل معیشت! عقب افتادگی اقتصادی، یعنی سطح نازل با آوری کار، همراه با افزایش سریع مصرف کنندگان، میزان انباشت محصول افزونه اجتماعی را سخت کاهش می دهد. بویژه اینکه، رشد سریع جمعیت درسا - خنثی و ترکیب سنتی آن نیز تأثیر می گذارد و تعداد مصرف کنندگان نامولد را بطور نسبی نیز افزایش می دهد. مثلاً، در ایران - میانه سنی جمعیت بسیار پائین است (۱۷/۸ سال در سرشماری ۱۳۵۵) و افراد ۱۴ ساله و کمتر نزدیک به نیمی از جمعیت را تشکیل می دهند (جدول ۱۰ و ۱۱).

بنابراین، در شرایطی که ایران جهت توسعه صنعتی نیاز به افزایش انباشت محصول افزونه کشاورزی دارد، ناچارست که حتی بخش عمده ای از احتیاجات غذایی جمعیت را از طریق واردات - بر طرف سازد. در واقع بجای آنکه بخش کشاورزی رشد صنعتی را تأمین کند خود می باید از بخش های دیگر اقتصاد (در ایران: نفت) تقویت گردد. غالب کشورهایی که در گذشته با موفقیت صنایع را رشد داده اند تقریباً در تمام دوره حساس اولیه رشد صنعتی توانستند نیازهای غذایی داخلی را بدون اتکاء به واردات برطرف کنند. در

(جدول ۹) (*) در نظر اول چنین وانمود می شود که پدیدۀ " فشارهای جمعیتی " بخاطر رشد سریع جمعیت در کشورهای عقب افتاده بوجود آمده است - و این دقیقاً شکلی است که ایدئولوگهای بورژوا مساله را درک می کنند. راه حل " تخصصی - بورژوا نیز بسیار ساده است: جلوگیری از رشد جمعیت بوسیله توسعه استفاده از شیوه های جلوگیری از حاملگی - یا با تشویق مردم و یا به زور. اما نتایج این برنامه به تنهایی سطحی بودن برداشت بالا را نشان می دهد. غریغم اینکه کلیه کشورهای عقب افتاده به آزمایشگاه انواع شیوه های مدرن جلوگیری از حاملگی تبدیل شده اند کوچکترین تغییری در آهنگ سریع رشد جمعیت آنها ایجاد نگردیده است.

واضح است که ازدیاد سریع جمعیت به خودی خود نه تنها مضر نیست بلکه می تواند نیروی کار عظیمی جهت پیشرفت اقتصادی فراهم سازد. افزایش سریع جمعیت هنگامی به شکل " جمعیت اضافی " (" فشارهای جمعیتی ") ظاهر می شود که ساختار اقتصادی جامعه توانائی جذب آن را ندارد. بدین ترتیب مساله " فشارهای جمعیتی " در کشورهای عقب افتاده در واقع چیزی جز همان مساله عقب افتادگی اقتصادی این کشورها نیست. اما این مطلب هنوز علت رشد سریعتر جمعیت در آنها را در مقایسه با کشورهای اروپائی در قرن پیش که به همین اندازه عقب افتاده بودند و یا در مقایسه با کشورهای پیشرفته امروزی روشن نمی کند. علت این پدیده را باید در عملکرد قانون انکشاف ناموزون و مرکب تاریخ جستجو کرد. در کشورهای عقب افتاده " میزان مرگ و میر متعلق به جوامع صنعتی شده " با " سطح مولید متعلق به جوامع غیر صنعتی " توأماً وجود دارند. در کشورهایی که چند قرن پیش پا به فراموشی صنعتی شدن گذاشتند بهبود شرایط بهداشت همگام با رشد صنعتی به پیش می رفت در صورتیکه در کشورهای عقب افتاده این امر پیش از توسعه صنعتی بوقوع پیوسته است. مضافاً اینکه در کشورهای عقب افتاده بخاطر اتکاء زیاد به دست انسان به مثابه تنها ابزار عمده تولیدی، میزان مولید بمراتب بیشتر از کشورهای پیشرفته است.

این رشد سریع جمعیت و " فشارهای جمعیتی " ناشی از آن باعث می شود که آهنگ گسترش مناسبات تولیدی سرمایه داری گند شود و بخش هایی از اقتصاد که تحت مناسبات تولیدی پیشا سرمایه داری و شبه - سرمایه داری قرار دارند نه تنها باقی بمانند بلکه در مواردی حتی در غیاب گسترده تری باز تولید شوند. در شرایط انباشت اولیه که جهت افزایش سرمایه اجتماعی و گسترش حیطه

(۲۴) در ضمن باید در نظر داشت که میزان واقعی رشد جمعیت در دهه اخیر بیشتر از رقم بالاست. در آمار دولت مهاجرت ایرانیان به خارج که بویژه در سالهای اخیر افزایش پیدا کرده به حساب نیامده است.

جدول ۱۰ - میانه سنی جمعیت ایران - سال					
۱۳۳۵	۱۳۴۵	۱۳۵۵			
۲۰/۲	۱۶/۹	۱۷/۸	کل کشور		
۲۰/۵	۱۷/۸	۱۸/۰	مناطق شهری		
۲۰/۰	۱۶/۳	۱۶/۸	مناطق روستایی		

جدول ۱۱ - جمعیت ایران بر حسب سنین مختلف - میلیون نفر					
۱۳۳۵	۱۳۴۵	۱۳۵۵			
تعداد	%	تعداد	%	تعداد	%
۸/۰	۴۲/۳	۱۱/۹	۴۶/۱	۱۵/۱	۴۵/۰
۴/۴	۲۳/۴	۵/۶	۲۱/۸	۸/۹	۲۶/۵
۳/۳	۱۷/۶	۴/۵	۱۷/۵	۵/۱	۱۵/۲
۱/۷	۹/۵	۲/۱	۸/۰	۲/۹	۸/۶
۱/۴	۷/۳	۱/۷	۶/۶	۱/۶	۴/۷

جدول ۱۲ - جمعیت ایران برحسب خانوار					
۱۳۵۵		۱۳۴۵		۱۳۳۵	
میانگین تعداد افراد خانوار	میلیون خانوار	میانگین تعداد افراد خانوار	میلیون خانوار	میانگین تعداد افراد خانوار	میلیون خانوار
۵/۰	۶/۷	۵/۰	۵/۰	۴/۸	۴/۰
۴/۸	۳/۲	۴/۹	۲/۰	۴/۷	۱/۳
۵/۲	۳/۵	۵/۰	۳/۰	۴/۸	۲/۷

فشارهای جمعیتی ناشی از این مسئله فشار بر زمین را بشدت زیاد کرده است. به جمعیت روستائی ایران در طی ۲۰ سال، غیرمغ اصلحات ارضی، نزدیک به پنج میلیون نفر افزوده شده است (جدول ۹). با در نظر گرفتن کاهش اراضی زیرکشت (توسعه شهرها، افزایش شرکت های کشاورزی مدین که برای خارج تولید می کنند و...) می توان تخمین زد که تراکم جمعیت روستائی، به نسبت دوران قبل از اصلحات ارضی، حداقل بیش از دو برابر افزایش یافته است. اما حتی قبل از اصلحات ارضی گفته می شد که نیمی از جمعیت روستائی ایران در واقع "اضافی" است. واضح است که چنین فشارهای جمعیتی شدید بخش عمده جمعیت فعال روستائی را به اقتصاد معیشتی خواهد راند. مضافاً باینکه با افزایش گرایه زمین ترخ سود در سرمایه گذاری کشاورزی کاهش پیدا می کند و در نتیجه توسعه واحد های مدین کشاورزی نیز کند می شود.

بنابراین، ناتوانی اقتصاد ایران در جذب جمعیت "اضافی" گرایش در جهت استحکام اقتصاد معیشتی را تقویت می کند و گسترش اقتصاد معیشتی خود به نوبه فشارهای جمعیتی را شدیدتر می سازد. با تشدید ناموزونی درآمدها و از هم پاشیدگی جغرافیائی امکانات گسترش بازار واحد ملی کاهش می یابد و در نتیجه هرچه بیشتر اقتصاد داخلی از جذب نیروی کار انسانی ناتوان می شود.

صمد راد

این کشورها شیوه تولید کشاورزی دایماً دستخوش تحولات جدید بود و کار دهنی سرانه در کشاورزی همگام با رشد صنایع افزایش می یافت. با افزایش بارآوری کار در کشاورزی نیروی کار جدید برای صنایع آزاد می شد، ارزش نیروی کار کاهش می یافت و در نتیجه ارزش افزوده بیشتری توسط سرمایه داران غصب می شد. در صورتیکه در ایران، تحت شرایط افزایش سریع جمعیت و ناتوانی اقتصاد در جذب این جمعیت "اضافی"، انگیزه ای برای سرمایه داران در جهت بالا بردن کار دهنی بخش کشاورزی موجود نیست.

ناتوانی صنایع جدید در توسعه تولید و جذب دایمی نیروی کار آزاد شده از بخش کشاورزی (و بخش های تولید سنتی بطور کلی) فشارهای جمعیتی را همواره افزایش می دهد. نیروی کار بیکار برای زنده ماندن مجبور است که به زمین بازگشت کند و در آنجا نیز ناچار می شود هر چه بیشتر با تکیه به کار سخت خود و بستگانش وسایل لازم معیشت را فراهم سازد. بدین ترتیب، نقش خانواده به مثابه یک واحد تولیدی، که از مشخصات اقتصاد ماقبل سرمایه داری است، در ایران نه تنها از بین نرفته، بلکه دقیقاً بخاطر رشد سرمایه داری سالهای اخیر، اهمیت بیشتری پیدا کرده است.

نیاز بخش سنتی به کار سخت، برای مقابله با شرایط طاقت فرسای رقابت با بخش مدین، انگیزه افزایش تعداد افراد خانوار را تقویت کرده است. و این امر، خود موجب تشدید فشارهای جمعیتی می گردد.

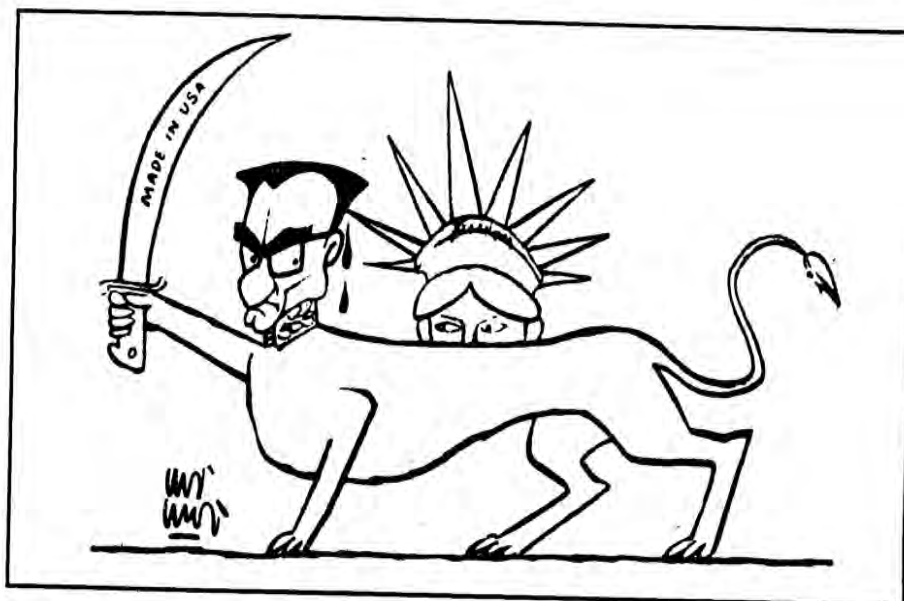
جدول ۱۲ نشان می دهد که حجم خانوارهای ایران افزایش یافته است. در کل کشور، خانوار متوسط در سال ۱۳۳۵ معادل ۴/۸ نفر عضو داشت، در صورتیکه در سال ۱۳۵۵ رقم فوق به ۵/۰ نفر رسیده است. این افزایش بویژه در مناطق روستائی چشم گیر است: از ۴/۸ نفر به ۵/۲ نفر. جدول ۱۳ نیز نشان می دهد که تعداد کارکنان مستقل و کارکنان خانوادگی بدون مزد، در طی این دوره افزایش پیدا کرده است. غیرمغ رشد صنعتی و توسعه مناسبات کالائی بیش از ۲۴ درصد جمعیت شاغل ایران هنوز از دو گروه فوق تشکیل یافته است (۷).

۲۷ بخش قابل ملاحظه ای از رشد مزد و حقوق بگیران نیز بیشتر بدلیل رشد بخش خدمات (دولتی و خصوصی) بوده است. بخاطر رشد وجه تولید سرمایه داری.

جدول ۱۳ - جمعیت شاغل ۱۰ ساله و بیشتر برحسب وضع شغلی					
وضع شغلی		سرشماری ۱۳۳۵		سرشماری ۱۳۴۵	
		هزار نفر	%	هزار نفر	%
کارفرمایان		۶۹	۱/۱	۱۵۳	۲/۲
کارکنان مستقل		۲۴۳۵	۴۱/۳	۲۶۵۹	۳۸/۸
مزد و حقوق بگیران بخش دولتی		۴۵۱	۷/۶	۶۶۳	۹/۷
مزد و حقوق بگیران بخش خصوصی		۲۲۴۶	۳۸/۰	۲۶۳۶	۳۸/۴
کارکنان خانوادگی بدون مزد		۵۹۴	۱۰/۱	۶۷۷	۹/۹
اظهار نشده		۱۱۳	۱/۹	۷۱	۱/۰
جمع		۵۹۰۸	۱۰۰	۶۸۵۹	۱۰۰
جمعیت شاغل نسبت به کل جمعیت (ساله بالاتر)	%	۴۶/۰		۴۱/۶	
				۳۸/۰	

توضیحات

- ۱- ارقام جداول ۱ تا ۳ براساس آمار مندرج در نشریه زیر محاسبه و تنظیم شده اند :
ECONOMIC STATISTICS AND TRENDS OF IRAN,
Statistical Research Unit,
Planometrics and General Economy Bureau,
Plan and Budget Organisation,
3rd Edition, SEP. 1976.
- ۲- دو نمونه از "تحقیقاتی" که توسط مبلغین سرمایه داری ایران درباره رشد صنعتی ایران انتشار یافته کتب زیرند :
- جغرافیای صنعتی ایران - تألیف دکتر حسین آسایش - انتشارات دانشگاه آذرآبادگان - تیرماه ۱۳۵۴
- مطالعه‌ای در توسعه اقتصادی ایران - تألیف ناصر معتمدی - انتشارات تهران اکونومیست - خردادماه ۱۳۵۴
- ۳- نتایج سرشماری کشاورزی - مرحله اول ۱۳۵۲ - اسفندماه ۱۳۵۴ - صفحه ۷
- ۴- نرخ‌های عمده فروشی بازار تهران - نقل از مجله تهران اکونومیست - سال ۱۳۵۲
- ۵- بجز ایران آمار کلیه کشورها از نشریات زیر استخراج شده اند :
1. UN YEARBOOKS OF NATIONAL ACCOUNT STATISTICS
2. ILO YEARBOOKS OF LABOUR STATISTICS
- آمار مربوط به ایران براساس جدول ۱، سال ۱۳۵۴، تهیه شده است . در تنظیم جدول ۴ بجز در مورد ایران بناچار آمار سالهای ۶۸-۱۹۶۵ مورد استفاده قرار گرفته است . زیرا می‌باید کوشش می‌شد تا سالی انتخاب شود که برای تمام کشورها آمار دقیقاً مثلاً براساس سرشماری موجود باشد .
- ۶- آمار کارگاه‌های صنعتی شهری تمام استانهای کشور در نشریه زیر منتشر شده است :
- نتایج مقدماتی سرشماری از کارگاه‌های جامعه شهری کل کشور - سال ۳-۱۳۵۲ - وزارت کار و امور اجتماعی - تاریخ انتشار ۱۳۵۵ در ضمن ، اخیراً مرکز آمار ایران دست به انتشار نتایج "سرشماری از کارگاه‌های کشور" زده است و فهرست کامل کارگاه - های ایران را برای هر شهر و استان بتدریج منتشر می‌کند .
- ۷- ماخذ - نتایج آمارگیری صنعت نساجی روستائی در سال ۱۳۵۱ نقل از سالنامه آماری کشور سال ۱۳۵۶ - مرکز آمار ایران - صفحه ۴۰۰
- ۸- سالنامه آماری کشور - سال ۱۳۵۶ - صفحه ۴۰۱
- ۹- بانک مرکزی ایران - اداره آمار اقتصادی - نتایج بررسی صنایع منتخب در سال ۱۳۵۴ - تاریخ انتشار : شهریور ۱۳۵۵
- ۱۰- ماخذ : فهرست نام و نشان کارگاه‌های بزرگ صنعتی در سال ۱۳۵۴ - مرکز آمار ایران - تاریخ انتشار : مهرماه ۱۳۵۶
- ۱۱- ۱۰۱۳ کارگاه فوق از نشریه "راهنمای نام و نشانی کارخانه - های بزرگتر ایران" (وزارت صنایع و معادن) استخراج شده است . تاریخ انتشار : آبانماه ۱۳۵۶
- ۱۲- به منبع ذکر شده در توضیح شماره ۱۰ رجوع شود .
- ۱۳- منابع : - نتایج آمارگیری از مصرف خانوارهای روستائی - سال ۱۳۵۱ - مرکز آمار ایران - مهرماه ۱۳۵۴
- نتایج آمارگیری از مصرف خانوارهای شهری سال ۳۵۱ (مرکز آمار ایران - فروردین ماه ۱۳۵۴)
- ۱۴- به منبع ذکر شده در توضیح شماره ۱ رجوع شود .
- ۱۵- برای آمار سرشماری‌های ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ به "سالنامه آماری کشور - سال ۱۳۴۶" و برای آمار سرشماری ۱۳۵۵ به "گزارش نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبانماه ۱۳۵۵" و "نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن - براساس ۵ درصد نمونه کل کشور" (هر سه از انتشارات سازمان برنامه و بودجه ، مرکز آمار ایران) رجوع شود .
- در ضمن ، در تنظیم جدول‌های این بخش از نشریات زیر نیز استفاده شده است :
- ۱- سرشماری عمومی نفوس و مسکن کل جمعیت کشور (ساکن و غیر ساکن) - نشریه شماره ۲۷۷ مرکز آمار ایران .
- ۲- اندازه‌گیری رشد جمعیت ایران - نشریه شماره ۶۲۸ مرکز آمار ایران .
- ۳- گزارشی از نتایج آمارگیری جمعیت کل کشور ۱۳۵۰ - نشریه شماره ۳۴۹ مرکز آمار ایران .
- ۴- پیش‌بینی گذشته نگری جمعیت شهری و روستائی ایران تا سال ۱۳۷۰ - نشریه شماره ۳۳۱ مرکز آمار ایران .



شماره‌های قبلی کندوکاو را خوانده‌اید؟



کندوکاو شماره ۷

مقالات: بحران رژیم ایران و مبارزه برای حقوق دموکراتیک، یادداشت‌هایی درباره صنعتی شدن ایران (بخش ۲)، دیکتاتوری سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا، شوراها در روسیه، کمیسیونهای کارگری در اسپانیا، فاشیسم و جنبش کارگری



کندوکاو شماره ۶

مقالات: مسأله ارضی در ایران (بخش ۱)، طبقه کارگر ایران، فرهنگ پرولتری و هنر پرولتری، بحران کنفدراسیون، اعلامیه "گروه آزادی کتاب و اندیشه"



کندوکاو شماره ۵

مقالات: بحران مائوئیسم در چین، انقلاب سوم چین، جنبش کرد، درباره جبهه واحد، پاسخ به "انقلاب و آتش"، کنفدراسیون

کندوکاو شماره ۴

مقالات: یادداشت‌هایی درباره صنعتی شدن ایران (بخش ۱)، نقش انقلابی طبقه کارگر، مبارزه طبقاتی در پرتغال، جنبش ملی بلوچ، جنگ داخلی لبنان، شب تروتسکیسم، ارزیابی نقش مائو

شماره‌های ۴، ۵، ۶، ۷ کندوکاو، هر یک به بهای یک لیره استرلینگ، برای فروش موجود است *

بهای اشتراک یکسال کندوکاو (چهار شماره) از این قرار است: اروپا: معادل چهار لیره استرلینگ، آمریکا و سایر نقاط: پست زمینی ۵ لیره استرلینگ، پست هوایی ۶ لیره استرلینگ. برای دریافت شماره‌های ۴، ۵، ۶، ۷ و یا ابونمان شدن چک خود را بنام کندوکاو به نشانی کندوکاو ارسال دارید *

مسأله ارضی در ایران

بخش دوم:

مناسبات تولیدی در روستاها



آنها به صورت کارگر به سایر بخش‌های تولید فراهم آید. و در این حال با شکسته شدن خود بستگی اقتصاد پیشا - سرمایه‌داری روستاها و وابسته شدن فزاینده روستائیان به اقتصاد پولی و تشدید تقسیم اجتماعی کار، بازار گسترده‌ای برای فروش کالا‌های صنایع مانفاکچر وجود آید.

در این دورنما انتقال نیروی کار از تولید کشاورزی به سایر بخش‌ها قرار بود زمینه را برای افزایش باروری کار و حجم تولید کشاورزی نیز فراهم آورد، به عبارت دیگر خود بخش کشاورزی نیز شروع به جذب ماشین آلات و تکنولوژی بکند.

در بخش اول همچنین بحث کردیم که محدودیت ویژه گسترش صنعتی در ایران که منجر به رشد بسیار کند اشتغال صنعتی می‌شود، گره اساسی در راه درگون شدن بنیادی مناسبات پیشا - سرمایه‌داری و باز شدن راه رشد سریع نیروهای مولده در روستاهاست. هدف این بخش از مقاله بررسی دقیق تر تاثیر این ویژگی بر مناسبات تولیدی و ساختار طبقاتی در خود روستاهاست، تا بهتر ببینیم که چرا این گونه مناسبات منجر به چنین بحران فراگیرنده کشاورزی در ایران شده، و چرا این بحران حتی راه حل کوتاه مدتی نیز در چارچوب نظام اجتماعی کنونی ندارد (وریشه سیاست‌های دائماً در حال تغییر دولت و بی حاصلی این سیاست‌ها در همین لاجسی بنیادی است). برای این منظور باید آنچه را که در مرکز فراشد انباشت اولیه قرار دارد - یعنی جدا کردن تولید کنندگان ساده کشاورزی از وسایل تولید و معاش را - دقیق تر دنبال کنیم.

در بخش اول چنین بحث کردیم که برنامه اصلاحات ارضی، که پس از جنگ جهانی دوم در بسیاری از کشورهای شبه مستعمره، و از جمله در ایران، شاهد اجرای آن بوده ایم، اساساً در ارتباط با نیازهای دوره انباشت اولیه در این کشورها قابل درک است. بدین معنی که نیازهای این دوره از اقتصاد جهانی سرمایه‌داری تسهیل نوعی گسترش صنعتی در کشورهای شبه مستعمره را ایجاد می‌کرد و از آنجا که تولید کشاورزی بخش عمده تولید پیشا - سرمایه‌داری در این کشورها بود نقش ویژه‌ای در این جریان به تولید کنندگان کشاورزی و محصول مازاد تولید شده در این بخش تعلق می‌گرفت. بدین معنی که از سوئی انتقال ارزش از تولید کنندگان این بخش به جریان عمومی انباشت سرمایه می‌باید تسهیل و تضمین می‌شد. مکانیزم‌های مستقیم برای اینکار ترغیب و اجبار مالکین عمده زمین به تغییر نوع انباشت ثروتشان، وضع مالیات بر تولید کشاورزی، پرداخت اقساط خرید زمین از جانب دهقانان به دولت یا مالک، و مکانیزم‌های غیر مستقیم تعیین قیمت محصولات کشاورزی (مواد خام مورد نیاز صنایع و مواد غذایی)، پرداخت‌های بهره‌دار اعتبار و وام به بانک‌ها هستند از سوی دیگر بخشی از تولید کنندگان ساده کشاورزی می‌بایست از دسترسی مستقیم به وسایل تولید و معاش محروم می‌شدند تا امکان تبدیل آنها به نیروی آزاد کار، ایجاد ارتش ذخیره کار و انتقال

* بخش نخست این مقاله در شماره ۶ کندوکاو منتشر شد. کندوکاو

مسأله ارضی در ایران

بخش دوم:

مناسبات تولیدی در روستاها



آنها به صورت کارگر به سایر بخش‌های تولید فراهم آید. و در عین حال با شکسته شدن خود بستگی اقتصاد پیشا - سرمایه داری روستاها و وابسته شدن فزاینده * روستائیان به اقتصاد پولی و تشدید تقسیم اجتماعی کار، بازار گسترده ای برای فروش کالا های صنایع مانفاکچر بوجود آید.

در این درونما انتقال نیروی کار از تولید کشاورزی به سایر بخش‌ها قرار می‌گیرد. زمینه را برای افزایش باروری کار و حجم تولید کشاورزی نیز فراهم آورد، به عبارت دیگر خود بخش کشاورزی نیز شروع به جذب ماشین آلات و تکنولوژی بکند.

در بخش اول همچنین بحث کردیم که محدودیت ویژه گسترش صنعتی در ایران که منجر به رشد بسیار کند اشتغال صنعتی میشود گره اساسی در راه درگیر شدن بنیادی مناسبات پیشا - سرمایه داری و باز شدن راه رشد سریع نیروهای مولده در روستاهاست. هدف این بخش از مقاله بررسی دقیق تر تاثیر این ویژگی بر مناسبات تولیدی و ساختار طبقاتی در خود روستاهاست، تا بهتر ببینیم که چرا این گونه مناسبات منجر به چنین بحران فراگیرنده کشاورزی در ایران شده، و چرا این بحران حتی راه حل کوتاه مدتی نیز در چارچوب نظام اجتماعی کنونی ندارد (وریشه سیاستهای دائماً در حال تغییر دولت و بی حاصلی این سیاستها در همین لاجلس بنیادی است). برای این منظور باید آنچه را که در مرکز فرایند انباشت اولیه قرار دارد - یعنی جدا کردن تولید کنندگان ساده کشاورزی از وسایل تولید و معاش را - دقیق تر دنبال کنیم.

در بخش اول چنین بحث کردیم که برنامه اصلاحات ارضی، که پس از جنگ جهانی دوم در بسیاری از کشورهای شبه مستعمره، و از جمله در ایران، شاهد اجرای آن بوده ایم، اساساً در ارتباط با نیازهای دوره * انباشت اولیه در این کشورها قابل درک است. بدین معنی که نیازهای این دوره از اقتصاد جهانی سرمایه داری تسهیل نوعی گسترش صنعتی در کشورهای شبه مستعمره را ایجاد می‌کرد و از آنجا که تولید کشاورزی بخش عده * تولید پیشا - سرمایه داری در این کشورها بود نقش ویژه ای در این جریان به تولید کنندگان کشاورزی و محصول مازاد تولید شده در این بخش تعلق می‌گرفت. بدین معنی که از سوئی انتقال ارزش از تولید کنندگان این بخش به جریان عمومی انباشت سرمایه می‌باید تسهیل و تضمین می‌شد. مکانیزم های مستقیم برای اینکار ترغیب و اجبار مالکین عده زمین به تغییر نوع انباشت ثروتشان، وضع مالیات بر تولید کشاورزی، پرداخت اقساط خرید زمین از جانب دهقانان به دولت یا مالک، و مکانیزم های غیر مستقیم تعیین قیمت محصولات کشاورزی (مواد خام مورد نیاز صنایع و مواد غذایی)، پرداختهای بهره * اعتبار و وام به بانک ها هستند از سوی دیگر بخشی از تولید کنندگان ساده کشاورزی می‌بایست از دسترسی مستقیم به وسایل تولید و معاش محروم می‌شدند تا امکان تبدیل آنها به نیروی آزاد کار، ایجاد ارتش ذخیره کار و انتقال

* بخش نخست این مقاله در شماره ۶ کندوکاو منتشر شد. کندوکاو

گفته بودیم که این جدا کردن را اصلاحات ارضی از طریق سه مکانیزم تعبیه دیده بود: الف) انحلال تصرف دسته جمعی زمین با فروش زمین عدلتا به دهقانان دارای حق نسق، ب) ملی کردن مراتع و جنگلها و در نتیجه محروم کردن روستائیان، پیوسته عشایر، از حق تصرف و استفاده این منابع، و ج) وابسته کردن مستقر روستائیان صاحب زمین به اقتصاد پولی از طریق پرداخت های اصلاحات ارضی (و در دراز مدت وام های شرکتهای تعاونی).

ملی کردن مراتع و جنگلها، بجز در مورد عشایر که وزن تعیین کننده دارد، در سایر موارد اقدامی مکمل و پیش گیرنده است. بدین معنی که از روی آوردن روستائیان بی زمین و کم زمین به تصرف جنگلها و مراتع و تبدیل آنها به زمین زراعی جلوگیری می کند و روستائیان را از منابع درآمد فرعی (اگر چه نه بی اهمیت) محروم می سازد.

صرف انحلال تصرف دسته جمعی زمین و ایجاد خرده مالکیت خصوصی بر زمین نیز برای عملکرد دراز مدت پروتئیزه شدن قشری از دهقانان از یک سو و پیدایش قشر دیگری از کشاورزان کاپیتالیست و یا دهقانانی که جوابگوی نیازهای تولید کالائی کشاورزی باشند کافی نیست. همانطور که قبلاً گفته شد در غایب نوعی شرکت اجباری و مستقر در اقتصاد پولی دهقان کم زمین می تواند با توسل به تشدید کار خود و خانوارش به تولید برای مصرف مستقیم بپردازد. و اگر چه در دراز مدت این نیز منجر به فقر زدگی دهقان و مآل رها کردن زمین می شود، ولی این فراشی است بسیار تدریجی و اغلب کند. با ورود پول به اقتصاد روستائی است که خود بندگی این اقتصاد با سرعت در هم می شکند و دهقان مجبور به فروش محصول مازاد خرید و یا فروش نیروی کار خود می شود. این ارتباط بین تولید کننده روستائی و اقتصاد سرمایه داری از طریق مبادله پولی کالائی است که تعیین کننده سرنوشت دهقان می گردد.

۱- تأثیر شرکت دهقان در اقتصاد پولی

بر مناسبات تولیدی در روستاها

دهقان صاحب زمین برای برآورده کردن احتیاجات پولی خود به چندین راه می تواند توسل جوید. اینکه در هر کشور و یا ناحیه ای از یک کشور کدامین این راه ها جنبه غالب پیدا می کنند و در ترکیب با مناسبات تولیدی پیشین به چه مناسبات جدیدی منجر می شود کاملاً به ویژگی های تاریخی بستگی دارد. در هر دوره مشخص و در هر ناحیه متفاوت رشد سرمایه داری با مسأله تطبیق و در خود فراگرفتن مناسبات کهن بنا به نیازهای جدید روبروست. راه هایی که به روی دهقان محتاج به پول باز است عارتند از: الف) اجاره قسمتی از زمین خود، با فروش "وقت زیادی" خود دهقان و سایر افراد خانوار، ج) فروش محصول.

هدف خانوار دهقانی برآورده کردن مجموعه نیازهای نقدی و مصرفی کل خانوار از بهترین راه ممکنه با در نظر گرفتن محدودیت عوامل تولید و کار از نظر کل خانوار است. در مقابل با مجموعه محدودیت هایی که خانوار دهقانی با آن روبروست (محدودیت عوامل تولید: زمین، بذره، ابزار کار؛ محدودیت بازار اشتغال - امکان فروش نیروی کار؛ و محدودیت بازار عرضه محصولات کشاورزی - چه از نظر نوع کالا و چه از نظر دسترسی دهقان به بازار) در عاسبت با کلیه این محدودیت هاست که خانوار دهقانی راه و یا ترکیبی از راه های گوناگون برای رفع مجموعه نیازهای خود را بر میگزیند. بطور مثال راه اول برای رفع نیازهای نقدی - یعنی اجاره دادن قسمتی از زمین - بجز در موارد استثنائی ویژه عمومیت پیدا نمی کند. زیرا که عموماً اجاره زمین کمتر از معادل کل محصولی است که دهقان با کار خود و خانوارش می تواند بدست آورد و در

نتیجه بجز در مواردی که توانائی نیروی کار خانوار کمتر از کار مورد نیاز کشت زمین باشد* یا بعلمت نزدیکی به مراکز صنعتی و وجود اشتغال دائمی و مطمئن، کسب درآمد از طریق کار غیرکشاورزی آسان تر و به صرفه باشد. یعنی در واقع دهقان در جهت بسط کل رها کردن کشاورزی پیش رود، و یا بعلمت نزدیکی به بازار شهر - و امکان کشت برخی محصولات (نظیر صیفی کاری، سبزیجات) دهقان بتواند به قیمت بالاتری زمین خود را به دهقانان متخصص این نوع کشت اجاره دهد (پدیده ای که در مورد صیفی کاران یسزدی و اصفهانی در اطراف تهران و سایر شهرهای بزرگ مشاهده شده است)، بجز در این گونه موارد ویژه اجاره دادن زمین برای دهقان صرف نمی کند. بخصوص که اندازه زمین اکثر خانوارهای روستائی در ایران برای کسب معاش مستقیم خانوار هم بجزمت کفایت می کند - تخمین زده شده است که در اغلب نقاط ایران، بجز نواحی برنجکاری گیلان و مازندران، با در نظر گرفتن سطح بسیار بدوی تنگن و باروری پائین کار کشاورزی، ۱۲ الی ۱۰ هکتار حداقل زمینی است که معاش یک خانوار دهقانی را می تواند فراهم آورد. حال آنکه ۸۲ درصد خانوارهای دهقانی بهره بردار زمین های کمتر از ده هکتار زندگی (رجوع شود به جدول ۱۱) در چنین شرایطی اکثر دهقانان تشنه اجاره کردن زمینند و نه خواستار اجاره دادن. نبودن امکانات وسیع اشتغال غیرکشاورزی که جوابگوی نیازهای کل خانوار باشند (و نه صرفاً کافی برای قوت یک نفر) و اوهمه از ازدست دادن همین یک قطعه زمین کوچک بر عدم تمایل دهقان در اجاره دادن زمین می افزاید. در برخی نقاط حتی گزارش داده شده که در مواردی که برای یک فصل افراد خانوار به دنبال کارهای غیرکشاورزی می روند ترجیح می دهند زمین خود را آتش بگذارند تا اجاره دهند.

دو راه دیگر برای رفع نیازهای نقدی خانوار دهقانی می ماند: فروش محصول و فروش نیروی کار. فروش محصول، یعنی رز آوردن به تولید کالائی محصولات کشاورزی، فقط در صورتی و برای آن قشری از دهقانان می تواند شکل غالب شود که اولاً زمین کافی در اختیار داشته باشند و ثانیاً امکان دسترسی به بازار فروش محصول داشته باشند. در برخی از کشورها در دوره های مشخص تاریخ بدلیس وجود این دو شرط این دقیقاً شکل غالب تولید در بخش کشاورزی شده است. مثلاً در بسیاری از کشورهای جنوب و مرکز آفریقا و در دوره اولیه استعمار، پس از وضع اجاره نقدی بر زمین (از جانب استعمارگران اروپائی بر زمین جد و آبادی اهالی بومی) او وضع مالیات های گوناگون نقدی بمنظور مجبور کردن آفریقائی ها به کارگر شدن در استخراج معادن و راه سازی و برخی صنایع، در طی یک دوره طولانی عکس العمل روستائیان بالبردن تولید کشاورزی، به زیر کشت آوردن زمین های تازه، تغییر نوع محصول به محصولاتی که در بازار اروپا و یا برای مصرف اروپائیان مقیم آفریقا تقاضا داشتند و برآورده کردن احتیاجات پولی خود از طریق عرضه محصول به بازار بود. این موضوع استعمارگران اروپائی را با مشکل کمبود کارگر روبرو می کرد. در برخی موارد اروپائیان به فکر بالابردن دستمزده کارگران افتادند و پنداشتند که از این طریق موفق به جلب تعداد بیشتری کارگر و یا کار کردن ساعات بیشتری توسط کارگران موجود خواهند شد. عکس العمل آفریقائی ها درست برعکس بود. یعنی با بالا رفتن دستمزد کارگران هر خانوار با فرستادن تعداد کمتری از افراد و یا کار کردن ساعات کمتری می توانست نیازهای نقدی خود را برطرف سازد. این عکس العمل "مقی" به "مکرم" دستمزد بالاتر استعمارگران اروپائی را "قانع" ساخت که آفریقائی ها اصولاً ذاتاً "تنبیل"

* این الزاماً به معنی "بزرگ" بودن زمین نیست. رفتن یکی دو نفر از فعالین خانوار از ده، مثلاً به خدمت نظام، می تواند منجر به کمبود نیروی کار برای خانوار شود.

جدول ۱ - مقایسه توزیع بهره برداری های کشاورزی بر حسب اندازه بهره برداری

قبل از اصلاحات ارضی - سرشماری کشاورزی ۱۳۳۹					بعد از اصلاحات ارضی - سرشماری کشاورزی ۱۳۵۲					تغییر نسبت به قبل از اصلاحات ارضی				
تعداد به هزار	درصد	مساحت به هزار هکتار	درصد	اندازه متوسط به هکتار	تعداد به هزار	درصد	مساحت به هزار هکتار	درصد	اندازه متوسط به هکتار	تغییر درصد مساحت	تغییر درصد تعداد	تغییر درصد مساحت	تغییر درصد تعداد	تغییر درصد مساحت
۳۲۱۸/۵				۳۲۱۶/۸										
۵۰۸				۵۱۳										
۱۸۷۷/۲		۱۱۳۵/۶	۶/۰	۲۴۸۰		۱۶۴۱/۷	۶/۱							
۷۴۸/۸	۴۰/۰	۵۷/۱	۵/۰	۰/۸	۱۰۵۶/۵	۴۳/۶	۷۰/۴	۴/۳	۰/۷	۴/۳	۴/۶	۰/۷	۴/۶	۰/۷
۴۷۴/۴	۲۵/۳	۱۵۵/۴	۱۳/۷	۳/۳	۵۴۱/۶	۲۱/۸	۱۷۳/۳	۱۰/۶	۳/۲	۳/۲	۳/۵	۳/۲	۳/۵	۳/۲
۳۴۰/۰	۱۸/۱	۲۴۱/۳	۲۱/۲	۷/۱	۴۲۷/۹	۱۷/۳	۲۹۵/۴	۱۸/۰	۶/۹	۰/۸	۰/۸	۰/۸	۰/۸	۰/۸
۳۰۱/۵	۱۶/۰	۵۲۶/۳	۴۶/۴	۱۷/۵	۴۲۸/۱	۱۷/۳	۷۵۰/۱	۴۵/۷	۱۷/۵	۱/۳	۱/۳	۱/۳	۱/۳	۱/۳
۸/۴	۰/۴	۵۶/۴	۵/۰	۶۷/۱	۱۶/۳	۰/۷	۱۰۷/۴	۱/۵	۶/۵	۰/۳	۰/۳	۰/۳	۰/۳	۰/۳
۴/۱	۰/۲	۹۹/۱	۸/۷	۲۴۱/۷	۹/۶	۰/۴	۲۴۵/۳	۱۴/۹	۲۵۵/۵	۰/۴	۰/۴	۰/۴	۰/۴	۰/۴

یادداشت: بالا رفتن تمرکز بهره برداری ها در اثر اصلاحات ارضی از این جدول بروشنی مشهود است؛ از آنجا که به اغلب روستائیان فقط قسمتی از نسق قبلی رسید تعداد و درصد بهره برداری های کوچک (کمتر از دو هکتار) بالا رفته، حال آنکه درصد مساحت این گروه پایین رفته است. در مورد دو گروه ۵ تا ۲۰ هکتار و ۱۰ تا ۱۰۰ هکتار اگرچه درصد تعداد پایین رفته ولی درصد مساحت این دو گروه حتی بیشتر هم پایین رفته است. تنها دو گروه ۱۰۰ تا ۵۰۰ هکتار و ۱۰۰۰ هکتار و هم درصد تعداد و هم درصد مساحت شان رشد کرده، بویژه ۱۰۰۰ هکتار به بالا.

برای بازار و قسمت برای مصرف مستقیم، اغلب بیشتر است تا زمین ها اندازه متوسط. بویژه در نواحی نزدیک شهرها. عبارت دیگر شرکت اقشار فقیرتر روستائی در تولید جنس برای بازار اثر بیشتر از اقشار متوسط نباشد کمتر نیست.

۳- عدم وجود امکان اشتغال دائم و مطمئن در صنایع از یک سو، و عدم امکان گسترش سطح زیر کشت برای خانوارهای دهقانی از سوی دیگر تنها راه ادامه تولید را انکاس به کار افراد خانوار در مزرعه می کند. در شرایط عدم امکان بسط سطح زیر کشت و عدم امکان آزاد شدن و جذب نیروی کار اضافی در صنایع، تغییر روش های سنتسی تولید به کشت مکانیزه برای خانوار دهقانی صرف نمی کند.

۴- وجود تنیده دهقانان وابسته به تولید و مصرف مستقیم از زمین سطح اجاره زمین را در حد بالائی نگه میدارد که تولید کاپیتالیستی در کشاورزی را نیز غیر سودآور می کند. حتی برای مالکان ارضی قدیمی نیز ادامه دریافت اجاره از زمین (چه نقدی و چه جنسی) و بکارگرفتن ثروت انباشته در سایر رشته های سرمایه گذاری سودآورتر می شود تا سرمایه گذاری در خود کشاورزی.

۵- اقشار فقیرتر روستائی، از آنجا که بهر حال تولید کشاورزی شان برای امرار معاش کافی نیست، درصد بیشتری از درآمد شان وابسته به منابع غیر کشاورزی می شود. عمدتاً از طریق فروش نیروی کار، فرستادن یک یا چند نفر از افراد خانوار بدنبال کارگری فصلی یا دائمی. این ساله منجر به تشدید کار اطفال و زنان در کار نواحی، توجه کمتر به سایر منابع سنتی درآمد (دامداری، صنایع دستی...) و وابسته تر شدن به زمین می گردد.

۶- این گونه ترکیب تولید برای مصرف مستقیم یا تولید جنسی برای بازار این امکان را به خانوار دهقانی می دهد تا در صورت پائین رفتن تقاضا یا قیمت برای محصول بازاری قسمت حتی بیشتری را به

مستند و بجز از طریق زور تن به کار نخواهند داد. به همین دلیل شروع به اخراج روستائیان از بهترین زمین ها، تبدیل این زمین ها به مزارع وسیع کاپیتالیستی و محدود کردن آفرقائی ها به برخی نواحی با اصطلاح "ذخیره" کردند، تا از این راه به زیر دست تولید کنندگان بومی را از عوامل تولید معاش کوتاه کرده، آنها را مجبور به کارگر شدن کنند.

در شرایط ایران، با اندازه محدود اکثر زمین های دهقانی (بعلاوه سایر مشکلات موجود نظیر عدم دسترسی دهقانان به اعتبار کافی و بازار مطمئن) گرایش غالب روستائیان به تولید کالایی محصولات کشاورزی نبوده است. از جانب دیگر عدم وجود امکانات اشتغال غیر کشاورزی بمقایس وسیع و دائمی رفع احتیاجات نقدی خانوار از طریق فروش نیروی کار را نیز شدت محدود کرده است. براین اساس این اوضاع ترکیب پیچیده ای از مناسبات تولیدی و ارتباط تولید کنندگان روستائی با بازار ملی است که ما ابتدا خطوط اصلی این تصویر را خلاصه می کنیم و سپس به توضیح مفصل یکایک این نتیجه گیری ها می پردازیم.

۱- گرایش عده اکثریت قریب به اتفاق تولید کنندگان روستائی در ایران سعی در برآورده کردن مصرف خانوار به شکل مستقیم از زمین است، تا تولید برای بازار. یعنی هدف تولید کنندنده در درجه اول رفع مستقیم نیازهای مصرفی خانوار و صرفاً بطور جنسی و اجباری عرضه مازاد تولید به بازار است. این ساله در مورد حتی گروه های به اصطلاح متوسط دهقانان نیز صادق است. فقط در زمین های ۵۰ هکتار به بالاست که تولید عمدتاً برای عرضه به بازار صورت می گیرد.

۲- بعلافت کافی نبودن زمین های کوچکتر برای امرار معاش مستقیم خانوار، تنوع کشت در این زمین ها، یعنی تخصیص قسمتی

* تذکر دو نکته ضروری است. اولاً گروه بندی تولید کنندگان روستائی صرفاً بر مبنای اندازه زمین بسیار معیار نامناسبی است. واضح است که مثلاً زمین ۲۰ هکتاری مکانیزه واحد تولیدی "بزرگتر" است تا زمین ۴۰ هکتاری غیر مکانیزه. ولی بادر نظر گرفتن آمار و اطلاعات تهیه شده در ایران قاعدتاً باید از اینکه حتی گروه بندی بر حسب اندازه بهره برداری نیز موجود است خوشنود بود تا شاکنی دوم اینکه گروه بندی ۱۰ تا ۵۰ هکتاری در نظر اول بسیار وسیع

می آید. ولی در واقع چنین نیست. آمارگیری ۱۳۳۹ که تفکیک این گروه را به گروه های ۱۰ تا ۲۰ و ۲۰ تا ۵۰ هکتاری دارد نشان می دهد که در اغلب استان ها اکثریت غالب واحد ها متعلق به گروه ۱۰ تا ۲۰ هکتاری هستند. در آمارگیری ۱۳۵۲ این تفکیک وجود ندارد، ولی اندازه متوسط این گروه که ۱۷/۵ هکتار است - نشان می دهد که اصلاحات ارضی تغییر قابل ملاحظه ای در این گروه بندی ایجاد نکرده است.

تولید مصرفی اختصاص دهد و لااقل زندگی تعدادی از افراد خانوار از این راه در سطح بخیر و برتر تأمین شود. یعنی وابستگی خانوار به زمین و قابلیت "مقاومت" خانوار دهقانی در مقابل نوسانات بازار ملی از این طریق افزایش می‌یابد.

۷- در عین حال وجود قشر وسیعی از جمعیت روستائی که از یک سو در صنایع و فعالیت‌های شهری مشغول به کار می‌شود (حتی اگر این درگیری فصلی و غیر دائمی باشد)، و از سوی دیگر در ارتباط پیوسته با دهقانان است، افق جدیدی برای مبارزات روستائیان و ارتباط آن با جنبش‌های توده‌ای شهری می‌گشاید.

برای نشان دادن این گرایش‌ها می‌باید از بررسی دقیق‌تر همان جدول ۱ شروع کنیم. چشمگیرترین خصیصه این جدول همان چگونگی توزیع بهره برداری‌ها به تفکیک اندازه زمین است. قریب ۴۳ درصد بهره برداران فقط ۴/۳ درصد زمین‌ها را، با اندازه متوسط ۰/۷ هکتار، در اختیار دارند، حال آنکه در منتهی‌الیه دیگر کمی بیش از یک درصد بهره برداران ۲۱/۴ درصد زمین‌ها را در اختیار دارند. حدود ۲۲ درصد دیگر کمتر از ۱۱ درصد زمین‌ها را، با اندازه متوسط ۳/۲ هکتار، در اختیار دارند. همانطور که اشاره شد از چنین قطعات زمینی حتی امکان معاش خانوار دهقانی نیز فراهم نیست تا چه رسد به اضافه تولید گذشته از زمین کوچک در صد کثیری از واحدهای کوچک هیچ گونه دومی نیز ندارند. ۷۰ درصد واحدهای کمتر از ۲ هکتار و ۵۸ درصد زمین‌های ۲ تا ۵ هکتار گوسفند ندارند، ۷۰ درصد واحدهای کمتر از ۲ هکتار و ۶۰ درصد ۲ تا ۵ هکتاری‌ها بز ندارند، بیش از ۶۰ درصد واحدهای کمتر از ۲ هکتار گاو ندارند. درصد مشابه برای ۲ تا ۵ هکتاری‌ها ۴۱ درصد است.

در نتیجه تعجبی ندارد که خانوار دهقانی سعی در به حداقل رساندن نیازهای پولی و برآورده کردن نیازهای مصرفی از زمین دارد. در سرشماری کشاورزی ۱۳۵۲ درصد تعداد بهره‌بردارانی‌ها بر حسب فروش محصولات به بازار چنین داده شده است:

جدول ۲- درصد وضع فروش در بهره برداری‌ها به تفکیک طبقات بهره برداری			
طبقات بهره برداری	بهره برداریهای گزارش دهنده محصولات سالانه		
	تولیدات فروش کمتر از نصف نمی‌رسد*	تولیدات فروش کمتر از نصف نمی‌رسد*	تولیدات فروش کمتر از نصف نمی‌رسد*
کل بهره برداری‌های با زمین	۵۱/۰	۲۶/۷	۲۲/۳
بهره برداریهای کمتر از ۱ هکتار	۵۵/۵	۲۵/۹	۱۸/۶
بهره برداریهای ۱ تا ۲ هکتار	۳۹/۵	۲۸/۵	۲۲/۰
بهره برداریهای ۲ تا ۵ هکتار	۵۱/۱	۲۶/۶	۲۲/۳
بهره برداریهای ۵ تا ۱۰ هکتار	۵۹/۲	۲۶/۵	۱۴/۳
بهره برداریهای ۱۰ تا ۵۰ هکتار	۴۸/۴	۲۸/۲	۲۳/۴
بهره برداریهای ۵۰ تا ۱۰۰ هکتار	۱/۰	۱/۹	۹۷/۱
بهره برداریهای ۱۰۰ هکتار و بیشتر	۳/۰	۰/۲	۹۶/۸

نخستین مطلبی که درباره جدول فوق جالب توجه است اینست که درصد واحدهای بهره برداری که تولیداتشان به فروش نمی‌رسد و یا کمتر از نیمی از آن به فروش می‌رسد در بین کلیه گروه‌های ۵۰ هکتار تفاوت قابل ملاحظه‌ای نمی‌کند. فقط در گروه‌های ۵۰ هکتار به بالا ناگهان هردوی این درصد‌ها کاهش می‌یابد. علاوه بر این در بین گروه‌های کمتر از ۵۰ هکتار کمترین درصد واحدهایی که تولیداتشان به فروش نمی‌رسد به گروه ۱ تا ۲ هکتار تعلق دارد. این مساله تا حدی در مربوط به وزن، برنجکاری‌های گیلان و مازندران در این گروه از واحدهای بهره برداری است*، ولی اگر به تفکیک استان‌های مختلف نیز توجه کنیم گرایش مشابهی به چشم می‌خورد. متأسفانه نظیر جدول فوق برای استان‌های مختلف موجود نیست (و یا انتشار نیافته است) ولی نظری به تنوع کشت زراعی بر حسب استان و به تفکیک گروه‌های بهره برداری می‌تواند همین مطلب است. در اینجا نیز به مساله نبودن آمار برای کلیه کشت‌های سالانه بر حسب طبقه بنگ-های فوق روبرو هستیم. ولی از آنجا که سطح زیر کشت گندم و جو بر حسب استان‌ها و گروه‌های بهره برداری موجود است در واقع بطور مفصل می‌توان گرایش فوق را سنجید. بررسی این آمار نشان می‌دهد که در اکثر استان‌های ایران، و از جمله استان‌هایی که در آن تنوع کشت عمیقاً بالاتر است (فارس، اصفهان، خراسان، آذربایجان غربی، مرکزی)، درصد سطح زیر کشت گندم و جو (نسبت به کل سطح زیر کشت زراعت سالانه) از گروه کمتر از یک هکتار به گروه ۱ تا ۲ هکتار (و در بعضی موارد ۲ تا ۵ هکتار) تنزل می‌کند، سپس در گروه‌های میانی تا ۵۰ هکتار (و در برخی موارد تا ۱۰۰ هکتار) افزایش یافته، مجدداً در گروه‌های بالا کاهش می‌یابد. جدول ۳ نمونه چند استان را نشان می‌دهد.

البته واضح است که در واحدهای بزرگتر قسمت از گندم تولید شده (جو عمدتاً برای مصرف کشت می‌شود) که بیش از مصرف خانوار است برای فروش به بازار عرضه می‌شود، حال آنکه در واحدهای کوچکتر گندم و جو به نظر مصرف کشت شده، برای عرضه به بازار به کشت سایر محصولات پرداخته می‌شود. ولی ادایه تخصیص در قابل ملاحظه‌ای از زمین به کشت گندم و جو بدین معنی است که با مرور زمان و رشد جمعیت روستائی و عدم امکان جذب این جمعیت در سایر فعالیت‌های تولیدی درصد بیشتری از محصول به مصرف مستقیم و درصد کاهش یافته‌ای به بازار اختصاص داده می‌شود. آنچه که می‌تواند این گرایش سربلندتر تنوع کشت در واحدهای (۱ تا ۵ هکتار نسبت به واحدهای میانی است مقایسه زمانی درصد

* پنا بر سرشماری کشاورزی ۱۳۵۲، در گیلان ۷۹/۶٪ سطح زیر کشت سالانه زمینهای کمتر از ۵ هکتار (و ۷۹/۷٪ تعداد این واحدها) برنجکاری است. ارقام مشابه برای مازندران ۴۳٪ سطح زیر کشت و ۶۲/۱٪ تعداد واحدهای کمتر از ۵ هکتار است.

جدول ۳- درصد سطح زیر کشت گندم و جو (از کل سطح زیر کشت زراعت سالانه) به تفکیک استانها بهره برداریها - ۱۳۵۲						
طبقات بهره برداری	استان مرکزی	اصفهان	خراسان	فارس	آذربایجان غربی	خوزستان
کمتر از ۱ هکتار	۷۰	۷۶	۷۱	۸۶	۶۴	۷۸
۱ تا کمتر از ۲ هکتار	۶۱	۷۲	۷۰	۸۲	۵۵	۷۹
۲ تا کمتر از ۵ هکتار	۷۹	۶۷	۷۴	۸۸	۶۵	۹۰
۵ تا کمتر از ۱۰ هکتار	۸۲	۷۷	۸۱	۸۸	۷۸	۹۵
۱۰ تا کمتر از ۵۰ هکتار	۸۵	۸۴	۸۱	۸۴	۷۹	۹۵
۵۰ تا کمتر از ۱۰۰ هکتار	۷۶	۸۰	۷۵	۸۴	۷۴	۹۱
۱۰۰ هکتار و بیشتر	۷۵	۶۹	۶۹	۸۳	۷۲	۷۳

زمین های زیر کشت گندم و جو با دوره قبل از اصلاحات ارضی است. متأسفانه کلیه نتایج آماری سرشماری کشاورزی ۱۳۳۹ در اختیار نگارنده نیست. به ذکر سه نمونه از آنچه هست در اینجا اکتفا می شود:

جدول ۴- تغییر درصد سطح زیر کشت گندم و جو ۱۳۵۳-۱۳۳۹	فارس	آذربایجان غربی	خوزستان
کمتر از ۱ هکتار	+ ۴	+ ۱۴	+ ۵۴
۱ تا کمتر از ۲ هکتار	- ۵	- ۱۳	- ۴
۲ تا کمتر از ۵ "	- ۶	- ۱۵	- ۳
۵ تا کمتر از ۱۰ "	- ۳	- ۱۲	+ ۱
۱۰ " ۵۰ "	- ۳	- ۴	+ ۵
۵۰ " ۱۰۰ "	- ۷	- ۱۳	+ ۴
۱۰۰ هکتار بیشتر	- ۱۱	- ۷	واحد در سال ۱۳۳۹ وجود نداشته

جدول فوق نشان می دهد که در گروه زمینهای کمتر از ۱ هکتار خانوار دهقان ناچار قسمت افزایش یافته ای را به کشت مواد مصرفی تخصیص می دهد و در همان سایر گروه بندی ها کمترین کاهش متعلق به گروه ۱۰ تا ۵۰ هکتاری است. بطور کلی درصد کاهش سطح زیر کشت گندم و جو در عرض ۱۴ سال چندان قابل ملاحظه نیست، بهیچ وجه باید در نظر داشت، در سالهای اخیر نشانه از کند شدن و حتی واروین شدن این گرایش به چشم می خورد. از تولید و سطح زیر کشت دو محصول عمده بازاری، پنبه و چغندر قند، در سال های اخیر کاسته شده است. در سال ۱۳۵۴ از سطح زیر کشت پنبه ۱۰۰ هزار هکتار کاسته شد و تولید آن از ۷۱۵ هزار تن به ۴۷۰ هزار تن کاهش یافت. در سال ۱۳۵۶ نیز از سطح زیر کشت و تولید چغندر قند کاسته شده است. اگرچه آمار دقیق موجود نیست، ولی بعید بنظر می رسد که این تغییر عمدتاً در واحدهای بزرگ صورت گرفته باشد. به علاوه در واحدهای بزرگ این تغییر به راحتی می تواند در جهت سایر محصولات بازاری (سبزی و سایر دانه های روغنی) صورت بگیرد. حال آنکه در واحدهای کوچک و متوسط گرایش به جهت افزایش سطح زیر کشت گندم بوده است. مطلب دیگری که در تأیید ارتباط کشت مصرفی با محدودیت شرایط اشتغال و تولید کالائی در جدول فوق قابل توجه است ارقام مربوط به خوزستان است. بسط سریع چندین واحد عظیم کشت و صنعت در این استان، تخصیص بهترین زمین های زیرسدها به این واحدها و اخراج دهقانان از این زمین ها منجر به افزایش قابل ملاحظه سطح زیر کشت گندم و جو در این استان در میان تقریباً تمام گروه ها، و بهیچ وجه زمین های کمتر از ۱ هکتار شده است. بنا بر گزارش رنه دومن از وضع کشاورزی ایران، تنها از ۶۸۰۰۰۰ هکتار از زمینهای زیرسدها در آنکه به این شرکتها اختصاص داده شد؛ ۳۸۰۰۰۰ خانوار بیرون رانده شده اند و از این عده فقط ۶۸ خانوار در همین شرکتها کار پیدا کرده اند. گزارش دیگری تعداد اهالی روستائی را که اراضی شان در زیرسدها قرار داشته و مجبور به فروش آن به دولت شده اند ۳۰۰ هزار نفر (حدود ۶۰۰۰۰ خانوار) تخمین زده است. جمع کارگرانی که در شرکتها زیرسدها در کار می کنند (از جمله کارگران فصلی که درصد قابل ملاحظه ای را تشکیل می دهند) از مرز ۶۰۰۰ نفر تجاوز نمی کنند (دومن، صفحه ۲۲).

فشار این جمعیت از زمین کنده شده، در شرایط عدم وجود اشتغال وسیع صنعتی، مستقیماً بر واحدهای دهقانی در خودد ها دیده می شود. این روستائیان و همچنین خوش شینانی که زمین بدانها فروخته نشد و دهقانان کم زمین (یعنی مجموعاً بیش از ۲/۵

میلیون از حدود ۲/۳ میلیون خانوار روستائی، رجوع شود به جدول ۱) هکس می باید به نوعی از زراعت امرار معاش کنند. یک جنبه این فشار به شکل روی آوردن این اقشار به پرداخت اجاره های بالا به مالکینی که زمین های بزرگ را در اختیار دارند خود را نشان می دهد. این مطلب را بعداً بحث می کنیم.

جنبه دیگری، که به شدت منجر به تسریع فرسایش خاک، پائین رفتن باروری و سطح زندگی دهقانان می شود، کاهش زمین های آیش در گروه های کوچک است. آمار سال ۱۳۳۹ در این باره در اختیار نگارنده نیست، ولی مقایسه آمار ۱۳۵۳ با آمار نمونه ۱۳۵۰ نشان دهنده این موضوع است. درصد سطح آیش نسبت به کل سطح اراضی دایر در گروه کمتر از ۱ هکتار در طی این مدت از ۲۶/۵ درصد به ۱۱/۵ درصد کاهش یافته است. در گروه ۱ تا ۲ هکتار این کاهش از ۲۶/۳ درصد به ۱۸/۵ درصد، و در گروه ۲ تا ۵ هکتار از ۳۶/۳ درصد به ۲۶/۸ درصد بوده است؛ حال آنکه کاهش سطح آیش در گروه ۵۰ تا ۱۰۰ هکتار از ۴۵/۵ درصد به ۴۰ درصد بوده است. بدیهی است که این کاهش سطح آیش در زمین های کوچک بعلاوه پشرفت جهش وار سطح تکنیک که با بروری را شدیداً بالا برده باشد نبوده است. بطور مثال در سال ۱۳۵۳ از کل واحدهای کمتر از یک هکتار فقط ۳۴ درصد از کود شیمیائی استفاده کرده اند. در این حال در طی سال های پس از اصلاحات ارضی درصد بالاتری از دهقانان بهره بردار زمین های کوچک بدون دام و حیوان کار هستند. این موضوع چندین دلیل دارد. اولاً بدلیل کوچک تر شدن واحدهای کوچک بهره برداری (در اثر فروش فقط قسمتی از نسق به دهقانان و همچنین قطعه قطعه شدن های بعدی) و احتیاج دهقان به تخصیص درصد بالاتری از زمین به کشت مواد مورد نیاز خود خانوار سطح زیر کشت طیف پائین رفته است. ثانیاً بدلیل ملی شدن مراتع و جنگل ها دهقانان مجبور به پرداخت حق چرا هستند حال آنکه قبلاً چرا در مراتع و کوه های اطراف دهات آزاد بود و با لاف جزئی از حقوق نسق داران بحساب می آمد. پرداخت حق چرا نگهداشتن دام را حتی برای صرفاً مصرف خانوار بی صرفه می کند. ثالثاً احتیاج بیشتر به نیروی کار همه اعضای خانوار در مزرعه، از جمله نوجوانانی که قبلاً به چاربردن گله فرستاده می شدند، نگهداری دام را دشوارتر نیز کرده است. از دست دادن حیوانات هم معنی از دست دادن کود حیوانی و در نتیجه بدتر شدن وضع زراعت، هم معنی از دست دادن قسمتی از مواد غذایی مصرفی، بخصوص شیر و گوشت و در نتیجه پائین رفتن کیفیت مصرف، هم معنی از دست دادن قسمتی از درآمد جنبی (مثلاً از طریق فروش پشم، یا فروش بره و گوساله) و هم معنی پائین رفتن تکنیک زراعت است. درصد بسیار کمی از زمین های کوچک در شخم از تراکتر استفاده می کنند (۱۵ درصد از واحدهای کمتر از یک هکتار و ۳۲ درصد از واحدهای ۱ تا ۲ هکتار). نداشتن حیوان

* در سال ۱۳۳۹، ۵۳٪ بهره برداری های کوچکتر از یک هکتار و ۲۳٪ درصد بهره برداریهای ۱ تا ۲ هکتار بدون گاوبودند. این درصدها در سال ۱۳۵۳ به ۶۸ درصد و ۴۱ درصد افزایش یافته است. درصد بهره برداریهای بدون گوسفند برای هر دو گروه در سال ۱۳۳۹ حدود ۵۰ درصد بوده است؛ در سال ۱۳۵۳ به حدود ۷۰ درصد افزایش یافته است. درصد بهره برداری های بدون حیوان کار در سال ۱۳۳۹ ۱۶ درصد برای گروه کمتر از یک هکتار و نزدیک به ۶۵ درصد برای گروه ۱ تا ۲ هکتار بوده است. این درصدها در سال ۱۳۵۳ به ۹۲ درصد و ۷۳ درصد افزایش یافته است. درصد های مشابه برای سایر گروه ها از آمار ۱۳۳۹ در اختیار نگارنده نیست تا تغییر آن نسبت به سال ۱۳۵۳ سنجیده شود.

کار یا یعنی اجاره کردن آن و در نتیجه پرداخت قسمتی از محصول به ازای اجاره است و یا متصل شدن به کار شدیدتر انسانی. بنا بر برخی گزارش‌های مونوگرافی دهات در برخی نواحی به علت بالا رفتن استفاده از تراکتور در واحدهای بزرگتر گاوپندان نیز گاوه‌های خود را فروخته‌اند و به زراعت یا مشاغل دیگر روی آورده‌اند و در نتیجه برای بهره‌برداران واحدهای کوچکتر حتی اجاره گاوکار نیز مشکل تر شده و به شخم خیلی رجوع کرده‌اند. رنه دومین نیز در گزارش سال ۱۳۵۵ خود به همین ساله در مورد باغات اشاره می‌کند (صفحه ۲۰). میزان استفاده از ماشین آلات کشاورزی بجز تراکتور در زمین‌های متوسط نیز چندان قابل توجه نیست. میزان استفاده از تراکتور در آمارگیری ۱۳۵۳ ۴۷ درصد برای واحدهای ۲ تا ۵ هکتار و ۶۴ درصد برای واحدهای ۵ تا ۱۰ هکتار، ۲۲ درصد برای زمین‌های ۱۰ تا ۵۰ هکتار و برای دوگروه آخری بترتیب ۹۲ درصد و ۹۶ درصد گزارش داده شده است. استفاده از سایر ماشین آلات بر حسب گروه‌های بهره‌بردار گزارش داده نشده است؛ ولی در مقابل ۳۵۰۰۰ تراکتور موجود در کل کشور فقط ۲۵۰۰ کمپاین وجود دارد که حتی به تعداد بزرگترین بهره‌بردارها (۹۵۰۰) هم نیست.

عدم استفاده واحدهای کشاورزی از ماشین آلات چندین علت دارد. مسائل واحدهای بزرگ (۵۰ هکتار به بالا) را بعداً بحث می‌کنیم. در مورد واحدهای متوسط و کوچک گذشته از مسائل تکنیکی (کمبود زمین‌ها، قطعه قطعه بودن زمین‌ها) و گذشته از دشواری اولیه دهقان در کسب اعتبار لازم برای خرید و یا حتی اجاره ماشین یک ساله بنیادی وجود دارد. در شرایطی که نیروی کار افراد خانوار قابل جذب در سایر اشتغال‌ها نباشد و نتواند از طریق درآمد حاصل از کار مزدی حداقل معینی به درآمد کل خانوار بیفزاید اصولاً برای خانوار دهقانی جایگزین کردن کار انسان با ماشین صرف نمی‌کند. بطور مثال محاسبه شده است که کشت غیر مکانیزه گندم و جو آبی در ایران کلاً حدود ۴۷ الی ۵۶ روز کار در هکتار لازم دارد. برای کشت نیمه مکانیزه (استفاده از تراکتور برای شخم) این رقم تا ۳۰ الی ۳۷ روز کار در هکتار تقلیل می‌یابد و کشت کاملاً مکانیزه فقط ۱۹ روز کار در هکتار لازم دارد. در نتیجه برای اینکه مثلاً برای دهقان اصولاً صرف داشته باشد که از تراکتور در شخم استفاده کند می‌باید یا نیروی کار خانوار که از این طریق آزاد می‌شود بتواند با فروش خود بیش از مزد راننده تراکتور و اجاره تراکتور به درآمد خانوار بیفزاید و یا با افزایش سطح زیر کشت و ادامه اشتغال همان نیروی کار قبلی در مساحت بیشتر به کل محصول و درآمد زراعی افزوده شود. در غیر این صورت تغییر روش کشت از روشهای سنتی به استفاده از ماشین آلات از نظر خانوار دهقانی جنون آفرین خواهد بود. به عبارت دیگر مانع

+ ارقام مشابه در آمار ۱۳۳۹ بترتیب عبارتند از ۱۱٪، ۱۱٪، ۲۰٪، ۲۸٪، و ۶۵ درصد.

*** در سیستم رایج قبل از اصلاحات ارضی زمین دهقانان صاحب نسق یکپارچه نبود؛ بلکه از چندین قطعه تشکیل می‌شد. در آمار ۱۳۲۹ متوسط تعداد قطعات بهره‌بردارها برای استان‌های مختلف از ۲ الی ۱۰ قطعه و در چند مورد حتی تا ۱۶ قطعه نیز گزارش داده شده است. این اطلاعات در آمارگیری ۱۳۵۳ منظر نشده است و ولی در آمارگیری نمونه ۱۳۵۰ تعداد متوسط قطعات برای کل کشور ۸/۵ قطعه است. دلیل ادامه این پراکندگی پس از اصلاحات ارضی این بود که بنا بر مقررات اجرائی اصلاحات ارضی به هر دهقان همان قطعه زبونی فروخته می‌شد (در صورت مشمول بودن زمین) که نسبت به آن در سال زراعی هنگام اجرای اصلاحات حق نسق داشت.

بنیادی بر سر راه تغییر ریشه‌ای روشهای تولید کشاورزی در واحدهای دهقانی کمبود اعتبار نقد، کم بودن میزان وام شرکت‌های تعاونی و بانک کشاورزی به این واحدها، دشواری بازارهای بی‌کیفیت کارگران ماهر و مسائلی از این قبیل نیست. این مسائل نیز همگی موجود و واقعیند و بر شدت مساله می‌افزایند. ولی هرگونه سیاست ارضی و کشاورزی که صرفاً بر مبنای حل این مسائل فرعی استوار باشد (نظیر بسیاری از پیشنهادات خود رنه دومین و همین چنین برنامه حزب توده برای "دهقانان بیانه") موفق به تغییر این شرایط نخواهد شد. تا زمانی که امکان آزاد شدن جمعیت از زمین فراهم نباشد (یعنی بدون صنعتی شدن عقیق و وسیع ایران که در چارچوب نظام سرمایه‌داری غیرممکن است)، تا زمانی که امکان بسط سطح زیر کشت برای "دهقانان بیانه" وجود نداشته باشد (یعنی بدون واقعاً ریشه کن کردن مالکیت بزرگ ارضی، و حرکت در جهت تولید تعاونی / اشتراکی در واحدهای بسیار کوچک کنونی) تغییر بنیادی روشهای تولید کشاورزی غیرممکن است. بنابراین در شرایط فعلی خانوار دهقانی جز توسل به کار انسانی و عمدتاً کار افراد خانوار گریز دیگری ندارد. ماسفانسه در آمارگیری سال ۱۳۵۳ (و یا لااقل در نتایج منتشر شده آن) هیچ گونه آماری که نشان دهد چه نسبتی از کار واحدهای زراعی به شکل کار خانواری و چه نسبتی کار مزدی است وجود ندارد. صرفاً بر مبنای واحدهایی که "قسمت عده" کار توسط اعضای خانوار انجام می‌شود (یا نمی‌شود) گروه بندی شده‌اند. علاوه بر این هیچ گونه تقسیم بندی مابین مزد بگیران پولی و جنسی انجام نگرفته است. حال آنکه در بسیاری از گزارش‌های مونوگرافی به این موضوع اشاره شده است. با این وصف همین گروه بندی موجود نشان دهند

* چند نمونه مثال می‌آوریم: "... گروهی از خوش‌نشینان بزرگتری می‌کنند و یا به مشارکت گذاشتن نیروی کار خود از محصول را سهم می‌برند." (گزارش‌های مقدماتی مطالعه ساخت اجتماعی - اقتصادی مناطق روستایی سیستان و خراسان، بهمن ۱۳۵۵).

"... دو نفر از آفتاب‌نشین‌ها کارگران دائمی هستند. اینان در کلیه عملیات زراعی شرکت می‌کنند و یک ششم کل محصول را دریافت می‌دارند." (مونوگراف دهکده نسک، سیستان ۱۳۵۵).

"... سه تن دیگر از آفتاب‌نشینان کارگران فصلی هستند و برای خانوارهای بهره‌بردار بعنوان دروگر کار می‌کنند. مزد هر دروگر معادل محصولی است که وی شخصاً درو کند. ... (همانجا) ۳

به احتمال قوی انگیزه دهقانان در پرداخت مزد بصورت قسمتی از محصول سعی در به حداقل رساندن احتیاجات پولی خانوار است. در مونوگراف دهکده نسک محاسبه شده که دروگر که آنچه را که در یک روز درو کند مزد می‌گیرد دستمزدش معادل ۲۰۰ ریال در روز می‌شود. در سال ۱۳۵۱ دستمزد روزانه کارگران مرد کشاورزی در استان خراسان ۷۷ ریال در روز گزارش داده شده است (نتایج آمارگیری کشاورزی ۱۳۵۱). حتی اگر در عرض چهار سال تا ۱۳۵۵ دستمزد کارگران دوبرابر هم شده باشد، باز از ۲۰۰ ریال در روز کمتر است. از طرف دیگر روستایی‌ای که با مزد معادل ۲۰۰ ریال در روز دروگری می‌کند واضح است که بخاطر عدم هرگونه اشتغال دیگری به این کار تن در می‌دهد زیرا در همان مونوگراف دستمزد کارگر ساده در شهر نیشابور (نزدیکترین شهر بزرگ به دهکده نسک) ۲۵۰ ریال در روز گزارش داده شده است. آنچه که توضیح بالا را تأیید می‌کند گزارش دفتر مطالعات ناحیه ۴ سازمان برنامه و بودجه درباره شرکت‌های تعاونی روستایی است (شهریور ۱۳۵۴). در این گزارش چنین آمده است که در بیشتر مناطق روستایی کشاورزان ترجیح می‌دهند بدی‌های خود را هنگام برداشت محصول به صورت جنسی بپردازند و به این دلیل

شرایطی است که شرح داده ایم. در بین گروه های کمتر از ۵۰ هکتار درصد بهره برداریهایی که قسمت عده کارهای آن توسط کارگران مزد و حقوق بگیر انجام می گیرد از ۷ درصد تجاوز نمی کند، در گروه های بسیار کوچک درصد واحدهایی که کلیه کارهای آن توسط اعضای خانوار انجام میگیرد بسیار بالاست (۷۵ درصد در گروه کمتر از یک هکتار) و با بزرگتر شدن واحد بهره برداری از این درصد کاسته می شود. معنی و اهمیت ۱۸ درصد (و ۹ درصد) واحد های ۵۰ تا ۱۰۰ هکتاری (و ۱۰۰ هکتار به بالا) را که کلیه کارهای آنها توسط اعضای خانوار انجام می شود و همچنین ۴۵ درصد (و ۲۷ درصد) از این واحد ها را که قسمت عده کارهای آن ها توسط اعضای خانوار انجام می شود بعداً بحث می کنیم.

جدول ۵- توزیع درصد بهره برداریها بر حسب نحوه انجام کار- ۱۳۵۲

طبقات بهره برداری	کلیه کارها توسط اعضای خانوار انجام می شود	قسمت عده کارها توسط اعضای خانوار کارگران مزد و حقوق بگیر انجام میشود	قسمت عده کارها توسط کارگران مزد و حقوق بگیر انجام میشود
کمتر از ۱ هکتار	۷۵	۲۱	۴
۱ تا کمتر از ۲ هکتار	۶۱	۳۵	۴
۲ تا کمتر از ۵ هکتار	۶۱	۳۴	۵
۵ تا کمتر از ۱۰ هکتار	۵۵	۴۱	۴
۱۰ تا کمتر از ۵۰ هکتار	۴۴	۴۹	۷
۵۰ تا کمتر از ۱۰۰ (هکتار)	۱۸	۴۵	۳۷
۱۰۰ هکتار و بیشتر	۹	۲۷	۶۴

علاوه بر وابستگی شدید به کار اعضای خانوار پدید دیگری که در این شرایط رخ می دهد "مهاجرت موقت" است. یعنی به علت عدم وجود اشتغال صنعتی و پائین بودن دستمزدها در سطح صرفاً تجدید تولید رزمیر نیروی کار کارگر کل خانوار مهاجرت نمی کند. یک یا چند نفر از مردان جوان خانوار بد نبال کار به شهر می روند، اغلب در فصل شدت کار زراعی به ده بازمی گردند و اگر نزدیک ده بتوانند کار صنعتی پیدا کنند کارگری و زراعت را توأم می کنند. اگر به سرشماری کشاورزی ۱۳۵۲، آمار مربوط به تشکیل جمعیت روستائی بر حسب گروه سنی، جنس و طبقه بهره برداری نگاه کنیم، می بینیم که تقریباً در تمام گروه های سنی و برای کلیه طبقات بهره برداری جمعیت زن از مرد کمتر است بجز در گروه سنی ۲۰ تا ۳۹ سالگی برای کلیه بهره برداری ها و گروه سنی ۱۲ تا ۱۹ سالگی برای بهره برداری های کمتر از یک هکتار و ۱ تا ۲ هکتار. البته قسمتی از این تفاوت، برای گروه سنی ۲۰ تا ۳۹ سالگی، می تواند مربوط به رفتن مردان به خدمت سربازی باشد. ولی آنچه قابل توجه است اینست که درصد تفاوت نسبی از ۱۸ الی ۲۱ درصد در گروه های کمتر از ۱۰ هکتار به ۱۴-۱۱ درصد در گروه های بیش از ۱۰ هکتار کاهش می یابد، یعنی در گروه های کمتر از ۱۰ هکتار نسبت بالاتری از مردان خانوار مقیم ده نیستند. علاوه بر این در گروه های

کمتر از ۲ هکتار در گروه سنی ۱۲ تا ۱۹ سالگی نیز جمعیت زن بیش از مرد است حال آنکه در سایر گروه های بهره برداری برعکس است. بسیاری از گزارش های ناحیه ای و مونوگرافی نیز میباید همین مطلبند. در "بررسی نیروی انسانی و فعالیت های غیرکشاورزی روستاهای شهرستان همدان" (وزارت تعاون و امور روستاها، فروردین ۱۳۵۳) گفته شده است که از کل مهاجرین ۷۹ درصد مهاجرین موقت هستند و همچنین در روستاهای همدان ۲۷ درصد شاغلین کشاورزی شاغل فرعی نیز دارند. در نامه ای به مجله تهران اکونومیست از پایلوس (۱۳۵۶/۱۲/۶) چنین آمده است: "من با کارگرانی که کار می کنند که از ساعت هفت تا ساعت پانزده برای کارخانه ای کار می کنند. آنها هر روز بعد از ساعت پانزده، و نیز در روزهای تعطیل، در زمین های خود کشاورزی میکنند، و یا اینکه به کارهای دیگری می پردازند، تا مختصری به درآمد خود بیفزایند. چون که دستمزدشان برای زندگانی یک خانواده چند نفری کافی نیست و این کارگران به علت های مختلف هر کدام چند فرزند و گاهی هم چند زن دارند. . . . احمد اشرف (رجوع شود به منبع یادداشت ۳) چندین نمونه مشابه مثال می آورد. در ده کفشگر کلاه مازندران ۸۰ درصد خانوارهایی که همباز هستند (در واحد های تولیدی مشترک کار می کنند) دارای زمین کم و شغل دیگری بجز زراعت هستند. در ده دولت آباد (داراب) ۹۰ دهقان در گروه ۱۵ نفری کار می کنند. هر گروه مجسماً دارای ۴۵ هکتار زمین است. در هر گروه فقط ۴ نفر بکار زراعت می پردازند و بقیه ۱۱ نفر به کجک یا سایر شغل نشین ها و یا بنادر جنوب می روند و یا در داراب و یا شیراز و یا در خود ده به فعالیتهای دیگری می پردازند و موقع بر داشت محصول بازمی گردند و دسته جمعی محصول را برداشت می کنند ۱۱۰ نفر که بکار غرنمایی می پردازند در مقابل کار هر گروه ۴ نفری هر کدام ۱۵۰ ریال ماهانه مزد می دهند. یعنی به هر چهار نفر ماهانه ۱۶۵۰ ریال داده می شود.

ماتسافانه آماری که بر مبنای آن بتوان درصد درآمد خانوارهای روستائی را بر مبنای مثلاً درآمد حساب کرد وجود ندارد. تنها در یک نمونه و بر مبنای طبقه بندی خانوارها بر حسب درآمد آمار زیر بدست آمده است. در خانوارهای "خرده پا" ۱۲ درصد درآمد از منابع غیرکشاورزی است، در خانوارهای "مختص" ۵۴ درصد و در خانوارهای "مرفه" (که تنها ۹/۵ درصد از کل خانوارها هستند) ۲۹ درصد درآمد از منابع غیرکشاورزی است.^۷ وجود چنین تقسیمی که از طریق ترکیب "کارگر شدن و دهقان ماندن" اموار معاش می کنند از یک سوتایر مطلق هم بر وضع کارگران و هم بر وضع دهقانان دارد. یعنی اولاً به سرمایه داران اجازه می دهد سطح دستمزد کارگران را پائین نگهدارند و ثانیاً درجه "تحمل" شرایط فقر را و فلاکت بار روستائیان را بالا می برد. پس از سوی دیگر بر شکل گیری سیاسی جنبش توده ای در روستاها تأثیر مثبت و پویای خواهد داشت. این فقر کارگر-دهقان با شروع مبارزات توده ای رابط طبیعی بین مبارزات شهری و روستائی خواهد بود، به راحتی خواهد توانست اشکال پیشرفته تر سازماندهی و مبارزه را از شهر به روستا منتقل کند، به سرعت به محدود مجلس مبارزات دهقانی فائق آید و دید سیاسی و سرتاسری به ایمن مبارزات ببخشد.

۲- تأثیر این مناسبات بر تولید کاپیتالیستی

در کشاورزی

در بخش اول این نوشته اشاره شد که در طی ده سال و سه مرحله از اصلاحات ارضی بخش اعظمی از زمین های بزرگ در دست مالکان سابق باقی ماند. کل زمین های مشمول اصلاحات ارضی حدود ۴۰ الی ۵۰ درصد اراضی کشاورزی تخمین زده شده است. یعنی

با وجود آنکه بهره وام های دکانداران، پبله و ران و سلف خهران بسیار بالاست (۴۵ درصد این وام ها بهره ۲۵ درصد به بالا دارند، ۲۶ درصد بهره بین ۱۶ تا ۲۵ درصد و ۲۴ درصد دیگر بهره بین ۷ تا ۱۵ درصد فقط ۶ درصد بهره ۱ درصد و کمتر دارند) هنوز منبع وام ها اکثراً (۵۷ درصد وام ها در کل) از این منابع است. در پاسخ به این سوال که مشکلات موجود را مسئولین شرکتهای تعاونی چه می بینند در ۶۹ درصد پاسخ ها نداشتن امکان پرداخت وام جنسی به اعضا یکی از مسائل موجود طرح شده است.

لا اقل حدود ۵۰ الی ۶۰ درصد زمین ها در دست مالکان قبلی باقی ماند. به این مسأله در تمام مونوگراف های متعدد دهات در سراسر ایران نیز اشاره شده است. اطلاعاتی که نگارنده از مجموع ۳۹ مونوگراف مختلف جمع آوری کرده است تصویر ذیل را می دهد. در این ۳۹ دهکده ۶۳ مالک سابق مجموعاً ۱۴۹۰۰ هکتار را هنوز در مالکیت خود دارند، ۹۵۸۰ هکتار به ۲۶۱۳ دهقان فروخته شده است، و ۲۴۳۴ روستائی بی زمینند. جمعیت روستائی بدون زمین در نوشته های مختلف به انحاء گوناگون تخمین زده شده است. اشرف (مجموع سابق الذکر، ص ۲) تخمین می زند که در نتیجه اصلاحات ارضی خانوارهای صاحب زمین از حدود ۲۵ درصد کل خانوارهای روستائی به حدود ۵۸ درصد افزایش یافته است، به عبار دیگر بیش از ۴۰ درصد بی زمین هستند. دفتر مطالعات ناحیه ای جمعیت خوش نشین را حدود ۲۰ الی ۳۰ درصد جامعه روستائی تخمین می زند (نشریه شماره ۷، ص ۲۷). یک نویسنده آمریکائی خوش نشینی را که هیچ گونه وسیله معاش دیگری نیز ندارند (یعنی شامل دکاندار، آهنگر، سلمان و سایر مشاغل روستائی نمی شود) حدود ۱/۲ میلیون خانوار تخمین می زند.^۸ بهرحال و بنا بر هر کدام از تخمین ها درصد کثیری از جمعیت روستائی بی زمین ماند. آنگاه که زمین دارند اکثر زمین های بسیار کوچکی دارند که کفاف حتی امرار معاش خانوار را نمی کند. این مطلب که اصلاحات ارضی ریشه ای صورت نگرفته است و در نتیجه از یک سو عده مالکیت ارضی بجامانده و از سوی دیگر توده وسیع دهقانان فقیر زده بی زمین و کم زمین، بدون دسترس به هیچ گونه اشتغال مطمئن دیگری و بدون هیچ راه امرار معاش دیگری، جغای قطعه زمینی برای کشت هستند؛ اجاره زمین پیشا سرمایه داری را در چنان سطح بالائی نگه میدارد که حرکت سرمایه به تولید کشاورزی را محدود و کند می کند. مهم ترین و اساسی ترین مانع نفوذ سرمایه در تولید کشاورزی و بسط مناسبات تولیدی سرمایه داری در کشاورزی همین مانع اجاره زمین پیشا سرمایه داری است و به مسائل و مشکلات ویژه این بخش (تولید کاپیتالیستی)* منظر از این اجاره زمین پیشا سرمایه داری چیست و چگونه بر مناسبات تولید تأثیر می گذارد؟

از نظر اقتضای زمین و کم زمین دهقانان که هیچ راه دیگری جز ارتزاق از زمین ندارند، و با توسل به کار خانوار به تولید می پردازند، هدف تولید صرفاً کسب معاش است (چه از طریق مصرف مستقیم محصول و چه از طریق فروش قسمتی یا حتی تمامی محصول به بازار). در نتیجه تا حدی که محصول کشت کفاف معاش خانوار دهقانی به اضافه مخارج کشت و اجاره زمین را بدهد برای دهقان "صرف" می کند قطعه زمینی را اجاره کند و از این طریق مصرف

* تولید کاپیتالیستی در بخش کشاورزی مسائل ویژه خود را متمایز از سایر رشته های تولیدی دارد که حتی در کشورهای پیشرفته صنعتی نیز نفوذ سرمایه در این بخش را پیچیده تر و کندتر کرد. برخی از این مسائل عبارتند از:

الف) کوتاه کردن دوره گردش سرمایه در تولید کشاورزی از طریق انقلابات تکنولوژیک محدود است. حداکثر در عرض یک سال زراعی ۲ الی ۳ محصول متفاوت نمی توان کشت کرد. این مسأله نرخ سود سالانه را در مقایسه با رشته هایی که دوره گردش کوتاه تری دارند پایین می آورد.

ب) بخشی از نیروی کار فقط در دوره معینی از سال مورد احتیاج فراشد تولید است. ایجاد ارتش ذخیره کار فصلی محدودیت ها و مسائل ویژه خود را دارد.

ج) تقسیم تکنیکی کار در فراشد تولید کشاورزی محدود است، زیرا که قسمتهای مختلف تولید نمی تواند در آن واحد پهلویه پهلوی هم رخ دهد.

د) تجدید تولید نیروی کار از یک نسل به نسل دیگر به آن شکل که در صنایع شهری رخ می دهد میسر نیست. فرزندان کارگران کلاه

کند. در مورد دهقانان صاحب زمین نیز تا آنجا که تولید نیازهای خانوار را برآورده کند، ترک زراعت و زمین معقول نمی نماید. معاشی که دهقان از این طریق بدست می آورد ممکن است حتی از معادل دستمزد کارگر ساده کمتر باشد، ولی از آنجا که بیکاری وسیع و عدم اطمینان به پیدا کردن کار دائمی وجود دارد، و دسترس به زمین دسترس مطمئن به نوعی وسیله معیشت است، دهقان این سطح زندگی پائین تر از کارگر را هم می پذیرد و به اصطلاح به زمین می چسبد. یعنی اجاره ای که دهقان بی زمین و کم زمین حاضر به پرداخت آنست نه تنها کل محصول اضافه را جذب می کند، بلکه حتی به حیطة محصول لازم نیز دست می اندازد. بقای حیات خانوار دهقانی بهیچ سطح زندگی پائین و کاهش پاینده، کم غذائی، از دست دادن حیوانات، و بهداشت ناموجود ادامه می یابد. بقول کائوتسکی راز مقاومت دهقان در مقابل تهاجم سرمایه را باید در شکم خالی خود و خانواده اش جستجو کرد و نه در انبار بر غله شان که وجود ندارد.^۹

واضح است که این منطق با منطق تولید برای سود سرمایه داری سازگار نیست. سرمایه دار بشرطی در تولید کشاورزی سرمایه گذاری می کند که علاوه بر اجاره زمین نرخ سود متوسط نیز بر سرمایه اش کسب کند. در غیر این صورت سرمایه اش را در رشته تولیدی دیگری بگاری اندازد. لازمه چنین شرایطی اینست که در اثر سرمایه گذاری در تولید کشاورزی سطح بسیار بالاتری از بازدهی زمین و کار بدست آید، یعنی نسبت به سطح باوری زمین و کار دهقان، سرمایه گذاری منجر به جهش معینی در سطح بازدهی شود. مثلاً اگر اجاره زمینس که دهقان می پردازد هکتاری × ریال باشد، دهقان تمامی محصول اضافی اش از هر هکتار را می تواند صرف این × ریال بکند. حال آنکه از نظر سرمایه دار زمانی سرمایه گذاری در تولید کشاورزی صرفی می کند که محصول یک هکتار علاوه بر این × ریال و مخارج تولید و دستمزد کارگر (که فرض کنیم معادل لازم دهقان تولید کنند) باشد، اگرچه معمولاً بیشتر است (چیزی هم که بتواند نرخ متوسط سود بر سرمایه گذاری در هکتار را تضمین کند باقی ماند). در نتیجه سرمایه گذاری در تولید کشاورزی فقط در شرایطی که چنین جهشی در افزایش باوری در هکتار میسر باشد سودآور خواهد بود.

این مسأله در مورد مالکین زمین هم صدق می کند. این صحیح است که این مالکین مجبور به پرداخت اجاره زمین نیستند، ولی این مسأله که می توانند دریافت کنند به اجاره باشند همین نقش را ایفا می کند. بدین معنی که مالک می تواند زمین خود را به هزاران هکتار "گرسنه زمین" اجاره دهد و ثروت خود را (از جمله آنچه را که از طریق اجاره دادن زمین بدست می آورد) در رشته های دیگر

روزی معمولاً به شهرها می روند، نسل جدید کارگران کشاورزی را معمولاً خانوارهای دهقانی فراهم می آورند، در نتیجه هرگاه تمرکز تولید از سطح معینی بالاتر رود که بمعنی ریشه کن شدن تولید دهقانی باشد، تولید کاپیتالیستی کشاورزی با مسأله کپی کارگر روبرو می شود. اغلب سرمایه داران با اجاره دادن قسمتی از زمین بعنوان بخشی از دستمزد و بدین وسیله پای بند کردن کارگر و خانوار ده اش به زمین سعی در حل این مسأله می کنند.

بها سرمایه داری در شرایطی باید راه خود را به تولید کشاورزی باز کند که بر یکی از وسایل تولید زمین - انحصار مالکیت موجود است. در مورد اکثر رشته های تولیدی دیگر این محدودیت لا اقل در دوران کلاسیک رشد سرمایه داری وجود ندارد.

کلیه این مسائل به تفصیل در اثر کلاسیک کائوتسکی مسأله ارض تحلیل و بحث شده اند. واضح است که این مسائل برای سرمایه داران ایرانی نیز موجودند و بر کندی حرکت سرمایه به کشاورزی تأثیر می گذارد. ولی از آنجا که بنظر ما مانع اصلی مانع پیشا سرمایه داری است که اشاره کردیم، در اینجا به بحث فصل این دیگر مسائل نمی پردازیم.

تولید سرمایه گذاری کند * در نتیجه در مورد مالکین زمین نیز اگر بازه زمین در سطح اجاره شود (علاوه بر مخارج تولید) نباشد سرمایه گذاری در کشاورزی صرف نمی کند * این دقیقاً ریشه آهنگ کند رشد تولید کاپیتالیستی در کشاورزی و عدم گسترش مکانیزه شدن تولید در کشورهای عقب افتاده است * در بسیاری از نوشته ها دلیل این مساله عمدتاً وجود جمعیت بیگار روستائی و در نتیجه وجود نیروی کار ارزان ذکر شده است * وجود نیروی کار ارزان در دهات الزاماً مانع راه مکانیزاسیون نیست * بسیاری از متدهای کشت و عدن کشاورزی علاوه بر احتیاج به سرمایه گذاری نیروی کار بیشتری را نیز جذب می کنند و در نتیجه وجود نیروی کار ارزان می باید محرک این نوع سرمایه گذاری شود و نه مانع آن باشد و ولی تا زمانی که جهش از سد اجاره نتواند رخ دهد آن گونه سرمایه گذاری نیز سودآوری لازم را برای سرمایه دار تضمین نمی کند *

نتیجه این شرایط اینست که اولاً در قسمتهای وسیعی از زمین های عده مالکین تولید به شکل واحدهای کوچک دهقانانی که حاضر به پرداخت اجاره گزافی هستند ادامه پیدا می کند * دهقان فقیر زده گاهی نصف یا حتی بیشتر از محصول را بصورت اجاره به مالک می پردازد *

ثانیاً نفوذ سرمایه در کشاورزی از جنبه هائی از تولید کشاورزی شروع می شود که وابستگی کمتری به زمین دارند و نظیر مرغداری، دامداری و دامپروری * و با در کشت محصولات که متدهای مدین و مکانیکی افزایش جهش واری در بازه ایجاد می کنند * بدلیل مشا بهی این گونه نفوذ سرمایه در کشاورزی تا بیل به تمرکز ناحیه ای نیز پیدا می کند *

ثالثاً نوع سرمایه گذاری در تولید کشاورزی در وهله اول در جهت سرمایه گذاری در قسمتهائی از پروسه تولید است که محصول درهنگار را بالا می برد تا محصول به نسبت کار را، نظیر بهبود متدهای آبیاری استفاده از کود بیشتر، بذربهتر، سعی در ایجاد طرح های دو - کشته و یا حتی سه کشته *

رابعاً در شرایطی که بدلیل کاهش نرخ سود در سایر رشته های تولیدی سرمایه بدنیال بازکردن حیطه های جدید تولیدی به روی خود است و تنها راه کاپیتالیستی رفع مانع اجاره پیشا سرمایه داری، ریشه کن کردن تولید کنندگان خرده از زمین است * ولی در شرایطی که (برخلاف دوران رشد کلاسیک سرمایه داری در اروپای غربی) امکان جذب این جمعیت در دیگر رشته های تولیدی نباشد ریشه کن کردن قسمتی از جمعیت روستائی منجر به بالاتر رفتن اجاره پیشا سرمایه داری می شود: جمعیت بیشتری برای زمین کفتری حاضر (مجبور) به پرداخت سهم بالاتری از محصول به مالکین زمین است * در نتیجه حرکت سرمایه به کشاورزی به سرعت با مانع قبلی در سطح بالاتری روبرو شده و در عرض مدت کوتاهی کند می شود * معکوب کردن روشهای تولید کشاورزی به مقیاس وسیع و رشد سریع و گسترش ساینده نیروهای تولیدی از طریق سرمایه داری ناممکن شده است *

اکنون ببینیم در کشاورزی ایران این مسائل چگونه خود را نشان داده است * بنا بر کلیه نوشته های مونوگرافیک در قسمت عمده ای از اراضی سابق تولید بنا بر سهم بری صورت می گیرد * در گزارش دفتر مطالعات ناحیه ای از استان یزد (۱۳۵۴) یکی از "تنگناها و مشکلات" توسعه روستاهای یزد چنین آمده است: "پرداخت مقدار معتدبیهی بهره مالکانه (بصورت اجاره یا نیمه کاری) که نقش اساسی در کاهش درآمد خانوار دارد" (ص ۶۲) - نیمه کاری (پرداخت نصف محصول به مالک) (در بسیاری نقاط ایران گزارش داده شده است: قزوین، اردبیل، مرند و مرودشت) * گرگان: "سیمستان و خاش" * نویسنده دیگری در این باره می نویسد: "اگرچه برنامه اصلاحات ارضی ۱۳۴۱ تغییراتی به بار آورده است ولی مزایای بر مبنای نصف-نصف هنوز رایج است" * اگرچه در سرشماری کشاورزی ۱۳۵۳ اشاره ای به این مساله نشده است ولی از برخی اطلاعات همین سرشماری نیز وجود و مقیاس تقریبی این

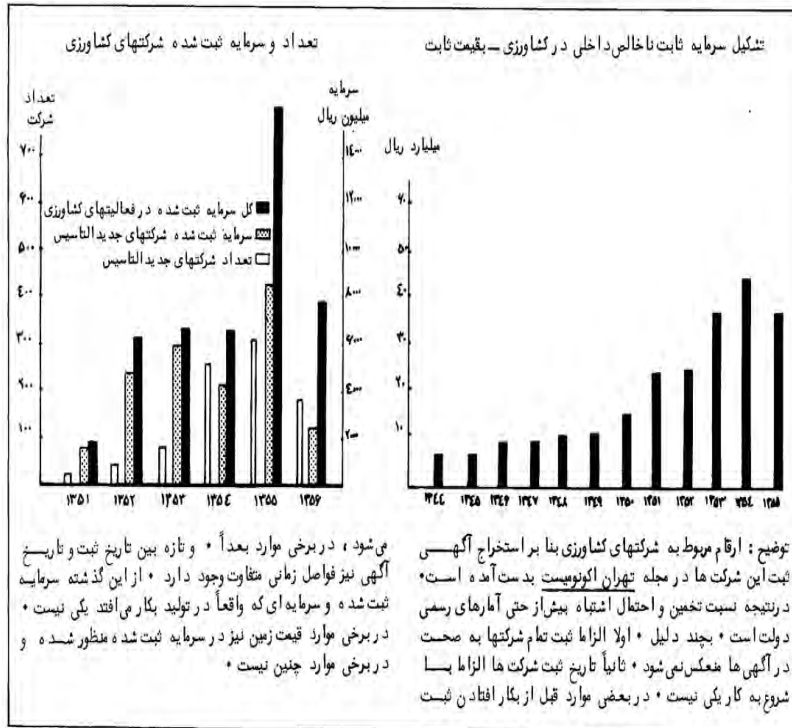
پدیده قابل مشاهده است * اگر به جدول شماره ۵ نظری بیندازیم می بینیم که در گروه ۵۰ تا ۱۰۰ هکتاری در ۱۸ درصد بهره برداری ها کلیه کارها توسط اعضای خانوار انجام می گیرد و در ۴۵ درصد دیگر قسمت عمده کارها توسط اعضای خانوار انجام می شود * نسبتهای مشابه برای گروه ۱۰۰ هکتار به بالا به ترتیب ۹ درصد و ۲۷ درصد است * بدیهی است که چنین امری چنانچه این واحدها مستقیماً توسط یک خانوار اداره شود محال است * حتی واحدهای ۱۰ تا ۵۰ هکتاری هم در برخی فصول احتیاج به نیروی کار بیش از اعضای خانوار دارند تا چه رسد به ۵۰ تا ۱۰۰ هکتار و به ویژه ۱۰۰ هکتار به بالا * تنها راهی که می توان وجود چنین واحدهائی را توضیح داد همان وجود نصفه کاری است، یعنی واحدهای بزرگ با استخدام دهقانان بصورت سهم بری کشت می شوند و در نتیجه تمامی یا قسمت عمده کار توسط اعضای خانوار صورت می گیرد * چند مطلب دیگر نیز این استنتاج را تقویت می کند: در واحدهای ۵۰ تا ۱۰۰ هکتار در ۲۷ درصد اراضی حتی برای شخم از تراکتور استفاده نمی شود * درصد مشابه برای واحدهای ۱۰۰ هکتار به بالا ۱۷ درصد است * در ۴۳ درصد از بهره برداری های بین ۵۰ تا ۱۰۰ هکتار و ۵۶ درصد از بهره برداری های ۱۰۰ هکتار به بالا از کود شیمیایی استفاده نمی شود * ۵۲ درصد واحدهای ۵۰ تا ۱۰۰ هکتار کوسند دارند و ۴۱ درصد بز، ولی ۲۴ درصد واحدهای گزارش دهند کوسند و بز تولیدات دامی شان بفروش نمی رسد، و ۵۱ درصد کمتر از نصف تولیداتشان برای فروش است * درصد های گروه ۱۰۰ هکتار به بالا مشابه است * در مورد دام بزرگ (گاو - گاویش) هم درصد ها مشابهند * ۴۶ درصد واحدهای ۵۰ تا ۱۰۰ هکتار نگهدارنده طیورند، ولی از این تعداد ۸۸ درصد شان تولیدات خود را نمی فروشند و ۱۱ درصد کمتر از نصف تولید را می - فروشند * در گروه ۱۰۰ هکتار به بالا ۲۴ درصد مالکان دارند ولی ۸۶ درصد آنها تولیدات خود را نمی فروشند، و ۱۲ درصد کمتر از نصف تولیدات خود را می فروشند * بار دیگر چنین پدیده ای (نگهداری دام و طیور عمدتاً به منظور مصرف فرآورده های آن در واحد - های بزرگ) فقط در صورتی قابل فهم است که این واحدهای بزرگ توسط خانوارهای دهقانی بهره برداری شوند *

متأسفانه به دلیل اینکه در گروه بندی های سرشماری کشاورزی ۱۳۵۳ طبقه بندی صرفاً بر مبنای اندازه بهره برداری است و در نتیجه واحدهای بزرگ کاپیتالیستی و واحدهای بزرگی که به شیوه های سنتی بهره برداری می شوند یکجا جمع آوری شده اند هرگونه سعی در نشان دادن گرایش نوع کشت در واحدهای کاپیتالیستی غیرممکن می شود * اصولاً بجز چند محصول (گندم، جو، برنج، و چغندر قند) در مورد سایر محصولات اندازه سطح زیر کشت و مقدار تولید بر حسب گروه های بهره برداری طبقه بندی نشده است * با تمام این اوصاف در همین چند محصول درصد بسیار بالاتری از کل سطح زیر کشت چغندر قند متعلق به گروه های ۵۰ هکتار به بالاست (۳۶ درصد) تا درصد مشابه در مورد گندم و جو (۱۸ الی ۱۹ درصد) *

بدلیل مشابه نشان دادن گرایش تمرکز و تخصص ناحیه ای در واحدهای بزرگ کاپیتالیستی بر مبنای آمار کنونی ممکن نیست * فقط در سطح کل بهره برداری های هراستان آمار سطح زیر کشت و مقدار تولید برای محصولات متفاوت وجود دارد * مثلاً در مورد تولید پنبه این گرایش شدیدا چشم می خورد:

جدول ۶ - درصد تولید پنبه بنا به منطقه از کل تولید پنبه				
منطقه	۳۸-۱۳۳۷	۴۰-۳۹	۴۵-۴۴	۴۸-۴۷
گرگان و دشت	۳۲	۳۸	۵۲	۵۴
مازندران	۳۰	۲۴	۲۲	۱۹
خراسان	۱۷	۱۶	۱۲	۱۱

جدول ۷- طرح های تصویب شده بانک توسعه کشاورزی ایران - مبلغ به میلیارد ریال									
۱۳۵۶	۱۳۵۵	۱۳۵۴	۱۳۵۳	۱۳۵۲	۱۳۵۱	۱۳۵۰	۱۳۴۹	۱۳۴۸	۱۳۴۷
۶۰۱	۵۸۰	۶۸۴	۵۳۰	۳۱۰	۱۸۲	۵۶	۳۹	۱۶	۴
۳۲/۹	۲۱/۱	۴۱/۸	۱۵/۷	۲/۶	۱/۷	۱/۱	۰/۸	۰/۳	۰/۰۵
۶۶/۷	۵۳/۱	۱۰۱/۴	۳۰/۸	۵/۷	۵/۸	۲/۷	۲/۳	۰/۹	۰/۲
تعداد طرح ها وام و مشارکت بانک کل سرمایه طرح									



خدمات وابسته و ۱۱ درصد دیگر به توزیع و بازاریابی اختصاص داشت *

در رابطه با تسهیل و تسریع حرکت سرمایه به بخش کشاورزی بود که در اوایل دهه ۱۳۵۰ دولت شروع به اجرای یک سلسله اقدامات و طرح های جدید کرد * آئین نامه اجرایی تبصره ۶۰ قانون بودجه سال ۱۳۵۳ حاوی مواد ذیل بود: پرداخت بالانویز ۸۵ درصد

* یک ویژگی دیگر رشد سرمایه داری در کشاورزی در شرایط محدودیت های موجود تمرکز فوق العاده آن از بدو رشد است * بطور مثال چند شرکت عظیم مرغداری قسمت اعظم بازار گوشت مرغ و تخم مرغ را در دست دارند: مرغ - تهران، مرغ - مشهد، زیبال - مازندران، سیمرغ - کرمان، اصفهان طیور - اصفهان * یک سرمایه دار و خانواد - ده اش (هژیر یزدانی) صاحب چندین شرکت کشت و صنعت (با جمع سرمایه ثبت شده نزدیک به ۵ میلیارد ریال) و چندین کارخانه تصفیه پنبه و تولید قند است * اغلب سرمایه داران عمده ایرانی در شرکت های کشت و صنعت، مجتمع های پرورش دام، شیروکشت، لبنیات و صنایع چوبی سهام داران اصلی اند * مهمترین اینها عبارتند از: بانک عمران و تعداد کثیری از اعضای خاندان پهلوی و طباطبائی دیا، توکلی، خرم، آگاه، برخوردار، کوچ یزدی، فرمانفرمایان، گراس، اعلم، سادات تهرانی، شرکا، مهدوی، هدایت، یگانی، گازرونی، حق جو، مهابادی، باقرزاده و ناشی فلاح *

مطالعه حرکت سرمایه به طرف کشاورزی تا حدودی آسان تر است * با وجود اینکه دولت از همان اوایل دهه ۱۳۴۰ همراه با آغاز برنامه اصلاحات ارضی، نهایت کوشش خود را در تشویق سرمایه گذاری در کشاورزی بکار بسته بود (از طریق وضع مقررات معافیت ده ساله مالیاتی، اعتبارات و وام های بی بهره و کم بهره، پرداخت قسمتهای معتابهی از مخارج تسطیح و کانال کشی اجزای چندین شرکت عظیم کشت و صنعت در خوزستان، حرکت چشمگیری وجود نداشت * تازه از اواخر سالهای دهه ۱۳۴۰ و بویژه از سال ۵۱- ۱۳۵۰ بعد حرکت سرمایه به سمت کشاورزی آغاز شد * ولی در مدت کوتاه چهار سال این حرکت سرمایه به حداکثر خود رسید و از سال ۵۵- ۱۳۵۴ شروع به کاهش کرد * این سیر صعود و نزول را هم در تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی در کشاورزی می توان مشاهده کرده هم در تعداد و سرمایه شرکت های ثبت شده کشاورزی و هم در طرح های تصویب شده بانک توسعه کشاورزی ایران *

علاوه بر این در سال ۱۳۴۸، ۲۲ درصد سرمایه گذاری های جدید طرح های تصویب شده بانک توسعه کشاورزی به طرح های دامداری و ۵۸ درصد به طرح های مرغداری و ۱۳ درصد به طرح های باغداری اختصاص داشت و بتدریج درصد بالاتری به طرح های کشت و صنعت و صنایع و خدمات وابسته حرکت کرد: تا سال ۱۳۵۴ از کل سرمایه گذاری جدید طرح های تصویب شده ۴۵ درصد به کشت و صنعت، ۹ درصد به صنایع وابسته و ۱۱ درصد به

مخارج تهیه طرح های توجیه فنی و اقتصادی و اجرائی بهره برداری از آب و خاک، کشاورزی و دامپروری و صنایع مربوط، پرداخت ۵۰ درصد هزینه های عملیات آبیاری و زهکشی و تسطیح برای کلیه طرح های تصویب شده و پرداخت ۲۵ درصد دیگر این هزینه ها بصورت وام، پرداخت ۶۰ درصد سرمایه گذاری صنایع جنگلی، دامپروری، مرغداری، بصورت وام، پرداخت کلیه هزینه حمل و نقل دام و طیور وارداتی از بندر ورود تا محل فعالیت مربوطه، و بسیاری کمکهای دیگر. علاوه بر این سرمایه بانک توسعه کشاورزی ایران از ۵ میلیارد ریال به ۱۰ میلیارد ریال افزایش یافت، حداکثر وام از ۲/۵ میلیون ریال به ۵ میلیون ریال افزایش یافت و نرخ بهره بانک از ۷ درصد به ۶ درصد کاهش یافت. ولی مهمترین اقدام دولت در زمینه برداشتن موانع از سرراه رشد سرمایه داری در کشاورزی طرح ایجاد قطب های کشاورزی است.

بنا بر جزئیات این طرح که قرار است بر حدود ۱/۴ میلیون هکتار از بهترین اراضی ایران (اراضی اطراف سد ها، شبکه های آبیاری و رودخانه های اصلی) اجرا شود، در حدود ۵۰ منطقه هریک از قطبهای کشاورزی اولاً کوچکترین واحد مجاز بهره برداری ۲۰ هکتار خواهد بود، واحد های کوچکتر باید سعی در تشکیل واحد های دسته جمعی و یکپارچه کردن زمینهای خود کنند. ثانیاً وزارت کشاورزی و منابع طبیعی سطح سرمایه گذاری را در هر ناحیه تعیین می کند. ثالثاً در مورد زارعینی که در اثر اجرای قانون اصلاح حاکم ارضی صاحب زمین شدند وزارت تعاون و امور روستاها خود اقدام به ایجاد شرکت سهامی زراعی یا تعاونی تولید در زمینهای آنها خواهد کرد. کلیه اشخاص که از اجرای ماده این قانون بنا به تشخیص وزیر کشاورزی و منابع طبیعی خود داری و یا تعلل کنند مطلقاً به فروش اراضی و مستغلات خود به وزارت کشاورزی و منابع طبیعی خواهند بود. وزارت کشاورزی و منابع طبیعی این زمین ها را تسطیح و یکپارچه کرده، در اختیار اشخاص و شرکتها می گذارد. ثانیاً برای اجرای طرح های توسعه کشاورزی و دامپروری اعلام نمایند می گذارد. علاوه بر ۱/۴ میلیون هکتار فوق الذکر، در تاریخ اردیبهشت ۱۳۵۶ دولت ۳/۴ میلیون هکتار از اراضی کشور را ملی اعلام داشته و ۲/۵ میلیون هکتار آن را به نام سازمان کشاورزی و منابع طبیعی به ثبت رسانید. اگر بخاطر بیاوریم که قریب ۸۲ درصد واحد های بهره برداری در ایران (بیش از ۲ میلیون خانوار دهقانی) کوچکتر از ۱۰ هکتار و قسمت اعظم از ۱۷ درصد ۱۰ تا ۵۰ هکتار نیز کمتر از ۳۰ هکتارند (چند صد هزار خانوار دیگر) مقیاس سطح دولت به جمعیت روستائی روشن می شود. بعید بنظر می رسد که توده های فقرزد در روستائی بدون مقاومت توده ای وسیع و شدید علیه دولت تن به چنین سرنوشتی بدهند. دولت نیز بنظر می رسد خود از عواقب این کار واهمه دارد. با وجود آنکه لایحه این طرح در سال ۱۳۵۲ تهیه و تصویب شد، تاکنون فقط در یک ناحیه (۱۴ هزار هکتار از اراضی مهاباد) بمورد اجرا گذاشته شده است.

خلاصه کنیم: در نتیجه برنامه اصلاحات ارضی دولت، از یک سو قشر وسیعی (قریب ۲/۵ میلیون خانوار از ۳/۵ میلیون خانوار روستائی) دهقان بی زمین و کم زمین بوجود آمده است که دائماً فقرزده تر می شود. زمین کافی حتی برای امرار معاش ندارد، مجبور به پرداخت نیمی از محصول بصورت اجاره به مالک است، مجبور به گاستن آبش به لابردن فرسایش خاک است. درصد خانوارهای بدون دام کوچک و بزرگ بالا رفته، تعداد متوسط دام خانوارهای صاحب دام کمتر شده، یعنی روهیمرفته تمام کشی که از طریق ترکیب دام و کشت خانوار دهقانی داشت اکود، مواد غذایی، پشم و غیره از دست رفته، خانوار دهقانی حتی المقدور می گوشت که معیشت خور و نهبری از زمین بدست آورد. بقیه سطح زندگی پائین تر، تشدید کار اعضای خانوار، بالا تر رفتن بدی های خانوار بویژه

به پیله وران و سلف خران. در چنین شرایطی حتی برای دهقانانی که زمین کافی هم دارند بهبود متد های کشت و در نتیجه بالا بردن باروری در هکتار صرف نمی کند، چنانچه امکان بسط سطح زیر کشت نباشد (که با وجود قشر وسیع دهقانان بی زمین و کم زمین از یک سو و عده مالکی از سوی دیگر، چنین امکانی نیست)، چنانچه امکان استخدام نیروی کار خانوار که ماشین جای آن را بگیرد نباشد (که در شرایط محدودیت بسط اشتغال صنعتی چنین امکانی نیست) برای خانوار صرف نمی کند که روشهای کشت را عوض کند و باروری کار را از این طریق بالا برد. حداکثر می گوشت که با باروری در هکتار از طریق تشدید کار اعضای خانوار بالا برد. با رشد جمعیت و افزایش نسبت جمعیت به زمین در حال تقریباً ثابت ماندن باروری در هکتار و یا حتی کاهش آن بعلت فرسایش خاک، حتی در این گروه از دهقانان نیز گرایش به کشت برای مصرف تقویت می شود. سایر مسائل نظیر عدم وجود اعتبار کافی و کم بهره ویدن بهره، مسائل بازاریابی و وجود واسطه های متعدد و عدم دسترسی وسیع به بذ و کود مشکلات دهقانان متوسط را نیز تشدید می کند.

در قطب دیگر روستا، زمانی که مالک بتواند نیمی از محصول دهقان را بصورت اجاره دریافت کند، انگیزه ای برای سرمایه گذاری در زمین ندارد، مگر آنکه نرخ متوسط سود در سایر رشته های تولید چنان پائین رود که صرف نظر کردن از چنین اجاره گزاف و تولید کاپیتالیستی کشاورزی را سود آور کند. سرمایه دار بدین ریشه ارضی نیز در این شرایط اجاره زمین و تولید کاپیتالیستی در کشاورزی را سود آور نخواهد دید. راه حل کاپیتالیستی این ساله را دولت در سلب مالکیت از تولید کنندگان خرده کشاورزی، اخراج توده های دهقانی از زمین ها و ملی کردن زمین ها و تحویل زمین های یکپارچه شده و تسطیح شده به سرمایه داران می جوید. گذشته از ساله ای که دولت در رابطه با مقاومت دهقانان علیه اخراج از زمین با آن روبرو خواهد شد، این اقدام در ذات خود حتی در چارچوب کاپیتالیستی ساله سرمایه گذاری در کشاورزی را حل نخواهد کرد. جمعیت اخراج شده همچنان مجبور به ماندن بر زمین است و این ساله سطح اجاره پیشا سرمایه داری را حتی بالاتر می خواهد برد و سرعت گرایش حرکت سرمایه به کشاورزی را کند خواهد ساخت. نه در زمین های بزرگ، نه در زمین های میانه و نه در زمین های کوچک در چنین شرایطی رشد عظیم نیروهای تولیدی میسر نیست.

در بخش سوم و نهایی این نوشته نتایج سیاسی این اوضاع را بحث خواهیم کرد.

الف - ر

یادداشت ها

- ۱- این جریان در چندین نوشته تحلیلی و فصل درباره آفریقا نشان داده شده است. از جمله این نوشته ها منابع زیرند:
C. Bundy, "The emergence and decline of a South African Peasantry," *African Affairs*, No. 71 (1972).
G. Arrighi, "Labour supplies in historical perspectives: A study of the proletarianisation of the African peasantry in Rhodesia."

۲- منبع کلیه آمار کشاورزی سال ۱۳۵۳، جداول "نتایج آمارگیری کشاورزی - مرحله دوم سرشماری کشاورزی ۱۳۵۳" است، مگر جزآن ذکر شود.

۳- احمد اشرف، مشخصات اقتصادی و اجتماعی نظام های بهره برداری کشاورزی در ایران، ۱۳۵۲ سازمان برنامه و بودجه.

۴- هوشنگ ساعدلو، بخشی پیرامین کار کشاورزی و طریق محاسبه کار در کشاورزی ایران، ۱۳۵۳، سازمان برنامه و بودجه *

۵- سیرامین در مورد کشاورزان یادآزمینی در سنگال با محاسبه ساعات کار و مخارج اضافی نشان می‌دهد که در شرایطی که یک امکان بسط سطح زیر کشت نباشد و یا امکان جذب نیروی کار جایگزین شده با ماشین خارج از تولید زراعی نباشد، تغییر روش کشت از سنتی به روشهای نوین و مکانیزه یا موجب پائین رفتن درآمد کشاورزی می‌شود و یا افزایش بسیار ناچیز است. وی همچنین متذکر می‌شود که سیاست حکومت سنگال مبنی بر اجبار کشاورزان در استفاده از ماشین‌های کشاورزی منجر به دو ساله شده است. در بررسی نواحی کشاورزان مجبور به کاهش سطح آیش شده‌اند و این موجب فرسایش سریع خاک و در عرض سال‌های آتی پائین رفتن باروری و درآمد خواهد شد. در برخی نقاط دیگر کشاورزان مجبور به تقلیل افراد خانوار مشغول به کار کشاورزی، فرستادن این افراد به نقاط شهری و افزایش بیکاری در شهرها شده‌اند.

Samir Amin, The Development Mechanisms of Groundnut Cultivation 1885-1970, UN African Institute for Economic Development and Planning, Dakar, 1970.

۶- رجوع شود به یادداشت ۲، جدول شماره ۳ *

۷- خلاصه گزارش برنامه توسعه اقتصادی و اجتماعی استان یزد، برنامه های پنجم و ششم، آذر ۱۳۵۴ *

۸- E.J. Hooglund, "The Khvushnashin Population of Iran," Iranian Studies, Vol. VI, Autumn 1973, No. 4, pp. 229-245.

۹- این مساله صرفاً محدود به کشورهای عقب افتاده نیست. منطق تولید برای رفع مستقیم نیاز، برخلاف منطق تولید برای حداکثر سود، تولید واحد‌های دهقانی را از نظر خود خانوار دهقانی در سطوحی با صرفه می‌نمایاند که سرمایه دار حتی تصور آن را هم نمی‌کند. مطابق

بحساباتی که در دهه ۱۹۵۰ در بلژیک شد، درآمد کشاورزان خرده حدود ساعتی ۱۴/۵ فرانک می‌افتد، حال آنکه حداقل دستمزد در صنایع ساعتی ۲۵ فرانک بود. محاسبات مشابهی برای آلمان غربی نیز نشان داده‌اند که درآمد کشاورزان خرده برابری پائین‌تر از دستمزد کارگران صنعتی است. با این وصف حتی در پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی "استقلال" تولید خرده کالائی و ظاهر مالکیت وسایل تولید اقتضای وسیعی از این گونه تولیدکنندگان را در کشاورزی نگه داشته است. از نظر کل نظام سرمایه داری وجود این اقتضای از تولیدکنندگان، نقش ویژه‌ای در رابطه با "انعطاف پذیری" ارزش ذخیره کار دارد. در دوره پس از جنگ جهانی دوم در طی دوران بسط اقتصادی سالهای دهه ۱۹۵۰ و اوایل ۱۹۶۰ حرکت جدیدی در جهت ریشه کن کردن این کشاورزان خرده از زمین و ترک مرکز تولید کشاورزی در بسیاری از کشورهای اروپای غربی رخ داد که فقط در رابطه با نیاز سرمایه به جذب اقتضای جدیدی از جمعیت درصفاً قابل درک است *

۱۰- رجوع شود به نوشته احمد اشرف (یادداشت ۳) صفحات ۳۲ الی ۳۵ *

۱۱- رجوع شود به Richard T. Antoun, "The Gentry of a Traditional Peasant Community Undergoing Rapid Technological Change: An Iranian Case Study," Iranian Studies, Vol. IX, No. 1, Winter 1976, pp. 2-21.

۱۲- گزارش مقدماتی مطالعه ساخت اجتماعی-اقتصادی مناطق روستائی سیستان و خاش، ۱۳۵۵. دانشکده علوم اجتماعی و تعاون *

۱۳- C.T. Thompson, "Impetus for Change: The Transformation of Peasant Marketing in Mazandaran, Iran," pp. 226-243, in Kh. Farmanfarmaian (ed.), The Social Sciences and Problems of Development, Princeton, 1976.





سفر هواکوفنگ به ایران و نظریه سه دنیا

انداخت ویدئوسپیله توجیهی برای ادامه همان سیاستها پیدا کرد، اگر ماثو تمام فرصت طلبیهای بورکراسی مسکورا بگذردن خروشچف انداخت و توجیهی برای ادامه همان سیاستها پیدا کرد، حالا هم گویا عده ای خیال دارند همه کاسه کوزه ها را بر سر هواکوفنگ، و "تسه دنیا" او، بشکنند، و با اینکار طرفداری از همان سیاستهایی را، که ضیافت مشترک شاه - هواکوفنگ فقط پرده کوچکی از آنست، دوباره توجیه کنند!!

در این باره می باید چند نکته را یادآوری کرد. اولاً اینکه تسه دنیا فرق ماهوی با سایر تزهائی که بورکراسی دول کارگری از بدو پیدایش خود، برای توجیه سیاستهای ضد انقلابیش بیرون داده ندارد. مگر تزه انقلاب مرحله ای استالین، بورژوازی کشورهای عقب مانده را انقلابی نمی داند؟ مگر بر اساس همین تئوری نبود که چیان کای چک، قصاب پرولتاریای شانگهای را رهبر انقلاب چین معرفی کردند و او را با عضویت بین الملل کمونیستی پذیرفتند؟ مگر بر اساس همین تئوری بر سینه قوام السلطنه، سگ دربار رضا شاه نشان ضد امپریالیست نیافتند؟ مگر تحت عنوان نقش مترقی آلمان در اروپا نبود که استالین دست هیتلر را فشرده و با او قرار داد عدم تجاوز امضاء کرد؟ مگر تئوری دوا رویای استالین، که اروپا را بدو قسمت فاشیستی و "دمکراسی مترقی" تقسیم می کند و با این چشم - بندی نقش زالوهای امپریالیستی مانند چرچیل و روزولت را در صحنه جهانی مترقی و حتی انقلابی معرفی می کند، چه فرقی با تسه جهان دارد؟

اندکی تفکر بساذگی نشان می دهد که سیاستهای فرصت

اخیراً شاهد رسیدن یکی دیگر از ثمرات تلخ استالینیسم، ثمرات تلخ سوسیالیزم در یک کشور بودیم. تئوری سه دنیا عاقبت پای هواکوفنگ، نخست وزیر و صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست چین را به دربار جلاد مردم ایران باز کرد. در شرایطی که جنبش آزادیبخش مردم ما اوج بیسابقه ای گرفته، و در شرایطی که این جنبش در زیر سرنیزه های قداره بندان لجام گسیخته باند پهلوی بهرحمانه قصابی می شود، و وقاحت جنایات رژیم بجائی رسیده که حتی جیمی کارتر و جیم کلاهان هم سعی می کنند تلگرام های پشتیبانی خود از محمدرضا پهلوی را مخفی نگه دارند، هواکوفنگ دست خون چکان جلاد ایران را بگرمی فشرده و در ضیافتی مشترک در دربار او بسلامتی بقای سلطنت ننگین پهلوی جام خود را بالا برد! زهی بیشرمی!

باشد که این وقاحت چشم اپوزیسیون چپ ما را بیشتر باز کند، کسانیکه مدام در باره "سیاستهای ضد خلقی شوروی" داد سخن می دهند و طرفداران بورکراسی مسکورا خائن وضد خلقی می دانند ولی در باره بورکراسی پکن مهر سکوت بر لب زده و همکاری با طرفدارانش را جایز می شمارند. و خوشبختانه بنظر می رسد گرایشها - ثی در این جهت از هم اکنون پیدا شده اند. ولی به همین زودی نغمه های فرصت طلبانه ای، که تازگی هم ندارد در این رابطه اینجا و آنجا بلند شده اند: کار هواکوفنگ را باید از ماثو جدا کرد. سبب این سیاستها تسه دنیا ست. تسه دنیا ربطی به ماثو ندارد، مال جناح هواکوفنگ است. و غیره و ذلك. اگر خروشچف تمام کثافتکاریهای بورکراسی مسکورا بگردن استالین

☆ ☆ ☆ پکن به آرایش نظریه سه دنیای خود می پردازد

نوشته: لیو یو مایتان

بینایی و انزوای ارتجاعی جان سخت، می بایست در دوران های گوناگون تاریخ، با تعام کسانیکه در پرتو مسائل ضروری و عملی می توان با آنها اتحاد بست، متحد شود.*
از دیدگاه رهبری چین، متعاقب انحطاط اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دیگر استفاده از مقوله " اردگاه سوسیالیستی" جایز بشمار نمی رود.* مطابق این سند، پیدایش سه دنیای یعنی (۱) "دو ابر قدرت امپریالیستی" اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا، (۲) کشورهای پیشرفته و (۳) کشورهای سوسیالیستی و ملت های تحت ستم که قربانیان استثمار امپریالیستها هستند، بخنوان واقعیتی جدید می بایست شناخته شود.*

سند مزبور به تحلیل جداگانه ای از هر يك از سه دنیا پرداخته و برای اثبات اینکه اتحاد جماهیر شوروی نیز يك کشور امپریالیستی است، دلایل زیر را ارائه می دهد:

الف) شوروی در جستجو و کسب سود در کشورهای دیگر است. اگر چه، در مقایسه با آمریکا، سود کمتری عایدش می شود.* منبع این سود "کمک های اقتصادی"، "مساعدت های نظامی" و "خرید به بهائی نازل و فروش به بهائی گزاف" در دادوستد با کشورهایی است که از کمکهای آن برخوردار می شوند.*

ب) از طریق "فعالیت های کاملن" شوروی به فعالیتهائی مشابه با آنچه که امپریالیست های آمریکائی از طریق شرکت های چند - ملیتی و دیگر ابزارهای تهاجی انجام می دهند، اقدام می کند.*

ج) شوروی بیش از آمریکا در کشورهای دیگر دارای پایگاههای نظامی و نیروهای مسلح است (برای مثال در چکسلواکی و انگولا). نکته مهمتر اینکه، اتحاد جماهیر شوروی "امپریالیزم حریص تر" بوده و "خطرناک ترین منشاء جنگ جهانی است"، و دلائل آن از اینقرارند:

جانشینان مائو همچنان سیاستی را که مبارزات کارگران و توده های تحت ستم در سرتاسر دنیا را تابع دفاع از امتیازات قشر بورژوازی حاکم در چین قرار می دهد، دنبال می کنند.*

نظری تقسیم جهان به سه بخش که در سال ۱۹۷۴ توسط مائو ارائه شده بار دیگر در سال ۱۹۷۷ در يك سری از اسناد چین از نو تکرار شد.* عناوین این اسناد از اینقرارند:

"سوسیال - امپریالیزم شوروی، خطرناک ترین منشاء جنگ جهانی"، "نظریه تقسیم سه جهان صدر مائو ادای سهمی بزرگ به مارکسیزم - لنینیزم است" و "سوسیال - کللیالیزم شوروی خود را افشاء می کند". مقالات اول و آخر در RED FLAG ظاهر شد و مقاله دوم بقلم سردبیران PEOPLE'S DAILY به رشته تحریر درآمد. است (متن هر سه مقاله به ترتیب در شماره های ۲۹، ۴۵ و ۴۹ PEKING REVIEW نیز چاپ شده است).*

میراث "نظری" مائو

مقاله "نظریه تقسیم جهان صدر مائو..." تا به امروز نظام دارترین کوشش در بنای پایه ای نظری، و توضیحی سیاسی بر این بینش مائوئیستی بوده است.* برای مثال در این مقاله می خوانیم:

"نظریه سه دنیای صدر مائو، واقعیت های عینی مبارزه طبقاتی در عرصه جهان امروز را بطور علمی و به اجمال بیان می دارد... "بورژوازی بین المللی هرگز يك کلیت یکپارچه نبوده و نمی تواند باشد.* جنبش بین المللی طبقه کارگر در اثر نفوذ طبقات بیگانه، انشعابات بی پایانی را تجربه کرده است.* پرولتاریا در مبارزه اش در عرصه جهانی، برای بسط نیروهای مترقی، جلب نیروهای

(۱) شوروی به مقابله با نیروی امپریالیستی بزرگ، دیرتر از ایالات متحده بپا خاسته است *

(۲) "... از آنجائیکه سوسیال - امپریالیزم شوروی از نظر قدرت اقتصادی نسبتاً در سطح پائین‌تری قرار دارد، لذا برای توسعه خود عمدتاً می‌بایست بر قدرت نظامی و تهدیدات جنگی خود تکیه نماید *

(۳) نظام اقتصادی آن کشور " سرمایه داری انحصاری - دولتی " بوده بدون آنکه در دیگر کشورهای امپریالیستی همثاتی داشته باشد *

(۴) "... به منظور لاف زدن و فریب مردم کشورهای دیگر از اعتبار و شخصیت لنین بهره گرفته و درفش سوسیالیزم را برمی - افرازد *

بدین ترتیب، هرگاه دوا بر - قدرت را " بدون آنکه تمایزی بین آن دو قائل شویم، با یک چوب بزنیم " دچار اشتباهی بزرگ خواهیم شد. در مبارزه علیه دوا بر - قدرت، نقش اصلی بر عهده توده های دنیای سوم است. چرا که آنها " اکثریت قابل ملاحظه جمعیت جهان " را تشکیل می دهند، به ظالمانه - ترین شکل استثمار شده و در حادثه ترین شکل علیه آند و به مبارزه پرداخته اند *

انقلاب در اروپا در دستور روز قرار ندارد

از زمان پایان جنگ جهانی دوم تا به امروز، مبارزه رهائی بخش ملی در دنیای سوم تعمیم یافته و " برای دوران تاریخی نسبتاً طولانی " وزنه قاطعی خواهد داشت. امروزه از آنجائیکه جنبش های کارگری در " دنیای اول و دوم " از عهده ایفای نقش قاطعی بر نمی آیند بنابراین تکالیف اولیه آنها حمایت و پشتیبانی از مبارزات توده های دنیای سوم است. در سند مزبور می خوانیم: "... بطور کلی در حال حاضر، در اثر خیانت قشر حاکمه در روسیه، در اثر اشاعه ایدئولوژی تجدید نظر گرایی، و در نتیجه انشعابات در توده های طبقه کارگر، جنبش های انقلابی طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری پیشرفته در مرحله اتحاد گروه ها و انباشت قدرت نیستند. در این کشورها هنوز شرایط انقلابی برای تسخیر فوری قدرت دولتی وجود ندارد *

در مبارزه علیه استیلا گرایی، امروزه دنیای دوم آن نیروی است که می توان با آن متحد شد. "... در واقع امروزه سوسیال - امپریالیزم شوروی آشکارا خطر مهمتری برای کشورهای اروپای غربی است. بنا بر این بدون آنکه " استثمار شدید کشورهای دنیای سوم " توسط کشورهای دنیای دوم و " استیلا ی دنیای دوم بر این کشورها " به گونه فراموشی بیفکیم، ضروری است تمایزی نیز قائل شویم. از آنجمله، شناخت نیاز " شعار دفاع از استقلال ملی " برای کشورهای دنیای دوم است *

سند مزبور ادعا می کند که جنگ اجتناب ناپذیر است و تا زمان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در شوروی و آمریکا کمالات اجتناب ناپذیر خواهد بود. لیکن این امکان نیز وجود دارد که با بهم زدن برنامه کار ابر - قدرت ها، این تعارض را بتوان به تعویق انداخت. و اینکار بسود چین خواهد بود. چرا که "... ما به دوران صلحی طولانی نیازی نبریم داریم. "... جنگ فاجیع عظیم و جهانی که به بار خواهد آورد. هم چنین تحولات عظیمی به ارمان می آورد. ... و نیز این احتمال وجود دارد که کل ساختار امپریالیزم کاملاً سرنگون شود *

مبارزه علیه جنگ باید بر جبهه واحدی استوار باشد که در آن جبهه، کشورهای امپریالیستی و پرولتاریای بین المللی همراه

با کشورهای دنیای دوم و سوم به مبارزه مشترکی علیه جنگ پرداخته و هرگونه سیاست تشنج زدائی با سوسیال - امپریالیزم، که خطر عده جنگ بشمار می آید، میبایستی طرد شود *

در جستجوی بازگفت از مارکس و انگلس

سر دبیران PEOPLE'S DAILY، در کوشش خود برای نشان دادن حقانیت نظریه هایشان به یک سری از بازگفتها از آثار کلاسیک مارکسیستی متوسل می شوند. ادعای آنها که عقایدشان مبنی بر نظرات مارکس، انگلس و لنین است فاقد جزئی ترین پایه ای است. اکثر بازگفت هایی که از مارکس و انگلس بازگو شده است تنها این واقعیت ساده را ثابت می کند که آندو مسئله اهمیت مبارزه رهائی بخش ملی، عمدتاً در موارد مشخص لهستان و ایرلند را کاملاً بدرستی درک کرده بودند. تنها بازگفتی که با مسئله مطروحه در مقاله ارتباطی دارد، بازگفتی است از انگلس که احتمال یک جنگ تهاجمی تزار روسیه علیه آلمان را مورد بحث قرار می دهد: " به اطلاع دولت می رسانیم که هر آینه چنانچه فرصت لازم به ما داده شود و رفتاری شایسته با ما بعمل آید، ما آماده آن هستیم که حمایت خود را از دولت در مبارزه علیه دشمن خارجی اعلام داریم، ولی تنها زمانی حاضر به انجام این عمل خواهیم بود که دولت به جنگی دست زند که بدون استثناء تمام شیوه ها منجمله شیوه انقلابی را بکار گیرد. ... آن هنگام که بقا و حیات ملت در خطر باشد، نکته حائز اهمیت برای ما دفاع از موقعیت و دستاورد هایی که به نقد بدست آورده ایم و حفظ و نگهداری آنها برای آینده است. " [نامه انگلس به ببل، مجموع آثار مارکس و انگلس، جلد ۳۸ صفحات ۱۶۳ - ۱۵۹] در این بازگفت، انگلس مسئله امکان وقوع جنگی را که در آن آلمان دارای اهدافی امپریالیستی نبوده بلکه حیات آن کشور در مخاطره خواهد بود مطرح می سازد، جنگی که در عین حال خطر توقف توسعه " جنبش سوسیالیستی در اروپا به مدت بیست سال " را نیز در بر دارد. چنین جنگی رخ نداد. (بطور کلی بسیار نا محتمل بود که در این چنین جنگی، آلمان بورژوازی دارای اهداف امپریالیستی نمی بود.) واقع آنکه در حدود چند دهه بعد، زمانی که شعله های جنگ بین آلمان و روسیه مشتعل شد هر یک از دو کشور متخاصم دارای اهدافی بودند که از سرشت امپریالیستی آندو سرچشمه می گرفت. ادامه دهندگان راه واقعی مارکس و انگلس کشورهای امپریالیستی خود و اهداف امپریالیستی آنها را محکوم کرده و به مبارزه وسیعی علیه آنها بپا خاستند *

آیا این اصلاح طلبان نبودند که لنین به مبارزه علیه آنها برخاست؟ اصلاح طلبانی که جملاتی شبیه PEOPLE'S DAILY را در کشورهای خود بکار گرفته بودند تا به اثبات رسانند که کشورشان با " مسئله تامین و حفظ استقلال ملی مواجه بوده ... و طبقه کارگر با مسئله حفظ دستاوردهائی که به نقد به آن دست یافته بود، روبروست *

لنین پیشاپیش احتمال وقوع جنگ های ملی در عصر امپریالیزم را به کنار نهاده بود، و حتی نوشت که اگر جنگ سال ۱۹۱۴ فقط به مخاصماتی ما بین صربستان و اتریش، و یا ما بین بلژیک و آلمان محدود می گشت در آنصورت مواضع جنبش کارگری میبایست حمایت از کشور ضعیف تری که مورد تهاجم امپراطوری قرار می گیرد باشد. لیکن یکبار دیگر این مسئله فقط یک احتمال فرضی بیعی بود که هیچگاه به واقعیت نپیوست *

سر دبیران PEOPLE'S DAILY بکرات به بازگفت هایی از اسناد دومین کنفره بین الملل کمونیست متوسل می شوند. لیکن آنها فراموش کرده اند که در تترهای درباره مسئله ملی و مستعمراتی

که توسط این کنگره اتخاذ شده بود ، از جمله چنین آمده است که : "کل سیاست بین الملل کمونیست در باره مسئله ملی و مستعمراتی می بایستی عمدتاً بر پایه اتحاد کارگران و توده های زحمتکش تمام ملیت ها و کشورهای در یک مبارزه انقلابی مشترک برای سرنگونی زمینداران و بورژوازی مبتنی باشد" (ت ۴) .

هم در مقاله لنین و هم در اسناد دویین کنگره ، کشورهای مستعمره و تنزیه شده ای نظیر ایران ، ترکیه و چین و کشورهای مغلوبه نظیر آلمان در یک دسته بندی قرار دارند . کاملاً واضح است که این دسته بندی صرفاً آزمون گرا و ناشی از برخورد رپیدار - های گوناگون بوده است . جنگ های جهانی اول و دوم بخشی نشان دادند که آلمان بسرعت توانست نقش خود را همچون یک کشور امپریالیستی از سر بگیرد .

استالین ، حلال مشکلات

مهم تر آنکه ، لنین و دیگر رهبران بلشویکی ، در عین اینکه از موقعیت جدید برای مانور دادن جهت اقدامات دیپلماتیک نظیر پیمان RAPALLO بهره می گرفتند ، لیکن آنان هرگز در صد دایجاد جبهه واحدی ما بین اتحاد جماهیر شوروی و آلمان مغلوب برنهادند . آنان هیچگاه در باره تکالیف انقلابی پرولتاریای آلمان مهر سکوت بر لبان خود نزدند ، بلکه این نکته همواره در دستور روز کنگره های بین الملل کمونیست قرار داشت .

نویسندگان مقاله همچنان به گلچین کردن نقل قول ها ادامه می دهند . آنها در ضمن دوبار گفت از استالین را هم بازگو کرده اند . یکی از آن دو در سال ۱۹۳۹ نوشته شده و در رابطه با ویژه گیهای آلمان ، ایتالیا و ژاپن بمثابة کشورهای مهاجم و بریتانیای کبیر ، فرانسه و آمریکا بمثابة کشورهای غیر مهاجم است . آن دیگری مربوط به سال ۱۹۴۲ بوده و اختلاف ما بین ائتلاف ایتالیا - آلمان از یکسو و انگلیس - شوروی - آمریکا از سوی دیگر را بازگو می کند . از قرار معلوم صیادان مشتاق بازگفت های ما در آن ۱۹۴۲-۱۹۳۹ ، یعنی دوران انعقاد پیمان آلمان - شوروی را به بخته فراموشی سپرده اند .

بهر حال ، اینگونه در مقابل هم قرار دادن کشورهای مهاجم و غیر مهاجم ، بر ماهیت طبقاتی کشورهای شرکت کننده در آن ائتلاف سرپوش گذاشت ، ظاهری زیبا بدان داد و راه را برای کنفرانس های تهران ، پتسدام و یالتا و تقسیم جهان به مناطق تحت نفوذ باز کرد .

افزون آنکه ، مقاله این تر استالین را که در آخرین کتاب وی آمده است نیز مطرح می کند : " اجتناب ناپذیری جنگ ما بین کشورهای سرمایه داری همچنان بقوت خود باقی است . " این تنزی است سست ، چرا که وجود کشورهایی که سرمایه داری در آنها بیرون شده موافق به مراتب پیچیده تر برای عریان شدن این چنین تعارضات ، در مقایسه با شرایط قبل از جنگ جهانی دوم ، فراهم آورده است . و نیز این تز که - امکان وقوع جنگ بین کشورهای سرمایه داری بر مراتب بیشتر از امکان وقوع جنگ بین کشورهای سرمایه داری و کشورهای کارگری است - یوضوح و بر مراتب سست تر است .

آیا اتحاد جماهیر شوروی امپریالیست است ؟

اولین وعده ترین استدلال بکار رفته ، برای اینکه نشان داد

شود که اتحاد جماهیر شوروی يك کشور امپریالیستی است کاملاً بی پایه است . بر خلاف ایالات متحده آمریکا و کشورهای "دنیای دوم" ، که پکن همپای با آنها به پایکوبی و دست افشانی مشغول است ، شوروی از طریق صدور سرمایه به سود دست نمی یابد . سند خود نیز از اشکال ویژه ای از استثمار صحبت می کند . لیکن این اشکال در برگیرنده تاسیساتی که شوروی مالک آنها باشد ، نیست . مثلاً کارخانجات و تاسیساتی که شوروی در هند بنا کرده است در مالکیت هند است . این صحیح است که پس از جنگ شرکت های مشترکی بهیژه در پاره ای از کشورهای اروپای شرقی تاسیس شد که شوروی در آنها سهم بود . در پاره ای موارد این قبیل شرکت ها هنوز هم وجود دارند . در دوران پس از جنگ بحث های شدیدی علیه این اقدامات ، علی - الخصوص از جانب کمونیست های یوگسلاوی ابراز شد . لیکن ایمن شرکت ها موقتی و از چشم انداز بسیار محدودی برخوردار بودند . نمی توان ادعا کرد که آنها بیان نیاز لایفک اقتصاد شوروی بودند . واقعیت آنست که امکان انحلال شرکت های مشترک ، بدین آنکه کوچکترین تاثیری بر اقتصاد شوروی داشته باشند ، وجود داشت . و این نیز صحیح است که شوروی در مناسبات خود با کشورهای دیگر ، از طریق مبادله با برابر کالا توانسته است که به تحصیل سود بپردازد . این واقعیت از اینجا ناشی می شود که در تحلیل نهائی ، بازار جهانی سرمایه هنوز مکانیزم تعیین کننده و نهائی است . لیکن شوروی حتی در داد و ستد هایش با کشورهای در قلمرو نفوذش به صدور مواد خام پرداخته و کالا های صنعتی وارد می کند و بدین ترتیب بهای مبادله نابرابر را می پردازد .

افزون آنکه ، اتحاد جماهیر شوروی با پاره ای از کشورهای قرارداد های دراز مدتی منعقد کرده که موجب تثبیت بهای مواد خام برای دورانی طولانی و به نفع کشورهای صادر کننده شده است (مثلاً قرارداد شکر با کوبا) .

کلیه این حقایق بیانگر آنست که تا چه اندازه قیاس بین فعالیت های " مشترک المنافع سوسیالیستی " و شرکت های چند - ملیتی بی پایه و دلخواهی است . این بدان معنی نیست که مسکو ، کاکمکون و " ابزارهای " دیگری نظیر پایگاه های نظامی و اشغال نظامی را بعنوان وسائلی برای حفظ استیلایش بر دیگر کشورهای " برادر " بکار نمی گیرد .

لیکن نظریه پردازان چینی هیچگاه موفق نشده اند نشان دهند که شباهت بین استیلا گرائی " دوا بر - قدرت " با زتاب همانسانی ساختارهای اجتماعی - اقتصادی دو کشور شوروی و آمریکا است .

هر آینه اگر سرمایه داری در شوروی احیا شده بود ، امکان بسیاری می بود که فراشد بازگشت آن را بتوان در غالب واژه های بسیار دقیق تری توضیح داد . لیکن هیچ يك از اسناد چینی تاکنون موفق به انجام این امر نگردیده اند . و بهمین دلیل هم با دو تضاد مهم دست بگیربان شده اند . آنها تاریخ انحطاط اتحاد جماهیر شوروی را سال ۱۹۵۶ یعنی زمان مرگ استالین اعلام می دارند . در ضمن برای اثبات انحطاط شوروی به پدیدارهایی اشاره می کنند که قبلاً در زمان حکومت استالین نیز ظاهر شده بود . در عین آنکه تاکید می کنند که کارگران تنها از طریق قهر انقلابی قادر خواهند بود که قدرت را تسخیر نمایند ، لیکن حتی در همین سند مورد بررسی ، به این بینش اعتقاد دارند که سرمایه داری بطور تدریجی و " رفریستی " می تواند احیا شود !

تمجید از فرانسه بخاطر " ماموریت متمدنانه "

پکن برای مقابله با " استیلا گرائی شوروی " ، اتحاد بزرگتری ما بین دنیای دوم و سوم را فرامی خواند . رهبری چین هیچگونه درنگی در ادامه تا به آخر منطق این موضع را جایز ندانسته



نقش پلیس ایکه هر يك از این دو کشور در مناطق نفوذ خود بعهده دارند سخنی بعبان نرفته است. پر واضح است در اثنايیکه چین به تمجید وستایش از پهلوی جلاد پرداخته و پاره ای از حرکات دولت تهنزل را در مسیر مساعد ارزیابی می کند، بسیار دشوار خواهد بود که به تقبیح آنان نیز بپردازد.

همانطوریکه اشاره شد، چین خود را در دنیای سم جای می دهد. شاخص عمده برای این تقسیم بندی ماهیت طبقاتی دولت چین نبوده بلکه عقب ماندگی انکشاف اقتصادی چین در مقایسه با "کشورهای ثروتمند" است. افزون آنکه، سند مزبور مشخص نمی کند که دیگر کشورهای سوسیالیستی کدامند؟ در حال حاضر رهبری چین علاوه بر سه کشور هندوچین، کره شمالی را نیز در این گروه قرار می دهد. در رابطه با کشورهای اروپائی شرقی، ارزیابی آنان تغییر پذیرتر است. آلبانی هنوز کشوری سوسیالیستی است ولی خطر آن وجود دارد که هرگاه مناسباتش با چین بیشتر و رو بخامت گراید تنزل مقام یابد. از سوئی دیگر این امکان وجود دارد که بازگشت رسمی یوگسلاوی به جرگه کشورهای سوسیالیستی مورد تصویب قرار گیرد. چند سال پیش، از رومانی بعنوان يك کشور سوسیالیستی نام برده می شد. چنین تغییرات سریع و دلخواهی در حذف و یا شامل نمودن کشورهای جرگه اردوگاه سوسیالیستی از منافع و نیازهای لحظه ای رژیم پکن ناشی می شود.

ایراد این تحلیل که کشورهای "جهان دوم"، کشورهای هائی که در انواع عملیات نو-استعماری درگیرند، نظیر بریتانیای کبیر، فرانسه، و جمهوری فدرال آلمان، را می توان به جبهه واحدی علیه "استیلا گرائی" جلب نمود، در این است که ماهیت طبقاتی و نقش واقعی این کشورها را مخفی می کند. فراموش کردن این نکته که کشورهای ژاپن، آلمان غربی، بریتانیای کبیر و دیگر کشورهای مشابه، ارکان نظام دنیای امپریالیستی را تشکیل می دهند، تنها از کاربرد انحرافی، گمراه کننده و تمرکز بر مفهوم "دشمن اصلی" ناشی می شود.

بدیهی است که يك کشور کارگری مجاز است که حداکثر سعی خود را بکند تا از تضادهای مابین امپریالیستها سود جھد. لیکن دشمنان را بجای متحدان معرفی کردن، بر تقسیم بندی طبقاتی سرپوش نهادن، برای مذاکرات با کتیف ترین ارتجاعیون نظیر نیکسون، اشتراس، فانفانی و ساکارنبرو پیش قدم شدن، مسئله کاملاً متفاوتی است. ترغیب مستحکم تر شدن بازار مشترک، که منعکس کننده گرایش بسوی تمرکز سرمایه است، و تشویق نیرومندتر

و آشکارا به تمجید مداخلات مستقیم نظامی يك قدرت امپریالیستی یعنی فرانسه، به حمایت از رژیم ارتجاعی موبوتو در زئیر برخاسته است. به مضی که در زمان حمله نیروهای موسوم به ژاندارم های کانائگانی اتخاذ کرده اند توجه کنید. در شماره ۶ ژوئیه ۱۹۷۷

PEKING INFORMATION چنین آمده است:

"زمانیکه در اثر تحریکات شهری، کشور زئیر مورد حمله مزدوران قرار گرفت فرانسه و چند کشور دیگر اروپای غربی کمک های نظامی و لجستیکی خود را از زئیر دریغ نریتند. بدین ترتیب، ملاحظه می شود که گرایش اتحاد بین اروپای غربی و آفریقا برای مقابله با استیلا گرائی تقویت شده است."

بار دیگر کلیه استدلالات بر پایه این تمثیل انتزاعی مبتنی است که اتحاد جماهیر شهری مهاجم ترین قدرت هابوده و "خطرناک ترین منشأ جنگ جهانی است." با طرح چند پرسش ابتدائی بسادگی می توان به مقابله با این استدلالات پرداخت. چه کسی از زمان جنگ کره تا جنگ ویتنام منشأ همه تخاصمات نظامی بود؟ چه کسی آشکارا علیه دولت کارگری در کوبا به اقدامات تهاجمی دست زد؟ چه کسی به حمایت از خطرناک ترین منشأ جنگ در خاور میانه یعنی دولت صهیونیستی اسرائیل می پردازد؟

چگونه بر پایه "نظریه های" موجود مائوئیستی می توان توضیح داد که در تمام تخاصمات مهم سال های اخیر، نظیر ویتنام و کره، اتحاد جماهیر شهری جانب آنهایی را گرفت که مائوئیستها خود آنها را "کشورهای سوسیالیستی" ملحوظ می دارند؟ (که شامل کوبا، حداقل در زمان تهاجم امریکا به آن کشور نیز می شود.) چگونه بر پایه این نظریه ها می توان کمک های حیاتی و با ارزش شهری به کوبا و ویتنام که همواره مورد تاکید این دو کشور بوده است را توضیح داد؟

نشان افتخار برای موبوتو!

با توجه به وقایعی که در آنگولا و زئیر رویداد آیا می توان به مقابله با این حقایق آشکار پرداخت؟ بدنبال رویدادها در آنگولا، چه کسی منکر این واقعیت می تواند باشد که اتحاد جماهیر شهری محرک اصلی جنگ نبوده، بلکه فقط به یاری نظامی یکی از دو نیرو متخاصم برخاست؟ بکلام دقیق تر، چگونه می توان طراح حمله به زئیر را شهری دانست و موبوتو را قهرمان مبارزه برای استقلال کشور اعلام کرده و بر گردش نشان افتخار آویخت؟

شالوده بنای تفهیک - سیاسی مائوئیست ها این است که گوهر و خطوط کلی عملکرد و سمت گیری ملیت های تحت ستم آفریقا، آسیائی و آمریکای لاتین، در صحنه مبارزات سیاسی بین المللی در طول ۳۰ سال اخیر انقلابی و مترقی بشمار می رود.

بدین ترتیب، نظریه پردازان ما هرگونه تحلیل مشخص از شیوه های کشورهای مستعمره از آن طریق استقلال خود را بدست آوردند، را به کنار می نهند. جنگلی این کشورها، صرف نظر از اینکه استقلال خود را از طریق مبارزات طولانی و بسیج توده ها و یا توسط مانورهای استعماری از بالا باز یافتند انقلابی بشمار می آیند. بوکاسا هم تراز بابومدین و یاسا مورا مائل هم تراز بیا هوفرت بونگی قلند می شوند. و نیز به وجود طبقات حاکمه داخلی در این کشورها آن چنان برخورد می شود که توگوئی عامل درجه دوم می محسوب می گردند.

جلاد تهران، چندان هم بد نیست!

مثلاً به وابستگی های مابین امپریالیزم امریکا و طبقات حاکمه در کشورهای برزیل و ایران هیچگونه اشاره ای نشده و یادرباره

شدن پیمان نظامی اتلانتیک که صرفاً برای حفظ "دنیای آزاد" یعنی نظام سرمایه داری جهانی تأسیس شده است، مسئله کاملاً متفاوت دیگری است.

بهر حال، یکی از منفی‌ترین نتایج ناشی از تحلیل‌های اشتباه از دنیای دوم و بینش رهبران چین از "جبهه واحد علیه استیلا طلبی"، کم بها دادن آشکار به نقش و نیروی جنبش‌های کارگری در دنیای اول و دوم است. موضع سند در این باره بسیار روشن است. مقاله PEOPLE'S DAILY بی پروا ریه‌د هائی را که از سال ۱۹۶۸ تا کنون در اروپای غربی بوقوع پیوسته است به بوته فراموشی سپرده. مدتهاست که مطبوعات چینی فراموش کرده اند که خود در رابطه با وقایع ده سال ۱۹۶۸ چه نوشته بودند.

مطبوعات چینی چنانکه بایسته است، مبارزات عظیم اجتماعی - سیاسی در ایتالیا را که به مدت یک دهه آن کشور را به لگزه درآورده است، مورد تحلیل قرار نداده اند. در رابطه با اسپانیامواضعی افراطی اتخاذ کرده و اهمیت رویدادهای پرتغال را به حداقل ممکن رسانیدند. و تنها نسبت به مانورهای "سوسیال - امپریالیزم شوروی" از خود اظهار علاقه نشان می دهند. در سند مورد بررسی، که هدفش ارائه جمع بندی جامعی است طبقه کارگر در اروپای غربی را بسادگی بدیده اغماض گرفته و در عوض نویسندگانش سعی دارند که نشان دهند که از هیچگونه چشم انداز انقلابی در غرب خبری نیست.

آن زمان که مجادله ما بین احزاب کمونیست چین و شوروی آغاز شد، پکن، مسکورا متهم به پیروی از سیاست سازش با امپریالیزم آمریکا می نمود. امروزه پکن نه تنها "دنیای دوم" بلکه ایالات متحده را نیز متهم به آن می کند که برخوردی زیاده از حد ملایم با شوروی دارد. مثلاً تنگ - سیاهو - پینگ در مصاحبه ای در شماره ۲۴ - ۲۳ اکتبر لوموند چنین گفت:

امید است که در تلاش برای نابودی نقشه جنگ عمومی توسط شوروی، تمام جهان، دنیای سوم، دنیای دوم و حتی دنیای اول، ایالات متحده آمریکا به یکدیگر ملحق شوند.

در این مورد، در تجزیه و تحلیل‌های رهبران چین تا پیوستگی آشکاری بچشم می خورد. اگر این صحیح است که اتحاد جماهیر شوروی در اثر انحطاط به جرگه اردوگاه امپریالیستی پیوسته است - بزم رهبران چین که مدعی وقوع این "تراژدی تاریخی" هستند - و نیز بزم همین رهبران اگر این هم صحیح است که در تاریخ سی ساله اخیر جنبش کارگری در کشورهای سرمایه داری هیچگونه غلظت و آثار برخاست مشاهده نشده است، در اینصورت بسیار دشوار خواهد بود که برای آن خوش بینی غرضی که هواکوفت در گزارش خود به یازدهمین کنگره حزب کمونیست چین ابراز داشت، بتوان پایه و اساسی یافت، برای نمونه او گفت که اوضاع بین المللی "نه تنها خویست" نه تنها نسبتاً خویست. بلکه کاملاً خویست.

کاملاً خوب". بهر حال، همه این سازگاریها و تضادهای موجود در تحلیل‌ها رهبران چین نیابتی ما را در جهتی سوق دهد که تداوم ایدئولوژیک و شالوده واقعی بداعت‌های نظری مائوئیستی را از نظر بدور بداریم. در نقل قول‌های بیشمار از مائو و استالین که بدوران هف متفاوتی تعلق دارند، بازتاب عناصر تداوم را می توان مشاهده کرد. این تداوم عبارتست از کاربرد بیش "دشمن اصلی" بشکل کلی مکانیکی و با محتوایی فرصت طلبانه، همراه با شیوه های استالینستی نظریه سازی که صرفاً هدف آنها توجیه مانورهای تجربی است.

آن زمان که رهبران چین برای پاسخگوش به منتقدین خود، پیوژه مدافعین ارتدوکس استالینیزم یعنی آلبانی، اتحاد استالین با کشورهای امپریالیستی را خاطر نشان می سازند، جای پای محکمی دارند. تداوم بین آنها و استالین تنها به فرمول‌های ایدئولوژیکی

و یا روش کار خلاصه نمی شود. این حقیقت مسلم همچنان بقوت خود پابرجاست که چین چه در دوران مائو و چه پس از مائو، هم چون اتحاد جماهیر شوروی در دوران استالین و پس از او، منافع جنبش‌های کارگری و توده های استثمار شده جهان را تحت الشعاع منافع حکومت خود و نیازهای حفظ موقعیت و امتیازات قشر بوروکرات حاکم قرار می داده است. از این روست که مثلاً چین به تئوری سوسیالیزم در یک کشور همچنان وفادار باقی مانده است.

سفر نیکسون چه نکته ای را نشان داد ؟

تغییرات در سمت گیری در سیاست بین الملل چین که در پاره ای موارد به اتخاذ مجدد مواضع دوران های پیشین، اگر چه به شیوه ای بی نظام تر و با تداومی کمتر منجر گشت در تحلیل نهائی نتیجه چرخش سیاست امپریالیزم آمریکا در سال ۱۹۷۰ بود. واشنگتن مجبور گردید که به واقعیت چین جدید تن در داده و برنامه ای را که بمدت بیست سال تا آن زمان تعقیب می نمود، رها سازد. آمریکا راه را برای توافقات سیاسی و اقتصادی گشود و در صدد برآمد که زمینه شرایط هم زیستی کما بیش پایداری را فراهم نماید.

رهبری مائوئیستی به این گشایش عکس العمل بسیار مساعدی از خود نشان داده و سعی در توسعه آن نیز کردند. مثلاً دعوت غیر منتظره نیکسون به پکن در زمانی که امپریالیزم آمریکا به شدیدترین حملات طبعی و نظامی دست زده بود. هدف پکن از تمام اصلاحات ایدئولوژیکی بعدی، در چارچوب این سمت گیری جدید، که به اتخاذ نظریه تقسیم جهان به سه دنیا انجامید، نه تنها تشنج زدائی بلکه سازش در مقیاس وسیع است. رهبران چین امید دارند که اگر موفق به جلوگیری از جنگ نشوند دستکم بتوانند آن را به تاخیر اندازند تا چین قادر گردد که زمان لازم برای تقویت پایه های اقتصادی کشور را بدست آورد.

بهای راه اشتباه

کسانی که می پندارند سیاست چین، صرفنظر از شیوه - نظریه هائی که برای توجیه سیاست های خود طرح می کند، آنچنان هم فاجعه انگیز نیست، کاملاً در اشتباهند.

اولاً، تعارضات ما بین چین و شوروی (نباید فراموش کرد که مسئولیت آن برای مدتی طولانی به عهده بوروکرات های مسکو بود) در گذشته فرصت های بسیاری برای مانور دادن در اختیار امپریالیزم قرار داد. این امر امروزه هم صادق است.

ثانیاً، تمرکز آتش حملات چین بر شوروی بطور خود بخود به معنای تضعیف مبارزه علیه امپریالیزم آمریکا است.

ثالثاً، سمت گیری در جهت سازش های قابل ملاحظه سیاسی با کشورهای سرمایه داری "دنیای دوم"، ناگزیر برای طبقه کارگر در کل این منطقه حائز اهمیت نتایج منفی به بار می آورد. هم چنین سازش با مپوتوها، نویریها و بر خورد مشتمل کننده با پهلوشه بدون نتایج وخیم نبوده است.

اگر جهت گیری ها بیش از حد اتخاذ شده توسط پکن جامه عمل بپوشند، کار سرسخت ترین دشمنان طبقه کارگر و توده های زحمتکش آسان شده و به مبارزات علیه امپریالیزم و سرنگونی سرمایه داری صدمات جبران ناپذیری وارد خواهد شد و مواعی جدی بر سر راه این مبارزات بوجود خواهند آمد. این نکات واقعیتی است که با هیچگونه ایهامی نمی توان آنرا تغییر داد. □



با ترکیب بحران نظام امپریالیستی و بحران استالینیزم انشعاباً و شکل بندی های جدیدی در جنبش جهانی کمونیستی در حال تکوین است. یکی از مهمترین این انشعابات اخیر در احزاب کمونیست است که به کمونیسم اروپائی شهرت یافته اند. دو مقاله زیر به تجزیه و تحلیل ریشه های تاریخی و مسائل و بحث های کنونی این احزاب اختصاص دارند.

بحران استالینیزم و کمونیسم اروپائی

استالینیزم

انقلاب جهانی سوسیالیستی از ضعیف ترین حلقه زنجیر امپریالیستی در جنگ جهانی اول یعنی از روسیه عقب مانده آغاز گشت. تفاد های انفجار پذیر جامعه، تزاری در جنگ جهانی اول به نهایت شدت و حدت خود رسید و شرایط عینی برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی تحت رهبری حزب بلشویک فراهم شد. اما انقلاب روسیه تنها بمنزله پیش درآمد انقلاب اروپا قابل تصور بود. از نظر بلشویکها انقلاب روسیه نیروی محرک انقلاب در اروپا بشمار می رفت و انقلاب اروپا شرط مبرم برای پیشروی انقلاب در روسیه، بدون گسترش انقلاب در اروپا روسیه عقب مانده قادر به ساختن سوسیالیسم نبود. اگر چه متعاقب انقلاب اکثر دیری نپایید که شرایط انقلاب در آلمان بارور شد و مبارزات انقلابی توده های اروپا شعله ور گشت ولیکن خیانت احزاب سوسیال دمکرات که نقش حفظ سلطه سرمایه داری و سرکوب جنبش انقلاب را از عهد دهه ۱۹۲۰ شدند چشم انداز گسترش سریع انقلاب اکثر را از میان برد. اوضاع نا مناسبی که پس از خاتمه جنگ داخلی در روسیه بوجود آمد بتدریج فرآیند سیاسی جدیدی را پدید آورد. اگر چه سرمایه داری احیا نشد ولیکن انزوای انقلاب و از میان رفتن بهترین پیشگامان طبقه کارگر در جنگ داخلی و شرایط اسف بار فقر، حشاش، رکود و عقب ماندگی اقتصادی موجب سرخوردگی، انفعال و غیر سیاسی شدن توده ها گشت. بوروکراتیزه شدن دولت شوروی که بصورت از میان رفتن کنترل دمکراتیک کارگری در سوراها، جدائی و استقلال هر چه بیشتر دستگاه دولتی از طبقه کارگر و شکل گیری قشر ممتازی متشکل از کارگردانان امور اداری و اقتصادی ظاهر شد برآیند مستقیم تشدید انفعال سیاسی توده ها در طی دهه ۱۹۲۰ بود. بوروکراسی از طریق کنترل تولید افزونه اجتماعی امتیازات مادی ویژه ای را صاحب می شد و بدین وسیله دامنه نفوذش در همه سطوح اقتصادی و سیاسی گسترش یافت. مبارزه پیگیری در داخل حزب توسط لنین و سپس اپوزیسیون چپ علیه سیاستهای جناح استالین که از لحاظ عینی بیانگر منافع بوروکراسی بود ضرورت پذیرفت ولیکن تثبیت شرایط انزوای انقلاب (بخصوص شکست انقلاب دوم چین و پیروزی فاشیسم در آلمان) و انفعال روز افزون طبقه کارگر و بوروکراتیزه شدن پایه های حزب سرانجام به شکست اپوزیسیون چپ و تسلط کامل بوروکراسی در حزب کمونیست منجر شد.

کمونیسم اروپائی عنوان گرایشی است که طی دهه ۷۰ در احزاب توده ای کمونیست کشورهای سرمایه داری شکل یافته و پس از یک سلسله کشمکشهای سیاسی و انشعابات سازمانی هم اکنون بصورت جریان غالب سیاسی در این احزاب درآمده است. کمونیسم اروپائی بهیچوجه پدیده ای اروپائی نیست. افزون بر احزاب کمونیست ایتالیا، فرانسه، اسپانیا، بریتانیا و سوئد، برخی از احزاب غیر اروپائی چون حزب کمونیست ژاپن، استرالیا و مکزیک در زمره احزاب کمونیست اروپائی بشمار می روند. در مقابل آنها احزاب کوچکتري که فاقد پایه های وسیع توده ای هستند مانند حزب توده و حزب کمونیست آمریکا، پرتغال، گامکان بصورت احزاب سنتی استالینیستی باقی مانده اند. وجه مشترک احزاب کمونیست اروپائی در برابر گرایش سنتی استالینیست در دو جهت گیری کلی خلاصه می شود:

۱- برخلاف گرایش سنتی استالینیست که همواره و در همه شرایط تابع بی چون و چرای سیاست حزب کمونیست شوروی بوده است، احزاب کمونیست اروپائی در پرتو تئوری سوسیالیسم در یک کشور داعی راه ملی به سوسیالیسم و استقلال سیاسی از کرولیس می باشند و تحت فشار مبارزه طبقاتی برخی از اشکال اختناق موجود در شوروی و کشورهای اروپای شرقی را مورد انتقاد علنی قرار می دهند.

۲- کمونیسم اروپائی با رد مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا و با تأیید سیاست گذار سالمیت آمیز به سوسیالیسم پراتیک سازش طبقاتی احزاب کمونیست را پس از سالها در سطح برنامه نیز قریوله کرده است.

فراسوی این وجه مشترک، احزاب کمونیست اروپائی بهیچوجه گرایش همگونی را تشکیل نمی دهند و هر کدام بنا به شرایط ملی خود دارای سیاستهای ویژه و متفاوتی هستند. کمونیسم اروپائی که ریشه های تاریخی اش در تئوری سوسیالیسم در یک کشور و در سیاست "جبهه خلق" احزاب استالینیستی است برآیند اجتناب ناپذیر منطق درونی نظام استالینیستی و بیانگر اضمحلال سیاسی و ایدئولوژیک احزاب کمونیست در شرایط تشدید بحران استالینیزم و تشدید تضاد های طبقاتی در کشورهای سرمایه داری غرب است. شناخت کامل این پدیده تنها با بررسی دلایل پیدایش و از هم پاشی جنبش استالینیستی و بررسی شرایط کنونی مبارزه طبقاتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری میسر است.

بورکراسی استالینیستی با حفظ مالکیت اشتراکی بر وسایل تولید پایه های قدرت خود را از طریق انهدام کامل دموکراسی کارگری، سرکوب همه حقوق دموکراتیک و تبدیل حزب کمونیست و شوراهای کارگری به ابزاری جهت حفظ قدرت و منافع بورکراسی تثبیت کرد. پدیده استالینیزم بدین ترتیب بصورت نظام یکپارچه و کنترل مطلق که بورکراسی بر دستگاه دولتی، اقتصاد و جامعه شوروی اعمال می کرد بوجود آمد.

سوسیالیزم در یک کشور

با انحطاط بورکراتیک دولت شوروی بین الملل سوم که پس از اضمحلال کامل بین الملل دوم در جنگ جهانی اول، به عنوان نیروی رهبری انقلاب جهانی تشکیل شده بود به ابزاری جهت حفظ منافع بورکراسی شوروی در سطح جهانی تبدیل شد. بورکراسی استالینیستی با استفاده از تشکیلات مرکزی بین الملل و از طریق تصفیه های سازمانی و با استفاده از نفوذ مادی خود، احزاب کمونیست را مهره های مطیع سیاست خود در سازش با سرمایه داری جهانی کرد. وزنه و نفوذ این احزاب در جنبش های کارگری بشكل نیروئی درآمد که جهت اعمال فشار بر طبقات حاکمه برای تسهیل دیپلماسی کرملین بکار می رفت. در جنبش کارگری استالینیزم عنوان گرایی شد که سیاست خود را در مبارزه طبقاتی تابع منافع بورکراسی شوروی قرار می داد.

تئوری سوسیالیزم در یک کشور که پس از مرگ لنین بتدریج تئوری رسمی همه احزاب بین الملل سوم شد در تجدید سازماندهی و جهت گیری جدید بین الملل نقش عمده ای را ایفا کرد. بنا به این تئوری اتحاد شوروی بخودی خود واجد شرایط لازم و کافی برای ساختن جامعه سوسیالیستی است و اگر از دخالت نظامی و اعمال فشار سیاسی و اقتصادی قدرتهای امپریالیستی مصون باشد بدون پیروزی انقلاب در کشورهای پیشرفته صنعتی قادر به ساختن جامعه سوسیالیستی در مرزهای خود خواهد بود. با تأیید این تئوری نقش احزاب کمونیست دیگر پیشبرد انقلاب در بخش های مختلف انقلاب جهانی بشمار نمی رفت. اکنون وظیفه اساسی آنها تبعیت از نیازهای دیپلماتیک کرملین جهت تسهیل ساختن سوسیالیزم در شوروی بود. و از آنجا که انقلاب جهانی برآیند دراز مدت نظریه اقتصادی و سیاسی شوروی برای امپریالیزم محسوب می شد، لذا مبارزه طبقاتی در همه جا می باید تابع فرآیند ساختن سوسیالیزم در شوروی قرار می گرفت. در عمل تئوری سوسیالیزم در یک کشور ابزار توجیه مقام فرماندهی حزب کمونیست شوروی در بین الملل بود و آموزش لازم را به کادرهای احزاب کمونیست برای پذیرش سیاستها، مانورها و گردش های چپ و راست کرملین می داد.

بورکراسی استالینیستی، از آنجا که فاقد هرگونه ماهیت مستقل طبقاتی است، ناگزیر منافع مادی و سیاستهای سازشکارانه خود را با تجدید نظرگرایی در تئوریهای مارکسیستی و تحسین پوشش ایدئولوژیهای شبه مارکسیستی پنهان می کند. تئوری سوسیالیزم در یک کشور پایه ایدئولوژیک استالینیزم و اساساً بیانگر ماهیت محافظه کارانه بورکراسی شوروی است. براتیک ناشی از این تئوری در تضاد با شالوده های عینی بین الملل که بر اساس واقعیت انقلاب جهانی و رابطه دیالکتیک مابین دفاع از دولت شوروی و پیشبرد انقلاب در سایر بخش های مبارزه طبقاتی پایه گذاری شده بود قرار می گرفت و در دراز مدت از هم پاشی بین الملل کمونیست را اجتناب ناپذیر می کرد.

هر چند که در آغاز بورکراسی های احزاب کمونیست همه از لحاظ مادی و سیاسی به بورکراسی شوروی وابسته بودند و از سیاستهای کرملین تبعیت می کردند ولیکن در دراز مدت آنها با کسب نفوذ و پایه در جنبش های توده ای کشورهای خود صاحب منافع

مادی و سیاسی مستقلی می شدند که در بسیاری از موارد با منافع بورکراسی شوروی در تضاد قرار می گرفت. تأیید سیاست سوسیالیزم در یک کشور امکان آن را دربرداشت که در شرایطی معین احزاب کمونیست با پیروی از "راه ملی به سوسیالیزم" از مدار سلطه سیاست های کرملین که بگونه ای روزافزون نه تنها با منافع طبقه کارگر بلکه با منافع تشکیلات بورکراتیک این احزاب نیز تضاد پیدا می کرد خارج شوند. زیرا بقول تروتسکی "اگر امکان تحقق سوسیالیزم در یک کشور اصولاً موجود باشد، آنگاه این تئوری را می توان نه تنها بعد از تسخیر قدرت بلکه حتی قبل از آن نیز باور داشت. اگر سوسیالیزم در چارچوب مرزهای ملی روسیه عقب مانده قابل تحقق باشد دلایل بیشتری وجود خواهد داشت که در آلمان پیشرفته نیز تحقق پذیر باشد. فردا رهبران حزب کمونیست آلمان اقدام به تبلیغ این تئوری خواهند کرد... پس فردا نه تنها حزب کمونیست فرانسه خواهد رسید و این آغاز از هم پاشی کمیتن در جهت سوسیال پاتریوتیزم خواهد بود."

تبعیت بی چون و چرای احزاب کمونیست از بورکراسی شوروی تنها در شرایط تسلط مطلق سیاسی و مادی حزب کمونیست شوروی بر بین الملل می توانست ادامه یابد، شرایطی که راهی جز فرمانبرداری برای احزاب کمونیست باقی نمی گذاشت. پیروزی انقلاب چین و یوگسلاوی پس از جنگ جهانی دوم شرایط منور را تغییر داد و گرایشهای گریز از مرکز را در نظام استالینیستی تقویت کرد. دیری نپائید که نظام یکپارچه استالینیستی در هم فرو ریخت و نظامی چند مرکزی جای آنرا گرفت. ریشه از هم پاشی بین الملل کمونیست که رسماً توسط استالین در ۱۹۴۲ به عنوان هدیه ای به کشورهای "دموکراتیک" امپریالیستی منحل شد (ریشه تاریخی کمونیسم اروپائی از همان آغاز در تئوری سوسیالیزم در یک کشور مستتر بود).

سیاست سازش طبقاتی (جبهه خلق)

بورکراسی استالینیستی شوروی ماهیتی دوگانه دارد. از یکسو چون متکی بر مالکیت جمعی بر وسایل تولید است از نظام اشتراکی در شوروی در مقابل قدرتهای امپریالیستی دفاع می کند. از سوی دیگر چون موقعیت ممتاز و قدرت خود را در اثر انزوای انقلاب و انفعال سیاسی توده های شوروی بدست آورده است در حفظ و تثبیت این شرایط می کوشد.

سیاست همزیستی مسالمت آمیز با امپریالیزم از این دوگانگی بورکراسی ناشی می شود و بیانگر منافع محافظه کارانه است. از آنجا که پیشرفت انقلاب جهانی قادرست پروتکل های شوروی را بار دیگر به تحریک سیاسی درآورد و پایه های قدرت بورکراتیک را متزلزل گرداند بورکراسی استالینیستی به سیاست سازش با امپریالیست برای تقسیم جهان به نواحی مختلف نفوذ سیاسی روسی آورد و احزاب کمونیست را به حفظ شرایط موجود از طریق اعمال فشار بر بورژوازی و مهار کردن مبارزات انقلابی توده ای موظف می کند.

کنگره هفتم بین الملل در ۱۹۳۵ بر استراتژی سازش طبقاتی مهر تأیید نهاد. بورکراسی شوروی که با پیروزی هیملر در آلمان به وحشت افتاده بود جهت مقابله با فاشیسم احزاب کمونیست را به ائتلاف با بخشهای "مترقی" و "دموکراتیک" امپریالیزم (جبهه خلق)، شرکت در حکومت های بورژوائی و کنار گذاشتن برنامه و مبارزه مستقل انقلابی فرا خواند. سیاست جبهه خلق که محور اصلی برنامه استالینیزم در مبارزه طبقاتی بوده است در همه موارد (انقلاب دوم چین، جنگ داخلی اسپانیا، به انقیاد تضعیف و سرکوب بی دریی مبارزات انقلابی طبقه کارگر و به سردی گمی و سرخوردگی توده های مبارز منجر شده است و در شرایط تشدید تضاد های طبقاتی تناسب نیروها را جهت ضربه نهائی از ارتجاع آماده کرده است. صرف نظر از چرخش چپ برخی از

احزاب کمونیست در سالهای ۱۹۴۱-۱۹۴۹ (دنبال معاهده استالین - هیتر) و سالهای ۱۹۴۹-۱۹۶۹ (جنگ کره) که در پی روی از سیاست کرملین صورت گرفت استراتژی کلی احزاب استالینیست از زمان تأیید سیاست جبهه خلق به بعد، مانند استراتژی احزاب سوسیال دموکرات فریمنی و ضد انقلابی بوده است *

اگر چه اتخاذ سیاست جبهه خلق توسط احزاب کمونیست در تبعیت کامل از کرملین و در شرایط وابستگی مادی و سیاسی این احزاب به بوروکراسی شوروی صورت گرفت ولیکن پی روی از این سیاست فرآیند مستقلی را به همراه داشت که بعدها از کنترل کرملین نیز خارج شد. همانطور که تئوری سوسیالیسم در یک کشور ریشه ملی گرائی احزاب کمونیست است سیاست جبهه خلق نیز ریشه سوسیال دموکراتیزه شدن آنها را تشکیل می دهد. پراتیک فریمنی و سمت گیری پارلمانی در دراز مدت تشکیلات احزاب کمونیست را بیشتر و بیشتر در جامعه بورژوازی انگیزه می کرد. گسترش وزن این احزاب در نهاد های بورژوا - دموکراتیک - پیروزی در کسب کرسی های پارلمانی، شرکت در حکومت های بورژوازی و اشغال روز افزون عناصه عالی رتبه در اتحادیه ها و سازمانهای تسود می - امتیازات مادی سرشاری را برای احزاب کمونیست بوجود می آورد. انباشت این امتیازات منافع مادی مستقلی را شکل می داد. بالا رفتن از پلکان دولت بورژوازی که ابتدا ابزار کسب نفوذ این احزاب جهت اعمال فشار بر طبقات حاکمه برای تسهیل دیپلماتی کرملین بود بتدریج منطق مستقلی پیدا می کرد و به استراتژی مستقلی برای حفظ و گسترش منافع مادی تشکیلات حزبی تبدیل می شد. این وابستگی روز افزون به دستگاه بورژوازی روند سوسیال دموکراتیزه شدن احزاب کمونیست را تقویت می کرد و امکان سرپیچی از بوروکراسی شوروی را در مواردی که منافع [بورژوا-دموکراتیک] این احزاب در تضاد با سیاستهای کرملین قرار می گرفت بوجود می آورد. حتی در دهه ۱۹۳۰ می توان اشکالی از این نافرمانی ها را نام برد. برای نمونه در سال ۱۹۳۹ یخش مهمی از نمایندگان پارلمانی حزب کمونیست فرانسه و از جمله چند تن از اعضای کمیته سیاسی حزب با اعتقاد پیمان استالین - هیتر مخالفت کرده و برخی از آنها به اردوگاه بورژوازی پیوستند. چرخش های چپ کمینترن در سالهای ۱۹۴۱-۱۹۳۹ و سالهای ۱۹۴۹-۱۹۵۳ نیز ضربات مهمی بر پیکر احزاب توده ای کمونیست وارد آورد که به قیمت تضعیف پایه های توده ای آنها تمام شد *

با وجود همه این فشارها احزاب کمونیست در مجموع عواملی مطیع سیاست کرملین در چرخش های مذکور باقی ماندند زیرا هنوز از لحاظ مادی، سیاسی و ایدئولوژیک به تنها حزب کمونیستی که بر مسند قدرت سیاسی قرار داشت وابسته بودند. عضو گیری این احزاب کماکان بر اساس پیوند مادی و سیاسی آنها با کرملین و مقام ولای حزب کمونیست شوروی و کیش شخصیت استالین "رهبر کیبر پرولتاریای جهان" صورت می گرفت. کادرهای سازمان تبعیت از چرخش های سیاست استالین را همبستگی با انقلاب اکثر و دفاع از تنها دولت کارگری موجود در مقابل فاشیسم و ارتجاع تلقی می کردند *

بحران استالینیسم

در سالهای ۱۹۴۵-۱۹۴۸ استالینیسم بخانه نظام حکومتی بوروکراسی شوروی ابعاد جدیدی یافت و به اوج نفوذ و اقتدار خود رسید. بوروکراسی شوروی پس از مدتی تردید و تاخیر روابط سرمایه - داری را در کشورهای اروپای شرقی بشیوه بوروکراتیک - نظامی و از نو ساخت و در حالیکه از شکل و تحرک توده ها جلوگیری می کرد دستگاه بوروکراتیکی مشابه با دولت شوروی در این کشورها بوجود

آورد که تحت انقیاد و کنترل مستقیم کرملین قرار گرفت. ولیکن شرایطی که به پیدایش و تثبیت نظام استالینیستی منجر شده بود - شرایط انزوای انقلاب اکثر، شکست های پی در پی طبقه کارگر در سطح جهانی، انفعال سیاسی پرولتاریای شوروی و عقب ماندگی مفرط اقتصادی شوروی - سرعت و با قدمتهائی محکم در حال تغییر بود. پیروزی انقلاب یوگسلاوی، چین، ویتنام و کوبا، پیشرفت عظیم اقتصادی شوروی، مبارزات ضد بوروکراتیک طبقه کارگر در کشورهای اروپای شرقی، تحرک سیاسی پرولتاریای شوروی و اوج گیری مجدد مبارزات انقلابی در کشورهای امپریالیستی هر کدام بنوعی پایه های عینی استالینیسم را تضعیف کردند و بحرانی فراگرفته در نظام استالینیستی بوجود آوردند *

بحران استالینیسم که از سال ۱۹۴۸ به بعد از یک سوبشکل ناتوانی احزاب کمونیست در کنترل مبارزات توده ای و از سوی دیگر بشکل کشمکش های ما بین این احزاب نمایان شده است دربرگیرنده عوامل بهم پیوسته زیر است:

۱- انشعاب استالین - تیتو (۱۹۴۸) انشعاب مائو - خروشف (۱۹۶۰) پیروزی انقلاب چین و یوگسلاوی تنها بخاطر سرپیچی مائو و تیتو از سیاستهای استالین، که بنا به سازش های خود با امپریالیسم خواستار حفظ سلطه سرمایه داری در این کشورها بود، ممکن شد. تبعیت از سیاستهای استالین نه تنها به شکست جنبش انقلابی منجر می شد بلکه حکم خود کشی احزاب کمونیست چین و یوگسلاوی را نیز همراه داشت. این احزاب ناگزیر سیاستهای مستقلی برای هدایت جنبش توده ای و کسب پیروزی نهائی اتخاذ کردند و از این طریق پایه های مادی و سیاسی مستقلی بدست آوردند. اگر چه آنها هیچگاه از دایره ایدئولوژی استالینیستی خارج نشدند و خود سیستمهای بوروکراتیک مشابهی در چین و یوگسلاوی سازمان دادند ولیکن بخاطر نقش شان در انقلاب اعتبار و نفوذ عظیمی پیدا کردند. تاجاییکه در انتظار توده ها پیروزی انقلاب و دستاورد های آن نتیجه سیاستهای مستقل رهبری این احزاب بشمار می رفت و نه برآمد دخالت های نظامی یا سیاسی رهبری شوروی. از این طریق احزاب چین و یوگسلاوی بر خلاف احزاب کمونیست اروپای شرقی که از لحاظ مادی و سیاسی سراپا به سکو وابسته بودند، استقلال سیاسی نیرومندی کسب کردند، بطوریکه کوششهای کرملین جهت انقیاد یا تعویض رهبری این احزاب در تضاد با پایه های مادی و سیاسی آنها قرار گرفت و از اینرو به شکست محکوم شد. انشعاب استالین - تیتو در ۱۹۴۸ (انشعاب خروشف - مائو در ۱۹۶۰ شکافهای عمیقی در نظام استالینیستی بوجود آورد و گرایشهای گریز از مرکز را در آن تقویت کرد. احزاب چین و یوگسلاوی هر کدام راه مستقل خود را به سوسیالیسم در پیش گرفتند و فرآیند از هم پاشی و تجزیه نظام استالینیستی به مجموعه ای از احزاب کمونیست - ملی آغاز شد *

ک- بحران سیاسی بوروکراسی شوروی در کشورهای اروپای شرقی

اوج گیری مبارزات توده ای علیه نظام بوروکراتیک در این کشورها و افتراق روز افزون منافع بوروکراسی های ملی که برای حفظ سلطه بوروکراتیک خود در شرایط متفاوت ملی از سیاست های مختلف و گاه متضادی پیروی می کنند منجر به تحولات عظیم اجتماعی و بحرانی و شکافهای عمیقی در احزاب کمونیست کشورهای بلوک شرق شده است [آلمان شرقی در ۱۹۵۳، مجارستان و لهستان در ۱۹۵۶، چکسلواکی در سال ۱۹۶۸، لهستان در ۱۹۷۰ و ۱۹۷۲] ساختار ضعیف تر دستگاه بوروکراتیک در این کشورها و تحرک بیشتر طبقه کارگر که برخلاف پرولتاریای شوروی هیچگاه با ابعاد اختناق استالینیستی دهه ۳۰ سرکوب نشده است پایه های قدرت بوروکراسی را چنان سست می کند که در شرایط بحرانی کرملین تنها با مداخله نظامی قادر به تثبیت نظام بوروکراتیک است. (مجارستان ۱۹۵۶، چکسلواکی ۱۹۶۸) *

۳- تأثیر اشعاب تیتو - استالین و مانو- خروشچف در احزاب کمونیست اروپای شرقی * برخی از این بورکراسی‌ها (به‌ویژه در رومانی و آلبانی) توانستند با استفاده از تضادهای یکن، مسکو و یلگارد استقلالی نسبی از کرملین بدست آورند * نظام چند مرکزی جدید فضای مانور بیشتری به احزاب کمونیست می‌داد *

۴- استالین زدائی در اتحاد شوروی
بیشرفت عظیم اقتصادی شوروی پس از جنگ جهانی دوم نیازها تکنیکی و اداری جدیدی را ایجاد می‌کرد * پس از مرگ استالین حفظ نظام شدیدا متمرکز پلیسی - سیاسی دوران استالین بکری بورکراسی شوروی در دراز مدت غیر معقولانه می‌نمود * اقدامات و اصلاحاتی جهت کاهش تمرکز اقتصادی و سیاسی و گسترش پایه‌های قدرت در میان لایه‌های بالای بورکراسی صورت گرفت * بورکراسی استالینیستی برای حفظ سلطه خود در مقابل مبارزات و اعتراضات ضد بورکراتیک و در شرایط بیداری روز افزون طبقه کارگر ناگزیر به دادن امتیازاتی شد * ولیکن تحدید ترور و اختناق وحشیانه دوران استالین و فرآیند استالین زدائی که در کنگره ۲۰ حزب کمونیست شوروی با انتقاد خروشچف به کیش شخصیت استالین و به برخی از جنایات فجیع او آغاز شد نه تنها نتوانست از مبارزات روشنفکران، دانشجویان، اقلیتهای ملی و کارگران علیه بورکراسی جلوگیری کند بلکه با رد مقام رهبری گذشته حزب اعتبار بورکراسی شوروی را در مجموع بشدت کاهش داد و فضای بیشتری برای مبارزات ضد بورکراتیک گشود * مبارزات ضد بورکراتیک در اروپای شرقی نیز در رادیکالیزه کردن توده‌های شوروی سهم مؤثری داشته است *

۵- تضعیف نفوذ کرملین در احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری *
فرآیند استالین زدائی در شوروی و اتحادیه حیثیت از تیتو در ۱۹۵۵ افسانه لغزش ناپذیری استالینیزم را در انتظار کاردها و مبارزین احزاب کمونیست باطل کرد * قیامهای ضد بورکراتیک کارگری در اروپای شرقی، اشعاب مانو- خروشچف در ۱۹۶۰ و مداخله نظامی شوروی در چکسلواکی در ۱۹۶۸ و ناچیزی کله‌های شوروی به انقلاب ویتنام اعتبار مسکو را بخوابه " مرکز رهبری انقلاب جهانی" برای پیشگامان طبقه کارگر در سطح جهانی از میان برد * تحت فشار آگاهی این پیشگامان بسیاری از احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری مداخله نظامی شوروی در چکسلواکی را محکوم کردند *

۶- تأثیر انقلاب کوبا در کاردهای احزاب کمونیست (بویژه در آمریکای لاتین) *

انقلاب کوبا در عمل ثابت کرد که پیروزی انقلاب توسط رهبریهایی که ریشه ایدئولوژیکی استالینیستی ندارند ممکن است * چه گوارا با تأکید لزوم گسترش انقلاب برای دفاع از کوبا مثال ارزنده‌ای در مقابل تئوری سوسیالیزم در یک کشور برای مبارزان احزاب کمونیست برجا نهاد *

کمونیسم اروپایی

پیدایش کمونیسم اروپایی که بلوکه‌ای جدا ناشدنی با عوامل فوق پیوسته است ابعاد بحران استالینیزم را به احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری نیز گسترش داده است و مرحله جدیدی از گرایشهای گریز از مرکز در جهت ملی‌گرایی احزاب کمونیست را آغاز کرده است *

در سالهای گذشته احزاب توده‌ای کمونیست با تبلیغ راه ملی به سوسیالیزم و براساس استراتژی رفرمیستی‌شان پایه‌های مادی و سیاسی مستقلی بدست آورده اند که تکیه‌گاه‌شان را در مقابل فشارهای مسکو تشکیل می‌دهد * این احزاب شیوه عضوگیری و آموزش کادرهای خود را بیشتر و بیشتر بر پایه سیاستهای ملی و

مستقل خود قرار داده‌اند تا برپایه " تئوریت آهنین رهبری کرملین " که از نظر پیشگامان پرولتاریا اعتبار بسیار کاهش یافته است * برخلاف دهه‌های ۳۰، ۴۰ و ۱۹۵۰ آنها دیگر تابع بی‌چون و چرای سیاست‌های بورکراسی شوروی نیستند و خط مشی‌شان در درجه اول بیانگر منافع مادی و سیاسی سازمانهای خود-شان است * کرملین نیز دیگر قادر به اعمال تئوریت بر این احزاب، تعیین سیاست و یا تعویض رهبری‌شان نیست و ناچار به قبول استقلال سیاسی آنهاست *

۱

انتقاد ملی کمونیسم اروپایی از اختناق استالینیستی در شوروی و کشورهای اروپای شرقی، که با محکوم کردن مداخله نظامی شوروی در چکسلواکی (۱۹۶۸) آغاز شد، و ارزیابی انتقادی‌اش از تاریخ گذشته اتحاد شوروی و طرفداری‌اش از نظام چند حزبی در اروپای غربی همه عمدتاً بازتاب رشد آگاهی ضد بورکراتیک پیشگامان طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری است که برخلاف دهه‌های ۳۰، ۴۰ و ۵۰ هم‌اکنون تحت تأثیر بحران استالینیزم کم‌وبیش به انحطاط بورکراتیک دولت شوروی و به جنایات استالینیزم واقف شده‌اند * در این شرایط احزاب توده‌ای کمونیست برای حفظ پایه‌های توده‌ای خود در طبقه کارگر و بکری پیروزی‌های انتخاباتی ناگزیرند خود را از اجحافات استالینیستی مبرا کرده و تصویر دموکراتیکی از مواضع خود ارائه دهند * ولیکن انتقاد آنان از شرایط خفقان در شوروی و کشورهای اروپای شرقی بسیار محدود است (به‌یچوجه از نظام چند حزبی و از انتقال قدرت بدست شوراها یا کارگران دفاع نمی‌کنند) زیرا نه می‌خواهند کرملین را بیش از اندازه تحریک کنند و نه می‌توانند نظامی را که خود در گذشته بر آن صحنه می‌نهادند یکسره رد کنند * نظام بورکراتیک داخل احزاب کمونیست اروپایی خود محدودیت شدیدی بر انتقاد آنان از دستگاه خفقان کشورهای کارگری قرار می‌دهد *

۲

استقلال سیاسی کمونیسم اروپایی از مسکو با استقلال سیاسی احزاب چین و یوگسلاوی که پس از تسخیر قدرت دولتی از کرملین اشعاب کرده‌اند تفاوت کیفی مهمی دارد * خصوصیت برجسته کمونیسم اروپایی روند سوسیال دموکراتیزه شدن آن است * البته استراتژی رفرمیستی احزاب کمونیست به‌یچوجه پدیده جدیدی نیست * این احزاب سالهاست که با پراتیک رفرمیستی خود در عمل از سلطه سرمایه دفاع کرده‌اند و بارها در شرایط بحران انقلابی نظام سرمایه داری را از خطر نابودی نجات داده‌اند * از این نظر، تأیید سیاست گذار مسالمت آمیز به سوسیالیزم و رد لزوم دیکتاتوری پرولتاریا در سطح برنامه سرانجام تضاد مابین پراتیک روزمره رفرمیستی و برنامه سفتی این احزاب را حل کرده و برنامه را با پراتیک روزانه منطبق نموده است *

با این همه رد لنینیزم و تأیید استراتژی رفرمیستی در سطح برنامه نشانگر مرحله جدیدی از رفرمیسم احزاب کمونیست است که ناشی از تعمیق روند سوسیال دموکراتیزه شدن آنها در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ می‌باشد * برخلاف دهه‌های ۳۰، ۴۰ و ۵۰ که پراتیک رفرمیستی احزاب کمونیست گاه و بیگاه جای خود را به سیاستهای چپ‌گرایانه‌ای متناسب با چرخش‌های چپ کرملین می‌داد، از پایان جنگ سرد تاکنون استراتژی این احزاب در انطباق کامل با سیاست همزیستی مسالمت آمیز مسکو یکسره رفرمیستی و بدون هرگونه چرخش چپ بوده است * برخلاف کاردهای دوران گذشته که در جنبش ضد فاشیسم مبارزه کرده بودند و همواره آماده بی‌روی از زنگارگشت

چپ کرپین بخواهد " فرمانده انقلاب جهانی " بودند ، کادرهای نسل فعلی احزاب کمونیست در طی ۲۰ سال اخیر از دایره فعالیت های انتخاباتی پارلمانی و سندیکائی خارج نشده اند . آموزش کادرها و شیوه عضو گیری در این احزاب تماماً بر اساس استراتژی رفرمیستی - پارلمانی استوار بوده است ، افزون بر این تشکیلات عظیم آنها در دوره اخیر بیشتر و بیشتر در نهاد های بورژوا - دموکراتیک انترگره شده و از این طریق منافع مادی سرشاری را پیدا نموده است . همه این عوامل امروزه پایه های مادی و سیاسی این احزاب را بیش از پیش به جامعه بورژوائی وابسته کرده است . تجدید نظرگرایی کمونیسم اروپائی را می باید در رابطه با این فرآیند که بسیار مشابه با روند رفرمیست شدن احزاب سوسیال دموکرات در سالهای قبل از جنگ جهانی اول است بررسی نمود . برخلاف سال ۱۹۳۵ ، انگیزه این گردش به راست دفاع بی قید و شرط از منافع بوروکراسی شوروی نیست . هدف اساسی گسترش پایه های توده ای در میان اقشار متوسط لیبرال ، بهبود شرایط رقابت با سوسیال دموکراسی در انتخابات پارلمانی از طریق تکیه بر آگاهی بورژوائی توده ها و کسب وجهه و اعتبار در مقابل بورژوازی برای شرکت در حکومت های بورژوائی است .

بخاطر تبلیغات بورژوائی و استالینیستی که هر کدام بدلیل خود بدیل جامعه شوروی را در برابر بدیل جامعه غبی قرار می دهند آگاهی از جنایات استالینیسم و رد نظام بوروکراتیک در شوروی توسط توده های کشورهای سرمایه داری با پیدا کردن توهمات شدیدی نسبت به نظام بورژوا - دموکراتیک غبی همراه بوده است . کمونیسم اروپائی استراتژی رفرمیستی خود را بر اساس این اوهام قرار می دهد و حفظ نظام پارلمانی (یعنی حفظ سلطه سرمایه داری) را به عنوان شرط لازمی برای جلوگیری از اجفاات استالینیستی مطرح می کند . از این رو روشن است که راست روی احزاب کمونیست اینبار از شرایط موجود در کشورهای سرمایه داری و از منافع سیاسی و مادی تشکیلات وسیع بوروکراتیک آنها ناشی می شود و نه از سیاستهای جهانی کرپین . بدین ترتیب روند سوسیال دموکراتیزه شدن این احزاب و روند ملی گرایی آنها که اولی نتیجه سالها سازش طبقاتی و دومی برآیند براتیک سوسیالیسم در یک کشور است با پیوندی ناگسستنی همراه است و مکمل یکدیگرند .

باید توجه داشت که گردش به راست کمونیسم اروپائی در شرایط تشدید بحران ها و تضاد های طبقاتی جوامع سرمایه داری غریب صورت می گیرد . در شرایطی که تنها راه بورژوازی برای حل بحران ساختاری اقتصادی (بحران اشباع تولید و تنزل نرخ سود) حمله همه جانبه به دستاورد های طبقه کارگر است . (حمله به حقوق دموکراتیک ، کاهش سطح زندگی و گسترش دامنه بی کاری کارگران) و از آنجا که سطح آگاهی ، شکل و مبارزه کارگران در دوره کنونی بر مراتب بالاتر از دوره قبلی است (بطوریکه در برخی از کشورهای اروپای لاتین مبارزات کارگران و سایر اقشار اجتماعی بحران جامعه بورژوائی را تا سرحد بحران انقلابی پیش برده است) ، بورژوازی برای سرکوب طبقه کارگر و اعمال سیاستهای تفریق خرد کننده بر رهبریهای احزاب رفرمیست تکیه می کند . در چنین شرایطی راست روی احزاب کمونیست نه تنها خیانت به منافع تاریخی طبقاتی پرولتاریاست بلکه بگونه ای اجتناب ناپذیر در جهت خیانت به منافع فوری توده ها خواهد بود .

روند سوسیال دموکراتیزه شدن برخی از احزاب کمونیست تا آنجا پیش رفته است که آنها نه تنها از نظام پارلمانی بلکه همچنین از پلیس و ارتش بورژوازی ، از بازار مشترک دول سرمایه داری اروپا ، از پیمان های نظامی امپریالیستی و از شدیدترین سیاست های تفریقی بورژوازی علیه طبقه کارگر حمایت می کنند .

۳

روشن است که اگر روند سوسیال دموکراتیزه شدن احزاب

کمونیست اروپائی تابه آخر ادامه یابد آنها سرانجام پایه مستقل خود را از دست داده به احزاب سوسیال دموکرات تبدیل خواهند شد و در مقابل بوروکراسی شوروی کاملاً بصورت عوامل بورژوازی کشور - های خود عمل خواهند کرد . ولیکن باید تأکید شود ، که این تغییر کیفی هنوز رخ نداده است . محدودیتهای زیادی در این راه وجود دارد :

الف - اگر چه سیاستهای داخلی کمونیسم اروپائی هیچگونه تفاوت کیفی با سیاستهای احزاب سوسیال دموکرات ندارد ، با اینهمه مواضع ایند و بر سر مسائل جهانی بسیار متفاوتند . احزاب کمونیست اروپائی در مورد اساسی ترین مسائل جهانی (آنگولا ، خاورمیانه ، شام ، آفریقا ، بنگلادش) از مواضع کرپین پشتیبانی کرده اند . حمایت آنان از بازار مشترک و ناتو نیز با سیاست همزیستی صالحت - آمیز بوروکراسی شوروی کاملاً سازگارست و انتقاد آنان از نظام های بوروکراتیک شوروی و کشورهای اروپائی شرقی محدود و از نظر کرپین در مجموع قابل تحمل است . از اینرو احزاب کمونیست اروپائی هنوز مهربانی مفری را در سیاستهای خارجی کرپین تشکیل می دهند . ب - مواضع احزاب کمونیست اروپائی هنوز از چار چوب ایدئولوژی استالینیستی فراتر نرفته است . در برابر سوسیال دموکراسی آنها ریشه های خود را در انقلاب اکثر قرار می دهند ، به تئوروی سوسیالیسم در یک کشور باور دارند ، " کشورهای سوسیالیستی " به رهبری اتحاد شوروی را اردوگاه پیشرفت بشریت در برابر ارتجاع امپریالیستی می دانند و سیاست " همزیستی صالحت آمیز " را استراتژی جهانی دوران کنونی می خوانند . و از همه اینها برای متناهی نمودن خود از سوسیال دموکراسی استفاده می کنند !

ج - احزاب کمونیست اروپائی کماکان برخی از پیوندهای مادی خود را با کرپین حفظ کرده و به اشکال غیر مستقیم از بوروکراسی شوروی کمک های مالی دریافت می کنند .

وابستگی مادی احزاب توده ای کمونیست به بورژوازی کشورها ی خود نیز هنوز به درجه وابستگی سوسیال دموکراسی نرسیده است و اگر چه آنها بطور روز افزون مناصب مهمی را به عنوان رهبران اتحادیه ها ، نمایندگان پارلمان ، شهرداران و مدیران صنایع دولتی اشغال می کنند ولیکن هنوز از سوسیال دموکراسی که در سطح مدیریت صنایع خصوصی و بانکها نیز با بورژوازی برخی از کشورهای امپریالیستی همکاری می کند بسیار فاصله دارند .

د - از آنجا که احزاب کمونیست اروپائی تحت فشار رقابت دائم با سوسیال دموکراسی قرار دارند ، لذا بریدن کامل سیاسی و ایدئولوژیک از " اردوگاه سوسیالیستی " برای آنها بفرهنگ حل شدن سیاسی و سازمانی در سوسیال دموکراسی خواهد بود . احزاب کمونیست اروپائی برای حفظ پایه های مستقل خود در اقبال مبارزات طبقه کارگر ، که هنوز خود را کمونیست و طرفدار انقلاب جهانی می بینند و از این رو سرعت می توانند بخاطر راست روی کمونیسم اروپائی تحت تاثیر نیروهای چپ انقلابی قرار گیرند ، ناچار به متناهی کردن خود از سوسیال دموکراسی از طریق همزیستی با انقلاب اکثر و دستاورد های آن می باشند .

تعلیل فرآیند سوسیال دموکراتیزه شدن احزاب کمونیست اروپائی و تبدیل آنها به احزاب سوسیال دموکرات مستلزم تغییر و تحولات مهمی در اوضاع جهانی و در تناسب نیروها میان گرایش های مختلف سیاسی است که همراه با انشعابات و گروه بندی های جدیدی در سطح جنبش کارگری خواهد بود .

۴

راست روی احزاب کمونیست با سیاست همزیستی صالحت آمیز کرپین کاملاً منطبق است و بهیچوجه موجب نگرانی بوروکراسی شوروی

کد و کار ، شماره ۸

۵۸

که در گذشته نیز بارها این احزاب را به شرکت در حکومت های بورژوازی فراخوانده است، نمی باشد. تجدید نظرگرایی کمونیسم اروپائی در برنامه سنتی احزاب کمونیست نیز صرفاً برنامه حزبی را با پراتیک سازش طبقاتی که از کنگره هفتم کمینتن تا بحال توسط مسکو تأیید شده است همراه می کند. در واقع اعتراضات و تبلیغات کرملین در این زمینه اساساً نمایشی است. البته این خطر که احزاب کمونیست اروپائی در صورت یک برخورد شدید سیاسی و پایک مقابل نظامی ما بین شوروی و کشورهای سرمایه داری از بورژوازی کشورهای خود دفاع کنند مایه نگرانی کرملین است. ولیکن باید در نظر داشت که در آینده نزدیک امکان چنین برخوردی بسیار ناچیز است زیرا مسکو و واشنگتن هر دو برای جلوگیری از جنبش های انقلابی در حفظ شرایط همزیستی مسالمت آمیز ذیستفعد و بهر حال بخاطر امکان حل شدن کامل در سوسیال دموکراسی موانع زیادی برای احزاب کمونیست اروپائی در راه این موضعگیری وجود خواهد داشت.

آنچه بالاتر از هر چیز دیگر موجب هراس و وحشت کرملین می شود انتقاد علنی کمونیسم اروپائی از شرایط اختلافی در اتحاد شوروی و در کشورهای اروپای شرقی است که در سال های اخیر به تقویت مبارزات ضد بورکراتیک در میان روشنفکران و کارگران منجر گشته و فضای بیشتری را برای شکل گیری گرایش های وسیع ضد خفقان باز کرده است. رشد چشمگیر " پیمان ۷۷ " به عنوان جبهه واحدی برای مبارزه برای حقوق دموکراتیک در چکسلواکی بیانگر این تأثیر است. کرملین بهیچوجه نمی تواند انتقادات " احزاب برادر " را مانند بیانیه های کارتر به عنوان دسیسه های امپریالیستی رد کند. موضعگیری علنی علیه این احزاب و طرف آنان از جنبش جهانی کمونیستی نیز برای کرملین بسیار گران تمام خواهد شد. احزاب توده ای کمونیست اروپائی هنوز نقش مهمی در سیاست خارجی کرملین ایفا می کنند و از دست رفتن آنها بحکم تضعیف مسکو در مقابل امپریالیسم خواهد بود. افزون بر این انشعاب دیگری در نظام استالینیزم پس از انشعابات نیتو- استالین و مائو- خروشیف) نه تنها اعتبار بورکراسی شوروی را در جنبش جهانی کارگری پشت کاهش می دهد بلکه موقعیت آنها در مقابل مبارزات ضد بورکراتیک و در مقابل بورکراسی های کشورهای اروپائی شرقی و چین نیز بسیار ضعیف می کند.

اینزو کرملین ترجیح می دهد با انتقاد از تجدید نظرگرایی ها احزاب کمونیست اروپائی و با مانور ایجاد افتراق در درون آنها از یک سو تأثیر انتقادات شان را در کشورهای بلوک شرق به حداقل ممکن کاهش دهد و از سوی دیگر رابطه ای کج دار و مریز با آنها حفظ کند. این رابطه انتقادی و در عین مسالمت آمیز برای احزاب کمونیست اروپائی نیز قابل قبول و منطبق با منافع سیاسی آنهاست.

۵

پیروزی های انتخاباتی احزاب توده ای کمونیست که امکان ورود آنها را در حکومت های بورژوازی هر روز بیشتر می کند نگرانی عمیقی را در محافل امپریالیستی ایجاد کرده است ولی ترس و وحشت بورژوازی بهیچوجه ناشی از سیاست های این احزاب نیست. زیرا استراتژی سازش طبقاتی کمونیسم اروپائی (همانند سوسیال دموکراسی) از طریق تقویت توهمات بورژوازی - دموکراتیک توده ها در شرایط تشدید تضاد های طبقاتی در عمل طبقه کارگر را در مقابل بورژوازی خلیع سلاح می کند. بطوریکه اگر اکثریت توده ها همچنان تحت نفوذ این استراتژی باقی بمانند شکست قطعی طبقه کارگر و پیروزی ارتجاع در شرایط بحران انقلابی کاملاً اجتناب ناپذیر خواهد بود. اضطراب بورژوازی در درجه اول بخاطر فرآیند برخاست مبارزه طبقاتی در کشورهای سرمایه داری غرب است که پیروزی های پارلمانی احزاب توده ای کمونیست تنها یکی از نشانه های آن بشمار می رود. بورژوازی

از گسترش مبارزات انقلابی طبقه کارگر که بسرعت می تواند از کنترل احزاب رفرمیست (سوسیال دموکرات یا کمونیست اروپائی) خارج شود واهمه دارد.

همزمان با برخاست مبارزه طبقاتی، تضاد های روشی کمونیسم اروپائی بحران عمیقی را در احزاب کمونیست بوجود می آورد. از یکسو این احزاب که خود را مخالف خفقان در شوروی و کشورهای اروپای شرقی و طرفدار نظام چند حزبی در اروپای غربی اعلام می کنند تحت فشار شدیدی از جانب اعضای خود برای رعایت دموکراسی در حزب و در اتحادیه ها و سازمان های توده ای وابسته به حزب قرار می گیرند. ولی از سوی دیگر باز کردن فضای دموکراتیک در شرایط اوج گیری مبارزات طبقاتی در تضاد با سیاست های سازشکارانه رهبری این احزاب است و به پیدایش گرایش های نیرومندی علیه رهبری منتهی می شود. بدین ترتیب بحران استالینیزم خود را در داخل احزاب توده ای کمونیست نیز بنمایش می گذارد. با تشدید بحران اقتصادی سرمایه داری و با گسترش حملات بورژوازی علیه طبقه کارگر، اهمیت واقعی استراتژی کمونیسم اروپائی بیشتر روشن می شود و بحران روشی احزاب کمونیست نیز تعقیق می یابد. از درون این بحران گرایشهای در جهت سوسیال دموکراسی از احزاب کمونیست انشعاب خواهند کرد و گرایشهای نیز در جهت بریدن از سیاست سازش طبقاتی پیش خواهند رفت.

۶

تشدید بحران استالینیزم و پیدایش کمونیسم اروپائی گفتمان - گری برخاست مبارزه طبقاتی در سطح جهانی است امکانات فراوانی را جهت بداخله مارکسیست های انقلابی در احزاب توده ای کمونیست برای جلب مبارزترین اقشار این احزاب به طرف برنامه انقلابی مارکسیستی بوجود می آورد. برخلاف دوران قبل که بخاطر تسلط مطلق استالینیزم و سوسیال دموکراسی بر جنبش کارگری نیروهای مارکسیست انقلابی بسیار ضعیف و منزوی بودند، امروزه بدلیل رشد مبارزه طبقاتی این نیروها از انزوای سابق خود بیرون آمده، و از نفوذ و وزنه قابل ملاحظه ای در جنبش های توده ای برخوردارند. انتقاد آنان از مواضع کمونیسم اروپائی شامل نکات زیر می شود:

الف- در مقابل تجدید نظرگرایی کمونیسم اروپائی در مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا، در تئوری مارکسیستی دولت و در لنینیسم، مارکسیست های انقلابی از مواضع کلاسیک مارکسیستی در مورد این مسائل که توسط همه تجارب مبارزه طبقاتی به اثبات رسیده است دفاع می کنند.

ب- در مقابل سیاست سازش طبقاتی کمونیسم اروپائی مارکسیستها انقلابی با رد " جبهه خلق " و همه استراتژی های رفرمیستی، بر جبهه واحد پرولتری علیه بورژوازی و بر برنامه و استراتژی مستقل طبقه کارگر جهت کسب قدرت، انهدام دستگاه دولتی بورژوازی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا تکیه می کنند.

ج- در مقابل انتقادات محدود کمونیسم اروپائی از شرایط خفقان در کشورهای کارگری بورکراتیزه شده، مارکسیستهای انقلابی لزوم انتقال قدرت به شوراها و دموکراتیک کارگران و زحمتکشان و برقراری کلیه حقوق دموکراتیک - و از جمله حق تشکیل احزاب سیاسی - و اعاده حینیت از رهبران حزب بلشویک و از همه قربانیان ترور استالینستی را مطرح می کنند.

د- در مقابل ملی گرایی احزاب کمونیست اروپائی، تئوری سوسیالیزم در یک کشور و سیاست همزیستی مسالمت آمیز، مارکسیست های انقلابی بنا به سنت انقلابی مارکس، لنین و تروتسکی بر واقعیت عینی انقلاب جهانی و لزوم ساختن بین الملل چهارم بنابر ابراز رهبری آن تأکید می کنند.

چ - مرنشوی □

کمونیسم اروپایی

پیشگفتار

پدیده معروف به "کمونیسم اروپایی" درون احزاب کمونیست سه کشور اروپای لاتین: ایتالیا - فرانسه و اسپانیا رشد یافته است. در بررسی این پدیده باید به نکات زیر توجه نمود:

(۱) امروز در این کشورها آخرین مراحل روند تبدیل بحران پیشا انقلابی به وضعیت انقلابی رخ می دهد. این روند در مناسبت با بحران گسترده اقتصادی و اجتماعی - سیاسی سرمایه داری پسین تکوین یافته است. آنچه در بحران حاضر قابل توجه است مبارزه رشد یابنده پرتلاریای اروپاست. در مقایسه با بحران های گذشته وجه تولید سرمایه داری و بعنوان مثال بحران دهه ۱۹۳۰ این بار مبارزه کارگران در حال پیشرفت است. برخلاف سالهای دهه ۹۳۰ که طبقه کارگر اروپا شکست خورده بود و سرمایه داری توانسته بود با ایجاد فاشیسم مجموعه دستاوردهای پرتلاریا را در هم بکوبد. امروزه مبارزه کارگری نه تنها موجب پیدایش مجموعه ای از حقوق و نهاد های دیکتاتیک شده است، بلکه خواست های انتقالی طبقه روشن تر بیان می شوند و برای اقشار تحت ستم جامعه بیشتر قابل درکند.

(۲) در مقابل این بحران احزاب کمونیست اروپای لاتین دارای استراتژی رفرمیستی گذر سالم آمیز به سوسیالیسم هستند. این استراتژی به هیچ رو پدیده جدیدی نیست و نتیجه منطقی سیاست سازش طبقاتی است که رسماً از کنگره هفتم کمینترن (۱۹۳۵) به اینسو از جانب احزاب استالینیست پذیرفته شده است.

(۳) در زمان حاضر پیشگام پرتلاریا نه تنها علیه سرمایه بلکه علیه رهبری رفرمیست و استالینیست احزاب و اتحادیه ها نیز مبارزه می کند. این مبارزه بطور دائم گسترده میشود و با بیکار کارگران جوامع در حال گذار علیه بورکراسی حاکم در آن جوامع در رابطه است. در کشورهای اروپای لاتین این مبارزه چنان ابعاد ی یافته که به سادگی می توان از مبارزه ضد بورکراتیک کارگری سخن راند. موضع "کمونیست های اروپایی" علیه برخی از اعمال بورکراسی مستقر در اتحاد شوروی و دیگر جوامع در حال گذار واقع چیزی جز واکنش رهبری استالینیست احزاب "کمونیست اروپایی" در مناسبت با مبارزه ضد بورکراتیک کارگری نیست.

(۴) بیان نظری این واکنش که از جانب "کمونیست های اروپایی" ارائه می شود بطور دقیق در چارچوب ایدئولوژیک استالینی باقی مانده و در عمل مکمل استراتژی رفرمیستی این احزاب گشته است.

(۵) بازتاب این استراتژی در سطح مسائل سازماندهی و تشکیلاتی، روند سوسیال دمکراتیزه شدن احزاب "کمونیست اروپایی" است. "تکامل" دو ساله آنها بخوبی نشان می دهد که قادر به پیچیدن تمامی طریق تبدیل به احزاب سوسیال دمکرات نیستند. مهمترین دلیل این عدم امکان، وابستگی نهایی احزاب "کمونیست اروپایی" به بورکراسی مستقر در جوامع در حال گذار است.

(۶) "کمونیسم اروپایی" بیان بحران استالینیسم است. بحرانسی که بطور دائم از سالهای پس از جنگ دوم به اینسو در سطح جهانی نمودار شده و مهمترین مثالهای آن تقابل میان عمل احزاب کمونیست یوگسلاوی و چین با منافع بورکراسی کرملین است. "جدال"

احزاب "کمونیست اروپایی" با این بورکراسی آخرین نمونه بحران استالینیسم محسوب می شود. علیرغم وابستگی نهایی این احزاب به مسکو، "جدال" حاضر موجب طرح مسائل اساسی درون مجموعه احزاب کمونیست شده است. موضع گیری علیه بورکراسی کرملین بهر حال از دامنه سه حزب کمونیست ایتالیا - فرانسه - اسپانیا - گذشته و درون احزاب کمونیست بسیاری از کشورها بحث در گرفته است. مثلاً حزب کمونیست بریتانیا عاقبت در کنگره سی و پنجم خود در نوامبر ۱۹۷۷ بطور رسمی "کمونیسم اروپایی" را پذیرفته و این نتیجه نهایی مبارزه درونی دو ساله محسوب می شود. حزب کمونیست سوئد نیز "کمونیسم اروپایی" را قبول کرده و این موجب شده که گروهی از استالینیست های قدیمی و محکم از حزب انشعاب کرده، حزب کمونیست کارگری را ایجاد کنند. جالب اینجا است که در مراسم جشن های شصتین سالگرد انقلاب اکتبر برتوف از هر دوی این احزاب دعوت به عمل آورده بود، هر دو در مراسم حضور داشتند و هریک معترض به حضور دیگری بود. بحث درون بسیاری از دیگر احزاب استالینیست ادامه یافته و در برخی پیروان "کمونیسم اروپایی" اکثریت دارند (چون حزب کمونیست ژاپن) و در برخی مخالفان آن بیشترند (چون مورد احزاب کمونیست آلمان فدرال، ایالات متحده و... حزب توده ایران).

۱- از بحران سرمایه داری تا بحران انقلابی

امروز بحران ساختاری اقتصادی و اجتماعی - سیاسی سرمایه داری پسین در کشورهای اروپای لاتین به شکل کامل بحران حاکمیتی خود را نشان می دهد. سرمایه داری که مرحله رونق خود را در فاصله سالهای ۱۹۴۸-۶۷ از سر گذرانده، در دهه اخیر درگیر بحران کلاسیک اشباع تولید و تورم درگستره جهانی بوده است. تبدیل مرحله رونق به حالتی که در آن مجموعه مشکلات تحقق ارزش افزونه به شکل کامل خود ظاهر شده اند این بار با چنان شدتی رخ داده که در هیچ یک از ادوار گذشته وجه تولید سرمایه داری سابقه نداشته است.^(۱)

تورم شدید غیر قابل نظارت، عدم امکان افزایش ارزش افزونه و بیکاری شدید از مشخصه های اصلی این بحران به حساب می آیند. حتی در سپتامبر ۱۹۷۶ که مرحله بهبود (UPTURN) بحران آغاز می شد باز بیکاری در کشورهای عمده سرمایه داری به شدتی که با ارقام زیر درک می شود وجود داشت: ایالات متحده آمریکا ۷۴۰۰۰ نفر، بریتانیا ۱۳۱۹۰۰۰ نفر، ایتالیا ۱۴۵۰۰۰ نفر، ژاپن ۱۱۳۰۰۰۰ نفر، آلمان غربی ۸۹۹۰۰۰ نفر، فرانسه ۸۴۱۰۰۰ نفر.^(۲) این بحران در حالتی ظاهر شده که جنبش پرتلاریا در حال رشد است. پس از شکست فاشیسم کارگران اروپا توانسته اند در طول سی سال گذشته مجموعه ای از نهاد ها و سازمانهای ویژه خویش را ایجاد کنند. مبارزه آنها جهت کسب حقوق دیکتاتیک رشد یافته و پس از سالهای ۱۹۶۸-۶۹ در مهمترین بخش های تولید خواست نظارت کارگری به صورت مهمترین مساله عنوان شده است. بواسطه اعتصابها، اشغال کارخانه ها، و ایجاد کمیسیونهای کارگری، پرتلاریا نسبت به سالهای پیش از جنگ دارای آگاهی به مراتب موزون تر است و از امکانات فرهنگی - اجتماعی مساعد تری برخوردار

است. از یکسو در سطح جامعه ملی هژمونی خویش را استوار می‌سازد و از سوی دیگر در وضعیت انقلابی شرط ایزکتیو تسخیر قدرت سیاسی برایش از همیشه آماده تر است. این مبارزه گسترده کارگری در اروپا تنها تفاوت بحران موجود سرمایه داری پسین با بحران سالهای ۱۹۳۰ نیست، بلکه امروزه سرمایه داری در سطح جهانی نیز با مبارزه توده های زحمتکش روبروست و در فاصله سالهای ۱۹۴۵-۶۸ انقلاب در کشورهای عقب مانده و مستعمره یا شبه مستعمره، منجر به ایجاد سلسله ای از جوامع در حال گذار گشته و اتحاد شوروی از حالت انزوا و محاصره کامل خارج گشته است. مبارزه توده های رنجبر از حد ملی گذشته و در مناطق عمده ای از جهان مبارزه انقلابی گسترش یافته و بواسطه مهمترین این مبارزات، در هند و چین، امپریالیزم به سختی شکست خورده است. انقلاب ویتنام دامنه مبارزه ضد سرمایه را به درون خود جوامع سرمایه داری کشانده، بطوریکه به سهولت می‌توان دید در روند تکوین مبارزه ضد جنگ ویتنام در ایالات متحده و اروپای غربی، آگاهی توده ها رشد یافته است.

لنین در چپ روی، بیماری کودکی کمونیسم می‌گوید: "قانون بنیادی انقلاب که توسط کلیه انقلابها خاصه سه انقلاب روسیه در قرن بیستم تأیید شده چنین است: جهت انقلاب صرفاً کافی نیست که توده های استثمار شونده و تحت ستم به عدم امکان زندگی به شکل گذشته پی‌برند و تغییر را خواستار شوند. بلکه نکته اساسی این است که استثمارگران نتوانند به شکل گذشته زندگی کنند و حکم برانند. انقلاب تنها زمانی پیروز می‌شود که طبقات پائین نخواهند به شکل گذشته زندگی نمایند و طبقات بالا نتوانند به شکل گذشته حکومت کنند. می‌توان این حقیقت را به این شکل نیز بیان کرد: انقلاب بدون یک بحران گسترده ملی (در برگیرنده هر دوی استثمار کننده و استثمار شونده) غیر ممکن است. از این جهت برای رخداد انقلاب اولاً باید اکثریت کارگران (یا دستکم اکثریت کارگرانی که دارای آگاهی طبقاتی هستند، متفکر و از نظر سیاسی فعالند) بطور کامل به ضرورت انقلاب پی‌برند و آماده مرگ در راه آن باشند. ثانیاً باید طبقه حاکم به بحران حکومتی دچار آمده باشد. بحرانی که حتی عقب مانده ترین توده ها را به سیاست جلب کند (مشخصه هر انقلاب راستین افزایش سریع توده های کارگر و تحت ستم تا ده و حتی صد برابر است، توده هایی که تا بحال بی حرکت بودند لیکن قادر به پیشبرد مبارزه سیاسی هستند) و حکومت را ضعیف نماید و برای انقلابی ها سرنگونی سریع آن را ممکن سازد."۲

هم اکنون در سه کشور اروپای لاتین وضعیت انقلابی در حال شکل گیری سریع است. "طبقه بالا" نه تنها در وجه تاریخی کلمه بلکه در وجه فوری آن قادر به حکومت "به شیوه سابق" نیست و در مقابل آن وضعیت ایزکتیو جهت تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر از هر زمان دیگر آماده تر است.

۲- استراتژی رفرمیستی

یکی از مهمترین "امولی" که احزاب کمونیست پس از گذر هفتیم کمینتن یدان پایبند بوده اند و در طرح استراتژی خویش از آن سود جسته اند گذر مسالمت آمیز و آرام به سوسیالیزم است. "کمونیست های اروپائی" مدعیند که طریق رسیدن به سوسیالیزم جهت هر حزب کمونیست متفاوت طرح می‌شود. لیکن برای احزاب "کمونیست اروپائی" همچون دیگر احزاب استالینیست یک اصل اساسی در طرح استراتژی عنوان شده: گذر مسالمت آمیز به سوسیالیزم. نظریه پردازان استالینیست ریشه این استراتژی را در دیباچه انگلس بر کتاب مبارزه طبقاتی در فرانسه اثر مارکس یافته اند. این دیباچه در مارس ۱۸۹۵ چند ماه قبل از مرگ انگلس نوشته شده است. انگلس در آن ضمن

اشاره به خطای قضاوت خود و مارکس در سال ۱۸۴۸ که امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در اروپا را دیده بودند، یکی از دلائل این اشتباه را در باور به مفهوم سیاسی ویژه ای از انقلاب می‌داند که مطابق آن "انقلاب پرولتری نیز چونان تمامی انقلابهای ماقبل خود انقلاب اقلیت [جامعه] به حساب آمده بود." حال آنکه در حق واقع "انقلاب پرولتری، انقلاب اکثریت افراد جامعه است" و تاریخ پنجاه سال گذشته بما آموخته، ساله تبدیل و تغییر کامل نهاد های اجتماعی صرفاً با دخالت توده های اکثریت ممکن می‌شود. اما تا توده ها بدانند چه باید کرد، عمل آگاه کننده طوایف ضروری است. این عمل به زعم انگلس، کار تبلیغاتی آرام و فعالیت پارلمانی به مثابه هدف فوری هر حزب می‌باشد، و نه فقط در آلمان بلکه در فرانسه و دیگر کشورهای لاتین قابل انجام است و اینجاست که "باید تاکتیک های قدیمی تجدید نظر شود."^۳

با اینکه انگلس دقیقاً در ریشه تاریخی تاکتیک های خطا بحث کرده و "کار تبلیغاتی آرام و فعالیت پارلمانی" را به صراحت هدف فوری هر حزب خوانده و صرفاً تجدید نظر در تاکتیک ها را ضروری شمرده است، باز رویزیونیست ها با تکیه به پرهیز دادن انگلس به کار پارلمانی و یافتن برخی جملات دیباچه که می‌توان از آنها جهت سوء تعبیر کل ساله سود جست، بحث را به مسیر انحراف کشانده اند. (مثلاً انگلس در همان متن، رای کارگران در انتخابات را "نیروی تکان دهنده پرولتاریای بین المللی" خوانده و...).

یک سال پس از انتشار متن دیباچه، برنشتاین آغاز به نگارش سلسله مقالات خود در نشریه "دوران جدید" کرد. سپس سلسله مقالات به ظاهر با تکیه بر نوشته انگلس آغاز شدند و سه سال بعد با تجدید نظر قطعی در مجموعه دستاورد های قشور پرولتری پرولتاریا خاتمه یافتند.

برنشتاین جهت از میان بردن "تاکتیک های قدیمی و خطا کم انگلس از آنها بحث کرده "خود یک استراتژی خطا مدون کرد و چندان به طول نیجا مید که خود او و هوادارانش یکی از جنبش کارگری بریدند. اما میراث آنها به جا ماند. در همان دوران نگارش مقالات، اثر از رهبران سوسیال دمکراسی به برنشتاین نوشت: "همانطور که قبلاً بتو گفته بودم چنان کارهایی را باید انجام داد، اما نباید درباره آنها گفت و نوشت."^۴ و حقا که افزود دیگر هواداران کائوتسکی و رهبری بین الملل دوم خود از عهده انجام "چنان کارهایی" خوب برآمدند. نا گفته نماند که آنها در یکنای جنگ امپریالیستی و در مقابله با مبارزه بی امان اقلیت ضد جنگ، خود از "چنان کارهایی" نیز بسیار گفتند و نوشتند.

کائوتسکی نیز در اثبات حرفهایش و حقانیت استراتژی گذر مسالمت آمیز باز از دیباچه انگلس شاهد آورد. بدین ترتیب ما میان این استراتژی و طریق پارلمانی رابطه ای دائمی ملاحظه می‌کنیم که کلیه رویزیونیست ها ریشه آن را نزد انگلس جستجو کرده اند. امروزه همراه گذر مسالمت آمیز به سوسیالیزم و طریق پارلمانی، "اصل" دیگری نیز پیدا شده "طریق ملی به سوی سوسیالیزم" که "کمونیست های اروپائی" درباره آن بسیار نوشته اند. می‌بینیم که حتی انحطاط نیز درجات معین تکامل خویش را دارد.

کولتی می‌نویسد: "سوسیال دمکراسی آلمان راه پارلمانی را در ارفورت برگزید، اما نه به این دلیل که مفهوم طبقاتی دولت را از دست فرو گذاشته باشد، بلکه به این جهت که ایمان جبری و قطعی به توسعه خودکار و تکامل اقتصادی، به وی اطمینان می‌داد که در دست گرفتن قدرت بواسطه "طریق خود بخودی، ثابت و غیر قابل اجتناب" ممکن است. طریق آرام، چونان روند تکامل طبیعی."^۵

در کار استالینیست های معاصر چون برلینگر (دبیر کل حزب

۳- ایدئولوژی ایتالیائی

روند سوسیال دمکراتیزه شدن احزاب کمونیست از کنگره هفتم کمیتن آغاز می شود. بین الملل سوم از ضربه روی کار آمدن ناسیونال سوسیالیست ها در آلمان گنج بود و علیرغم قدرت رهبری بورکراتش ، در سلول های احزاب کمونیست بحث بر سر چپ روی و سکتاریزم "مرحله سوم" (مرحله چپ گرد کمیتن که طی آن احزاب سوسیال دمکرات، سوسیال فاشیست خوانده شده بودند و نتیجه آن کنارگذاشتن تاکتیک جبهه واحد در مبارزه علیه فاشیسم بود) جریان داشت. در کنگره هفتم در یک گردش به راست مقدمات سازش با بورژوازی "لیبرال و ضد فاشیست" ریخته شد و بحث پیرامون یک استراتژی و برنامه معقول که متحد بورژوا را به هراس نیندازد آغاز گردید. ارتجاع ترمیدری بورکراتیک، به عنوان وارث منشویزم، هم از سنت استراتژی رفرمیستی "فرسایش" بهره داشت و هم باور به انقلاب مرحله ای و ساختن سوسیالیسم در یک کشور زمینه پیاده کردن این استراتژی را برایش ممکن می ساخت. اگر کاتوتسکی استراتژی خود را صرفاً جهت آلمان پیشنهاد می کرد و آن را جهت این کشور ضروری و معقول می دید، استالینیست ها این استراتژی را اساساً برای مجموعه کشورهای پیشرفته صنعتی کارآ می دیدند.

در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، این استراتژی بر مبنای سازش طبقاتی تدوین شد و امروزه در شکل کامل خود نزد "کمو-نیست های اروپائی" یافت می شود. ریشه نظریات و مشخصه های اساسی بحث اینان بر سر گذر مسالمت آمیز به سوسیالیسم و انتخاب طریق ملی در رسیدن به آن و پارلمانتاریزم در همین سالهای پس از جنگ توسط پالیرو تولیاتی دبیر کل حزب کمونیست ایتالیا تحت عنوان نظریه دمکراسی مترقی ارائه شد. مطابق این نظریه انقلاب سوسیالیستی از طریق مبارزه و مانور طولانی طبقه کارگر درون جامعه بورژوازی انجام می شود و لزوم دخالت کارگران را در نهاد های جامعه بورژوازی ایجاب می کند. بدین معنی که بتدریج نمایندگان کارگران در نهاد های سیاسی جامعه بورژوازی و خاصه در نهاد های دمکراتیک آن رخنه می کنند و تغییر مترقی را درون دولت بورژوازی موجب می شوند. تولیاتی می نویسد: "مساله، امکان تسخیر قدرت سیاسی توسط کارگران در محدوده دولتی با ماهیت بورژواکیست. از این رو نکته اصلی امکان نبرد در داخل دولت بورژوازی به وسیله تغییر و تبدیلی مترقی در ماهیت طبقاتی آن است (گزارش به دهمین کنگره حزب)".^{۱۰} کارایان مفهوم که دولت را نهاد های دمکراتیک موجود طبقه حاکم می شناسد و تغییر و تبدیل در حد این نهاد ها را تسخیر قدرت سیاسی می نامد، عاقبت به آنجا می رسد که اکنون برلینگر جانشین تولیاتی دولت دمکراتیک بورژوازی را شکلی از حکومت معرفی کند که "در آن غالبترین امکان جهت تغییر به سوسیالیسم فراهم آمده... پارلمانتاریزم شکل عالی حکومت در ایتالیاست نه فقط در زمان حاضر بلکه در زمان سوسیالیسم (مقاله بازتاب وقایع شیلی در ایتالیا)".^{۱۱} در تئزهای کنگره دوم کمیتن به این نظر که پارلمانتاریزم صرفاً شکل حکومت بورژواکیست تأکید شده و نظر "پارلمانتاریزم به مثابه شکل حکومت جامعه آینده" به شدت مورد حمله قرار گرفته است. اما برلینگر معتقد است: "امروزه پارلمان بورژوازی با آنچه در دوران لنین بود تفاوت کرده است" (همانجا).^{۱۲} بیهوده است که در مقاله جناب دبیر کل به دنبال اثبات این حکم بگردید. اما نظریه با فان حزبی به حد مقام رهبری ساده گرا نیستند. آنها به دور استراتژی مترقی هاله نظری بسته اند. علیرغم اختلاف نظرهایشان بویجو، بوفار، جرونی، گریبی، سپینلا و دیگران در یک مورد با هم مشابهند و آن خصلت پرداختن ایدئولوژی است که جلگی در این مورد استاد فن محسوب می شوند. "نظام نظری" آنان همراستا با خط حزب است و آن را می توان چنین خلاصه کرد: "امروزه در کشورهای پیشرفته صنعتی، دولت

کمونیست ایتالیا، مارشه (دبیر کل حزب کمونیست فرانسه) و کاریو (دبیر کل حزب کمونیست اسپانیا) و گروه نظریه با فان گرداگرد آنها نه تنها ادراک مکانیکی از تکامل و باور به توسعه خودکار اقتصادی بلکه از دست نهادن مفهوم علمی و مارکسیستی دولت اسباب تدوین استراتژی به مراتب خطرناکتر از نوع استراتژی کاتوتسکی شده است. یکی از مهمترین وجوه مشترک میان اصلاح طلبان بین الملل دوم و استالینیست های معاصر (بطور خاص "کمونیست اروپائی") اینست که هر دو میان مبارزه سیاسی و پارلمانتاریزم وحدت قائلند و از این طریق مجموعه مبارزه سیاسی لازم علیه دستگاه دولتی بورژوازی را به "مبارزه" درون پارلمان تقلیل می دهند. در تئزهای مربوط به احزاب کمونیست و پارلمانتاریزم، که در کنگره دوم بین الملل کمونیست در دوم اوت ۱۹۲۰ پذیرفته شد، تمایز میان مبارزه و قدرت سیاسی و روش لازم در قبال مساله پارلمانتاریزم عنوان گشته است. در تئزها از یکسو در مورد شرکت انقلابیون در پارلمان بورژوازی "جهت تخریب آن" و نه بخاطر فعالیت ارگانیک درون آن تأکید شده و از سوی دیگر بواسطه اهمیت تبلیغات انقلابی درون این نهاد "دمکراتیک" بورژوازی هرگونه چپ روی "ضد پارلمانتاریستی" رد شده است.^۷

فعالیت لیننخ در پارلمان آلمان در آغاز جنگ امپریالیستی، فراکسیون بلشویکها در دوما و در "کنفرانس دمکراتیک" مثالهای خوبی بر اهمیت فعالیت انقلابی درون پارلمان بورژواکیست. بقول لوکاچ در سال ۱۹۲۰: "برای هر حزب کمونیست فعالیت پارلمانی چیزی بیش از وسیله تسهیل مبارزه واقعی نیست و هرگز نمی تواند جایگزین مبارزه اصلی گردد".^۸ حال آنکه برای رفرمیست ها شرکت در پارلمان بصورت اصل اساسی فعالیت سیاسی آنها درآمده است. استراتژی رفرمیستی گذر مسالمت آمیز به سوسیالیسم عملاً در رابطه ارگانیک با پارلمانتاریزم رشد یافته است و در مطالعه ریشه های تاریخی آن باید همواره این واقعیت را در مد نظر داشت "استراتژی فرسایش" *ERMATTUNGSTRATEGIE* کاتوتسکی که در سال ۱۹۱۰ تدوین شده نیز از این قانون جدا نیست. کاتوتسکی اصطلاح "استراتژی فرسایش" را از مورخ نظامی مشهور معاصر خود هانس دلبروک وام گرفته و آن را در مقابل "استراتژی برانداختن" بکار برده است. مطابق استراتژی کاتوتسکی، پرولتا-ریای آلمان ناگزیر به مبارزه ای طولانی با بورژوازی است و باید در روند این مبارزه به تدریج نهاد های حاکمیت بورژوازی را از چنگ او بدر آورد. از یک سو مبارزه جهت دمکراتیزه کردن این نهاد ها است و از سوی دیگر بطور عمده در پارلمان اکثریت بدست نمایندگان احزاب کارگری خواهد افتاد. کاتوتسکی با اطمینان به اینکه در انتخابات سال ۱۹۱۱ اکثریت پارلمان به دست سوسیال دمکراتها خواهد افتاد هرگونه مبارزه واعتصاب گسترده کارگری را منع می کرد. این منع باعث شد جدالی که از کنگره اشتوتگارت (۱۹۰۸) بر سر نقش اتحادیه های کارگری و بطور خاص مساله اعتصاب عمومی در گرفته بود باز عنوان گردد. روزا لوکزامبورگ که در اشتوتگارت این جدال را با تکیه به مواضع انقلابی خویش دامن می زد به استرا-تژی کاتوتسکی حمله کرد و آن را "بازگشت به رفرمیسم" خواند.^۹

چهار سال پس از طرح این استراتژی، همانطور که روزا لوکزامبورگ پیش بینی کرده بود هرگونه اصطکاک میان رهبری بین الملل دوم و بورژوازی امپریالیستی از میان رفت. با رای به بودجه جنگی توسط گروه پارلمانی سوسیال دمکراسی آلمان، جنبه خائنانه استراتژی که از روز نخست توسط روزا لوکزامبورگ تأکید شده بود کاملاً برعکس گردید. این استراتژی همچنان راهنمای بین الملل دوم و بعد ها بین الملل دو و نیم ماند و در کنگره هفتم کمیتن از طرف احزاب کمونیست نیز پذیرفته شد البته به نامی دیگر و بدون یادآوری ریشه و مبدا.

صرفاً وسیله اختناق و سرکوب طبقات غیر حاکم نیست. این تعریف
لنین در مورد دولت دموکراتیک جدید صادق نیست. در دولتی که
بر پایه دموکراسی سیاسی استوار است حتی اعمال قهر مشروط به
قدرت آن در جلب رضایت اکثریت افراد جامعه است. باید در
نهاد های سیاسی این دولت نفوذ کرد و از آنجا که روند انقلاب
سوسیالیستی گذر طولانی از برابری صوری به برابری واقعی است
این عمل ضروری است. دیکتاتوری پرولتاریا فرمولی است از نظر
سیاسی ناکافی، چرا که درون پرولتاریا عدم توافق وجود دارد لا جرم
در عمل این دیکتاتوری به قدرت مطلقه حزبی ختم می شود. راه حل
شورائی هم تخیلی بیش نیست. شوراها پدیده ای زود گذرند.
ارکان سیاسی اصلی پارلمان است که وجودش بهر جهت ضروری
است. بدون آن نظام سیاسی نابود می شود. سوسیالیسم
حکومت مجموعه کارگران است. توسعه دموکراسی سیاسی از نوع
بورژوازی به نوع... "س نیست؟" نزد این ایدئولوگهای ایتالیایی
هیچ از مفاهیم اساسی مارکسیسم به معنای صحیح خود بکار
نرفته است. در این دنیای واژگونه و خیالی اینان تنها این اصل
حاکم است: نباید دولت بورژوازی را خرد کرد و بر ویرانه هایش
دولت کارگری را ساخت.

اینان از نهاد های دموکراتیک جامعه بورژوازی بحث می کنند اما
فراموش می نمایند که حقوق دموکراتیک این جامعه پیش از هر چیز
محصول مبارزه طبقه کارگر است. آنهم نه مبارزه ای آرام جهت
توسعه دموکراسی از نوعی به نوع دیگر، بلکه مبارزه ای قهرآمیز
و خشن. اگر پس از فراغت دیباچه انگلس به کتاب مبارزه طبقاتی
در فرانسه اثر مارکس، به متن اصلی کتاب نیز دقت می نمودند، در
همان نخستین صفحات کتاب مارکس بدانان می آموخت که چگونه
پرولتاریای فرانسه در سال ۱۸۴۸ "جمهوری را به دولت موقت و
دولت موقت را به فرانسه تحویل کرد". و اگر پس از مطالعه این
جملات از تحویل کارگری به مراس نی افتادند و مطالعه را ادامه
می دادند مارکس عمود های عمل پرولتاریا را نیز برایشان می شمرد
و ساله را چنین جمع بندی می کرد: "طبقه ای که منافع انقلابی
جامعه در آن جمع شده، بلافاصله پس از قیامش، وسیله و متن
فعالیت انقلابی را مستقیماً از وضعیت خود بدست می آورد، سرکوب
دشمن و اعطای که بواسطه ضرورت مبارزه لازمند. نتایج اعمال
طبقه او را به جلو می برد. او دست به بررسی نظری در مورد
وظایف خود نمی زند. ... ۱۴ دقیقاً استالینیست ها "اعمالی
که بواسطه ضرورت مبارزه لازمند" را اجرا نمی نمایند. از طرف
دیگر جهت آنها "عمل خود طبقه" بدون معناست. این وظیفه
حزب است که باید در نهاد های سیاسی (بخوان پارلمان) دولت
دموکراتیک جدید (= دولت بورژوازی) فعالیت نماید و بطور "مترقی"
باید این نهاد ها را "سوسیالیستی" کند. به زعم اینان دولت
کارگری شکل تبدیل یافته دولت بورژوازیست، شکلی که نهاد های
دموکراتیکش "واقعی" شده اند. برای درک اینکه خود حزب
کمونیست ایتالیا تا چه حد بطور "واقعی" دموکراتیک است به نظر
گولتی دقت کنیم. وی تا سال ۱۹۶۴ عضو این حزب و گرداننده
نشریه نظری آن SOCIETA بود. یادآوری کنم که گولتی تروتسکیست
نیست: "حزب کمونیست ایتالیا از دیگر احزاب استالینی متعاضد
است و از جهاتی راست روتر و ریزینویست تر است. با این همه
در جوهر خود، در مکانیزم تصمیم گیری سیاسی، در انتخاب رهبری
و در کل طریقی که در آن اراده سیاسی تشکیلات شکل می گیرد،
بطور بنیادی حزبی استالینیست باقی مانده است." ۱۵

۴- تحریف عقاید گرامشی

تولیاتی طراح استراتژی دموکراسی مترقی و بد نهال او نظریه
پردازان "کمونیسم اروپائی" مدعیند که خطوط عمده نظریه گذر
مسالمت آمیز به سوسیالیسم در اروپای غربی و لزوم پیگیری مبارزه
طولانی درون نهاد های سیاسی - اجتماعی سرمایه داری جهت

دموکراتیزه کردن آنها توسط آنتونیو گرامشی ارائه شده است. این
ادعا کذب محض است و بر پایه تفسیر خود سرانه و مغرضانه از
نوشته های گرامشی استوار است.

این تفسیر در دو مورد اندیشه گرامشی را مسخ می کند، یکی
تاکید وی بر لزوم مبارزه حزب انقلابی در حد جامعه ملی جهت
ایجاد و بسط پایه های هژمونی خود و دیگر چگونگی کاربرد دروس
انقلاب روسیه در اروپای غربی و تفاوت روش های پیشبرد انقلاب در
کشورهای صنعتی با روسیه تزاری.

در مورد نخست: گرامشی چه در آثار سیاسی دوران فعالیت
آشکار خویش و چه در دفاتر زندان بارها به ضرورت فعالیت حزب
کارگری جهت کسب هژمونی پرولتاریا در مجموعه نهاد های جامعه
ملی بحث کرده و این عمل را جهت کسب قدرت سیاسی ضروری
شناخته است. فعالیت پرولتاریا جهت ایجاد روشنفکرانیک خود
یا ایجاد نهاد های ویژه طبقاتیش نشان می دهند که عملاً رابطه ای
محکم میان مبارزه در حد جامعه ملی و مبارزه جهت تسخیر قدرت
سیاسی موجود است. گرامشی تاکید می کند که همپای مبارزه
پرولتاریا در حد جامعه ملی درک برنامه حزب انقلابی (برنامهای
که حل تکالیف دموکراتیک انقلاب را در خود داراست) از جانب
مجموعه اقشار تحت ستم ممکن است. لنین نیز به ضرورت انجام مبارز
در حد جامعه ملی معتقد بود و در چپ روی بیمار کودکی کمونیسم
می نویسد: "طبقه انقلابی جهت اجرای وظیفه خویش باید بدون
استثنا بر کلیه ارکان و جوه فعالیت اجتماعی مسلط گردد و پس
از تصرف قدرت سیاسی - حتی گاه با پذیرش خطرات عمده - آنچه را
که قبلاً به انجام نرسانده بود به پایان برد." ۱۰ اگر گرامشی در طرح
استراتژی نبرد مواضع خود، چونان لنین، ضرورت مبارزه در حد
جامعه ملی جهت تسلط بر مجموعه اشکال و جوه فعالیت اجتماعی
را در مناسبت با مبارزه سیاسی جهت تسخیر قدرت، تاکید می کند.
اما نظریه پردازان استالینیست از تاکید گرامشی و لنین بر اهمیت
انجام مبارزه در حد جامعه ملی نتیجه می گیرند که ضرورت در هم
گوبیدن دستگاه دولتی بورژوازی نفی گفته است. چرا که دولت
"دموکراتیک" در جوامع پیشرفته صنعتی همپای تسخیر مجموعه
نهاد های جامعه ملی توسط پرولتاریا، کارائی خود را از دست
می دهد. کاربو در کتابش کمونیسم اروپائی و دولت ساله را چنین
توضیح می دهد که تسخیر مجموعه نهاد های جامعه بورژوازی عملاً
دستگاه ایدئولوژیک دولتی را غیر کارآ می سازد و آن را تحویل
کارگران می دهد. ۱۷ هیچ روشن نیست چرا با غیر کارآ شدن
دستگاه تولید ایدئولوژی، دولت خود بخود تحویل کارگران داده
می شود. از سوی دیگر این واقعیت نادیده گرفته شده و از آن بحث
به میان نمی آید که با ضعیف شدن دستگاه تولید ایدئولوژی دولت
عملاً بدل به دستگاه اختناق می شود. انطباق این "نظریه" با
اندیشه گرامشی جز به یاری مسخ عقاید انقلابی وی ممکن نیست.
لیویو میتان در مصاحبه ای به درستی یادآور می شود که دفاتر
زندانیان به دلیل شرایط زندان موسولینی، دشوار نوشته شده اند
و فهم دقیق برخی از قطعات و اندیشه مندرج در آنها آسان
نیست. به یاری این ابهام کار تحریف استالینی از عقاید گرامشی
آسان شده است. ۱۸ همانطور که بحث مارکس و انگلس ارتباطی به
استراتژی کائوتسکی ندارد، استراتژی نبرد مواضع گرامشی که بر پایه
علی بودن انقلاب پرولتری و هدف سازمان دادن دیکتاتوری
پرولتاریا بر ویرانه های دستگاه دولتی بورژوازی ارائه شده کوچکترین
ارتباطی با استراتژی دموکراسی مترقی و نظریه "کمونیست اروپائی"
ندارد که یکسره مبارزه سیاسی را از هدف اساسی در هم شکستن
دستگاه دولتی بورژوازی جدا می سازد و کار را به مبارزه پارلمانی
محدود می کند.

در مورد دوم: گرامشی در دو قطعه مشهور از دفاتر زندان
ساله عمده ای را طرح می کند: آیا کلیه دروس انقلاب روسیه
برای اروپای غربی کارآ می باشند؟ جامعه روسیه جامعه ای بود که

در آن انقلاب بورژوا - لیبرال رخ نداده بود و دولت تزار بازمند و اشکال و وجوه تولید ماقبل سرمایه داری محسوب می شد و بطور مطلق بر جامعه ملی تفوق داشت و در حالیکه در اروپا عدتاً جامعه ملی بر جامعه سیاسی تفوق دارد و دولت اگر چه در تحلیل نهائی همان دستگاه اختناق است، ولی در شرایط "عادی" از طریق یک سلسله ساختارهای سیاسی، اجتماعی - اقتصادی حاکم است. آیا (بدر نظر گرفتن این واقعیات) استراتژی انقلابیون روس برای اروپای پیشرفته صنعتی نیز کارآئی دارد؟ گرامشی صرفاً سوال ها را مطرح ساخته و پاسخی بدانها نمی دهد. "کمونیست اروپائی" ذات طرح این سوال ها را دلیل موافقت گرامشی با پاسخ خود می داند که: "میان روسیه اوائل قرن و اروپای امروز تفاوت بسیار است" (مارشه) و "امروز در اروپا ساله انتقال [از سرمایه داری به سوسیالیسم] چنان طرح شده که لنین از آن بکلی بی اطلاع بوده و به حکم شرایط تاریخی نمی توانسته از آن باخبر باشد." (الشتاین، نظریه پرداز و تاریخ نگار حزب کمونیست فرانسه) در واقع طرح ساله تفاوت روش های انقلابی در روسیه و اروپای غربی نکته تازه ای محسوب نمی شود و پیش از گرامشی در سوسیال دموکراسی آلمان و بین الملل دوم بحث باز شده بود و موضوع جدال دو تن از رهبران سرشناس بین الملل قرار گرفته بود: کارل کائوتسکی و روزا لوکزامبورگ. کائوتسکی در دفاع از "استراتژی فرسایش" خویش ساله اعتصاب کارگران روسیه در ۱۹۰۵ را در حد یک "ساله روسی" می شناخت و از سوی دیگر روزا لوکزامبورگ در دفاع از استراتژی انقلابی، نقش کارگران در انقلاب را "بسر- انداختن و از میان بردن دولت بورژوائی می دید و این نقش را نه صرفاً روسی یا آلمانی بلکه جهانشمول ارزیابی می کرد: "عقب افتاده ترین کشورها (روسیه) دقیقاً بدلائل تاخیر غیر قابل چشم پوشی انقلاب بورژوائی در آن، طریق و روش های مبارزه طبقاتی را به پروتاریای آلمان و پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری نشان می- دهد." (۲۰) موضع مارتف رهبر منشویک دفاع از کائوتسکی بود وی "استراتژی فرسایش" را برای روسیه نیز علی می دید (مجله دوران جدید ۱۶ سپتامبر ۱۹۱۰ ص ۹۱۹-۹۰۷) لنین در نامه ای به مارجلسکی به این نظر مارتف تاخته است. (۲۱) لنین بعدها در سخنرانی در کنگره هفتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه معروف به سخنرانی درباره جنگ و صلح ساله تفاوت روش ها و پیشرفت انقلاب در روسیه و اروپای پیشرفته صنعتی را چنین طرح ساخته است: "بر هر کس که به عمل انتقادی انقلاب سوسیالیستی اروپا دقیقاً فکر کرده باشد این نکته روشن است که آغاز انقلاب در روسیه به مراتب از آغاز آن در اروپا آسان تر است و در حالیکه برای ما در مقایسه با اروپا مشکل تر است که انقلاب را به پیش ببریم." (۲۲) لنین علت این تفاوت را چنین توضیح می دهد: "شروع انقلاب جهانی سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته به سادگی آغاز انقلاب در روسیه - یعنی سرزمین نیکلا و راسپوتین - نیست... بدون آمادگی قلی آغاز انقلاب در کشوری که سرمایه داری آن جا رشد کرده و به همه کس تشکیلات فرهنگ دموکراتیک بخشیده عطا پیچ و خطاست. اینجا ما صرفاً به دوران دردناک آغاز انقلاب سوسیالیستی نزدیک می شویم و این حقیقت است." (۲۳) لنین تفاوت آغاز و پیشبرد انقلاب را در روسیه و در اروپای صنعتی می بیند، اما به هیچ وجه نتیجه "کمونیست های اروپائی" را نمی گیرد که استراتژی انقلابی در مورد اروپا به کار نمی آید. او به صراحت تفاوت انقلاب بورژوائی و انقلاب سوسیالیستی را در این می بیند که در مورد نخست امکان ایجاد شدن نهاد های اقتصادی جدید درون جامعه فئودالی وجود داشته و این نهاد ها بتدریج جامعه فئودالی را تغییر داده اند و کار انقلاب بورژوائی صرفاً شکستن قید و بند هائی بود که مانع تکوین این روند می شوند. در حالیکه "در انقلاب سوسیالیستی بطور کامل وضع متفاوتی برقرار است" اینجا نقش عنصر آگاه اولویت دارد و ساله اصلی انقلاب در هم-

شکستن کامل دستگاه دولتی بورژوائیست. نظریه پردازان "کمونیسم اروپائی" این تفاوت دقیق را درک نمی کنند و با یک قیاس تاریخی عامیانه همان طریق را جهت پیروزی انقلاب سوسیالیستی پیشنهاد می کنند که در مورد انقلاب بورژوائی کارآ بود و عللاً در مقابل طریق واقعی پیشرفت انقلاب کارگری می ایستد. بحث لنین یار دیگر در پلنوم کمیته اجرائی کمیتن (سال ۱۹۲۶) توسط بورژوا اراشه شد. وی به درستی به این نکته اشاره نمود که در اروپای غربی انقلابیون با دولت بورژوا - لیبرال روبرویند "و باید بیاموزند که طریق حمله بدان چگونه است و راه تجهیز فکری پروتاریا کدام است... در حالیکه در روسیه دولت لیبرال و پارلمانی سرمایه- داری وجود نداشت. آنجا انقلابیون به دولت مستبد و فئودالی تزار حمله می کردند." (۲۴) این بحث در پایه های حزب کمونیست ایتالیا ادامه یافت و گرامشی در دفاتر زندان بدان اشاره دارد و دو قطعه مشهور این دفتر در مورد تفاوت روش های انقلاب در روسیه و اروپای پیشرفته تکیه به اولویت نقش جامعه سیاسی در روسیه (دولت تزاری) در مقابل با اولویت نقش جامعه ملی در اروپا دارند. در اروپا انقلابیون ناگزیرند به موازات مبارزه با دولت در حد جامعه ملی نیز پیکار نمایند. استراتژی نبرد مواضع، مبارزه علم در سطح جامعه را طرح می کند و تاکتیک جبهه واحد کارگری را پایه عمل قرار می دهد. اهمیت تأکید گرامشی بر نقش این تاکتیک با در نظر گرفتن دورانی که بحث وی اراشه شده معلوم می شود. زمانی که کمیتن استالینی گردش به چپ کرده بود و از بستن هرگونه جبهه واحد با احزاب کارگری دیگر خودداری می کردند در واقع گرامشی چون لنین ساله تفاوت انقلاب کارگری در روسیه و اروپا را در حد ساله پیشبرد انقلاب خلاصه نکرده است. نه تولیداتی و نه استالینیست های "کمونیست اروپائی" نمی توانند حتی یک جمله در آثار گرامشی بیابند که ساله انقلاب در اروپای غربی را نه تخریب دستگاه دولتی بورژوائی بلکه دموکراتیزه کردن آن به شمار آورده باشد. جهت گرامشی غمخوار دفاتر اجرائی کمیتن، نویسنده انقلابی نظم جدید و طراح تهرای لیون دوس اساسی انقلاب اکثریت نه تنها برای اروپا کارا هستند بلکه جنبه اصلی آنها جهانی است. با توجه به سلسله ویژگی ها در طرح استراتژی انقلابی جهت اروپا و دقت به شرایط مشخص، سرشودت انقلاب تکرار خطوط اصلی و تعیین کننده استراتژی حزب بلشویک است. در فاصله ۲۳-۱۹۱۷ سلسله انقلاب های اروپائی از آلمان تا ایتالیا و از هلند تا مجارستان سائلی چون نقش ارگان های مستقل طبقه و شوراهای نقش حزب در دوران قدرت دوگانه، مبارزه دموکراتیک پرولتاری و... را عنوان ساخته اند. ارست مندل در صاحب نامی می گوید: "ما باید میان آنچه ویژه روسیه بود و آنچه در نمونه یا شمای انقلاب روسیه جنبه جهانی دارد تفاوت قائل شویم، و تا اوم بحران انقلابی، شکل شورائی خود سازماندهی توده ها، تاکتیک هائی که بلشویک ها جهت کسب اکثریت در شوراهای بکار بردند، شکل مشخص از هم پاشیدن دولت بورژوائی هیچ یک ویژه و مختص روسیه نبودند. این یک پیشداوری جزئی نیست بلکه نتیجه ای حاصل بیش از نیم قرن تجربه است، همه مواردی که شمردم و بسیاری دیگر در انقلاب های ۲۳-۱۹۱۷ آلمان، در انقلاب ۳۷-۱۹۳۶ اسپانیا و در شکل نطفه ای در انقلاب پرتغال وجود داشتند. می توان رگه هائی از این موارد را در حوادث ۱۹۲۰ ایتالیا، جنبش انقلابی ایتالیا در سالهای خاتمه جنگ جهانی دوم، و حتی در ماه مه ۱۹۶۸ در فرانسه دید. به همین دلیل ما این سائیل را اشکال بحران انقلابی در اروپای غربی نیز می شناسیم." (۲۵)

۵- سازش تاریخی

در شرایط بحران اقتصادی سرمایه داری، طبقه حاکم بمنظور استثمار کارگران به شکل ملموس اقتصادی آن توانسته سازمان های

سنتی کارگران را با خود همراه سازد. مبنای همکاری سوسیال دموکراسی با سرمایه همان طریق شناخته شده است. اما راه همراهی احزاب کمونیست خصلت ویژه "کمونیسم اروپائی" را به خود گرفته است. "سازش تاریخی" حزب کمونیست ایتالیا با حزب دمکرات مسیحی و نیز توافق حزب کمونیست اسپانیا با "وحدت خلقی" فرانکیست ها در اکتبر ۱۹۷۷ بر سر برنامه اقتصادی دولت سوارزو بیانگر سازش طبقاتی "کمونیست های اروپائی" است. بحث بر سر سازش تاریخی، درون حزب کمونیست ایتالیا پس از کودتای شیلی که منجر به سقوط حکومت آلنده گردید آغاز شد. به اعتقاد برلینگر و رهبری حزب، تجربه شیلی نشان می دهد که احزاب کارگری به اهمیت ایجاد جبهه وسیع وحدت واقف نشده اند. جهت ایجاد این "جبهه ضد ارتجاع" نظریه بافان حزبی "سازش تاریخی" را فرموله کردند و برلینگر خود در سلسله مقالاتی به اثبات اهمیت سازش با دمکرات مسیحی ها یا "حداقل بخشی از آنها" پرداخت. وی در گزارش به کنگره چهاردهم حزب در دسامبر ۱۹۷۴ ضرورت بحث بر سر سازش تاریخی را اعلام داشت و بر اهمیت آن بر اساس "تجربه غنایم شیلی" تکیه نمود. به گمان وی "سازش تاریخی بیش از یک فرمول حکومتی و روشنگر فعالیت نهائی ما" محسوب می شود. بدین سان یکبار دیگر واقعیت توسط استالینیست ها وارونه شد. دروس شیلی در اثبات جبهه خائنانه جبهه خلق نه اسباب طرد این جبهه بلکه موجب پذیرش آن گردید. در سلول های حزب سازش میان کمونیست ها با دمکرات مسیحی ها به دو دلیل توجیه شد. یکی وجود بحران میان دمکرات مسیحی ها که "امکان فعالیت جهت دمکراتیزه کردن نهاد های دستگاه حکومتی بورژوازی" را رشد می دهد و دیگری جدی گرفتن وجود کارگرانی که به پاپ معتقدند درون سندیکاها و... برلینگر سازش تاریخی را نتیجه منطقی سیاست حزب خواند. باید اعتراف کرد که در این مورد حق کاملاً با اوست. حزب فرانسه سازش تاریخی شکل دیگری بخود گرفت: "وحدت چپ" که میان حزب کمونیست و حزب سوسیالیست و حزب رادیکال های چپ بسته شده و مبنای این وحدت "برنامه مشترکی" است که به عنوان "برنامه وحدت مطلق فرانسه" معرفی شده و در چارچوب قانون اساسی ۱۹۵۸ (قانون اساسی جمهوری پنجم دولت) سلسله ای اهداف از دمکراتیزه کردن دستگاه دولتی تا ملی کردن چند واحد صنعتی را در برابر خود گذاشته است. در سال ۱۹۷۲ حزب کمونیست فرانسه که در برنامه خود ملی کردن ۲۵ گروه صنعتی را داشت، به امضای برنامه مشترک تن داد که در آن صرفاً ملی کردن ۹ گروه عنوان شده است. در زمان تحریر این مقاله میان احزاب کمونیست و سوسیالیست جدال شدیدی در گرفته است. کمونیست ها در مجموع خواهان ملی کردن ۲۷۹ واحد و سوسیالیست ها مطابق برنامه مشترک از ملی کردن ۲۵۰ واحد دم می زنند. مارشه رسماً از گردش به راست حزب سوسیالیست یاد می کند و می تران رهبر سوسیالیست ها اظهارات مارشه را عوام فریبی می خواند، کمونیست ها را مسؤول بحران می شناساند و حزب خویش را مدافع وحدت می خواند. اینان شش سال میلیون ها کارگر فرانسه را در انتظار "پیروزی چپ" و تغییر همه جانبه در جامعه نگه داشتند. در پاسخ به هر نارضایتی و مبارزه جوش کارگری امید دادند که "برنامه چپ" مسائل را حل خواهد کرد. برنامه ای که در واقع به هیچ ساله اصلی جامعه پاسخ نمی دهد. حالا که انتخابات مارس ۱۹۷۸ نزدیک می شود، هراس از پیروزی میان مارشه - میتران منازعه انداخته است. آنها در صورت پیروزی و در دست گرفتن قدرت باید به وعده های شش ساله خویش جامه عمل بپوشانند. این کاری است که نه برنامه مشترک بدان قادر است و نه هیچ حزب رفرمیستی (آنهم در کادر جمهوری بورژوازی) می تواند بدان دست بزند. حزب کمونیست فرانسه در مورد مرحله فعلی "تکامل" سرمایه داری در فرانسه دارای نظریه بدیعی است که در خدمت استراتژی رفرمیستی آن ایجاد گشته است. این نظریه

البته به حد نظریه "اتحاد کمونیستی" (!!!) ایران مضحک نیست که امپریالیزم را به جناح های مختلف و با منافع متضاد تقسیم می کند و رئیس جمهور آمریکا را معرف یکی از این جناحها (جناح صنعتی !!!) می خواند، اما نتیجه گیری غلطی آن ها با هم تفاوتی ندارد. نظریه "علمی" حزب کمونیست فرانسه "سرمایه داری انحصاری دولتی" است که مطابق آن قدرت سیاسی فرانسه در اختیار بخش از بورژوازی امپریالیستی است که یکسره انحصارات را درید اختیار دارد و دیگر بخش های بورژوازی مایل به مبارزه علیه آنند. از این رو مبارزه باید علیه فراکسیون صاحب قدرت یا "سرمایه داری انحصاری دولتی" متمرکز شود. این نظریه کنار جانب رهبری حزب "مبنای علمی استراتژی ما" خوانده شده از سال ۱۹۶۶ ایجاد گشته و به تدریج تکامل یافته است. ریشه اصلی نظریه در عقاید وارگا اقتصاددان شوروی است که سرمایه داری انحصاری دولتی را مرحله جدیدی از تکامل درونی سرمایه داری می داند: "دولت آنجا که رژیم سرمایه داری در خطر جدی قرار نگرفته معرف بورژوازی انحصاری است و آنجا که بطور مستقیم رژیم سرمایه داری در خطر است معرف مجموعه طبقه است." ۳۸. تقسیم بندی سرمایه داری به یک فراکسیون انحصاری که دولت را در دست دارد و فراکسیون دیگر که حتی علیه "رژیم" سرمایه داری فعالیت می نماید، از جانب استالینیست ها در خدمت استراتژی وحدت با بورژوازی ساخته و پرداخته شده و تخریب کامل جانی اساسی مارکسیزم محسوب می شود. اینجا کلیه مفاهیم دولت، جامعه سرمایه داری طبقه و... دارای تعریف "وارگائی" هستند و هیچ ارتباطی به مارکسیزم ندارند. مارکس می گوید: "هر فرد سرمایه دار همانند مجموعه سرمایه داران در هر حوزه خاص تولید که باشد در استثمار تمامی طبقه کارگر بوسیله مجموعه سرمایه شرکت دارد و در تعیین درجه این استثمار فقط بوسیله منافع عام طبقه بلکه بر مبنای منافع مستقیم اقتصادی خویش عمل می نماید." ۳۹. اما استالینیست ها صرفاً بخشی از این افراد سرمایه دار را در استثمار تمامی کارگران و تعیین درجه استثمار، کارآ می بینند و معتقدند با بخش دیگر جهت برانداختن دسته نخست باید متحد شد و از آنجا که دولت متعلق به دسته اول است به یاری بخش دوم باید داخل آن شد و ریشه اش را زد. ۴۰. تخریب مفهوم علمی دولت توسط "کمونیست های اروپائی" به غالب ترین شکلی در روش حزب کمونیست فرانسه در قبال ساله دیکتاتوری پرولتاریا نمایان می شود. در کنگره بیست و دوم این حزب "فهم" دیکتاتوری پرولتاریا رسماً کنار گذاشته و مطرود شناخته شد. استدلال مارشه این بود که واژه دیکتاتوری باعث هراس خلق می شود و آنها را به یاد هیتلر و موسولینی (و استالین؟) می اندازد. ... بهر حال این واژه در روسیه ۱۹۱۷ معنا داشت و در فرانسه ۱۹۷۶ معنا ندارد. مارکس دیکتاتوری پرولتاریا را کشف خود می دانست که "صرفاً تبدیل به محو تمامی طبقات می شود" (نامه به واید مایو - ۵ مارس ۱۸۵۲) و در نقد برنامه گوتا می گوید: "میان جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی دوره تبدیل انقلابی نخستین به دیگری نشسته است. در مناسبت با این دوره، انتقال سیاسی هم موجود است که دولت آن نمی تواند چیزی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا محسوب گردد." ۴۱. رهبری حزب کمونیست فرانسه صرفاً مفهوم که دستاورد مبارزه کارگران روس محسوب می شود را کنار گذاشته بلکه یکی از مهترین اصول مارکسیزم را نفی کرده و ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه نتیجه منطقی تکامل تاریخی و انکشاف نیروهای تولیدی را منکر شده است و از این رو مفهوم "محو تمامی طبقات" را محو کرده است. لنین با تکیه بر همین نقش اساسی دیکتاتوری پرولتاریا نشان می داد که ضرورت وجودی آن از تضاد آشتی ناپذیر منافع پرولتاریا و بورژوازی برخاسته است. واضح است برای "کمونیستی" که دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم را در تسلط بر قوه مقننه دولت بورژوازی

خلاصه کند و هدفش تخریب مجموعه دولت بورژوازی نباشد دیکتا - توری پرولتاریا " مفهومی " مزاحم و دست و پا گیر می شود . لنین این واقعیت را در نخستین صفحات اثر جدلی و مشهور خویش انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد تاکید نموده و پس از نقل جمله مارکس از نقد برنامه گوتا آن را " خلاصه ای از کل آموزش انقلابی مارکس " می خواند و تاکید می کند که " دیکتاتوری پرولتاریا بیانی از نظر تاریخی مشخص تر و از نظر علمی دقیق تر از وظیفه پرولتاریا در مورد درهم شکستن دولت بورژوازی است " ۲۱ .

در حالیکه منطق استراتژی رفرمیستی حزب کمونیست فرانسه و روند سوسیال دمکراتیزه شدن حاصل از آن کارکنگره بیست و دوم را به نفی ورد دیکتاتوری پرولتاریا کشانده از داخل حزب بحثی علیه رهبری و رای کنگره دامن زده شد . این بحث توسط لوئی آلتوسر فیلسوف و نویسنده کتاب تقریر سرطانی و شاگردان وی ایجاد گردید . ابتداءً با لیبیار (همکار آلتوسر در نگارش کتاب مذکور) جزوه ای بنام دیکتاتوری پرولتاریا منتشر ساخت و در آن با دید ارتدکس یک استالینیست به تعریف این مفهوم و تعریف معنای سوسیالیسم پرداخت . سپس آلتوسر خود جزوه کنگره بیست و دوم را چاپ زد . این جزوه متن سخنرانی آلتوسر در تالار بزرگ مدرسه سوربن است (۱۶ دسامبر ۱۹۷۶) . سخنرانی و بحث آزاد به دعوت عده ای از دانشجویان عضو اتحادیه دانشجویان کمونیست انجام گرفته بود ، لیکن به دلیل تحریم رهبری این اتحادیه عده معدودی در جلسه حاضر شده بودند . آلتوسر در سر آغاز بحث خود کنگره بیست و دوم را حادثه ای تعیین کننده و نقطه عطفی عظیم در تاریخ حزب کمونیست و جنبش کارگری فرانسه می خواند (صفحه ۹) ۲۲ . آواز یک سو نظریه سازش طبقاتی حزب یعنی " سرمایه داری انحصاری دولتی " را نمی پذیرد (ص ۲۱) و از سوی دیگر سیاست گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم را ستایش می کند (ص ۱۹) . آنگاه نتیجه منطقی این نظریه و سیاست یعنی کنار گذاشتن دیکتاتوری پرولتاریا از برنامه و عمل حزب را می پذیرد . در واقع آلتوسر علت انحراف را نمی پذیرد و آن را بر حق می داند و تبلیغش می کند ، اما معلول را نمی پذیرد . آنجا که یاد آور می شود " تمام ماتریالیست ها از زمان گالیله تا به امروز میدانند نمی توان با یک تصمیم گیری سیاسی مفهومی علمی را ، که بطور عینی بازتاب مساله ای واقعی است ، کنار گذاشت " (ص ۳۳) کاملاً حق دارد . اما این مفهوم علمی جهت آلتوسر بازتاب کدام مساله واقعی است ؟ بازتاب سازمان سوسیالیسم در یک کشور است و اینجاست که پای استدلال فیلسوف چوبین می ماند . علیرغم انتقاد آرام وی از " استالین و ساخت حزب و دولت شوروی و خط حزب آن و نظریاتش در طول چهل سال " و دیدن خطر " نه فقط در سطح اتحاد شوروی بلکه در حیطه احزاب کمونیست جهانی " (ص ۳۱-۳۰) باز هم او بواسطه پذیرش دگم اساسی استالینیسم یعنی باور به ساختن سوسیالیسم در یک کشور در ردیف مارش و تور و کاشن ها قرار می گیرد و چون آنان مبلغ گذر مسالمت آمیز به سوسیالیسم و ... می شود . با این تفاوت که آن بورکراتها نتیجه منطق استراتژی خویش را می پذیرفتند اما آلتوسر آن را قبول ندارد . از این رو فریاد او که دیکتاتوری پرولتاریا را کنار نگذارید ، چیزی جز دفاع از " سوسیالیسم مستقر " در شوروی یا دیگر جوامع در حال گذار نیست . این صدای استالینیست قدیمی است که علیه نتیجه استالینیسم بحث می کند . اما رهبری حزب کمونیست فرانسه حتی این صدا را هم خفه کرده است . جمله ای از سخنان فیلسوف شنیدنی است : " از آنجا که هیچ مساله ای خالی از تضاد نیست ، باید گفت همین حزب کمونیست که چنین سخاوتمندانه و به وفور دم از آزادی خلق می زند ، خود در مقابل پراتیک سانتروالیسم دمکراتیک یعنی شکل مشخص آزادی کمونیست ها در حزب ، یکسره ایستاده است " (ص ۲۷) . در بحث از مواضع آلتوسر و پیروانش باید در نظر داشت

که به صرف دفاع ایمن از دیکتاتوری پرولتاریا نمی توان عمل آنها را مترقی دانست ، پیش از هر چیز باید معنای این دیکتاتوری از نظر ایشان روشن گردد . و با در نظر گرفتن تمام جوانب بحث آنها و هدفی که دنبال می نمایند موقعیت این مفهوم در مجموعه نظام فکری آنها تعیین گردد . آلتوسر در جزوه اش بطور دائم صاله " وجود بحران در جنبش کمونیستی جهانی " را یاد آور می شود . آیا در شرایط پس از ۱۹۶۸ (برخاستن موج جدید انقلابی از جانب کارگران اروپا ، تاثیر جهانی شکست امپریالیسم در ویتنام ، بحران های سرمایه داری پسین و ...) باز هم می توان از بحران در جنبش کمونیستی جهانی سخن راند ؟ یا بحث واقعی از بحران در رهبری این جنبش نیست ؟ منازعه بورکراتهای مسکو - پکن ، بی اعتبار شدن دگم سوسیالیسم در یک کشور نزد کارگران ، دفاع آنها از حقوق زندانیان سیاسی و مخالفین بورکراسی در جوامع در حال گذار ، رشد مبارزه طبقاتی و آگاهی امکان پذیر توده های تحت ستم و زحمتکش ... همه بر وجود بحرانی در رهبری بورکرات احزاب استالینیست گواهند . بحرانی که دائماً شدت می گیرد ، برزخ ها ، هواکافنگ ها ، کارپو ها ، انور خوجه ها را گنج می کند ، به تکان و به جان هم می اندازد و در این میان وظیفه " عمل ثوریک " را هم به گردن آلتوسرها می گذارد که آن سردرگمی و تقلا را به زبانی گنگ امروز بیان و فردا نقد از خود نمایند . اینجا بد نیست به سخنان پرت راطسون عضو حزب کمونیست بریتانیا که نقش حساسی در رابطه میان این حزب و اتحادیه های کارگری دارد اشاره شود . وی در مصاحبه ای در مورد کنار گذاشتن دیکتاتوری پرولتاریا از برنامه حزب کمونیست فرانسه می گوید : " راستش را بخواهید ، حزب ما هم این عارت دیکتاتوری پرولتاریا را مدتهاست بکار نمی برد . آنرا رجز طریق بریتانیا جهت انقلاب که توسط حزب ما در سال ۱۹۵۰ چاپ شده نخواهید یافت ، هیچ سندی که توسط حزب ما چاپ شده باشد ، این عارت را در بر ندارد . چرا که این عارتی است از شکل افتاده و اشاره ضمنی خاصی را داراست که هرگز مورد نظر مارکس نبوده است " ۲۳ . البته استالینیست نمی گوید این " عارت " (کذا) اشاره ضمنی خاصی به چه مساله خاصی دارد ، اما مقصودش را می توان خواند . " دیکتاتوری پرولتاریا " اشاره به اردوگاه های کار اجباری استالینی و تصفیه حزب از بلشویک های قدیمی ، تحمیل اختناق در سطح جوامع در حال گذار ، بیمارستان های روانی جهت مخالفین سیاسی و ... دارد . استالینیسم دوره جنایات خود را " دیکتاتوری پرولتاریا " نام نهاده ، پرایس " عارت " را کنار می گذاریم . بدین سان راطسون از حاشیه بحث می گریزد . و نمی تواند از آنچه مورد اشاره ضمنی است یاد کند و گرنه ناگزیر می شود در پاسخ بگوید چرا حزب کمونیست بریتانیا سالها مدافع جنایات استالینی بوده و در زمان رخداد واقعه آن را " قدمی به پیش جهت بنیاد جامعه کمونیستی " خوانده و مهمتر از آن چرا امروز همه مهملات ایدئولوژیک استالینی سر مشق " طریق بریتانیا جهت سوسیالیسم " است .

۶- بحران استالینیسم

باور به " نظریه " سوسیالیسم در یک کشور از یکسو احزاب کمونیست درون کمیتن را ناگزیر به دفاع از ساختن سوسیالیسم در اتحاد شوروی می کرد و از سوی دیگر آنها را به اتخاذ " طریق علمی جهت سوسیالیسم " می کشاند . در موارد بسیاری این " طریق علمی " در تقابل با منافع قشر بورکراتیک حاکم در اتحاد شوروی می آمد . اینجا سربچی از فرمان مسکو ممکن و ضروری می شد . در چنین حالتی بورکراتهای مسکو با تکیه به " انترناسیونالیسم پرولتری " مخالفت کمونیست ها با خود را به حساب آتی کمونیسم آنها می گذاشتند . تقابل دواصل برآمده از " نظریه " سوسیالیسم در یک کشور ، همواره اسباب بحران استالینیسم بوده است . احزاب کمونیست تحت تاثیر

مازارات کارگری جوامع خود قرار دارند و پیروی کورکورانه از مسکو گاه به بهای خودکشی آنها تمام می شود (حزب کمونیست اسپانیا دهه ۱۹۳۰، حزب کمونیست آلمان در همان سالها، حزب کمونیست شیلی در اوایل دهه ۱۹۷۰ و حزب توده ایران در سالهای پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۴۰ تحت تاثیر فشارهای مبارزه طبقاتی گاه احزاب کمونیست از فرامین مسکو پیروی می زنند (حزب کمونیست چین در روند انقلاب سوم چین ۴۰ شناختن " کمونیسم اروپائی " وابسته به تحلیل دقیق از پدیدار بحران استالینیزم است، بحرانی که عموماً بصورت مانعی در راه اجرای وظیفه اصلی احزاب کمونیست (یعنی دفاع از " سوسیالیسم " شوروی) خود را نشان می دهد - تروتسکی پیش از هر کس این بحران را دریافته بود - در مقاله ای که در اکتبر ۱۹۳۸ نوشته و در دسامبر همان سال منتشر ساخته بنام " درس تازه: پس از صلح " امپریالیستی مونیخ " می گوید: ده سال پیش قابل پیش بینی نبود که نظریه سوسیالیسم در یک کشور بطور اجتناب ناپذیر موجب رشد گرایش های ناسیونالیستی در بخش های کمینترن می شود - امروز این پیش بینی بصورت واقعیتی آشکار در آمده است - تا همین اواخر شوونیسم احزاب کمونیست فرانسه، انگلیس، بلژیک، آمریکا و دیگر احزاب به نظر تصویر منسکر منافع دیپلماتی شوروی (دفاع از ا - ج - ش - س) می آمد و در مواردی نیز چنین بود - امروز ما می توانیم با اطمینان ظهور دوره جدیدی را پیش بینی نمائیم - رشد تضادهای امپریالیستی، نزدیک شدن آشکار خطر جنگ، انزوای باز هم آشکارا - ج - ش - س بدون تردید گرایش های ناسیونالیستی گریز از مرکز را درون کمینترن رشد می دهند - هر یک از بخش های آن آغاز به تشکیل سیاستی ملی به طریق خویش خواهند کرد - زمانی استالین احزاب کمونیست را در " دکراسی های " امپریالیستی به آشتی با بورژوازی ملی می خواند - دیگر اکنون این دوره گذشته است - دلال بناپارتیست نقش خود را ایفا کرده، از این پس کمونشوونیست ها به ساله خود خواهند پرداخت که به هیچ وجه همیشه با " دفاع از اتحاد شوروی " منطبق نیست " ۳۵.

تاریخ صحت این پیش بینی را تأیید نمود - برش احزاب کمونیست یوگسلاوی، چین، ویتنام، آلبانی و در حال حاضر ظهور " کمونیسم اروپائی " بیان بحران استالینیزم است - کاریکو در پاسخ حملات مسکوبه خود گفت: " رهبران اتحاد شوروی، انگار هنوز خود را مرکز مقدس می دانند " (لوموند ۱۹۷۷/۶/۲۸) و در همین روز یونیتا ارگان حزب کمونیست ایتالیا اعلام داشت: " تمامی احزاب کمونیست مستقل اند یا باید برای استقلال مبارزه کنند " در اینجا ضروری است نگاهی به تکامل " مبارزه جهت استقلال " این احزاب یا سکوبیندازیم - در واقع این مبارزه جدا از پیدایش و رشد " کمونیسم اروپائی " نیست - زمان حمله ارتش کشورهای عضو پیمان ورشو به چکسلواکی (بهار ۱۹۶۸) هر سه حزب کمونیست ایتالیا، فرانسه و اسپانیا این عمل را تقبیح کردند - در هر یک اقلیت کوچکی از استالینیست های دو آتشه بعنوان اعتراض از حزب انشعاب کردند (مثلاً انریک لیسترو گارسیا از حزب کمونیست اسپانیا) یا از فعالیت سیاسی دست کشیدند (مثلاً ژانت تورز بیوه موریس تورز) - انشعابی را که در سال ۱۹۶۹ در حزب کمونیست اسپانیا رخ داد باید با دقت بیشتری مطالعه کرد - زیرا از همان زمان بحث بر سر غیر علی بودن رهبری مسکواز جانب کاریو دبیر کل حزب در نشریات حزبی چاپ می شد و علاوه بر آن سائلی چون " پلورالیزم " (قبول فعالیت احزاب متعدد کارگری چه در روند مبارزه کارگران و چه پس از بدست گرفتن قدرت توسط آنها) عنوان می شد - قطعه نامه کمیته اجرایی حزب در ۲۸ اوت ۱۹۶۸ تأکید داشت که: " ما کمونیست ها به یاری نیروهای سوسیالیستی خارج در اسپانیا به قدرت نخواهیم رسید - این فرضیه ارتجاعی را دشمنان ما ساخته اند " ۳۶ پس از اعتراض شدید حزب کمونیست اسپانیا به اشغال پراک

توسط تانکهای شوروی و دیگر " نیروهای سوسیالیستی " عکس العمل مسکوا این بود که يك هیات نمایندگی دائمی به رهبری دیچنگو به مادرید اعزام کرد و روابط شوروی با دولت فرانکو بر اساس " همزیستی مسالمت آمیز " حسنه گردید ۳۷ - بدنبال آن لیستر و هوادارانش از حزب انشعاب کردند و کاریو را ضد شوروی، رویز - یونیست و ناسیونالیست خواندند - در پائیز ۱۹۷۷ بدنبال بالا گرفتن مبارزه " کمونیست های اروپائی " با مسکوبه کمونیست باز پیدا شد، وی از شوروی به اسپانیا بازگشت و حزب کمونیست کارگری را ساخت که عده ای از استالینیست های قدیمی در آن جمعند - این بار او کاریو را " راهن " جنایتکار و مسوول کشتار انقلابیون " خواند (لوموند، ۱۹۷۷/۱۱/۱۰).

بهر حال، آنچه امروز بنام " کمونیسم اروپائی " معروف شده از صدور قطعه نامه مشترک لیون، میان احزاب کمونیست ایتالیا و اسپانیا (ژوئیه ۷۵) و قطعه نامه مشترک رم میان احزاب کمونیست ایتالیا و فرانسه (نوامبر ۷۵) آغاز می شود - حزب کمونیست بریتانیا در نوامبر ۷۷ رسماً به آنها پیوست و در این فاصله حزب کمونیست سوئد نیز مواضع آنها را پذیرفت - اینان نه فقط در خطوط اصلی استرا - تریک با هم توافق نظر دارند بلکه بر استقلال خود پافشاری می کنند - در پایان سال ۷۵ بناسبت نمایش يك فیلم تلویزیونی که مخفیانه از اردوگاه های کار اجباری و " بیمارستان های روانی " جهت مخالفین سیاسی در شوروی برداشته شده، نمایندگان حزب کمونیست فرانسه " حیرت عمیق خود " را اعلام کردند - اومانیته روزنامه ارگان حزب در ۱۳ دسامبر قطعه نامه دفتر سیاسی حزب را چاپ کرد که به " نقض آشکار حقوق بشر و آزادی عقیده و بیان در شوروی " انتقاد شده بود - پراودا در ۱۹ دسامبر به نوبه خود حیرت خویش را از اینکه " حزب کمونیست فرانسه به عده یا غیر عده به دام تبلیغات ضد شوروی افتاده " اعلام کرد - در این میان احزاب کمونیست ایتالیا و اسپانیا موضع مشابه با حزب کمونیست فرانسه گرفتند - نشریه خبری حزب کمونیست اسپانیا در ژانویه ۱۹۷۶ (شماره دوم) به صراحت آنچه در حال حاضر در چکسلواکی می گذرد را نفی اصول سوسیالیسم " خواند - در پایان ماه فوریه ۱۹۷۶ کنگره بیست و پنجم حزب کمونیست اتحاد شوروی (ج - ک - ا - ش) در مسکو تشکیل شد - در این کنگره مارش و کاریو شرکت نکردند - عدم شرکت دبیر کل ها در حوزه ادب و تشریفات بورکراتیک بیان علق جدائی این احزاب کمونیست از مسکو بود - در ۱۷ مارس سولفس نظریه پرداز رسمی ج - ک - ا - ش بدون یاد آوری مشخص از عنوان " کمونیسم اروپائی " به " گسانیکه اصول مارکسیزم - لنینیسم را کنار نهاده و انترناسیونالیزم پرولتری را فراموش کرده اند " سخت حمله کرد (لوموند ۱۹۷۶/۳/۱۹) - در پاسخ به این حمله یونیتا ارگان حزب کمونیست ایتالیا به آنها که اندیشه لنین را جدل به نظامی جامد ساخته اند " انتقاد کرد و حمله سولفس را نفی مبانی استراتژیک احزاب کمونیست اروپای غربی شمرد (لوموند، ۲۱، ۲۲، ۲۳/۳/۱۹۷۷) - در چنین شرایطی کنفرانس احزاب کمونیست اروپا در ۲۹ ژوئیه ۱۹۷۶ در برلین شرقی تشکیل شد - در مجموع بیست و نه حزب در آن شرکت داشتند (بعنوان رای دهنده و ناظر) و " کمونیسم اروپائی " بطور جدی طرح شد و سائلی که مورد بحث آن است از قبیل پلورالیزم، استقلال احزاب کمونیست و ... مورد بحث نمایندگان قرار گرفت - علیرغم تمام تبلیغات، صدای اختلافها از بلندگوهای کنفرانس برلن به وضوح شنیده شد - این کنفرانس نمایانگر عمق بحران استالینیزم محسوب می شود ۳۸ - قطعه نامه مشترک احزاب " کمونیست اروپائی " بجای انترناسیونالیزم پرولتری از " همبستگی بین المللی احزاب کمونیست " یاد می کند و خود را متکی به " عقاید مارکس و لنین " می شناساند (بجای مارکسیزم - لنینیسم) و " برابری و استقلال هر حزب کمونیست در سائل داخلی جهت انتخاب هر طریق انتقال ریشه ای به سوی سوسیالیسم " را مورد تأیید قرار

۷- مبارزه ضد بورکراتیک کارگران

کارگران در کشورهای سرمایه داری پیشرفته ، در تجربه روزمره مبارزه خود علیه سرمایه دست به مبارزه علیه رهبری بورکرات احزاب استالینیست و رفرمیست و نیز رهبری اتحادیه ها زده اند . پیشگام آنان دریافته که این رهبری در جانب سرمایه داران و علیه منافع طبقه کارگر ایستاده است . این آگاهی ضد بورکراتیک منتج از مبارزه ضد بورکراتیکی است که همپای مبارزه علیه سرمایه تکوین یافته است . زمانی این مساله که مبارزه علیه سرمایه اساسی ترین شکل پیکار کارگری است به رهبری بورکرات احزاب و اتحادیه ها امکان می داد که مبارزه ضد بورکراتیک کارگری را سرکوب نمایند یا حداقل مسیر آن را منحرف سازند . اما امروز این عمل برای بورکراتها سخت و دشوار شده است . یکی از دلایل مهم این نکته مبارزه گسترده ضد بورکراتیک کارگران در کشورهای به اصطلاح سوسیالیست است . آنجا کارگران با بورکراسی بعنوان دشمن شناخته شده روبرویند و در روند مبارزه طولانی خود دریافته اند که قشر بورکراتیک بسیاری از حقوق طبقاتی را از آنها سلب کرده است . بارش دامنه مبارزه ضد بورکراسی در جوامع در حال گذار بخش عده ای از روشنفکران همراه پیشروی کارگری علیه رهبری استالینیست احزاب و اتحادیه ها ایستاده اند . امروزه چنان این مبارزه رشد کرده که دیگر مطبوعات رسمی احزاب کمونیست این کشورها قادر به انکار آن نیستند و با روش قدیمی خود ریشه آن را در تحریکات امپریالیزم می شناسند . بورکراتها با تکیه روی عناصری که در حاشیه این مبارزه حقانیت تاریخی انقلابهای کارگری و دستاوردهای این انقلاب ها را رد می کنند ، می کشند سرکوب کل مبارزین را توجیه نمایند . جدا از این مساله که وجود این عوامل " دست راستی و ارتجاعی " هیچگونه دلیلی به دست بورکراتها نمی دهد تا نظام حقیقت پلیسی و ترور خود را برقرار کنند ، باید گفت عناصر مذکور خود محصول دوران ارتجاع ترمیمی بورکراتیک هستند . کسانی چون سولژنیتسین که از دیدگاه شوونیستی-سیخی خود انقلاب اکبر را طرد و لعن می کنند و آن را " نقطه شروع ترور سرخ " می خوانند در نهایت زاده همین نظام بورکراتیک هستند . کافی است بیاد آوریم که اینان کشتار جمعی بدون محاکمه ، تبعید و زندان و شکنجه ، اردوگاههای کار اجباری ، توقیف مخالفین در بیمارستانهای روانی ، ترور مطلق پلیسی و خفقان سیاسی را دیده اند و مجموعه این همه به آنها به عنوان سوسیالیزم معرفی شده است . عکس العمل آنها در رد سوسیالیزم ریشه در این واقعیت دارد و مسوولیت نهائی آن به گردن استالینیست هاست . مدل به درستی یادآوری می شود که " وقتی کارتر جهت حقوق مدنی در اتحاد شوروی موضع میگیرد یا سولژنیتسین علیه انقلاب اکبر بحث راه می اندازد ... بورکراتهای مسکو می توانند طبقه کارگر را از راه حل راستین دور کنند ... ولی زمانیکه برلینگر ، گارتو یا مارشه به آرای از پلورالیزم سیاسی در ساختن سوسیالیسم سخن می رانند ، مساله به زبان کرملین تغییر می کند ، اینجا باید بیان کند که بزرگترین احزاب کمونیست در جهان سرمایه داری به سوی اردوگاه امپریالیزم تغییر جهت داده اند و یا باید بپذیرد که راه حل هائی در مقابل شکل قدرت استالینی و مابعد استالینی از خاستگاه کارگری موجود است . " ۴۱ در شوروی و دیگر جوامع در حال گذار ، نسل تازه ای از کارگران مبارزه خود را علیه بورکراتها به پیش می برد ، سرکوبی که در سالهای ۱۹۵۲ در برلین ، ۱۹۵۶ در بوداپست و ۱۹۶۸ در پراگ انجام شده و خشونت که در سالهای اخیر در مقابل با اعتصاباتهای کارگری بکار رفته هراس بورکراتها را از مبارزه ای که علیه آنها می شود ، نشان می دهد . امروزه در بسیاری از این کشورها کارگران به سازمان دادن کمیته های دفاع کارگری موفق شده اند و در تمامی آنها اپوزیسیون کارگری

می دهد (اومانیته ، ۱۹۷۶/۷/۳) در اکثر همین سال پیر ژوکس نماینده حزب کمونیست فرانسه در اجتماعي که در پاریس جهت آزادی زندانیان سیاسی بولیوی ، شیلی ، آرژانتین ، چکسلواکی و شوروی برپا شده بود شرکت کرد . پراودا فوراً از " جریحه دار شدن احساسات عمومی در شوروی " یاد کرد و پرسید " چطور شما در چنین مجمعی شرکت داشتید ؟ " (لوموند ۱۹۷۶/۱۰/۲۴) . اومانیته نطق ژوکس در اجتماع فوق را (که توسط کمیته بین المللی ضد اختناق و کمیته ریاضی دانان سازمان داده شده بود) در شش میلیون نسخه چاپ و اضافه کرده بود : " آزادی از سوسیالیزم جدا شدنی نیست " (اومانیته ۱۹۷۶/۱۰/۲۳) .

در اول ژانویه ۱۹۷۷ منشور هفتاد و هفت در چکسلواکی منتشر شد . اعضاء کنندگان این منشور سرشناس ترین روشنفکران چک و بسیاری از آنان از مبارزین فعال و قدیمی کمونیست محسوب می شوند . آنها خواستار برقراری آزادی و احترام به حقوق ابتدائی دمکراتیک در کشور خود گشته اند . متن این منشور توسط حزب کمونیست اسپانیا به چاپ رسید و منتشر شد و دبیر انتشارات کمیته مرکزی این حزب مقدمه ای بر آن نوشت . اومانیته در ۲۵ ژانویه از اعضاء کنندگان منشور دفاع کرد . یونیتا با چاپ متن منشور ، دفاع بی قید و شرط از حقوق نویسندگان آن را اعلام نمود . اینجا مبارزه علیه " کمونیزم اروپائی " به اوج خود رسید . احزاب چاکر مسکو وارد میدان این مبارزه شدند و سیل مقالات علیه این پدیده در مطبوعات گوناگون این احزاب به چاپ رسید .

کوشش شوروی جهت برگزاری يك کنفرانس جدید از احزاب کمونیست در اروپا به شکست انجامید و در پراگ اواخر آوریل ۷۷ مینتینگ برقرار شد که از یکسو پراودا آن را " مذاکراتی که مهمترین حادثه سیاسی به حساب می آید " خواند و از سوی دیگر اومانیته آن را " حادثه ای معمولی " نامید که " نمی تواند کنفرانس احزاب کمونیست اروپا محسوب گردد ، صرفاً جهت بحث بر سر چاپ مجله مسائل بین المللی برقرار شده است " (۱۹۷۷/۵/۱۲) . مشابه همین نظر را یونیتا در دهم ماه مه اعلام داشت . بدین سان شکاف میان " کمونیست های اروپائی " و مسکو عمیق تر شد تا جائیکه در مسافرت رسمی برژنف به فرانسه در ماه ژوئن ۱۹۷۷ هیچ ملاقاتی میان او و مارشه رخ نداد . مارشه در پاسخ خبرنگارانی که علت این عدم ملاقات را جویا می شدند با لبخند گفت : " چه سودی داشت ؟ " این مساله همزمان با حمله هفته نامه دوران - جدید ارگان نظری ح - ک - ۱- ش به کمونیزم اروپائی و بطور مشخص به کاربو روی داد . این نشریه در شماره آخر ژوئن ۱۹۷۷ مقاله ای را به معرفی کتاب کاربو کمونیزم اروپائی و دولت اختصاص داده بود . کتاب و نویسنده آن به شیوه کلاسیک استالینی " معرفی " شدند . دبیر کل حزب کمونیست اسپانیا ، هوادار پیمان ناتو ، همزمان با ملغین منافع امپریالیست ها و ضد شوروی " گردید . در پاسخ به این حملات کمیته مرکزی حزب کمونیست اسپانیا قطعنامه ای صادر کرد و همراه با او یونیتا و مطبوعات رسمی یوگسلاوی شیوه بحث دوران جدید را طرد کردند . در شماره بعدی دوران جدید مقاله ای دیگر به چاپ رسید که باز کاربو را ضد شوروی معرفی می کرد . در مراسم رسمی جشن های شصتین سالگرد انقلاب اکبر در مسکو به کاربو اجازه صحبت ندادند و او به عنوان اعتراض به مادربد بازگشت . برلینگر خاموش ماند و زمانیکه از او علت این سکوت را پرسیدند پاسخ داد که به چند و چون ماجرا آگاهی نداشته است (لوموند ، ۶ ، ۵ ، ۱۹۷۷/۱۱/۷) . مارشه اصولاً در مراسم شرکت نداشت اما هیات نمایندگی حزب کمونیست فرانسه نیز چون حزب برادر ایتالیا ساکت ماند .

۱- محدودیت های "کمونیسم اروپائی"

احزاب کمونیست ایتالیا و فرانسه در پایان جنگ دوم بصورت سازمان های توده ای، از یکسو هژمونی دیرپای سوسیال دمکراسی را شکستند و از سوی دیگر از طریق نظارت بر اتحادیه ها، به تدریج ارگانهای خود انگیخته کارگری را از میان بردند. ارگانهایی که در سالهای مقاومت و در شرایط انقلابی پس از جنگ رشد کرده بودند. این احزاب ابتدا کارگران و اقشار تحت ستم را خلع سلاح کردند و سپس در چارچوب سازش با بورژوازی، پارلمانتاریزم را پیش روی خود نهادند. تنزل آنان در این طریق با ظهور "کمونیسم اروپائی" کامل شده است. واضح است که این همه از نظر بورکراتهای کرملین ایرادی نداشته و ندارد. حمله امروزی این بورکراتها به "کمونیسم اروپائی" مثل همیشه در چارچوب دفاع از منافع خود ایشان باقی مانده است. بهر حال این مسأله پرسیدنی است که آیا احزاب "کمونیست اروپائی" می توانند تمامی طریق تبدیل به احزاب سوسیال دمکرات را تا نهایت آن بپیچانند؟ آیا آن چنان پایمهای عینی مستقل از مسکو یافته اند که بطور کامل از تسلط حزب کمونیست و دولت شوروی خلاص گردند و دیگر ابزاری در دست دیپلماسی کرملین نباشند؟

این واقعیت که روند سوسیال دمکراتیزه شدن احزاب "کمونیست اروپائی" بازتاب استراتژی رفرمیستی آنها در سطح مسائل تشکیلاتی است به تنهایی به سوال بالا پاسخ نمی دهد. باید وابستگی نهایی احزاب کمونیست به دول کارگری منحل شده را در نظر گرفت. دقیقاً این وابستگی است که احزاب کمونیست را از سوی سیال دمکراسی جدا نموده و حتی در شرایط حاضر از جانب "کمونیست های اروپائی" انکار نشده است. روند تاریخی تشکیل آنها و "روابط طبقاتی بنیادیشان، مناسبات آنها با دولت بورژوازی در واقعیت نهادی آن" از تبدیل کامل ایشان به احزاب سوسیال دمکرات مانع می شود. در سطح جهانی نیز "استقلال" این احزاب از شوروی تا کنون اسباب وابستگی آنها به امپریالیزم نشده، همواره مبلغ همزیستی مصالحت آمیز باقی مانده اند و در این مورد دقیقاً مدافع "نظریه" بورکراتهای کرملین بوده اند. در مورد آنگولا و هندوچین از سیاست شوروی دفاع کرده اند و در اختلافهای مسکو- پکن نیز آشکارا جهت مسکو را گرفته اند. در ماه مه ۱۹۷۷ برلینگر اعلام کرده که "حزب کمونیست ایتالیا در هر تضاد جهانی بدون قید و شرط در جانب اتحاد شوروی خواهد بود." مندل حق دارد که در مقاله اش "سه بعد" کمونیسم اروپائی "می نویسد: "این احزاب جهت پیچیدن تمامی طریق و بدل شدن به احزاب سوسیال دمکرات، نه خود تمایل دارند و نه به انجمنهم آن قادرند".

"کمونیسم اروپائی" به مثابه واکنش به مبارزه ضد بورکراتیک کارگران ایجاد شده، سلسله بحث های آن در دفاع از دمکراسی کارگری و انتقاد هایش به احزاب برادر که قدرت سیاسی را در دست دارند در راستای این شکل گیری رشد کرده است. "کمونیست های اروپائی" می گویند مبارزه ضد بورکراتیک را از مسیر اصلی آن خارج کند، از اینرو دفاع آنها از "حقوق دمکراتیک شهروندان شوروی" محدود و سخت یک جانبه و ناقص است. اما ذات طرح این مسائل انبوهی از مسائل تازه را ایجاد کرده، بحث بر سر ریشه های انحطاط جوامعی که در آنها بورکراسی زائده ای بر دولت کارگری منحل شده و بر سر قدرت است نه فقط نوشته های نظریه پردازان و تاریخ نگاران احزاب "کمونیست اروپائی" (مثلاً مورد ژان النشتاین) را پر کرده، بلکه در پایه های توده ای این احزاب بصورت بحثی اساسی طرح شده است. اما یکبار هم در نوشته های رسمی این احزاب تلاشی جهت یافتن یک راه حل علمی

در حال رشد است. برابر مبارزات کارگری و مبارزه ای که احزاب انقلابی در کشورهای سرمایه داری به پیش برده اند بورکراتها واداعا به آزاد کردن افرادی شده اند که نه فقط چون سولژ نیتسین ضد انقلابی نیستند بلکه در شرایط ترور استالینی نیز ایمان خویش را به آینده سوسیالیستی از دست نداده اند. این تهمت که مبارزین جدی علیه ترور بورکراتیک جاسوس امپریالیست ها هستند بلافاصله علیه خود بورکراتها بر می گردد. بسیاری از امضاء کنندگان منشور ۷۷ اعضا سرشناس و قدیمی حزب کمونیست چکسلواکی هستند. آیا اینان جاسوس امپریالیزم هستند؟ آیا حزب کمونیست ایتالیا که از ایشان دفاع بی قید و شرط کرده جانب امپریالیست ها را گرفته؟ سخت مضحک است که میان اعضا کميته دفاع کارگری لهستان به جستجوی عوامل امپریالیزم برویم. "هیأت منصفه" دادگاه پیتروپول هنوز پس از هشت سال مدارکی را که مدعید رابطه متهم با "نیروهای ارتجاعی داخل" را روشن می نماید ارائه نکرده اند، هیچ سندی در رابطه با اخراج ولف بیرمن از آلمان شرقی ارائه نشده که دال بر "همکاری وی با امپریالیست ها" باشد. هیچ مدرکی در مورد اتهامات وارده به پیلوچ منتشر نگردیده است. آیا واقعاً بورکراتها قادرند ثابت کنند که ردلف با هرو نویسنده کتاب آلترناو: معرفی سوسیالیزم در شکل امروزی آن جاسوس امپریالیزم است؟ یا فیلسوف چکسلواکی کارل کوزک که نویسنده کتاب دیالکتیک مشخص که سالها است حق تدریس و چاپ آثارش را ندارد، ارتجاعی است؟ آلتر-ناتو و دیالکتیک مشخص اثر خود را گذاشته اند و به رشد آگاهی ضد بورکراتیک یاری کرده اند، و از سوی دیگر این آثار بیان نظری مبارزه طولانی کارگران علیه قشر بورکراتیک محسوب می شوند. در کشورهای سرمایه داری (خاصه در اروپا) مبارزه ضد بورکراتیک رشد یافته است از سال ۱۹۶۸ به اینسو همگام با رشد این مبارزه، قشری پیشرو از مبارزین کارگر رشد کرده که حتی درون احزاب و اتحادیه های تحت اختیار استالینیست ها و سوسیالیست ها از اجرای فرامین رهبری بورکرات سرباز می زنند. در کشورهای اروپای لاتین تعداد اعتصابات که توسط این رهبری شکسته شده اند یا در محدود و مذاکره با صاحبان صنایع از بروز آنها جلوگیری شده کم نیست. اما هر بار بورکراتها خود را با مبارزه قشر آگاهی از کارگران روبرو دیده اند. آگاهی حاصل از مبارزه خود بخودی را می توان نتیجه تضاد میان خواست های ضد سرمایه داری توده های رنجبر و سیاست سازش طبقاتی رهبری دانست. ایتالیا مثال خوبی از این مبارزه را بدست می دهد. از بیست ژوئن ۱۹۷۶ به اینسو ما شاهد نمونه های جالبی از مبارزه کارگران ضد بورکراتها بوده ایم. گرد هم آئی و قطعنامه بیش از ۶۰۰ نماینده شورا های کارخانه های منطقه میلان علیه رهبری رفرمیست اتحادیه ها، گرد هم آئی کارگران "سیریکو"، اینکه در پیرلی ۲۵ درصد آراء به احزاب انقلابی داده شد و... اگر تا این سال های آخر آلترناتو انقلابی دقیق نه فقط جهت مجموعه طبقه بلکه جهت پیشروی کارگری نیز روشن نبود، در سالهای اخیر این آلترناتو بواسطه گسترش مبارزه ضد سرمایه، بحران سرمایه داری پسین، رشد آگاهی امکان پذیر کارگران (و در متن آن رشد آگاهی ضد بورکراتیک) در حال نگوین است. از نخستین آثار رشد این مبارزه از میان رفتن اوهامی است که در ذهن کارگران توسط دستگاه تولید ایدئولوژی حزب استالینیستی ایجاد شده بود. یکی از مهمترین این اوهام، آگاهی کاذب و خطاست که کارگر با جدا شدن از حزب یا اتحادیه رفرمیست از کل طبقه جدا مانده است. فعالیت گروه ها و احزاب انقلابی و پیشروی متشکل آنها در از میان بردن اوهام و خرافات سیاسی و در آگاه کردن پرولتاریا سهم عمده ای داشته است. "شب تاریک" استالینی سپری شده و توده های میلیونی کارگر در مبارزه روزمره خود تضاد میان برنامه سازش طبقاتی رهبری را با منافع خویش آشکار می بینند.

نشده است. هنوز هم مثل سابق ضرورت انقلاب سیاسی کارگران در جوامع در حال گذار از جانب این احزاب نفی نمی شود. تازمانی که این ضرورت درک نشود و تحلیل علمی و دقیقی از بوروکراسی ارائه نگردد، بحث پیرامون دفاع از حقوق دمکراتیک و کارگری در جوامع در حال گذار صرفاً در نوشته ها و خطابه ها ادامه پیدا می کند. یافتن راه حل علمی و دفاع پیگیر از این حقوق کار احزاب "کمونیست اروپائی" نیست که خود بدل به مانعی در انکشاف انقلاب در اروپا شده اند. این دفاع بر پایه تحلیل مارکسیستی از کشورهای "سوسیالیستی" از عهده انقلابیون بر می آید.

احزاب "کمونیست اروپائی" خواستار برسمیت شناخته شدن استقلال خود در انتخاب طریق ضروری در رسیدن به سوسیالیسم در کشور خود و از میان رفتن "مرکز مقدس" کرملین و نظارتش بر "جنبش کمونیستی" هستند. در راستای این خواست از عدم وجود حقوق بشر و ابتدائی ترین حقوق دمکراتیک در اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی انتقاد کرده اند و در چند مورد مشخص از زندانیان سیاسی که در "تیمارستانهای روانی" نگه داشته شده اند دفاع علمی کرده اند. اما "کمونیست های اروپائی" نتوانسته اند هیچ راه حلی به کارگران جوامع در حال گذار پیشنهاد کنند. جنبه ناکامل انتقاد آنها اینجا معلوم می شود که در عین حال که خود بحث از حقوق کارگری در شوروی و اروپای شرقی می کنند در داخل احزاب خویش اختناق کامل استالینی برقرار کرده اند. اینان که خود بر مبنای سائترالیزم بورکراتیک حق کارگران را پایمال می کنند، به "احزاب برادر" می تازند که چرا دمکراسی را رعایت نمی کنند. حق اعتصاب کارگران در جوامع در حال گذار و سایر حقوق طبقاتی کارگری چون تجمع و تظاهر علیه مدیریت بورکراتیک، استقلال اتحادیه ها از دولت، وجود شوراهای کارگری به مثابه پایه اساسی دولت کارگری، حقوق دمکراتیک در تمامیت آن مورد بحث و خواست "کمونیست های اروپائی" نیست. از این همه هرگز یاد نگرفته اند، نه در مناسبت با شوروی و دیگر کشور - های "سوسیالیست" و نه در طرح "سوسیالیسم با چهره انسانی" که ورد زبان آنهاست. انتقاد ملایم آنها به "احزاب برادر" که در چارچوب باور به مهمات ایدئولوژیک استالینی ارائه می شود نمایشگر محدودیت وجودی آنهاست. از سوی دیگر "طریق علمی به سوی سوسیالیسم" که جهت ساده تر شدن "سازش تاریخی" با بورژوازی عنوان شده نشان می دهد که بحث "کمونیست های اروپائی" چشم انداز انقلاب سوسیالیستی اروپا و انقلاب جهانی نیست و هم از این رو خواستار شناسائی استقلال هر حزب بر پایه انترناسیونالیزم پرولتری نیستند. "کمونیست های اروپائی" در مقابل این نظره انترناسیونالیزم پرولتری یعنی دفاع از بورکراسی مستقر در اتحاد شوروی، بحثی از انترناسیونالیزم به مثابه پاسخی به نیاز تمرکز تجربیات مبارزه پرولتاریا و توده های رنجبر در سطح جهانی نمی کنند. بلکه مطابق منطق شوونیستی خود (منطق سوسیالیسم در یک کشور) راه های فرانسوی، ایتالیائی، اسپانیائی و انگلیسی جهت "تحقق بخشیدن به سوسیالیسم" پیش روی خود نهاده اند. این راهها در تقابل کامل با انترناسیونالیزم کارگری است که نه یک اصل اخلاقی بلکه متکی به واقعیت علمی بودن انقلاب جهانی طبقه کارگر است. "کمونیست های اروپائی" مبارزه جهانی در راه سوسیالیسم را مطابق فرمولهای بوخارین و همسان استالینی که به او "انتقاد" دارند، به اجرا جدا و صاحب قانون بندیهای اساساً متفاوت تفکیک کرده اند.

الف. ب

ژانویه ۱۹۷۸

۱- در این مورد رجوع کنید به مقاله مندل در: *Critiques de l'économie Politique*, No. 24-25, pp. 3-23.

۲- ارقام از مقاله مندل در ماکز زیر نقل شده اند: *Inprecor*, No. 61-62, p. 4.

۳- Lenin, V.I., *Selected Works*, N.Y., '67, Vol. 3, p. 392.

۴- Marx, K., Engels, F., *Selected Works*, Moscow, '73, Vol. 1, pp. 186-204.

در این مورد به مقاله کوتلی بنام "برنشتاین و مارکسیسم بین الملل" دوم "رجوع کنید در: Colletti, L.,

From Rousseau to Lenin, London, '72, pp. 44-108.

۵- نقل از مقاله لوکاج به مناسبت هفتاد میلگرد تولد کائوتسکی در: Lukacz, G., *Political Writings: 1919-1929*, London, '72, p. 127.

۶- Colletti, L., Op. cit., p. 105.

۷- تها توسط بوخارین تنظیم شده اند. رجوع کنید به: *Quatre Premiers Congrès Mondiaux de l'Internationale Communiste, 1919-1923*, Paris, '75, p. 67 (No. 8).

۸- Lukacz, G., Op. Cit., p. 56.

۹- جهت مطالعه دقیق بحث های روزا لکزامبورگ با کائوتسکی به کتاب زیر رجوع کنید: Nettl, P., *Rosa Luxemburg*, London, '69, pp. 279-302.

و به مقاله پری اندرسن (بخش مربوط به استراتژی فرسایش) Anderson, P., "The Antinomies of Antonio Gramsci," IN *New Left Review*, No. 100, pp. 61-65.

۱۰- Weber, H., *Parti Communiste Italien: Aux Sources de l'Eurocommunisme*, Paris, '77, p. 40.

۱۱- Bosi, M., Portelli, H. (eds.), *Les P.C. Espagnols, Français, Italien Face au Pouvoir*, Paris, '76, p. 147.

جهت مطالعه ریشه های "کمونیسم اروپائی" نزد تئولیات به سخنرانی جوزپه بوفا از رهبران حزب کمونیست ایتالیا رجوع کنید. متن انگلیسی آن در: *Eurored*, No. 5.

۱۲- جهت بهتر شناختن این ایدئولوگها به نشریه زیر رجوع کنید: *Mondoperario*, No. 4, 1976.

از چرونی مقاله ای به فارسی ترجمه شده، بحث پیرامون رابطه دمکراسی و سوسیالیسم که در نشریه کاوش، شماره ۱، به چاپ رسیده است. این مقاله جامع کلیه انحرافات است که مورد بحث ما میباشند.

۱۳- در نقل اصول نظرات بالا کوشش کرده ام جملات را مطابق متن مقاله چرونی بیاورم.

۱۴- Marx, K., Engels, F., Op. Cit., Vol. 1, p. 213.

۱۵- Colletti, L., *Politique et Philosophie*, Paris, '75, p. 17.

متن اصلی مصاحبه در ماکز زیر چاپ شده: *New Left Review*, No. 86.

۱۶- Lenin, V.I., Op. Cit., Vol. 3, p. 401.

۱۷- به فصول دوم و سوم کتاب زیر رجوع کنید: Carillo, S., *Euro-Communism et Etat*, Paris, '77, pp. 39-112.

۱۸- صاحب میتان در نشریه زیر چاپ شده: *Critique Communiste*, No. 13, pp. 129-159.

بخش مربوط به گرامشی در صفحات ۴۵-۱۴۶ آمده است.

۱۹- گرامشی در دو مورد این ساله را مطرح کرده است. یکبار در باره نظریه ژنرال کراسنوف: Gramsci, A., *Quaderni del Carcere*, Torino, '75, Vol. 3, pp. 1614-1616.

و بار دیگر مستقیماً درباره تفاوت روش های پیشبرد انقلاب در روسیه و اروپای غربی: Ibid., Vol. 2, pp. 865-66.

Valier, J., Le Parti Communiste Francais et la Theorie du C.M.E., Paris, '76.

Theret, B., Wiewiorka, M., Critique de la Theorie du C.M.E., Paris, '78.

Marx, K., Engels, F., Op. cit., Vol.3, p.26. — ۳۱

Lenin, V.I., Op. Cit., Vol.5, pp.46-47. — ۳۲

Althusser, L., 22eme Congres, Paris, '77. p.9. — ۳۳

Morning Star, 20-1-76. — ۳۴

Trotsky, L., Writings of 1938-39, N.Y., '74, p.71. — ۳۵

۳۶ - در این مورد به مقاله کلودن تحت عنوان "انشعاب در حزب کمونیست اسپانیا" رجوع کنید :

New Left Review, No. 70, pp.75-100.

Ibid., pp. 87-88. — ۳۷

۳۸ - مقاله مندل در شماره ۵۶ دوره سابق مجله Inprecor به چاپ رسیده است *

۳۹ - جری هازک از امضاء کنندگان این منشور کتابی نوشته که جهت آشنائی با اختناق حاکم در چکسلواکی سودمند است :

Hajek, J., Dix Ans Apres: Prague 68-78, Paris, '78.

۴۰ - متن هر دو مقاله دوران جدید از طرف حزب توده ایران به فارسی درآمده در: دنیای شماره ۵، مرداد ۱۳۵۶ *

۴۱ - مقاله مندل در Inprecor دوره جدید شماره ۵ چاپ شده است *

Weber, H., Op. Cit., p.36. — ۴۲

۴۳ - رجوع کنید به مقاله مندل در شماره ۵ دوره جدید Inprecor.

قطعه معروف مورد دوم است که در ترجمه انگلیسی دفاتر زندان (چاپ ۱۹۷۱) در صفحات ۳۵-۳۴ و در ترجمه فرانسه منتخب آثار (چاپ ۱۹۷۵) در صفحات ۳۶-۳۴ آمده است *

۴۰ - نقل از مقاله "اعتصاب عمومی، حزب واتحادیه" در: Luxemburg, J., Oeuvres 1, Paris, '69, p.155.

Anderson, P., Op. Cit., p.65. — ۴۱

Lenin, V.I., Op. Cit., Vol.2, pp.578-79. — ۴۲

Ibid., p.583. — ۴۳

۴۴ - سخنرانی بوردیگا در پروتکل آلمانی کنگره نقل شده * رجوع کنید به :

Anderson, P., Op. Cit., pp.54-55.

Critique Communiste, No. 8-9, pp.135-36. — ۴۵

۴۶ - برنامه اقتصادی دولت سوارز در اسپانیا برای سال ۱۹۷۸ بیست درصد افزایش دستمزدها کارگران را پیشبینی کرده در حالیکه ترقی قیمت کالا های مصرفی بیش از سی درصد تخمین زده میشود : Rouge, 25-10-77, p.1.

۴۷ - در مورد سازش تاریخی به مقاله میتوان رجوع کنید :

Inprecor, No.9, pp.5-9.

Varga, E., Essais sur l'Economie Politique du Capitalisme, Moscow, n.d., pp.50-51. — ۴۸

Marx, K., Capital, Vol.3, N.Y., '73, pp.196-97. — ۴۹

۵۰ - کتابی که از طرف حزب کمونیست فرانسه در بیان و دفاع از "نظریه سرمایه داری انحصاری دولتی" به چاپ رسیده مجموعه مقالات پل بوکارا میباشد : Etudes sur le C.M.E., Boccara, P.,

Paris, '73,

در انتقاد به این نظریه دو کتاب زیر سودمندند :

انتخابات پارلمانی فرانسه



اکنون بیش از چندین ماه است که احزاب چپ فرانسه (احزابی که در اتحاد چپ Union de la gauche متشکل شده بودند، مخصوصاً حزب کمونیست و حزب سوسیالیست) دچار بحران سیاسی عمیقی شده اند. این بحران در مورد حزب کمونیست به ویژه شدت زیادی گرفته است. اعضای حزب که بعلمت موازیمن شدیداً غیر دموکراتیک نمی توانند اعتراضات خود را در مطبوعات حزبی منعکس کنند به چاپ مقاله در سایر روزنامه های فرانسوی پرداخته اند. کنفرانسهای قلابی متعددی که حزب برای آرام کردن اعضا ترتیب داده تأثیری بر این امر نداشته است. وسیله مقالات و نامه های اعتراضی اعضا حزب به روزنامه ها و مجلات گوناگون روان است. حتی عده ای از اعضا سرشناس و ایدئولوگهای حزب رسماً اعلام موضع کرده اند. برخی حتی رهبری را متهم به دفاع از منافع بورژوازی و تحمیل بورکراسی بر حزب

کرده اند و خواستار کنگره فوق العاده برای رسیدگی به خط مشی حزب و بررسی مسئله دiktاس حزبی شده اند. حتی شایعاتی در مورد انشعاب در دفتر سیاسی حزب اینجا و آنجا پراکنده شده است. بحران در رابطه حزب با طبقه کارگر نیز شدیداً محسوس است. مثلاً برخلاف سالهای قبل که حزب کمونیست صدها هزار کارگر را برای شرکت در تظاهرات اول ماه مه بسیج می کرد امسال موفق به بسیج نیروی قابل توجهی نشد.

علت بروز این بحران در ظاهر شکست مفتضحانه احزاب اتحاد چپ در انتخابات پارلمانی امسال است. مسوول این شکست سیاستهای "جنون آمیز" احزاب کمونیست و سوسیالیست بود که درست چند ماه قبل از انتخابات اتحاد چپ را از هم پاشانید. طبیعی است که ضربتی که این شکست بر کارگران طرفدار حزب کمونیست وارد آورد سخت مهلك بود. حزب کمونیست قریب ده سال کارگران مبارز فرانسه را به امید پیروزی انتخاباتی اتحاد چپ (که برنامه ای باصلاح ضد سرمایه داری داشت) بدنبال خود کشانده بود. قریب ده سال تمام در مقابل تمام مبارزات طبقه کارگر آلترناتیو پیروزی اتحاد چپ در انتخابات را قرار داده بود. و حال که پس از این مدت شرایط پیروزی در انتخابات فراهم آمده بود (پیروزی قاطع اتحاد چپ در انتخابات شهرداری مارس ۱۹۷۷، که همه بدان همچون یک زور آزمائی قبیح از انتخابات پارلمانی می نگریستند این نشان داد) احزاب اتحاد چپ، درست چند ماه قبل از انتخابات، با مانورهای آشکارا ساختگی و پراوه انداختن جنگ زرگری اتحاد چپ را از هم پاشانیدند. در مقابل یک دیگر کاندید گذاشتند و آراء طبقه کارگر را متشعب کردند. حزب کمونیست حتی وقاحت را تا بدانجا رساند که در بعضی نواحی بنفع کاندیدهای طرفدار دوگسل (گلیست های "چپ") کنار کشید. ولی آنچه تاثیر این شکست بر روحیه کارگران و طرفداران این احزاب را دو چندان کرد شرایطی بود که در آن این شکست صورت گرفت. چون اکنون چند سال است که ریموند بارنخست وزیر فرانسه، تحت عنوان برنامه سخت گیری *austeriti*، دست به حملاتی شدید و شیوه دار به ابتدائی ترین حقوق طبقه کارگر زده است، مگر بتوانند سرمایه داری بحران زده فرانسه را بنحوی نجات بدهد. مثلاً در این مدت بیکاری در فرانسه مطابق آمار رسمی ۵۱٫۲۳ درصد افزایش یافته و افزایش بازهم سریعتر آن در دستر کار است. پائین بردن سطح زندگی کارگران رسماً در برنامه دولت بوده است. در چنین شرایطی نیاز به مبارزه با "برنامه سخت گیری یلانی" [معروف به برنامه بار] و ارائه آلترناتیو سوسیالیستی در مقابل آن در میان کارگران فرانسه بطور مبرم احساس می شود و اکثریت طبقه کارگر به برنامه مشترک (برنامه اتحاد چپ) همچون چنین آلترناتیوی می نگریست.

ولی با آنکه این شکست انتخاباتی نقطه عطفی در تحول بحران درونی احزاب رفرمیست "چپ" بود نمی توان آن را علت این بحران محسوب داشت. این شکست طبیعتاً خود معلول عوامل و تضادهائی است که از دیر باز احزاب رفرمیست را بسعت چنین بحرانی سوق می داده است.

تضاد اساسی احزاب رفرمیست در این است که از یکطرف می باید پایه های خود در طبقه کارگر را حفظ کرده از حمایت طبقه کارگر برخوردار باشند و از طرف دیگر در عمل از منافع طبقه بورژوا دفاع کنند. طبیعی است که عوارض چنین موقعیت متناقض هنگام حاد شدن مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی است که شرح به ظهور می کند. در این رابطه است که می باید بحران این احزاب را بررسی کرد.

اساساً پیدا شدن اتحاد چپ و برنامه مشترک پدیده ای بود که همین تضاد در بطن آن نهفته بود. طغیان مه ۶۸، مادر اتحاد چپ و برنامه مشترک بود. اعصاب عمومی مه ۶۸ به

رهبران رفرمیست نشان داد که تا چه حد رابطه شان با توده کارگران سست شده و تا چه حد از کنترل کردن جنبش کارگری ناتوان گشته اند. توده عظیمی از دانشجویان و کارگران جوان آشکاراً از بورکراسی های رفرمیست بریده بودند و بطور مستقل کوشش می کردند مبارزات را در سستی ضد سرمایه داری سوق دهند. بخش عده ای از طبقه کارگر نیز با آنکه هنوز در سندیگاهای زیر کنترل رفرمیست ها متشکل بود به مواظب برخورکاتها واقعی نمی گذاشت و خود کنترل مبارزه و مذاکره را در دست گرفته بود. تشکیل اتحاد چپ و برنامه مشترک (که محتوای آن بطور قابل توجهی از برنامه های سایر احزاب کمونیست و سوسیالیست یا حتی برنامه های جهسه خلق سال ۱۹۳۶ رادیکال تر بود)، راهی بود که احزاب رفرمیست برای پاسخ به مسئله ارائه يك آلترناتیو پارلمانی در مقابل طبقه کارگر پیدا کردند؛ از يك طرف برنامه ای که بتواند بنوعی منعکس کننده آرمانها و آمال کارگرانی باشد که به مبارزه برخاسته اند و از طرف دیگر ائتلافی که انتخاب شدن آن امری واقع بینانه تلقی شود. یعنی اتحاد چپ و برنامه مشترک بهیچوجه نشان دهنده اهداف ضد سرمایه داری رفرمیست ها نبود (اهداف آنها دقیقاً حفظ سرمایه داری است) بلکه مبارزات مه ۶۸ هر دورا بر رفرمیستها تحمیل کرد. در اینجا، تضادی که در بالا لفتیم خود را اینطور نشان می دهد که بر احزاب رفرمیست برنامه ای تحمیل شده که بهیچوجه خیال اجرای آن را ندارند، ولی رادیکالیزاسیون توده ها آنها را در مقابل اجرای برنامه شان قرار خواهد داد.

این احزاب درست در شرایطی علاء در مقابل سوبلیتی که در تحت فشار مبارزات مه ۶۸ قبول کرده بودند، قرار گرفتند که سرمایه داری در فرانسه (مثل همه جا) با یکی از عیق ترین بحرانهای خود روبرو گشته (و این امر هم تصادفی نبود) درست در شرایط بحرانی است که رادیکالیزاسیون توده ها صورت می گیرد و تنها راهی که برای بقا خود پیدا کرده بود حمله شدید و مداوم به دستمزدها، سطح زندگی، و حقوق دiktاتیک طبقه کارگر و افزایش بیکاری بوده است (برنامه بار). در چنین شرایطی برای این احزاب دو آلترناتیو موجود بود یا همانطور که وعده داده بودند متحداً در انتخابات شرکت کرده و بعد از انتخاب شدن بجای باجرا گذاشتن برنامه مشترک مسئولیت حملات پی در پی و روز افزون به ابتدائی ترین حقوق طبقه کارگر را مستقیماً بر عهده بگیرند - که با در نظر گرفتن عیق رادیکالیزاسیون موجود میان کارگران صنعتی فرانسه چنین حملاتی بحران بسیار وخیمی مخصوصاً برای حزب کمونیست (که مبارزترین بخش طبقه کارگر از آن حمایت می کند) بدنبال داشت، یا اینکه بهانه ای برای متلاشی کردن اتحاد چپ پیدا کنند. ولی جنگ زرگری آنها برای ارائه چنین بهانه ای به دلق بازی بیشتر شباهت داشت. شاید فکر می کردند می توانند با این دلق بازی کارگران را بفریبند، ولی در واقع فقط خودشان را گول می زدند. تاریخ آنها را در مقابل کارگران جهان برقص در آورد بود. آنهم چه رقص مضحکی. حتی بورژوازی فرانسه که این ها اینطور چاکرانه به نجاتش شتافته بودند گاه گاه نمی توانست از سخره کردنشان خودداری کند. در این باره لطیفه های زیادی ساخته شده است.

طبیعی است که نمایش های پارلمانی و تلویزیونی، آنهم به شکل این چنین مضحک نمی تواند پاسخگوی سائلی باشد که شکست در انتخابات و روش های انتخاباتی این دو حزب برای اعضا (چه رسد به توده ها) ایجاد کرده است. نتیجه آن بحرانی است که هم اکنون این احزاب را در بر گرفته است. مقاله ای که آلتوسر که خود یکی از اعضا برجسته حزب کمونیست است در این مورد در لوموند، نوشته، اگر از تجزیه و تحلیل هائی که کرده بگذریم، از نقطه نظر فاکت تمهیر روشی از آنچه در بالا آوردیم بدست می دهد. در زیر چند قطعه را که از آن مقاله استخراج کرده ایم می آوریم.

"شکست اتحاد چپ در انتخابات، توده ها را عیناً گنج کرده و نا آرامی عینی در میان اعضا حزب بوجود آورده است." "در مقابل این حرکت [تقاضای اعضا برای بحث در مورد روشهای انتخاباتی حزب - نگارنده] رهبری حزب استراتژی دفاعی دوگانه ای اختیار کرده است. از یک طرف نتیجه بحث را از پیش دیکته می کند و از طرف دیگر سعی می کند بحث ها را در مجاری مطلوب برای خودش انداخته و از مطرح شدن مسائل اساسی جلوگیری کند." در مقابل تقاضای بحث از طرف اعضا "رهبری حزب بنقد جواب داد، نه: امکان ندارد. فکرش را هم نکنید." (تاکید از آلتوسر)

"یکی از قدیمی ترین قواعد کار سیاسی (که به ماکیاوول و حتی ناپلئون برمی گردد)، می گوید: نباید مردم را احق و ساده لوح پنداشت - چه با براه انداختن بحث های بی انتها در باره تعداد شرکت هایی که باید ملی شوند، چه با..."

"ولی کادرها بخوبی حس می کردند در پشت این... انشعاب و تباین، در پشت موافقتنامه مزورانه ۱۳ مارس، وقتی حزب تمام مواضع قبلی خود را عوض کرد، جریانهای عجیبی در حال تکوین بودند - جریانهایی که هنوز مخفی مانده اند" (تاکید از آلتوسر)

"کادرها از باور کردن آنچه با چشمهایشان می دیدند، و آنچه می توانستند از گذشته بخاطر بیاورند قاصر بودند: بسادگی و بدون هیچ رودریستی از آنها خواسته شده بود تمام مواضعی را که سالها بخاطرش جنگیده بودند رها کنند و مواضعی درست مخالف و در تقابل با آنها را بجایش قرار دهند."

"اینبار، بعد از یک قرن و نیم شکست، و پیشروی صعب و دردناک... بالاخره پیروزی در دسترس قرار گرفته بود... احتمال، یا تقریباً یقین به اینکه برای اولین بار در تاریخ سنت قدیمی هیشگی شکسته خواهد شد و پیروزی حتمی خواهد بود." (تاکید از آلتوسر)

اینجا آلتوسر با قاطعی کردن پیروزی در انتخابات و پیروزی واقعی طبقه کارگر، در واقع عوامفریبی می کند. ولسی تصویری که از دید توده کارگران ارائه می دهد خیلی گهاس است.

"غیرم متلاشی شدن اتحاد چپ، اطمینان در لزوم حفظ وحدت، همچون طلسم پیروزی، در کارگران باقی مانده بود. کارگران با سرسختی و اصرار، سرسختی و اصراری که در قیام آنها بر علیه استثمار و ستم روزانه پشه دارد، این اطمینان را در خود زنده نگهداشتند."

"و بنظر می رسید هیچکس نگران تاثیر مایوس کننده و متلاشی کننده آن انشعاب بیرحمانه... نبود."

"و بالاخره تمام سیاست حزب بر عضوگیری سریع و وسیع و نمایشهای تلویزیونی ژرژ مارش قرار گرفت (تمام ملت فرانسه این نمایشها را تماشا کرده و ذوق و استعداد او را ستود، ولسی پیروزی فرانسه می دانست چه می کند و بهمین دلیل هم حق تقدم را در کانالهای ناحیه ای و ملی تلویزیون با اختصاص داد.)"

این همانست که ما اسمش را دلق بازی گذاشتیم.

بحران واز هم پاشی احزاب رفرمیست یکی از گرایش های انتقالی سرمایه داری در حال احتضار است. یعنی یکی از آن گرایش هایی که انتقال به انقلاب پرولتری را در بطن خود دارد. وظیفه انقلابیون است که با روشن کردن ماهیت این بحران در عمل برای توده ها به بریدن آنها از احزاب رفرمیست کمک کرده و تحول این بحران را تسریع کنند. یکی از مناسبترین اقدامات برای اینکار مبارزه حول شعار "حکومت کارگران و دهقانان" است. در بالا دیدیم که تضاد اساسی احزاب رفرمیست باعث می شود اولاً در اثر فشار توده ها مسئله متحد شدنشان و تشکیل بلوکی بر علیه حملات سرمایه داری به این ترتیب در دستر کار قرار گیرد و از طرف دیگر حرکت خودشان، برای دفاع از منافع پیروزی، در جهت دامن

زدن به اختلافات داخلی و منسحب کردن و تضعیف نیروی طبقه کارگر از این طریق است. چون آنها، حتی در بحرانی ترین شرایط نمی خواهند خود را از جسد سیاسی نیمه جان پیروزی جدا بکنند. در چنین شرایطی شعار متحد شوید، از پیروزی بهرید و با برنامه ای ضد سرمایه داری برای دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان قدرت را در دست بگیرید. سلاح بسیار نیرومندی است. چون از یکطرف دیدیم فشار عینی مبارزات توده ها در این جهت است و این شعار می تواند سرعت در میان توده ها جا پیدا کند و به این فشار خصلتی آگاهانه بدهد. و از طرف دیگر بی میلی سرسختانه احزاب رفرمیست در انجام چنین کاری و کوشش پیگیرانه آنها در لاس زدن و افتراق و تضعیف مبارزات طبقه کارگر هر چه بیشتر سرشت خیانتکارانه آنها را افشا می کند. در واقع آنها با این ترتیب در میان دو لبه گاز انبر تضاد درونی خود گرفتار می شوند و با افزودن فشار گاز انبر می توان متلاشی شان کرد.

۱- مثلاً Stienne Balibar, Louis Althusser خصوصاً مقاله آلتوسر، که در شماره ۱۰۹ New Left Review چاپ شده در این مورد خیلی روشنتر است. مطالعه آنرا به همه توصیه می کنیم.

۲- بعضی موارد واقعاً بچگانه این دعا عارتنداز اینکه:

الف- حزب کمونیست ادعا می کرد حزب سوسیالیست گردش به راست کرده، بدون اینکه روشن کند چطور و چگونه. آنچه اینجا واقعاً مسخره می کند گردش به راست اخیر حزب کمونیست در کنگره ۲۲ حزب است که دیکتاتوری پرولتاریا را کنار گذاشته و الخ.

ب- حزب سوسیالیست ادعا می کرد حزب کمونیست در فکر سازش تاریخی با پیروزی است (!؟). میتران رهبر حزب سوسیالیست قبل از تشکیل اتحاد چپ خود رهبر یک حزب پیروزی (F.G.D.S.) بود و شمردن فعالیتهای او در دفاع از ارتجاعی ترین سیاستهای پیروزی فرانسه، مخصوصاً در مورد الجزایر، لزومی ندارد.

ج- حزب کمونیست بر ملی کردن برخی شرکتهای وابسته به شرکتهای بزرگی که اتحاد چپ قرار بود ملی شان کند پافشاری می کرد و حزب سوسیالیست بر ملی نکردن آنها. مجموعه این شرکتهای کوچک (۱٪ اقتصاد بخش خصوصی فرانسه هم نبود).

جالب اینجا است که با اینکه دعا در مورد این موارد مسخره بشدت جریان داشت اختلافات اساسی تر در طی دعا حل شدند. مثلاً حزب کمونیست بر حداقل دستمزد ۲۴۰۰ فرانک در ماه برای کارگران پافشاری می کرد و حزب سوسیالیست حداقل ۲۲۰۰ فرانک. در این مورد حزب سوسیالیست تقاضای حزب کمونیست را پذیرفت.

شاید در اینجا لازم به تذکر باشد که ما منکر لزوم بحث در مورد اختلافات مابین احزاب در هر جبهه متحدی نیستیم. آنچه

در اینجا مسخره است عبارتست از:

اولاً - بهانه قرار دادن این "اختلافات" مسخره برای منسحب

کردن آراء طبقه کارگر در آن شرایط حساس.

ثانیاً - مخفی نگهداشتن "اختلافات" برای چندین سال و مطرح کردن آنها درست چند ماه قبل از انتخابات و مخفی نگهداشتن بحث هایی که حول این "اختلافات" جریان داشته است از طبقه کارگر.

۳- مثلاً ملی کردن بانکها، شرکتهای بیمه، تحت کنترل گرفتن چهار گروه صنعتی توسط دولت و ملی کردن که تراست انحصاری در برنامه مشترک گنجانیده شده بود.

۴- برای بحث مفصل این مطلب نگاه کنید به برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی (احتضار سرمایه داری و وظائف بین الملل چهارم) انتشارات فانوس، ۱۳۵۶

بررسی و نقد کتاب

بین الملل چهارم پیرفرانک

کتاب "بین الملل چهارم" نوشته پیرفرانک که خود نیز بیش از چهل سال در "راه پیمائی طولانی" تروتسکیست هاسهیم بوده است اولین بار در سال ۱۹۳۱ وارد رهبری بین المللی جنبش تروتسکیستی گردید، امسال که مصادف با چهلمین سالگرد بنیانگذاری بین الملل چهارم است، بهمت "انتشارات طلسمه" از متن فرانسوی به زبان فارسی ترجمه و منتشر شده است. درمحدوده این اثر ۱۴۰ صفحه ای مولف "چکیده اصلی تاریخ بین الملل چهارم" را ارائه داده است و انصافاً هم در کار خود موفق بوده است. پیرفرانک در مقدمه ای که در ۱۵ نوامبر ۱۹۶۸ به کتاب مزبور نوشته با دنباله روی از سنن مارکسیستی و در تقابل آن با سنن استالینیستی می نویسد: "با اینکه این کتاب تا درجه زیادی برگردان نظریات بسیاری از اعضا رهبری بین الملل است، با این حال نمی تواند تاریخ 'رسمی' بین الملل چهارم بشمار آید. ما معتقدیم که برای مارکسیست ها هیچگونه تاریخ 'رسمی' و منجمده تاریخ رسمی سازمان خود ایشان نمی تواند وجود داشته باشد. هرگونه تاریخ خود یک وسیله پیکار سیاسی است و اینگونه پیکار بطریقی اجتناب ناپذیر نیازمند مشی عملی مبتنی بر قواعد سانتالیزم د مکرانیک است. تاریخ کمک قابل توجهی به تعیین خط مشی سیاسی می کند اما خود بوسیله آن تعیین نمی گردد."

یکی از ارکان عده "انترناسیونالیزم پرولتری درک عمیق ضرورت یک بین الملل انقلابی و مبارزه برای ساختن آن است. بر همین اساس بود که مارکس و انگلس بین الملل اول، انگلس بین الملل دوم، لنین و تروتسکی بین الملل سوم و بالاخره تروتسکی بین الملل چهارم را بنا نهادند. لزوم ساختن بین الملل در دوران امپریالیزم، که انقلاب جهانی سوسیالیستی تحقق پذیری عینی یافته است، ابعاد قابل لمس تری را کسب نموده است. با غرض توپهای جنگ جهانی اول، در سال ۱۹۱۴، ناقوس مرگ سرمایه داری نیز بصدآ درآمد، سرمایه داری جهانی با چکمه های پاشیده آهنین اش پا به عصر نزول قهقرائی خود نهاد و چشم انداز انقلاب جهانی در دستور روز قرار گرفت. سوسیالیزم نیز به خواست حداقل جدل گشت.

از جنگ جهانی اول شرایط مادی لازم برای ساختمان جامعه سوسیالیستی مهیا بوده است. کارخانه های بزرگ پایه تولید شده اند. تقسیم جهانی کار به درجه بالائی ارتقاء یافته و وابستگی متقابل مردم - "اجتماعی شدن عینی تولید" - بطرز شگرفی صورت گرفته است. بنابراین تعویض سیستم مالکیت خصوصی، رقابت و اقتصاد پولی با سیستمی که بر پایه انجمن کلیه تولیدکنندگان و بر اساس برنامه ریزی تولید استوار باشد و آگاهانه نیازهای انسانی را ارضا نماید، بطور عینی امکان پذیر گردیده است.

برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی، از بعد از ۱۹۱۴ پختگی شرایط عینی اجتماعی و مادی (پایه مادی و قدرت عددی پرولتاریا) مداوماً در مقیاس جهانی مهیا شده است. شرایط عینی سیاسی (نا توانی طبقه بورژوازی در اعمال سیادتش و تقسیم بندی فزاینده درونی اش؛ سرپیچی طبقات تولید کننده از قبول سیادت بورژوازی و طغیان آنان علیه این سیادت) متناوباً در کشورهای گوناگونی در مواقع ظهور بحرانهای ژرف پیشا - انقلابی و انقلابی ایجاد گردیده است.

که از آن جمله اند شرایط آلمان در سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۰ و ۱۹۲۳ و احتمالاً سالهای ۱۹۳۰-۱۹۳۲؛ ایتالای سالهای ۱۹۱۹-۱۹۲۰، ۱۹۲۶-۱۹۴۸ و ۱۹۶۹-۱۹۷۰؛ فرانسه ۱۹۳۶، ۱۹۴۴-۱۹۴۷ و مه ۱۹۶۸؛ بریتانیا ۱۹۱۹-۱۹۲۰، ۱۹۲۶ و ۱۹۴۵؛ اسپانیای ۱۹۳۶-۱۹۳۷؛ پرتغال در ۱۹۷۴-۱۹۷۵؛ شیلی ۱۹۷۰-۱۹۷۳؛ و ایران ۱۹۴۵-۱۹۴۶ و ۱۹۵۱-۱۹۵۳ و غیره و غیره. اما برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی باروری شرایط ذهنی (سطح آگاهی پرولتاریا، درجه پختگی نفوذ و قدرت رهبری انقلابی پرولتاریائی یعنی حزب انقلابی پرولتری) ضرورت حیاتی دارد. ولی دقیقاً بخاطر فقدان شرایط ذهنی، بواسطه "بحران عامل ذهنی در تاریخ"، وجود شرایط پیشا - انقلابی و انقلابی در کشورهای فوق الذکر در لحظات تاریخی مذکور، پیروزی انقلاب را تضمین ننمود. و انقلاب بجای پیشروی منطقی و تا به آخر در جاده پیروزی، مسیر شکست را طی نمود. و بدین سان است که "بازترین خصیصه اوضاع سیاسی جهان، بطور کلی" به "بحران تاریخی رهبری پرولتاریا" و بحران آگاهی طبقاتی پرولتاریا خلاصه گردیده است. اما "بحران رهبری پرولتاریا، که بدل به بحران فرهنگ بشریت شده است"، فقط از طریق ساختن یک بین الملل انقلابی توده ای که چیزی بیش از جمع کل احزاب انقلابی ملی (کشوری) است، راه حل نهائی خود را می تواند پیدا نماید. در نتیجه سعی در ساختن احزاب انقلابی در هر کشور بایستی از همان ابتدا همزمان با کوشش در ساختن یک بین الملل انقلابی صورت بگیرد.

ضروریات عینی دوران ما، یعنی این واقعیات انکار ناپذیر که عصر امپریالیزم، عصر اقتصاد جهانی، سیاست جهانی، جدال طبقاتی بین المللی، جنگهای جهانی و انقلاب و ضد انقلاب بین المللی است؛ و اینکه نیروهای تولیدی از مدت های مدیدی است که خصلت بین المللی یافته اند، سرمایه بطرز روزافزونی در سطح بین المللی متمرکز و متمرکز گشته، دولت - ملی از مدت ها پیش به سدی در مقابل رشد تولید و تمدن مبدل گردیده است و اینکه مشکلات عظیم بشریت (جلوگیری از جنگ هسته ای، از بین بردن گرسنگی، برنامه ریزی رشد اقتصادی، تقسیم متساوی منابع و رآدها در بین کلیه مردم جهان، حفاظت از محیط زیست، و استفاده از علم در خدمت بشر) فقط در سطح جهانی حل شدنی است؛ پایه مادی محکمی را برای نیاز به یک بین الملل انقلابی توده ای و برای موجودیت بین الملل چهارم (بعثابه نطفه بین الملل توده ای) تشکیل می دهند.

علاوه بر ضروریات عینی عصر کنونی که در بالا ذکر شد، خود مبارزات انقلابی در یک کشور دارای گرایش عینی و خود انگیزه ای است که آنرا بسطح بین المللی گسترش می دهد. این گرایش خود - انگیزه بین المللی شدن مبارزات انقلابی تنها بخاطر مداخلات ضد - انقلابی دشمن طبقاتی نیست بلکه بیش از هر چیز خود این مبارزات انقلابی در یک کشور بدل به نیروی محرکه و برانگیزنده ای برای کارگران دیگر کشورها می گردد. نتیجتاً بتعویق انداختن امر ایجاد یک سازمان بین المللی انقلابی به تنهائمنزله عقباندن از ضروریات عینی عصرمان بلکه نیز بعثابه واپس ماندن از گرایشهای خود انگیزه مبارزات پیشروترین بخش های خود توده هاست.

هرگونه عدول در پیکار برای ایجاد همزمان و از همان آغاز احزاب انقلابی ملی و یک حزب انقلابی بین المللی که بعثابه ستاد کل فرماندهی انقلاب جهانی عمل نماید، راه را برای انحرافات بورکراتیک و ناسیونالیستی باز می گذارد.

پیرفرانک با ارائه یک تحلیل تاریخی از انکشاف ایوزیسیون چپ و بین الملل چهارم - که اولی (ایوزیسیون چپ) دیناچه دومی (بین الملل چهارم) بوده و بین الملل چهارم فعلی تنها پیش درآید بین الملل چهارم توده ای آینده خواهد بود - می کوشد تا نسل کنونی پیشگامان پرولتاریای جهان را، منجمده پیشگامان انقلاب ایران

را، با تاریخچه تبار تاریخی - سیاسی شان، که زیر پرچم بین الملل چهارم و دوشادوش و برهبری لئون تروتسکی از میراث مارکس، انگلس و لنین در مقابل دست اندازی های استالینیزم حفاظت نمودند و به عمق و وسعت آن افزودند، آشنا نماید. حرکت در زیر درفش بین الملل چهارم که برنامه اش بر روی شانه های "بیانیه کمونیست"، اسناد نخستین چهار کنگره بین الملل سوم و سنده بنیادی بین الملل چهارم یعنی "برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی" استوار گردیده و در برگیرنده درسهای ناشی از تجارب مبارزات طبقاتی ۱۵۰ سال گذشته بوده، و حافظ منافع تاریخی پرولتاریای جهان و نطفه حزب پرولتاریائی توده ای انقلاب سوسیالیستی جهان است، امکان شناخت مختصات تاریخی و موقعیت سیاسی فعلی را فراهم و طرح روشن چشم انداز انقلابی را ممکن می کند.

ک - اسفندیار

بررسی دو کتاب

- برگزیده آثار روزالوکزامبورگ. انتشارات سپاهک. بدون تاریخ.
- برگزیده ای از آثار آنتونیو گرامشی. انتشارات بابک. تیر ۱۳۵۶.

۱ در چند سال گذشته کار انتشار آثار نظری رهبران جنبش انقلابی طبقه کارگر به زبان فارسی رونق یافته است. به حکم ضرورت چاپ این آثار خارج از ایران انجام شده و وظیفه پخش آنها در ایران به عهده کلیه انقلابیون است.

به راستی در شرایط امروز ایران که به حرکت افتادن مستقل طبقه کارگر حول خواست ها و شعارهای ویژه خود این طبقه محوری و تعیین کننده در مبارزه دمکراتیک موجود را تشکیل می دهد، بحث پیرامون دستاورد های جنبش کارگری و پیشرفت های نظری آن بدل به مساله ای اساسی و غروری شده است. نسلی از مبارزان جوان، دور از تحریفات استالینی به مارکسیزم روی آورده، در مورد تاریخ جنبش کارگری و درس های آن به بحث و داوری نشسته است. دو کتاب مورد بحث ما از جمله آثار عمده ای هستند که در سال های اخیر به فارسی منتشر شده اند. علیرغم نارسائی ترجمه و انتخاب نه چندان دقیق مقالات باز هم انتشار آنها در مبارز انقلابی کارگری یعنی روزالوکزامبورگ و آنتونیو گرامشی چونان چاپ آثار دیگر مارکسیستهای انقلابی علی سزاوار تحسین است.

۲ روزالوکزامبورگ (۱۸۷۱-۱۹۱۹) در احزاب سوسیال دمکرات لهستان و آلمان و در بین الملل دوم فعالیت انقلابی داشت. وی در مبارزه با تجدید نظرگرایی برنشتاین، کنراد اشویت و دیگران شرکت کرد، مقاله مشهور اصلاح یا انقلاب او دستاورد این مبارزه است. لوکزامبورگ در زمینه حزب و اتحادیه کارگری مقالات مهمی نوشته است و نیز دروسی که در مدرسه کارگری حزب سوسیال دمکرات آلمان در زمینه اقتصاد مارکسیستی داده در مجموعه ای تحت عنوان درآمدی به اقتصاد سیاسی چاپ شده اند. جدل وی با لنین در مورد شهرت عمده دارد: نقش حزب و مساله خود جوشی مبارزه طبقه، مساله ملی و مساله امپریالیزم و شرایط جدید تحقق ارزش مازاد. مورد سوم در کتاب عمده اقتصادی وی بنام انباشت سرمایه (۱۹۱۶) مورد بحث قرار گرفته است. در این کتاب شرایط تحقق ارزش مازاد که در آخرین نوشته های اقتصادی کارل مارکس طرح شده اند مورد بررسی نقادانه قرار گرفته اند. اما آنچه در تاریخ جنبش کارگری به روزالوکزامبورگ جایگاه و مقام ویژه ای داده مبارزه اصولی او

علیه اصلاح گرایی حاکم بر رهبری بین الملل دوم است. لوکزامبورگ نخستین رهبر کارگری بود که به خطر گرایش انحرافی در نظریات و استراتژی رفرمیستی کائوتسکی پی برد و از طریق چاپ سلسله ای مقالات جدلی از سال ۱۹۱۱ مبارزه خود را آغاز کرد. با شروع جنگ امپریالیستی و رای سوسیال دمکراسی به یودجه جنگی در مجلس آلمان مبارزه میان اقلیت ضد جنگ و رهبری جنگ طلب بین الملل به جدائی کامل میان آنها انجامید و این همه به مبارزه لوکزامبورگ با رفرمیزم بعد تازه ای داد. اینجا وی به همراه دیگر نمایندگان سیاسی قشر پیشروی کارگران اروپا شعار ایجاد بین الملل سوم را داد.

پس از خاتمه جنگ و درگیر و دار انقلاب شورائی آلمان روزالوکزامبورگ به همراه کارل لیسنیخت گروه اسپارتاکیست ها (بعد ها حزب کمونیست آلمان) را پایه گذاری کرد و علیرغم انتقادی که سالها پیش از نظریه لنین در مورد سازماندهی حزب انقلابی کارگری به عمل آورده بود، در عمل به سازماندهی حزبی مشابه نمونه حزب بلشویک دست زد. این حزب در انقلاب آلمان شرکت کرد و در مبارزه روزمره شوراها نقش کلیدی داشت. در ژانویه ۱۹۱۹ اسپارتاکیست ها در قیام نافرجامی شرکت کردند و در اواخر این ماه لوکزامبورگ به همراه لیسنیخت دستگیر شد و هر دو توسط سربازان نوسکه و سوسیال دمکراتهای حاکم به قتل رسیدند.

تأمین زندگی لوکزامبورگ در مبارزه علیه سرمایه و همراهی با آن در مبارزه علیه انحرافها در جنبش کارگری سپری شد. نوشته های وی از مهمترین آثار فکری جنبش پرولتری محسوب می شوند و در مبارزه علیه مارکسیزم "ارتدکس" نقش اساسی دارند. این آثار از نظر روش شناسی نمونه ادراک دیالکتیکی از ماهیت مشخصی محسوب میشوند. انتقاد او از درک مکانیکی تکامل تا به امروز در بحث علیه گرایش های انحرافی در جنبش کارگری معتبر است. جای تعجب نیست که پس از پیروزی ارتجاع بورژواژیک در اتحاد شوروی، عقاید روزالوکزامبورگ با توطئه سکوت روسو شد. این توطئه با چاپ مقاله ای از استالین "مسائلی در مناسبت با تاریخ بلشویزم" (۱۹۳۱) آغاز شد. در این مقاله استالین "گناه" پرداختن نظریه انقلاب مداوم را به گردن لوکزامبورگ انداخت. از آن زمان امکان بحث پیرامون عقاید و آراء روزالوکزامبورگ از میان رفت و چاپ مجموعه کامل آثار وی تا امروز به تاخیر افتاده است.

اما در سالهای اخیر پس از جنبش اعتصابی سالهای ۱۹۶۸-۶۹ در کشورهای پیشرفته سرمایه داری توجه به آثار لوکزامبورگ از سر گرفته شده، نوشته های اساسی او مکرر چاپ شده اند و بحث بر سر اعتبار آراء وی گسترش یافته است. در این میان برخی از عقاید او مورد سوء تعبیر یا بهتر بگوییم سوء استفاده قرار می گیرد. گرایش های ماوراء چپ و معتقدان به خود جوشی مبارزه و خود گردانی کارگری می گوشتن تا نوشته های لوکزامبورگ را "در نقد به بلشویزم" نظریه قاطع و همیشگی وی قلمداد نمایند و جهت حمله به نظریه بلشویک ها در مورد حزب "ریشه های نظری" بیابند. "تقابل لوکزامبورگ-لنین" از جانب استالینیست ها به تکفیر و تحریم لوکزامبورگ و از جانب چپ روان به رد نظریه لنین در مورد حزب ختم شده، هر دو دسته به دلیل اینکه از فرض غیرواقعی تضاد آراء این دو انقلابی آغاز کرده اند به نتایج غیر واقعی و مبتدلی رسیده اند.*

* این یگانه موردی نیست که نقطه حرکت خود جوشان با استالینیست ها واحد است. مورد دیگری را مثال میزنم. هر دو دسته معتقدند که استالینیزم نتیجه لنینیزم است. در اثبات این که هرچه پس از مرگ لنین رخ داده دنباله منطقی کارهای لنین "است مردود دسته برایتان قسم و آیه می خورند. تفاوت صرفا در "مدارکی" است که آنها جهت اثبات ادعایشان ارائه می کنند.

اما در دنیای واقعی، در متن تاریخ زندگی و مبارزه کارگران، در دنیای اعتصابات عمومی و شورا‌های کارگری لنین و روزا لوکزامبورگ هر دو متعلق به یک حزب بودند: بین الملل سوم. حزب جهانی که هر دو یکسان جهت پایه گذاری آن جنگیدند و شعار ایجاد آن را نزد توده های کارگر قابل درک کردند. لنین زنده ماند و بین الملل سوم را با نام لوکزامبورگ و لینینخت افتتاح کرد. لنین در صفحات چه باید کرد؟ و بحث های ۱۹۰۳ سوسیال دمکراتهای روس درجا زنده بود، روزا لوکزامبورگ هم در نوشته های جدلی ۱۹۰۴ و ایمانش به خود جوشی مبارزه کارگری پایان نگرفته بود. در آستانه انقلاب جهانی تلاش هر دو ایجاد حزب بود "مشکل از آن بخش طبقه کارگر که به هدف تاریخی خویش آگاه است و در هر قدم توده های کارگر را به ثابته یک کل جهت محقق ساختن هدف تاریخی خود یاری میدهد" (روزا لوکزامبورگ: گروه اسپارتاکوس چه می خواهد؟ نقل از آثار سیاسی جلد دوم ص ۱۶۲ فرانکفورت، ۱۹۶۶).

آنتونیو گرامشی ۱۸۹۱-۱۹۳۷ فعالیت سیاسی خود را در بخش چپ حزب سوسیالیست ایتالیا آغاز کرد. در جریان اعتصاب عمومی و اشغال کارخانه ها در تابستان ۱۹۲۰ در شهر تورینو بعنوان روزنامه نویسی انقلابی و مبارز کارگری فعالیت داشت و نظریاتش در مورد کمپته های اعتصاب، شورا و قدرت دوگانه، تاثیر عمده ای بر آگاهی کارگران داشت. وی به همراه بوردیگا، تاسکا و... از پایه گذاران حزب کمونیست ایتالیا به شمار میرود. در کنگره چهارم بین الملل کمونیست شرکت داشت و از اعضای دفتر اجرایی بین الملل سوم محسوب می شد. گرامشی در میان رهبران حزب کمونیست ایتالیا یگانه کسی بود که خطر واقعی به قدرت رسیدن فاشیسم را درک کرد و طرح اولیه بر نظریه انقلابی در مورد فاشیسم را ارائه داده بود. گرامشی در کنگره ۱۹۲۶ حزب که در شهر لیون (فرانسه) برگزار شد شرکت داشت و ترمای این کنگره درباره شرایط مبارزه طبقاتی در ایتالیا زیر نظر او تهیه گشت. در نوامبر ۱۹۲۶ توسط پلیس موسولینی دستگیر شد و تا سال مرگش یعنی ۱۹۳۷ در زندان زیر شکنجه جسمی و روانی به سیرد.

گرامشی در زندان ۲۸۴۸ صفحه یادداشت درباره مهمترین مسائل نظری جنبش کارگری جهانی، تاریخ اجتماعی ایتالیا و... نوشته است. این یادداشت ها که به نام دفاتر زندان مشهور شده اند قلمرو وسیعی از حوزه فعالیت فکری و اجتماعی انسان معاصر را در بر می گیرند و از جمله مهمترین آثار نظری مارکسیزم قرن ما به شمار می آیند. غایت متن کامل ایتالیایی دفاتر در سال ۱۹۷۵ چاپ شد (سه جلد به مبنای توالی زمان نگارش یادداشت ها و جلد چهارم فهرست کامل). نخستین مجلد از ترجمه این متن کامل به زبان فرانسه چاپ شده و قرار است به زودی ترجمه اسپانیایی و انگلیسی آن منتشر گردد. بهر حال برگزیده ای از دفاتر زندان به زبان های گوناگون در دسترس هست.

یکی از مهمترین جنبه های آثار گرامشی چه در یادداشت های زندان و چه در مقالات سیاسی قبل از آن انتقاد شدید نسبت به مارکسیزم "ارتدکس" است. گرامشی برخورد آرا دانش وسیع و اندیشه نقادانه در پیشبرد نظریه مارکسیستی تاثیر عظیمی داشته است. به دلیل این جنبه عمده در آثار گرامشی، نشر عقاید او و ایجاد بحث خلاق گرد آن مطلوب استالینیست ها نیست. تا پیش از سال ۱۹۶۸ در ایتالیا از او حداکثر بعنوان "پایه گذار حزب" یاد می شد و عقایدش منطبق با تغییر مشی در سیاست حزب کمونیست تحریف می شد. آنجا که تحریف امکان پذیر نبود به "مارکسیزم هگلی" وی انتقاد میکردند و نظرش درباره دولت، شوراها و دمکراسی کارگری کهنه معرفی می شد. اما از سال ۱۹۶۸ به اینسو همراه با اوج گرفتن مبارزه انقلابی قشر پیشروی پرولتری و پیدایش نیروی جدیدی از احزاب انقلابی، بحث پیرامون عقاید گرامشی نیز شکل تازه ای یافته، خاصه با پیدایش گرایش موسوم به کمونیسم اروپایی،

بورکرات ها گرامشی را به عنوان مبلغ استراتژی رفرمیستی در مکراسی مرقی طریق مسالمت آمیز نیل به سوسیالیزم (طریق متفاوت از نمونه انقلاب روسیه) و... معرفی می نمایند. در واقع این جدیدترین نمونه تحریف نظریات گرامشی است، نمونه قدیمی تر و کلاسیک مکتب تحریف استالینی تاریخ مقاله ماریو سینینلاست که انتشارات بایک آن را بصورت زائده ای همراه ترجمه برگزیده ای از آثار گرامشی چاپ کرده است.

متن فارسی برگزیده آثار لوکزامبورگ تصویری روشن از جنبه های اصلی فعالیت او بدست می دهد، به گمان من صرفا یک ایراد به انتخاب مقالات وارد است: جای مقاله اعتصاب عمومی، حزب و اتحادیه سخت خالی است. این مقاله را لوکزامبورگ در سال ۱۹۰۶، یک سال پس از شکست انقلاب روسیه، نوشته است. وی در این مقاله دروس انقلاب روسیه را جهت پرولتاریای آلمان جمع بندی و به زبانی ساده نکات اساسی آن را طرح کرده است. ترجمه فارسی این مقاله در شرایط امروز ایران بسیار مفید و ضروری است چرا که کارگران ایران در آغاز مبارزه اقتصادی و اعتصابی خویش قرار دارند و در بحران حکومتی موجود پیشبرد آگاهانه این مبارزه جنبه تعیین کننده در سرنوشت جامعه دارد. بحث لوکزامبورگ بعنوان یکی از سرچشمه های اصیل تفکر مارکس در زمینه مبارزه روزمره کارگری بهترین درس به پرولتاریای ایران محسوب می شود.

از این فقدان که بگذریم ضعف عمومی ترجمه متن مارکسیستی به زبان فارسی در مورد این کتاب نیز صادق است. ترجمه ضعیف است، جملات یکدست نیستند و برخی با متن اصلی مطابقت ندارند و پاره ای از نظر نظام نحوی زبان فارسی خطایند. اما حتی به کمک همین زبان جانبدارانه اندیشه روشن و بکر روزا لوکزامبورگ می درخشد. این اشکال در ترجمه بطور کامل شامل حال کتاب برگزیده ای از آثار آنتونیو گرامشی هم می شود (مگر نبی از مقاله روشنفکری که به ترجمه منوچهر هزارخانی است و سالها قبل در نشریه آرش به چاپ رسیده است). اشکال بزرگ این کتاب در انتخاب مقالات است. که به هیچ وجه دقیق نیست و تمایت و وحدت فکری گرامشی را نمایش نمی دهد. اما ناشر وعده کرده است که در آینده کار ترجمه آثار گرامشی را ادا خواهد داد، صرفا باید امیدوار بود که با چاپ مجلدات بعد این اشکال برطرف گردد. تعداد مقالات گرامشی که در این کتاب آمده اند سخت معدود است. بیش از یک سوم از صد پنجاه صفحه کتاب صرف معرفی گرامشی از طریق یک تاریخچه زندگی و مقاله ای نوشته ماریو سینینلا شده. این سینینلا عضو حزب کمونیست ایتالیاست که توسط ناشر چنین معرفی شده: محقق و مورخ مارکسیست ایتالیایی (مارکسیست؟)

در تاریخچه زندگی گرامشی چند اشتباه موجود است. مثلا در عین حال که به مخالفت وی در سال ۱۹۲۲ در مورد کاربرد تاکتیک جبهه واحد اشاره شده (ص ۲۱) یادی از موافقت بعدی گرامشی با این تاکتیک نمی شود. خاصه جایی که بحث از کنگره لیون می شود، غریب است تاکید گرامشی بر لزوم بستن جبهه واحد کارگری تصریح گردد.

با در جای دیگر بحث از نظر گرامشی در زندان در مورد لزوم طرح شعار مجلس موسسان می شود. تا آنجا که از گزارش اتوسالپسا و دیگر کمونیست های زندانی همراه گرامشی بر می آید، وی هرگز از طرح این شعار به نتیجه ضرورت وجود "یک مرحله دمکراتیک" در انقلاب کمونیستی "نرسیده است". در حالیکه نویسنده تاریخچه زندگی گرامشی چنین حکمی را به وی نسبت می دهد (ص ۳۳). روشن است که شعار تاکتیکی مبارزه جهت ایجاد مجلس موسسان در ایتالیا فاشیست به معنای قبول یک مرحله دمکراتیک در انقلاب نیست. اصولا گرامشی هرگز به نظریه منشویکی مرحله بندی انقلاب معتقد نبوده است. این اعتقاد ارزانی همان سینینلا که در "مقدمه" به آثار سیاسی گرامشی فرصت را برای تبلیغ خود از حزب استالینیستی و

آزمیان کتابها و نشریات تازه

● **بررسی سوسیالیستی** - تابستان ۱۳۵۷ - شماره یک *

۲۴۰ صفحه - قیمت معادل ۳ دلار - نشانی:

P.O.Box 217, Village Station, New York, N.Y. 10014, USA

با انتشار نخستین شماره **بررسی سوسیالیستی** نشریه جدیدی به عرصه ادبیات سوسیالیسم انقلابی پانهاد. در مقاله **"بررسی سوسیالیستی و هدفهای ما"**، نقش این نشریه چنین تشریح شده است: **"بررسی سوسیالیستی"** تمام سعی خود را بکار خواهد برد تا هر سوسیالیست انقلابی نشریه را متعلق بخود حس کند. **بررسی سوسیالیستی** می‌کوشد نشریه‌ای باشد که در آن گروه‌های مارکسیست انقلابی، اطلاعات مربوط به جنبش را رد و بدل کنند؛ نشریه‌ای که در آن تجربیات خود، نظریات خود و نیازهای خود را برای ادبیات سیاسی منعکس کنند؛ در یک کلام، هرچه می‌توانند به جنبش عرضه کنند و هرچه می‌خواهند از آن بهره بگیرند. تنها ازین طریق می‌توان نشریه سراسری جنبش سوسیالیستهای انقلابی را بوجود آورد. تنها توسط چنین نشریه‌ای می‌توان جنبش را به سطحی عالیه‌تر در مسیر مبارزه سیاسی سوق داد."

گذشته از مقاله **"بررسی سوسیالیستی و هدفهای ما"**، نخستین شماره این نشریه به اسناد نخستین کنگره انجمن ستاره یکی از دو گروه ایرانی طرفدار بین الملل چهارم، و گزارشی از این کنگره تخصیص داده شده است. بنا به این گزارش انتشار این نشریه خود یکی از تصمیم‌های این کنگره بود. اسناد این کنگره عبارتند از: "وضع سیاسی ایران و رادیکالیزاسیون جدید"، "انقلاب سوسیالیستی و جنبش‌های ملیت‌های مستعبد در ایران"، و "چشم‌انداز جنبش آزادپیش‌روان در ایران". در شماره‌های آینده **کند و کاو** بررسی‌های مفصل‌تری از این اسناد خواهیم داشت.

● **مارکس و انگلس - استعمار (ایران و چین)** - انتشارات سیا هگل - شماره ۱۵ - ۱۳۸ صفحه - نشانی:

1 Berlin, Postfach 310324, W. Germany

مجموعه‌ای از مقالات مارکس و انگلس درباره نقش استعمار بریتانیا در چین و ایران *

● **انگلس - وضع طبقه کارگر در انگلستان** - انتشارات کمونیزم - ۲۲ صفحه - قیمت و نشانی ندارد - نخستین ترجمه فارسی اثر معروف انگلس درباره شرایط طبقه کارگر انگلیس -

● **لنین - درباره رهایی زنان** - انتشارات سیا هگل - شماره ۹ - ۱۳۴ صفحه - همان نشانی بالا - مجموعه‌ای از مقالات لنین درباره وضع زن در جامعه روسیه قبل و بعد از انقلاب اکبر - به پیوست خاطرات کلارا زتکین از لنین *

● **ریازانف - مدخلی بر زندگی و آثار کارل مارکس و فردریک انگلس** - انتشارات رهائی کار - گروه اتحاد کمونیستی - ۲۰۶ صفحه - نشانی:

Box 4076,
17104 Solna, Sweden.

سانترالیزم بورکراتیک حاکم بر آن مساعد دیده است. وی آخوند مآب و به ضرب نقل قول از تولیاتی (استالینست و رهبر حزب کمونیست ایتالیا و واضع استراتژی دمکراسی متری) کوشیده "تفکر سیاسی گرامشی" را معرفی و ثابت کند که "جدا از حرکت وی حزب سیاسی بوده است." بخش عمده مقاله صرف تحریف نظر گرامشی در مورد حزب کارگری می‌شود. اما کار به اینجا ختم نمی‌شود. تحریف مفاهیم برای سپینلا کارآئی مهمتری دارد. وی جایی شرح می‌دهد که باید "تغییرات اوضاع بین المللی" را در نظر بگیریم. یکی از مهمترین این تغییرات را "پیدایش و سپس تثبیت اولین کشور سوسیالیستی یعنی اتحاد شوروی" معرفی می‌کند. سپس دستور می‌دهد که "حزب سیاسی انقلابی طبقه کارگر غیرمغایب که جدا از حرکت خود را بر تضاد بین بورژوازی و طبقه کارگر قرار می‌دهد تمامی این عوامل داخلی و بین المللی را باید بتواند در نظر گیرد" (ص ۴۴). تاکید بر واژه از من است (چند سطر بعد می‌گوید: "این انعکاس اوضاع بین المللی گاهگاهی حتی اهمیت تعیین کننده دارند.")

می‌بینید که استالینست شاید به کارگران یادآوری می‌کند که "عامل تعیین کننده تثبیت اولین کشور سوسیالیستی" را در نظر بگیرند و جالب اینجاست که در عین حال که خیانت رهبری استالینست در خدمت منافع قشر بورکراتیک حاکم در شوروی را بعنوان یکی از وظایف حزب انقلابی!؛ جا می‌زند خود معترف است که این عمل غیرمغایب حرکت از تضاد بین کار و سرمایه ممکن است. بهرحال طرح این سؤال بجاست که تمام این مهمات چه ارتباطی با گرامشی دارد؟ برای خواننده‌ای که کوچکترین آشنائی با استالینیزم داشته باشد جواب این سؤال آسان است. بگذارید سؤال دیگری را مطرح کنم: چه چیز انتشارات بایک را بر آن داشته که در آغاز کتاب برگزیده آثار گرامشی نوشته بی‌ارزش استالینست را بعنوان مقدمه قرار دهد؟ یادمان باشد که این انتشارات مدعی است که "به هیچ دسته و گروه و نظریه سیاسی مشخص وابسته نیست" (مقدمه ناشر ص ۴)

۵ انتشار آثار لوکزامبورگ و گرامشی به زبان فارسی بی‌مان واقعبینی امیدبخش است. هژمونی استالینی در قلمرو مباحثات مارکسیستی در آستانه نابودی است. دیگر پاسخ مسائل نسل مبارز جوان را آثار مائو یا استالین نمی‌دهد بلکه ترجمه آثار مارکسیستی ضروری شده است. بخش این آثار و بحث درباره آنها صرفاً در خدمت انقلابی هاست. این مورد ویژه ایرانیان نیست، بلکه در گستره مبارزه جهانی کارگران "شب تیره استالینی" روم پایان دارد و بحران استالینیزم شدت گرفته است. این واقعیت همراه مبارزه ضد بورکراتیک کارگری طبقه قشر بورکراتیک حاکم در جوامع در حال گذار و طبقه رهبری خائن اتحادیه‌ها و احزاب رفرمیست در کشورهای غریب، یکبار دیگر مساله تغییر بنیادی جهان و واقعیت انقلاب توده‌های زحمتکش را در دستور روز قرار داده است. در خدمت این انقلاب است که رشد چاپ و انتشار آثار عمده جنبش انقلابی طبقه کارگر در کشورهای مختلف و به زبان‌های گوناگون امیدآفرین محسوب می‌شود. رقم انتشار آثاری در شناخت زندگی و عقاید مارکسیست‌های انقلابی در اروپا و آمریکا صرفاً در چند سال گذشته به تنهایی بیش از نیم قرن کار انتشاراتی در این زمینه بوده است.

بحران اقتصادی و اجتماعی - سیاسی سرمایه داری پسین امروز ماحضی را دوباره عنوان می‌کند که بورژواها و استالینست‌ها در سکوت نهادن آنها یکسان سود برده بودند. اما برخاست دوباره موج مبارزه توده‌های تحت ستم، گرامشی‌ها و روزالوکزامبورگ‌ها را دوباره به آنجا که جایگاه راستین آنهاست بازگردانده: به کارخانه‌های اشغال شده، کارگاههای در حال اعتصاب و سنگرهای خیابانی *

الف-ب

ژوئن ۱۹۷۸

کند و کاو، شماره ۸

ضرورت همبستگی بین المللی با مبارزات توده‌ای در ایران

هر زمان گذشته ضروری است • بر بنای دستاوردهای مبارزات طبقه اختناق که در سالهای گذشته در بسیاری از کشورهای امپریالیستی جریان داشته است و با آموزش از تجربیات این مبارزات می‌توان چنین فعالیتهای وسیع بین المللی را سازمان داد •

برای کمک به چنین هدفی ما در این قسمت سه مقاله مربوط به ساختن فعالیتهای دفاعی و همبستگی در خارج از ایران را تجدید چاپ می‌کنیم • مقاله نخست "در باره کمیته ضد اختناق در ایران"، در شماره ۴ نشریه بسی آزادی بجای رسیده است • نویسنده این مقاله دبیر سراسری کمیته کاری است که برای معرفی این کمیته و فعالیتهای آن به خوانندگان بسی آزادی این مقاله را برشته تحریر در آورده است • از آنجا که بنظر ما ضرورت و چگونگی راساختن اینگونه فعالیتهای بین المللی بنحوی روشن و دقیق در این مقاله بیان شده ما به تجدید چاپ آن اقدام می‌کنیم • دو مقاله بعدی بیانیه‌هایی است که از جانب عده‌ای از کوشندگان کمیته کاری در انگلستان و فرانسه در رابطه با فعالیتهای "کمیته از زندان تا تبعید" نگاشته و منتشر شده است • کمیته مذکور در بهار سال گذشته بهمت سعید سلطانپور، حمزه فراهی - مهرداد پاکزاد و محمد منیرزاد تشکیل شد و اقدام به برخی فعالیت‌های افشائی علیه رژیم شاه کرد • عمده این فعالیتها بسیار کوتاه بود و با مشکلات فراوانی در همین عمر کوتاه روبرو شد • این مشکلات، دلایل آن، و درسهایی که مبارزین ایرانی می‌باید از این تجربه منفی برای ساختن فعالیتهای آتی بیاموزند، در این دو نوشته جمع بندی شده است • از آنجا که هیات تحریریه کندوکاو در توافق کامل با این نوشته هاست تمامی آن‌ها در اینجا تجدید چاپ می‌شود •

برخاست مبارزات توده‌ای در ایران سرعت به آشکار شدن نقش بندهای بین المللی انجامیده است • مطبوعات بورژوازی غرب يك صدا به دفاع از شاه و استبداد پهلوی و حمله علیه "نیروهای ارتجاعی و دست راستی" که مخالف پیشرفت و "مدرنیته شدن" ایرانند برخاسته اند • رهبران جهان امپریالیزم علناً و با نهایت افتخار پشتیبانی خود را از حکومت نظامی و کشتار مردم ایران اعلام داشتند • همه متفق القولند که حفظ منافع امپریالیزم در گروی حفظ و تحکیم رژیم شاه است • با وجود چنین حامیان سر سخت بین المللی که در دفاع از حفظ ایران در مدار "دنیا آزاد" از بسابقه ترین جنایات وی - رحمانترین کشتارها دریغ نخواهند ورزید، بیش از هر زمان دیگر ضرورت ساختن فعالیتهای بین المللی علیه رژیم پهلوی و در همبستگی با مبارزات توده‌ای در مقابل مبارزین ایرانی در خارج و بویژه در مقابل جنبش بین المللی کارگری قرار دارد • ویتنام هنوز نه از یاد مبارزین رفته است و نه از خاطر امپریالیست ها • اگرچه شکست نیروهای نظامی آمریکا در ویتنام و بحران سیاسی داخلی‌ای که این دخالت نظامی در خود جامعه آمریکا ایجاد کرده بود هنوز اثرات خود را از دست نداده و هنوز مانعی بر سر راه دخالت مستقیم نیروهای نظامی آمریکا علیه مبارزات توده‌ای در سایر کشورهاست، ولی امکان اینگونه دخالت نظامی، علاوه بر پشتیبانی‌های سیاسی و اقتصادی و تسلیحاتی، بصورت دخالت نیروهای نظامی سایر کشور - های امپریالیستی (نظیر آنچه در قاره افریقا گذشته است همچنان موجود است • در چنین شرایطی ادامه و بسط مبارزه در کشورهای امپریالیستی علیه دولت ایران و در راه ساختن وسیعترین فعالیت - های همبستگی با مبارزات مردم ایران در سطح بین المللی بیش از

در باره کمیته ضد اختناق در ایران

شرایط اختناق و مبارزه در ایران

سازمانها سازمان امنیت (ساواک) را که کارنامه جنایاتش اکنون زبانزد تمامی جلا دان جهان است بوجود آورد تا با ارباب مردم و سرکوب هر گونه انتقاد و حرکت مخالف شالوده پیوسیده حکومتش را با تسورو اختناق محکم سازد • در سراسر این دوره سازمان امنیت و نیروهای نظامی رژیم اولین و آخرین سنگر استبداد را تشکیل داده اند و هر روز متناسب با رشد تضادهای اجتماعی میزان نفوذ و دخالتشان در کلیه سطوح زندگی جامعه افزایش یافته است • نقش اساسی استبداد قرون وسطایی پهلوی به عنوان پاسدار منافع غارتگران داخلی و خارجی در منطقه تماماً در گروی تقویت و تجهیز این دو ابزار اختناق بوده است •

در سالهای اخیر، با آشکار شدن شکست برنامه ها و اهداف ادعائی "انقلاب سفید" - که نمونه هایی از تظاهرات رادر از - هم پاشی تولید کشاورزی، ترقی دایمی و فزاینده هزینه مایحتاج اولیه زندگی، بورس بازی غرط زمین و مستغلات، فساد در دستگاههای دولتی، مشکلات آب و برق و سکن، کمبود نیروی کار همراه با بیکاری ممتد، فقر و بیسواد ی بخش اعظم جمعیت، می توان مشاهده نمود - نقش سازمان امنیت و دستگاههای اختناق به مثابه

در طی ربع قرن، از کودتای خونین ۲۸ مرداد تا کنون، ایران پیوسته در زیر چکمه استبداد وحشی بسر برده است • ارتجاع پیروز در کودتای جاسوسان و چاقو کشان کلیه دستاوردهای جنبش های توده‌ای پیشین را از میان برد و با تیغ های برهنه جلادان افسار - گسیخته اش و با سماجت جنون آمیز طبقات حاکم پیوسیده و محضرمند بار انتقام خود را از جنبش آزادی خواهان گرفت • تمام تشکیلات مستقل توده‌ای در هم کوبیده شد • اتحادیه های کارگری و دانشجویی سازمان های توده‌ای زنان و جوانان، احزاب سیاسی و هرگونه تشکل یکی پس از دیگری منهدم گشت • با از هم پاشیدگی جنبش توده‌ای تناسب نیروهای اجتماعی شدیداً به نفع استبداد تغییر کرد و ابتدا - ئی ترین حقوق دمکراتیک از قبیل حق تجمع، تشکل و اعتصاب و با آزادی بیان و اندیشه پایمال شد •

استبداد به شکرانه پول و اسلحه سازمانهای جاسوسی امپریا - لیستی تاج و تخت از دست رفته را باز یافت و با همکاری همین



تظاهرات هزار نفره کمیته ضد اختناق در لندن علیه حکومت نظامی

زیرا که تاج و تخت خونینش و دستگاه اقتصادی و اجتماعی نگهبان آن از هیچگونه پشتیبانی توده‌ای برخوردار نیست و در هر حرکت مترقی توان تبدیل به جنبش نیرومند توده‌ای و در نتیجه از هم پاشی دستگاه قدرتش نهفته است. با سرکوب بی رحمانه هرگونه مخالفت و توسل به ددمنشانه‌ترین درنده‌خوبی‌ها در برابر جنبش مترقی رژیم می‌کوشد تا این توان را در نطفه خفه سازد. اگر چوب و چماق اوپاشانش در سرکوب اعتراضات موش‌واقع نشود توپ و تانک و مسلسل را بکار می‌گیرد و اگر غیرمکشتر و حشانه مردم بی دفاع هنوز نوری از آزادی خواهی بجا مانده باشد در اعماق سیاهچالهای دژ خيطان ساواک مدفون می‌سازد. بدینسان رژیم به نیروهای آزادی خواه در جامعه "درس عبرت" می‌دهد. در ایران هر که جرات اند- یشتیدن، افشاء کردن، برانگیختن و بیکار کردن به خود ببیند کشته یفقودالامر، زندانی و شکنجه می‌گردد.

بی جهت نیست که رژیم ایران از لحاظ تعداد زندانیان سیاسی یکی از بالاترین "مقام" ها را در جهان حاضر است و از لحاظ تعداد اعدام‌های سیاسی کلیه "رقبای" خود را از میدان بدر کرده است. استعداد پهلوی بجای مدرسه و بیمارستان دانشمندان و شکنجه گاه می‌سازد و زرادخانه آدمکشانش را با آخرین ابزار مرگبار تجهیز می‌کند. تنها تحت این شرایط است که "رستاخیز" نیروهای ارتجاعی در ایران میسر می‌گردد.

ضرورت فعالیتهای دفاعی

در چنین شرایطی که تناسب نیروهای اجتماعی شدیداً به نفع استبداد است به پا خاستن علیه استبداد به معنای از جان گذشتن است و مبارزه نکردن با استبداد به معنای حفظ این تناسب قوای نامساعد است. برای خروج از این دایره تسلیم می باید وسیع- ترین نیروهای ممکن را علیه استبداد بسیج کرد و با اعمال فشاری دائمی و پیگیر بر پیکر رژیم بتدریج به بهبود تناسب قوا در ایران کمک کرد و راه را برای مبارزات وسیع‌تر اقشار و طبقات تحت ستم هموارتر ساخت. بنابراین، نیازهای مردم مبارزات ضد استبداد مردم ایران ایجاب می‌کند که وسیع‌ترین فعالیتهای دفاعی دائمی و درازمدت علیه اختناق در ایران ساخته شود. هدف از این فعالی- ليتها می باید دفاع از مبارزات مردم برای کسب حقوق دموکراتیک و افشا

تنها ابزار مقابله رژیم با تضادها و تنش‌های اقتصادی- اجتماعی ایران به مراتب اساسی‌تر شده است. حتی "پدر تاجدار" هم دریافته که هیچ يك از ارکان چندین گانه انقلاب سفیدش نتوانسته است تکلیف گاهي اجتماعی برای او ایجاد کند. بویژه پس از فضا حتی که نوزاد رستاخیزش ببار آورد دیگر از آفریدن "اصول جدید انقلاب" نیز دست کشیده است. از اینروست که در مقابله با کارگرانی که برای مطالبه دستمزد بیشتر و یا حتی برای مطالبه باصطلاح سهم خود در سود کارخانجات دست به یارزه می‌زنند، یا در مقابله با مردم بی خانمانی که در جنوب شهر تهران تحت شرایط تورم سرسام‌آور کرایه خانه و اوضاع اسفناک مسکن ناگزیر شروع به بنای چهار دیواری- هایی برای زندگی فلوک خود می‌کنند، رژیم پاسخی جز ارسال مأمورین ساواک و ارتش برای تهدید، سرکوب و قتل عام کارگران و کشتار مردم بی خانمان و بویروانی کشاندن چهار دیواری آنها در چننه ندارد.

ولیکن علیرغم وجود اختناق شدید، اقشار و طبقات مختلف مردم، هر يك بنا به موقعیت و منافع خاص خود از طرق مختلف دست به مبارزه برای نیل به اهداف خود زده‌اند. در طول این مبارزه اقشار هر- چه وسیع‌تری از توده‌ها به نداشتن حقوق دموکراتیک و لزوم مبارزه با دیکتاتوری جهت کسب این حقوق پی برده‌اند و از شرکتی در پی آنان در مبارزه سیاسی امواج فزاینده‌ای از نیروی توده‌ای علیه استبداد به پا خاسته است. مبارزات سابقه دار دانشجویان علیه استبداد و دخالت‌های آن در امور دانشگاه‌ها، مبارزات روشنفکران، نویسندگان و هنرمندان برای لغو سانسور، کسب آزادی بیان و اندیشه و آزادی تجمع، مبارزات روحانیون برای جلوگیری از دخالت دولت در امور مذهبی، مبارزه وکلای دادگستری برای کوتاه کردن دست ساواک و ارتش از دادگاه‌ها، و بویژه آغاز مبارزات کارگران برای کسب حق اعتصاب و حق تشکله همگی نمونه هایی از عناصر تشکیل دهنده این موج خود انگیخته ضد استبدادی هستند که با هر ضربه مؤثر بر پیکره استبداد آن را ضربه پذیرتری سازد و شرایط را برای تکثیر و تشدید این ضربات آماده می‌کند.

در برابر این حرکات آزادی خواهی تنها شیوه مقابله رژیم ارباب مبارزین از طریق سرکوب شدید، کشتار و دستگیری و شکنجه آنان است. استبداد پیوسیده مصمم است به هر قیمتی شده از گسشی ابعاد حرکت مترقی مخالف و توده‌ای شدن جنبش سیاسی جلوگیری کند.

اختناق حاکم در ایران باشد • با گسترش فعالیتهای دفاعی و افشایی و بسیج وسیعترین همبستگی بین المللی با مبارزات مردم استبداد منزویتر شده امکانانش در قلع و قمع آزادی خواهان ایران محدود تر می گردد • چنین چرخشی در تناسب قوا ، هر چند هم که اندک باشد ، خود موجب گسترش و تشکل بیشتر مبارزات ضد دیکتاتوری خواهد شد و تحت شرایط مساعد تر تناسب نیروهای اجتماعی تشدید خفقان نه تنها باعث سرکوب موج اعتراضی نخواهد شد ، بلکه برعکس ، هر گونه سرکوبی وحشیانه اعتراضات مردم ، پیکار اقشار وسیع تری از توده را علیه استبداد بر می انگیزد •

در این رابطه ، ملموس ترین و موثرترین نوع فعالیتهای دفاعی ، فعالیت دائمی و دراز مدت برای آزادی کلیه زندانیان سیاسی است • تجربه نشان داده است که بوسیله فعالیت پیگیر و بسیج اذهان عمومی می توان رژیم را حتی وادار به آزاد ساختن زندانیان سیاسی مشخص کرد • تا زمانی که اختناق حاکم است مبارزه با آن فراگیرترین جنبه مبارزات سیاسی توده ای را تشکیل خواهد داد ، و تا زمانی که در ایران علیه اختناق مبارزه شود " معتدل ترین و " انسانی ترین شیوه مقابله رژیم خود کاه زندانی کردن و شکنجه دادن مبارزین خواهد بود • از اینرو ، مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی و پیروزی در آزاد ساختن حتی یک زندانی سیاسی مستقیم ترین و موثرترین ضربه را بر پیکار استبداد وارد خواهد کرد • در ضمن ، هر اندازه که رژیم و حامیان جهانیش چهره گریه استبداد را آرایش کنند وجود زندانیان سیاسی را خواهند پنهان مخفی سازند و مبارزه برای آزادی تمام زندانیان سیاسی پرده از روی دسیسه های آنها بر خواهد داشت • در وجود زندانیان سیاسی ایران انعکاس تسلط دستگاه اختناق و پایمال شدن کلیه حقوق دموکراتیک متبلور شده است و فعالیت دفاعی برای آزاد ساختن آنان موجب افشای کلیه جوانب این دستگاه ظلم و ستم می گردد • بنابراین ، با مبارزه مستمر و پیگیر برای آزادی زندانیان سیاسی می توان به تمام بخش های جنبش ضد اختناق یاری رساند و تمام جهات این جنبش را در فعالیتی که قادر است وسیعترین نیروهای ممکن را گرد هم آورد و استبداد را وادار به عقب نشینی کند ، متمرکز و همسو ساخت •

در کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی که رژیم هایشان حامیان اصلی استبداد پهلوی را تشکیل می دهند سنن مبارزات سابقه دار مردم برای کسب حقوق دموکراتیک زمینه های مساعدی برای بسیج همبستگی وسیع با زندانیان سیاسی ایران فراهم آورده است • توده های وسیع مردم این کشورها از وقایع رژیم ترور و خفقان در ایران مطلع نیستند و تبلیغات شاه و حامیان جهانیش درباره " پیشرفت های ایران " و " شاه پیشرفت طلب " را باور می کنند • این وظیفه تمام نیروهای مترقی ایرانی است که با افشای اوضاع واقعی اختناق در ایران و برداشتن پرده سکوت که بر روی جنایات استبداد کشیده شده است ، اذهان عمومی را در این کشورها جهت اعتراض به جنایات رژیم شاه و بسیج همبستگی با زندانیان سیاسی ایران آماده کنند • کارگران ، دانشجویان روشنفکران و معلمان و ... که اکثریت عظیم جمعیت این کشورها را تشکیل می دهند شاید هنوز از واقعیات نظام امپریالیستی واقف نباشند اما اغلب موافق آزاد شدن زندانیان سیاسی هستند و در صورت آگاهی از شرایط اختناق در ایران در اعتراض به استبداد پهلوی و مخالفت با حمایت حاکمین کشورهای خود از این استبداد به حرکت در خواهند آمد • به همین جهت ، با تبلیغات وسیع و مستمر درباره اوضاع خفقان سیاسی در ایران - کسبه ملموس ترین شکل آن افشای شرایط زندانیان سیاسی ایران است - و جلب پشتیبانی مردم این کشورها ، و همکاری سازمان های دموکراتیک حقوقی و انسانی و یا افراد سرشناسی از قبیل نمایندگان مجلس ، روشنفکران و نویسندگان ، روسای اتحادیه های کارگری و دانشجویی که در اذهان عمومی این کشورها نفوذ

دارند می توان فشار اجتماعی عظیمی را علیه حامیان استبداد پهلوی و در جهت منزوی ساختن رژیم ایران به حرکت در آورد • چنین برنامه ای نیازمند سازمانی است که به دور این هدف مشخص ساخته شود و با فعالیتی مستمر و پیگیر به تدریج ، آجر به آجر ساختمان عظیم همبستگی بین المللی با مبارزات ضد استبدادی در ایران را بنا کند • کمیته ضد اختناق در ایران (کاری) پاسخی است به این نیاز •

کمیته ضد اختناق

کمیته ضد اختناق در ایران (کاری) که برای اولین بار بیش از دو سال پیش در انگلستان بنا نهاده شد ، جبهه واحدیست که بطور دائمی علیه اختناق حاکم در ایران مبارزه می کند • این کمیته از کلیه گروه ها و سازمان های سیاسی و دانشجویی مستقل است و مواضع سیاسی و ایدئولوژیک خاصی را تبلیغ نمی کند • کلیه افراد سازمان ها و گروه های سیاسی ایرانی و خارجی می توانند در صورت توافق با اهداف مبارزاتی این کمیته در ساختن هر چه وسیعتر مبارزات آن شرکت کنند و به این کمیته به پیوندند • تنها شرط عضویت و شرکت در این کمیته توافق داشتن با ضرورت دفاع از حقوق دموکراتیک در ایران و فعالیت حول خواست آزاد شدن تمام زندانیان سیاسی ایران است • در طی دو سال گذشته ده ها اتحادیه کارگری و دانشجویی ، بیش از ۳۰ نماینده مجلس ، چندین نویسنده و روشنفکر و گروه ها و افراد بشمار ی پشتیبانی خود را از اهداف کاری اعلام کرده اند و در فعالیتهای آن همکاری می کنند • در بسیاری از شهرها نیز گروه های طرفدار کاری ایجاد شده که در سطح محلی فعالیت می کنند •

در طی این مدت کاری توانسته است با شرکت در ده ها کنفرانس سالانه اتحادیه های کارگری و دانشجویی ، برگزاری صد ها جلسه در نقاط مختلف کشور ، تشکیل کنفرانس های مطبوعاتی ، ترتیب ارسال چندین هیات نمایندگی اعتراضی به سفارت ایران ، برگزاری تظاهرات و پیکت های متعدد و فعالیت انتشاراتی و وسیع رزده سنگینی از اعتراض را علیه اختناق در ایران ایجاد کند • انعکاس فعالیتهای کاری چندین بار در مطبوعات معتبر ، رادیو و تلویزیون راه پیدا کرده و صد ها هزار نفر از وحشیگری های رژیم شاه مطلع شده اند • در اثر مبارزات کاری حرکات متعدد اعتراضی علیه حمایت نظامی ، سیاسی و اقتصادی دولت انگلیس از رژیم ایران برآه افتاده است • ساله فعالیتهای ساواک علیه مبارزین ضد رژیم در انگلستان در سطح وسیع منجمد در داخل پارلمان انگلیس مطرح شده و اکثر دانشگاه ها و موسسات مختلف آموزش عالی از همکاری با سفارت ایران و دادن گزارش درباره وضع دانشجویان ایرانی به سفارت (یعنی به ساواک !) خودداری کرده اند •

موفقیت های کمیته کاری باعث شده است که در چندین کشور دیگر نیز کمیته های مشابهی برای مبارزه با اختناق در ایران ساخته شود • در فرانسه کمیته ضد اختناق در ایران با اهدافی یکسان ایجاد شده و با اینکه مدت زیادی از تشکیل آن نمی گذرد در جلب پشتیبانی نیروهای فرانسوی به دفاع از زندانیان سیاسی ایران موفقیت های قابل ملاحظه ای بدست آورده است • در آلمان و ایتالیا نیز مدت است که مقدمات تشکیل کمیته های ضد اختناق جریان یافته و بزودی تاسیس خواهند شد •

این مبارزات مستلزم شرکت فعال نیروهای وسیع ایرانی است • ایرانیان آگاه و مبارز می باید هسته اصلی جبهه واحد جهانی علیه اختناق در ایران را تشکیل دهند • با شرکت خود در این فعالیت ها موفقیت هر چه بیشتر آن را تضمین کنیم !

در دفاع از جنبش ضد اختناق

نامه‌ای سرگشاده به کمیته از زندان تا تبعید از سوی گروهی از کوشندگان کمیته ضد اختناق در ایران (کاری)

بجائی که يك هفته پیش از پخش فراخوان "کمیته از زندان تا تبعید" اعضای یکی از کنفدراسیون‌ها (معروف به کنفدراسیون احیاء) در نشستی عمومی حتی شخص سعید سلطانپور را ارتجاعی خواندند.

اما همین گرایش‌ها (و حتی کنفدراسیون احیاء) از فراخوان کمیته استقبال کردند. این استقبال اولیه و ابراز آمادگی بسیاری از گرایش‌های سنتی در همکاری با کوشش‌های کمیته و نیز جلب شدن هزاران نفر به این فعالیت‌ها نشان داد که چه زمینه‌آآماده‌ای برای مبارزه‌ای گسترده در راه افشای جهانی شکنجه‌های رژیم و در راه آزادی زندانیان سیاسی و نیز در راه دفاع از مبارزات همه جانبه مردم ایران علیه این رژیم استبدادی خون‌ریز و آزادی‌کش وجود دارد. به باور ما تشکیل "کمیته از زندان تا تبعید" و آغاز مبارزات افشاگرانه شما می‌توانست کمک موفری در راه سامان دادن به کوششی دامنه‌دار و پیگیر در این زمینه باشد. اما متأسفانه چنین نشد و بجای این همه پیش‌داوری‌های نابخردانه، تنگ‌مائی‌ها و یابندگی‌ها و تحلیل‌های رنگارنگ روشنفکرانه، واماندگان و بیت‌پرستان یکبار دیگر خود را نمایانند. چرا چنین شد؟ به دید ما باید "کمیته از زندان تا تبعید" و یکایک مبارزین ضد رژیمی به این پرسش پاسخ گویند که علت این همه چه بوده است و چگونه می‌توان در راستای دیگر، که امکانات بالقوه موجود در خارج از کشور را در این شرایط به بالفعل تبدیل کند گام برداشت؟

اشکالات اولیه کمیته چه بود؟

برای ارزیابی مشکلاتی که تا کنون پیش آمده و به محدود شدن تأثیر کوشش‌های کمیته، و نیز پیدا آمدن برخورد‌های دشمنانه و زننده در نشست‌های عمومی، آنجا می‌باید از همان نشست نخست تدارک و برنامه‌ریزی (۱۰ مه ۱۹۷۸) که يك هفته پیش از نخستین کنفرانس مطبوعاتی کمیته در لندن برگزار شد آغاز کرد.

در این نشست با اینکه بارهای بسیار اعضای کمیته اعلام کردند که هدف آنان از تشکیل این کمیته اساساً تبلیغ علیه اختناق و شکنجه و بازگرداندن شرایط زندان‌های رژیم و در خدمت به آزادی زندانیان سیاسی است و به هیچ روی خواهند به گرد نظرگاه‌های سیاسی خویش وحدت و همکاری ایجاد کنند (کاری که ممکن نیز نبود)، اما با این همه اعضای کمیته دید روشنی از نتایج منطقی چنین موضعی — و نیز چگونگی اجرای آن در عمل — نداشتند و یا دست‌کم چنین می‌نمود. این ناروشتی از همان آغاز خود را نشان داد و راه را برای پیش‌آمدهای بعدی هموار کرد.

در وهله نخست فراخوان کمیته خود مؤید این ناروشتی بود. این فراخوان گرچه بطور عمده جنبه توصیف شرایط اختناق و ستم را داشت اما در عین حال حاوی تحلیل ضعیفی شخص سیاسی از تاریخ ایران از کودتا تا به امروز نیز بود و نتیجه‌گیری‌های مشخص سیاسی‌ای را تجویز می‌کرد. این ماهیت دوگانه راه را برای گرایش‌های گونه‌گون اپوزیسیون باز کرد تا هر یک به گونه‌ای بکوشد بخشی از برنامه خود را در پلانم کمیته بگنجانند. برخی از این گرایش‌ها که در اساس مخالف ایجاد جبهه واحد مبارزاتی علیه اختناق در ایران هستند تنها بسا این هدف به فراخوان کمیته جواب مثبت دادند که

دوستان بنیان‌گذار "کمیته از زندان تا تبعید"، سفر شما چهار نفر به خارج از کشور — شمائی که در برابر رژیم وحشی و خونخوار و مستبد پهلوی پایداری کرده‌اید، شمائی که خود طعم شکنجه‌های قرون وسطائی دژخیمان ساواک را چشیده‌اید، و شمائی که از میان خون و شکنجه و از کنار هزاران خواهر و برادر شکنجه شده در بند آمده‌اید — و خواست شما مبنی بر ادامه مبارزه و پایداری در خارج از کشور طبیعتاً مورد استقبال همه مبارزان ضد رژیم قرار گرفت. تشکیل "کمیته از زندان تا تبعید" با هدف — البته اعلام شده — افشای همه جانبه و بی‌امان اختناق در ایران، افشای شکنجه‌گاه‌های رژیم، با شیوه‌های تازه جنایت و سرکوب‌آن، و نیز رساندن صدای دربندگان این رژیم سرنیزه و کشتار و جنایت به گوش جهانیان و دفاع از زندانیان سیاسی، از دیدگاه ما گام نوید بخشی بود که می‌توانست برای گسترش مبارزه علیه اختناق در ایران و در جهت آزادی مبارزان در بند و همچنین بسیج همبستگی گسترده بین المللی با مبارزات مردم ایران سخت فایده افتد. استقبال وسیع ایرانیان از فراخوان کمیته نشان داد که امیدواری ما درباره امکانات بالقوه سازماندهی چنین مبارزاتی بی پایه نبوده است. بسیاری از ایرانیان — که شاید در سالهای گذشته توجه فعال و آشکاری نسبت به شرایط اختناق و استبداد نشان ندادند — بودند — تحت تأثیر مبارزات اخیر مردم در ایران اکنون به حرکت درآمده‌اند و تشنه شنیدن اوضاع از زبان چهار زندانی سابق رژیم در نشست‌های کمیته شرکت کردند.

تأثیر مثبت این ابتکار شما حتی به گونه‌ای در واکنش برخی از گرایش‌های سنتی موجود در میان اپوزیسیون خارج از کشور نیز بازتاب یافت. در سالهای اخیر که زیر فشار مبارزات بین المللی رژیم ایران مجبور به آزاد کردن برخی از زندانیان سیاسی سرشناس شده بود بسیاری از این گرایش‌ها چنین استدلال می‌کردند که هر زندانی سیاسی‌ای را که رژیم آزاد کند "بی‌شک و شبهه" تسلیم شده، خود فروخته بوده، و عامل رژیم است و از این رو مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی را کاری بیهوده، نقض غرض و حتی در خدمت رژیم می‌خواندند. اینان بجای آنکه علیه رژیم آدم‌کش و شکنجه‌گاه‌ها و دژخیمان مبارزه کنند، علیه قربانیان شکنجه قلم فرسائی می‌کردند و از درون برج عاج خویش در خارج از کشور با شکنجه سنج مبارز بودن یا مبارز نبودن زندانیان سیاسی شاه را تعیین می‌کردند و کار تا بدانجا کشیده بود که یکسره تنه‌ها از زندانیانی که بدست دژخیمان شاه کشته می‌شدند دفاع می‌کردند. به همین منوال برخی از گرایش‌ها در یک سال اخیر بجای سازماندهی وسیع‌ترین نیروها در دفاع از مبارزات مردم ایران — که برای کسب حقوق دموکراتیک به پا خاسته‌اند — لبه تیز حمله خود را متوجه برخی از مبارزین در داخل ایران و بویژه کانون نویسندگان ایران کرده بودند. هم‌اینان بجای دفاع عظمی از حقوق دموکراتیک کانون نویسندگان، دفاع از حق بیان، گسترش مبارزه علیه سانسور و حق تشکل کانون، کوشش خود را صرف خرده گیری از نامه‌های کانون نویسندگان و یابه گفته خودشان علیه سازشکاری می‌کردند. بجای مبارزه برای بسیج وسیع‌ترین جبهه جهانی در دفاع از خواست‌های نویسندگان ایران تحلیل‌های رنگارنگی درباره توطئه‌های دستگاه و امپریالیزم ارائه می‌کردند و نویسندگان و شعرا مبارزی را که برای بدست آوردن آزادی بیان و تشکل دست به ایجاد کانون زده و خود را در برابر حملات رژیم قرار داده بودند عوامل ارتجاع و امپریالیزم می‌خواندند تا

کند و کاو، شماره ۸

شاید بتواند از راه این کمیته و کوشش‌های آن برنامه‌های سیاسی خود را تبلیغ و تحمیل کنند و از آنجا که کمیته نیز میان اهداف مشخص مبارزاتی خود - یعنی مسائلی که می‌توانست پایه‌های وحدت میان نیروهای موافق مبارزه علیه خفقان را تشکیل دهد - و برنامه و برداشت‌های سیاسی خاص خود - که به هیچ روشی نتوانست مورد توافق نیروهای دیگر قرار گیرد - خط فاصل روشنی نکشیده بود، برای پاره‌ای از این گرایش‌ها، بویژه آنهایی که احساس می‌کردند از دیدگاه سیاسی با نظرها‌های مدرج در فراخوان کمیته نزدیک‌ترند، این شبهه را ایجاد کرد که با اندکی فشار به روی کمیته خواهند توانست نظریات خود را از زبان کمیته بیان کنند. در نتیجه نشست نخست تدارکات‌بجای بحث در چگونگی سازماندهی این کوشش‌ها و اجرای آنها در گسترده‌ترین و موثرترین رويه‌ها به جولا نگاه ستیز گرایش‌های سیاسی مختلف تبدیل گردید. این گرایش‌ها که در سالهای اخیر همگی دچار بحران‌های درونی بوده‌اند و ورشکستگی برنامه سیاسی‌شان و عدم توانایی‌شان در فهم مبارزات اخیر در ایران، آنان را گرفتار انشعابات زیاد و بی‌دری ساخته است، گرایش‌هایی که در عرض سالهای اخیر توانا به سازماندهی هیچگونه مبارزه پیگیری در دفاع از مبارزات مردم در ایران نبوده‌اند، اکنون فرصت را مغتنم دیدند تا بسان غریقی که بهر خسی چنگ می‌اندازد با طرح شعارهای سیاسی خود، خود را به گوشه‌ای از "کمیته از زندان تا تبعید" بیاویزند. از همین روه در این نشست رقابت سختی میان این گرایش‌ها در گرفته بود. هر کدام کوشش می‌کرد تا با فشار گذاشتن بر روی کمیته، با اتمام حجت کردن - مبنی بر اینکه ما نیروهای زیادی در اختیار داریم و اگر کمیته فلان و بیهان کند ما این نیروها را در اختیارش خواهیم گذاشت - کمیته را مجبور به اتخاذ مواضع مشخص خود کند. در این میان یکی پیشنهاد می‌داد که شعار "مجلس موسسان" نیز باید به پلاتفرم کمیته افزوده شود، و دیگری می‌خواست که کمیته علیه کمیته مرکزی حزب توده "بغاثبه" خائن به خلق "موضع روشنی اتخاذ کند و سومی بر آن بود که افزون بر "مرکب برامریالیزم آمریکا" علیه "سوسیال امریالیزم شوروی" نیز باید شعار داده شود و چهارمی خواستار خط‌کشی قاطع با "جریانات راست سازش کارانه" بود و این‌سان بیش از ۱۲ ساعت نشست به این گفتگوهای سترون گذشت.

این ناروشتی در مورد لزوم جدا کردن مواضع و برنامه سیاسی اعضای کمیته از اهداف مبارزاتی مشخص کمیته نتیجه منطقی دیگری نیز داشت که یکسره در پیوند با این ناروشتی و دوگانگی بود. از همان آغاز، کمیته هیچگونه موضع اصولی روشنی درباره چگونگی اتحاد گرایش‌های مختلف در عمل مبارزاتی اتخاذ نکرد. بنظر می‌رسد که معیار کمیته در برخورد با این ساله بیشتر ملاحظاتی فوری استفاده از نیروهای مختلف بود و نه پایه ریزی محکم و اصولی روابط همکاری بین گرایش‌های متفاوت بر سرفعالیتهای مبارزاتی مشخص. بجای اتخاذ تنها موضع صحیح - که در همان جلسه نیز از جانب دو نفر از اعضای انجمن دمکراتیک دانشجویان ایرانی و فعالین "کاری" پیشنهاد شد - یعنی اعلام صریح این موضع که کمیته با کلیه نیروهایی که حاضر به شرکت فعالانه در ساختن مبارزات اعلام شده هستند همکاری می‌کند، یعنی کلیه نیروهایی که در راه افشای وسیع و بی‌امان رژیم سرنیزه و شکنجه در ایران، در راه دفاع و مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، و در جهت دریدن پرده تزیین و سکوت از چهره رژیم سرکوب و خفقان حاضر به همکاریند - کمیته کوشش داشت با اتخاذ مواضع بینابینی خود را با فشارهای غیر اصولی گروه‌های مختلف همساز کند. در برابر اتمام حجت‌های کنفدراسیون‌های متعدد علیه همکاری با یکی از کنفدراسیون‌ها (معروف به "سیس") کمیته قبول کرد که با این کنفدراسیون با اصطلاح رابطه "شعاعی"

برقرار کنند! "کمیته ضد اختناق در ایران" (کاری) که در عرض چند سال اخیر تنها کمیته‌ای بوده است که بگونه‌ای پیگیر و گسترده به افشای اختناق حاکم بر ایران در میان جنبش‌های دانشجویی و کارگری در انگلستان پرداخته است و از پشتیبانی و همبستگی اتحادیه‌های دانشجویی و سندیکا‌های کارگری در این کشور برخوردار است اصلاً به جلسه تدارکات دعوت نشد. دلیل حذف "کاری" از این برنامه ریزی چه بود؟ بی شک معیار دعوت کلیه انجمن‌های دانشجویی به جلسه تدارکات نام "انجمن" داشتن یا "دانشجویی" بودن آنها نبود، بلکه برای مبنی بود که بهر حال این انجمن‌ها هر یک به گونه‌ای سنناً تشکلات مبارزه علیه رژیم ایران بوده‌اند، مبارزین ضد رژیمی را به خود جلب کرده، کمابیش و بدرجات مختلف هنوز هم جلب می‌کنند. بنابراین چرا یک کمیته مشخص، که از مجموعه این انجمن‌ها در فعالیت علیه رژیم اختناق موثرتر بوده از این تدارکات حذف شد؟ تنها دلیلی که می‌تواند وجود داشته باشد تسلیم اعضای کمیته در مقابل فشار گروه‌های دیگریست که مخالف شرکت "کاری" در این برنامه ریزی‌ها بودند. البته یک دلیل دیگری می‌تواند مخالفت سیاسی اعضای کمیته با "کاری" بوده باشد و ولی اولاً خود کمیته بظاهر قبول کرده بود که مواضع سیاسی اعضای آن پیش شرط همکاری آن با نیروهای مختلف نیست و ثانیاً تا قبل از جلسه منجسترو بعداً در پاریس نه تنها چنین مخالفتی ابراز نشده بود، بلکه اعضای کمیته از نزدیک با فعالین "کاری" همکاری می‌کردند. دبیر سرتاسری "کاری" در ترجمه و تهیه بیانیه‌های چهار نفر برای کنفرانس مطبوعاتی از نزدیک همکاری می‌کرد و بنا به دعوت خود کمیته در کنفرانس مطبوعاتی بعنوان مترجم شرکت کرد. حتی در تهیه مطالب برای کنفرانس برخی از اعضای کمیته از جزوات "کاری" استفاده می‌کردند. علاوه بر این در جریان جلسه منجسترو - که بعداً به آن اشاره فصل تر می‌کنیم - یکی از اعضای کمیته، سعید سلطانیور، در پاسخ به این سوال که چرا در لندن اعتراضی به وجود تشریفات کاری نبوده است گفت که از آن زمان تا به حال با آشنائی بیشتر با "کمیته ضد اختناق در ایران" به این نتیجه رسیده است که فعالیت‌ها این کمیته در جهت منافع خلق ایران نیست. در نتیجه حذف رسمی "کاری" از جلسات لندن، در عین همکاری عملی با آن، تنها می‌تواند به دلیل تسلیم کمیته در مقابل فشارهای غیر-اصولی گروه‌های دیگر بوده باشد.

نتایج این اشکالات در عمل چگونه بود؟

این ناروشتی‌ها، کج‌دار و مریز کردن‌ها، تسلیم شدن‌ها و نوسان‌های کمیته به سرعت نتایج وخیم و ناآرام‌کننده خود را درکوشش‌های بعدی نشان داد و منطقاً کمیته را در جهت اتخاذ مواضع نادرست و نادرست‌تر سوق داد. از همان جلسات اول در لندن و تظاهرات لندن، کمیته تحت فشار پرسش‌های گروه‌های مختلف، بیشتر و بیشتر در جهت تبلیغ برنامه سیاسی خود از طریق جلساتی که قرار بود جلسات "افشاء و اعتراض جهانی" باشند پیش رفت. بطور مثال اکثر شعارهای انتخابی کمیته برای تظاهرات لندن، بجای مطالبات مشخص علیه رژیم ایران و حامیان بین‌المللی آن (در این مورد مشخص دولت بریتانیا که درست در همان روزهای قتل عام در شهرهای ایران یکی از بزرگترین قرار دادهای فروش اسلحه به ایران را امضاء کرده بود)، بجای شعارهای مشخص که مبنی شرایط اختناق و دیکتاتوری و همبستگی با مبارزات مردم باشد، اعلام مواضع سیاسی اعضای کمیته بود. هدف تظاهرات در خیابان‌های لندن جلب توجه افکار عمومی در انگلستان به اوضاع ایران، جلب همبستگی آنان با مبارزات مردم

ولی مسأله بدین جا پایان نیافت و منطقاً نیز نمی‌توانست پایان یابد. • تسلیم کمیته در برابر فشارهای گروهی و گروه گرایانه ثمره بعدی خود را در منچستر ببار آورد. در این جلسه متعاقباً اعتراضی یکی از انجمن‌های دانشجویان ایرانی محل که مخالف وجود میز انجمن دمکراتیک دانشجویان ایرانی بود یکی از اعضای کمیته، سعید سلطانپور، از مسوولین میز خواست که در محوطه جلسه میز نگذارند. در مقابل اعتراض مسوولین به این اقدام غیر دمکراتیک، دلیلی که سعید سلطانپور ارائه داشت مخالفت سیاسی اعضای کمیته با برخی از نشریاتی بود که از طریق میز انجمن به فروش می‌رسید، مشخصاً نشریات کمیته ضد اختناق در ایران و مجلات کند و کاو و پیام دانشجوی. "کمیته از زندان تابعیت" در فاصله چند روزه جلسات لندن تا منچستر تحمیل مواضع سیاسی خود را بر فعالیتهای افشاگرانه علیه رژیم یک قدم دیگر به پیش برده بود. اگر در لندن برخی از گرایش‌ها و کمیته‌ها از شرکت در برنامه ریزی حذف شده بودند، اکنون در منچستر ابراز نظر و عقاید نیز موقوف به "میتزی" کمیته شده بود. مبارزینی که خود سالها علیه سانسور مبارزه کرده بودند، مبارزینی که خود به دلیل ابراز عقاید مخالف رژیم طعم شکنجه‌های دژخیمان پهلوی را چشیده‌اند، اکنون تشخیص "ملاحیت" نظرات مختلف را "از جانب خلق ایران" به خود چهار نفر تفویض می‌کردند. زیرا با گذاشتن این بدیهی‌ترین معیار دمکراتیک - حق گرایش‌های مختلف در ابراز نظرات خود - در میان جنبش ضد اختناق و ضد دیکتاتوری ما را به طرح این سوال وامی‌دارد که اگر "کمیته از زندان تابعیت" نظرات مخالف خود را از محوطه جلسه عمومی افشاگرانه علیه اختناق بیرون می‌راند آیا در "جمهوری دمکراتیک خلق" آینده شان نظرات مخالف را به بیرون مرزهای جمهوری و یا به زندان‌ها نخواهد سپرد؟ این سان که اعضای کمیته با تسلیم شدن‌های بی‌دری و بی‌فروغ فرصت طلبی‌ها و تحمیل هاشان تا کنون عمل کرده‌اند چشم‌انداز آینده اگر از این تاریک تر نباشد بی‌تردید روشن تر نخواهد بود.

افزون بر این برچه پایه‌ای اعضای کمیته خود را در قضاوت "منافع خلق ایران" ذیصلاح مطلق می‌دانند؟ چرا از این کمیته مبارزین ایرانی که به جلسات کمیته جلب می‌شوند با تمام نظرات آشنائی یابند و خود قضاوت کنند کدام نظر ذیحق است و اهمه دارند؟

این عمل غیر مسوولانه کمیته در همان جلسه منچستر به وقایع تأثرویری انجامید. گروه‌های دیگری از دانشجویان ایرانی نیز به خود اجازه دادند "از جانب خلق ایران" به اخراج گرایش‌های از نظر آنان "ضد خلقی" متوسل شوند؛ اول نوبت به میز نشریات گروهی از دانشجویان یونانی و فلسطینی رسید. کل میز کتابها به خارج از محوطه جلسه ریخته شد؛ چرا که روی این میز نشریات حزب توده ایران نیز به فروش می‌رسید و از نظر این دانشجویان پخش نظرات حزب توده ایران نیز منافعی "منافع خلق ایران" است. سپس نوبت به میز نشریات یکی از گروه‌های کنگد راسیون (سیس) رسید و معلوم نیست اگر دخالت مسوولین اتحادیه دانشجویی دانشگاه نبود این صحنه‌های زنده و اقدامات سانسورگرایانه به کجا می‌انجامید.

کمیته از زندان تا تبعید بجای درک فوری اشتباه خطیری که مرتکب شده بود و تصحیح این خطا، باز هم در جهت متقابل پیش‌تر رفت. جلسات عمومی کمیته در پاریس دیگر آن رنگ افشاگرانه نشست‌های لندن و منچستر را هم نداشت. پاره‌ای از نیروهای کنگد راسیون‌های مختلف که تدارک این نشست را بزور عد و غضب

ایران و برانگیختن آنان به مبارزه علیه سیاست‌های دولت انگلیس در حمایت از دیکتاتوری پهلوی باید می‌بود. معلوم نیست کمیته چگونه می‌خواست چنین هدفی را از طریق شعارهایی نظیر "مرگ رژیم مشروطه - سلطنتی شاه"، "زنده باد حکومت دمکراتیک خلق"، "با حرکت قهرآمیز، آینده قهر خلق شویم"، و... (آنها اکثر به زبان فارسی) جامعه عمل ببوشاند. شعارهای پیشنهادی فعالین "کاری" مبنی بر خواست‌های "قطع فروش اسلحه به ایران"، "آزادی کلیه زندانیان سیاسی"، و... بدون هیچ توضیح سیاسی رد شد. در عمل تظاهرات لندن بیشتر جنبه ابراز همبستگی از جانب خود شرکت‌کنندگان در تظاهرات با مبارزات مردم را پیدا کرد تا رساندن پیام‌مشخص مبارزاتی به افکار عمومی و جلب همبستگی دیگران با این مبارزات.

سیاست حذف برخی گرایش‌ها از مبارزه مشترک تحت فشار گروه‌های دیگر، در دومین جلسه تدارکات و در رابطه با تظاهرات لندن یک گام دیگر به جلو رانده شد. سخنگوی کمیته اعلام داشت که بجز پرچم "کمیته از زندان تا تبعید" و یک پرچم به نام کنگد راسیون (CISNU) هیچ گرایش دیگری، هیچ انجمن دانشجویی دیگری و یا کمیته‌هایی نظیر "کمیته ضد اختناق در ایران" حق آوردن پرچم خود را ندارد. اعضای انجمن دمکراتیک دانشجویان ایرانی در آن جلسه توضیح دادند که این تصمیم غیر اصولی و غلط است. اگر خود کمیته تظاهرات را به دور یک سلسله شعارهای مشخص مبارزاتی که مورد توافق کلیه نیروهای درگیر این فعالیت‌ها بود ترتیب داده بود در آن صورت امکان داشت که اصولاً هیچ سازمانی پرچم خاص خود را (که در واقع معرف اهداف و خواست‌های آن است) به تظاهرات نیاورد. ولی از یک سو ماهیت شعارهای کمیته برای تظاهرات چنین نبود و از سویی دیگر کمیته قبول کرده بود که یک پرچم به نام یک سازمان مشخص CISNU حق حضور دارد (در کدام جلسه و با مشورت چه نیروهای روشن نیست، چون این تصمیم در جلسه تدارک اول گرفته نشده بود). این که چگونه چندین سازمان مختلف دانش‌جویی که هر کدام در سالهای اخیر ادعای وراثت نام CISNU و ادعای "تنها سازمان جنبش دانشجویی بودن" را داشته‌اند و هر یک دیگری را به هزاران اتهام رنگارنگ متهم می‌کرده است همگی حاضر شدند به زیر یک پرچم واحد بروند - هر یک با تعبیر خاصی خود - فعلاً مورد بحث ما نیست، اگر چه به روشنی نهایت ورشکستگی و فرصت‌طلبی این سازمان‌ها را نشان می‌دهد. ولی معلوم نیست اعضای کمیته بر مبنای کدامین معیار و اصل سیاسی به چنین تصمیمی رسیدند؟ مثلاً انجمن دمکراتیک دانشجویان ایرانی نه خود را جزئی از چندین کنگد راسیون چند شقه شده موجود می‌داند و نه ادعای کنگد راسیون جهانی بودن را دارد. به کدام دلیل سیاسی اعضای این انجمن می‌باید یا تحت نام CISNU در تظاهرات شرکت می‌کردند و یا تحت شعارهای کمیته که مخلوطی از مواضع سیاسی اعضای آن و برخی ابراز همبستگی‌های شاعرانه بود؟ و یا "کمیته ضد اختناق در ایران" که بسیاری از مبارزین انگلیسی جنبش‌های دانشجویی و کارگری انگلیس در صفوف فعالین آنند چرا نباید از این حق بدیهی دمکراتیک برخوردار باشد که تحت نام خود و شعارهای مشخص مبارزاتی‌ای که به حول آن تشکیل شده است در تظاهرات شرکت جوید؟ ما تا به امروز پاسخی از جانب کمیته به این سوالات پیش پا افتاده نشنیده‌ایم. بهر حال، از آنجا که از نظر ما شرکت در آن تظاهرات، با تمام اشکالات و مسائل فوق، دقیقاً به دلیل نیاز رساندن پیام مبارزین ایرانی به افکار عمومی و افشای اختناق و جنایات رژیم، هر ملاحظه دیگری مهم تر بود، هواداران و فعالین "کاری" و انجمن دمکراتیک دانشجویان ایرانی با حمل شعارهای خود در این تظاهرات شرکت کردند.

کرده بودند، با استفاده از اظهارات قبلی اعضای کمیته مبنی بر اینکه حزب توده چنین و چنان است، دیگر حتی شعارهای خود کمیته را هم در جلسه نصب نکرده بودند. جلسه‌ای که قرار بود صرف افشای رژیم و ابزار جدید جنایت‌های آن گردد بسیار دو پرچم بزرگ حاوی شعار "مرگ بر کمیته مرکزی" تزئین یافته بود. و بجای رژیم ایران، توضیح شرایط زندان و شکنجه و برانگیختن حاضرین به مبارزه علیه این رژیم سرکوب و سرنیزه، جلسه به تحلیل سیاسی اعضای کمیته از جامعه ایران و توضیح استراتژی و برنامه انقلاب ایران و موضع‌گیری علیه گرایش‌های سیاسی دیگر اختصاص یافت. البته این حق اعضای کمیته است که در جلسات عمومی که برای این منظور مشخص ترتیب داده می‌شود مواضع سیاسی خود را تبلیغ کنند، ولی برای این کار دیگر نام کمیته از زندان تا تبعید، نامی بی‌سمی و اعلام هدف کمیته بعنوان افشای رژیم و همیستگ با مبارزات مردم پوششی عوام‌فریبانه است، که نه به ساختن مبارزات وسیع علیه اختناق در ایران کمک می‌کند و نه در خدمت تبلیغ مواضع سیاسی اعضای کمیته واقع می‌شود.

آیا افشای اختناق، مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی و مبارزه برای حقوق دموکراتیک در ایران راست روانه است؟

از جمله مواضع سیاسی‌ای که اعضای کمیته از زندان تا تبعید در جلسه پاریس اتخاذ کردند موضعی علیه "کمیته ضد اختناق در ایران" (کاری) و "کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران" (کیفی) بود. در پاسخ به سوال یکی از حاضرین درباره این دو کمیته، بدون هیچگونه توضیح سیاسی، یکی از اعضای کمیته از زندان تا تبعید، این دو کمیته را کمیته‌هایی با منی راست روانه خواند که کمیته از زندان تا تبعید حاضر به همکاری با آنها نیست. قبلاً نیز در جلسه منچستر در پاسخ به سوال یکی از مسئولین میز انجمن دموکراتیک دانشجویان ایرانی که چرا کمیته از زندان تا تبعید با پخش نشریات کاری مخالفت می‌کند سعید سلطانپور گفته بود که بنظر وی فعالیت‌های کاری در جهت "دموکراتیزم امپریالیستی" خدمت می‌کند. از آنجا که کمیته از زندان تا تبعید برای رسیدن به چنین قضاوت "قاطعانه‌ای" درباره کاری حتی زحمت باحیثه با فعالین کاری را هم به خود روا نداشته است ناچاریم از این فرصت کتبی برای این بحث استفاده کنیم. اهمیت این بحث اساساً و عمدتاً از دریچه دفاع از کاری نیست. به نظر ما منطق سیاسی‌ای که در پی چنین موضع‌گیری نهفته است در ظاهری چپ-گرایانه نتایج غلطی یکسره راست‌گرایانه‌ای دارد که نه تنها کوچکترین خدمتی به مبارزه علیه رژیم ایران نمی‌کند، بلکه مانع راه ساختن فعالیت‌های لازم و ممکن در دفاع از مبارزات مردم ایران است.

قبل از وارد شدن به این بحث لازمست مختصراً چند کلمه‌ای درباره "کمیته ضد اختناق در ایران" توضیح دهیم. "کاری" جبهه واحدی است متشکل از گرایش‌های سیاسی متفاوت به حول یک سلسله تکالیف و خواست‌های مبارزاتی مشخص: افشای اختناق در ایران، مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی در ایران، دفاع از حقوق دموکراتیک در ایران، دفاع از حق سازماندهی مستقل طبقه کارگر و سایر اقشار و توده‌های تحت ستم در ایران، مبارزه برای اخراج ساواک از بریتانیا، و مبارزه برای قطع کمک‌های نظامی، تجاری و سیاسی انگلیس به ایران. برای تحقق این اهداف کاری به جنبش‌های توده‌ای در خود این کشور روی می‌آورد و در همین مدت کوتاه فعالیت‌های آن از پشتیبانی وسیعی در جنبش دانشجویی، جنبش کارگری، و جنبش آزادی‌زبان برخوردار بوده است. چندین دهه اتحادیه دانشجویی به کاری پیوسته اند، برخی از شعبات حزب کارگر، سندیکاها و شوراهای اتحادیه‌های

کارگری پشتیبانی خود را از کاری اعلام داشته‌اند. سخنگویان کاری در جلسات متعددی در کالج‌ها، دانشگاه‌ها، شعبات سندیکاها، کنفرانس‌های سالیانه اتحادیه سرتاسری دانشجویان، سازمان جوانان سوسیالیست حزب کارگر، کنفرانس جنبش آزادی زنان شرکت کرده، به افشای اختناق در ایران پرداخته، پشتیبانی سازمان‌های متعددی را به مبارزه مردم در ایران جلب کرده‌اند. تشکیل کاری بر مبنای یک سلسله تکالیف و خواست‌های مشخص مبارزاتی هیچگونه پیش‌شرط ایدئولوژیک بر شرکت نیروها در مبارزات آن و پیوستن به کمیته ایجاد نمی‌کند. تنها شرط پیوستن به کاری شرکت در مبارزات مشخصی است که از آن نام بردیم. به نظر ما تشکیل این گونه جبهه‌های واحد در عمل تنها راه ساختن مبارزات گسترده توده‌ای علیه اختناق در ایران و بسیج وسیع‌ترین نیروهای ممکن در دفاع از مبارزات مردم و منزوی کردن رژیم دیکتاتوری است.

این باور ما بر مبنای نوعی خوش‌خیالی ماوراء طبقات و ماوراء مبارزات سیاسی و ایدئولوژیک استوار نیست. برعکس. وجود گرایش‌های متفاوت سیاسی، که از نظر تاریخی و در مقیاس تاریخی معرف منافع طبقاتی متضاد و متخاصمند، در جبهه مبارزین علیه اختناق اتخاذ چنین موضعی در مورد وحدت نیروها را در عمل لازم می‌آورد. ضرورت اتحاد در مبارزه از فرصت طلبی این یا آن گرایش، یا خوش‌باوری این یا آن گروه سیاسی ناشی نمی‌شود. نیازهای عینی مبارزه این وحدت را طلب می‌کند. توده‌های مردم که بحرکت درآمده‌اند، خود این نیاز را حس می‌کنند. برای عقب راندن دیکتاتوری تا بدندان مسلح پهلوی اتحاد مبارزاتی کلیه نیروهای علیه رژیم ضروری است. واضح است که در چنین مبارزه‌ای گرایش‌های متفاوت سیاسی با برنامه‌های متفاوت شکل گرفته و می‌گیرند. هدف ما نیز انکار موجودیت این گرایش‌ها نیست. بدون تردید هر یک از این گرایش‌ها نیز پیشرفت مبارزه و پیروزی نهایی را در گروی پذیرش برنامه و استراتژی خود از جانب توده‌های مبارز می‌داند. ولی ساله‌ای که همه این گرایش‌ها با آن روبرویند اینست که چگونه توده‌های مبارز به این پذیرش خواهند رسید. پاسخ گروه گرایانه به این سوال منافع کوتاه مدت یک گروه را مافوق منافع مبارزه توده‌ای قرار داده، می‌پندارد که به هدف خود از طریق تحمیل برنامه سیاسی خود به مبارزه نائل خواهد آمد. بحسبارت دیگر قبول پیش‌شرط‌های برنامه‌ای و ایدئولوژیک را شرط شرکت در مبارزه قرار می‌دهد. پاسخ انقلابی به این سوال، برعکس از نیاز-های مبارزه، توده‌ای می‌آغازد، وحدت در عمل را به دور مسائل عینی مبارزه موقوف به قبول کل برنامه سیاسی خود نمی‌کند. قبول برنامه خود را از جانب توده‌های مبارز موقوف به نشان داده شدن درستی این برنامه در تجربه مبارزه، خود توده‌ها می‌کند. زیرا بهر حال تجربه پیشبرد مبارزات تنها معیار تعیین کننده درباره درستی یا نادرستی استراتژی‌ها و برنامه‌های سیاسی است. گرایش انقلابی از به تجربه گذاشته شدن نظرات و برنامه خود و اهمیت‌ای ندارد. بدین ترتیب تنها راه اصولی و از نظر سیاسی شربخش اتحاد نیروهای متفاوت در مبارزه علیه رژیم اتحاد بر سر مسائل مشخص مبارزاتی با حفظ استقلال کامل سیاسی و تشکیلاتی کلیه گرایش‌هاست. "کمیته ضد اختناق در ایران" بر پایه چنین مفهومی از اتحاد مبارزاتی ساخته شده است. صحت این مفهوم را موفقیت‌های وسیع مبارزات این کمیته در عرض مدت کوتاهی که از عمر آن می‌گذرد نشان می‌دهد. موفقیت‌های این کمیته باعث شده است که در چندین کشور دیگر نیز کمیته‌های مشابهی ساخته شوند. در فرانسه "کمیته ضد اختناق در ایران" تشکیل شده است و در مدت کوتاهی که از فعالیت‌های آن می‌گذرد توانسته است نیروهای وسیعی را در حمایت از مبارزات ضد حلقان رژیم پهلوی بسیج کند. در آلمان و ایتالیا نیز تدارک ایجاد این کمیته‌ها

آغاز شده است. بزودی امکان ایجاد جبهه* واحدی در سطح بین المللی علیه اختناق در ایران فراهم خواهد شد.

مسائل مشخصی نیز که محور فعالیت های این کمیته را تشکیل می دهد، به نظر ما نیازهای مبارزه توده ای در شرایط کنونی است. دلیل این امر در واقع بسیار ساده است، دولت ایران از هیچگونه پایه اجتماعی توده ای برخوردار نیست. از زمان کودتای ۲۸ مرداد تا به امروز بقای حیات این دولت همواره در گروی سرکوب مبارزات توده ها، از بین بردن تشکلات مبارزاتی دوران قبل از کودتا و جلوگیری از هرگونه تشکل مستقل توده ها بوده است. دولت ایران فقط از طریق سرپزه، پلیس، تانک و مسلسل قادر به حفظ وجود خویش است و با شرایط انفجار پذیری که رشد سرمایه داری در ایران در دوران پس از کودتا ایجاد کرده است جلوگیری از شکل گیری مبارزات توده ای بهر قیمتی که لازم باشد تنها راه مقابله دولت با این "خطر" دائمی انقلاب اجتماعی شده است. تشدید اختناق و سرکوب، توسل به توپ و تانک و مسلسل و سایر اقدامات سرکوب شدید و مستقیم از جانب دولت در ماه های اخیر موجد این نظر است. در چنین شرایطی مبارزه علیه اختناق و استبداد در تمام جوانب آن، مبارزه برای حقوق دمکراتیک، برای کسب حق بیان، حق سازماندهی، حق اعتصاب، حق تظاهرات، ... و مبارزه برای آزادی کلیه زندانیان سیاسی (یعنی آنها که در راه کسب همین حقوق به سیاه چال های ساواک افتاده اند) وزنه مرکزی در گشایش مبارزه طبقاتی پیدا می کند. "اعطای" این حقوق دمکراتیک، برخلاف توهم بسیاری از گرایش های سیاسی به ویژه در خارج از کشور، نه به نفع بورژوازی ایران است و نه در برنامه کارتر و یا هر جناح دیگر لیبرال و یا رفرمیست بورژوازی بجن- المللی قرار داد. این ها حقوقی است که مبارزه* توده ها علیه این بورژوازی و نظام امپریالیستی بدست خواهند آورد. کسانی که مبارزه برای این حقوق را راست روی می خوانند یا تصویر کاملاً کودگانه ای از جنبش توده ای و فراموش انقلاب دارند؛ یعنی می پندارند که بدون مبارزه برای کسب حقوق دمکراتیک، بدون اینکه در راه زندان های ایران گشوده شود، بدون اینکه حق بیان، اعتصاب و سازماندهی ... در طی مبارزه عملاً بدست آید رژیم دیکتاتوری و نظام سرمایه داری را می توان سرنگون کرد. یعنی می پندارند بدون تشکل و سازماندهی توده ای و شکل گیری خواست های سیاسی انقلاب اجتماعی رخ دادنی است. و یا اوهام واقعاً راست روانه ای دارند که این حقوق دمکراتیک را لیبرال ها و رفرمیست ها در طبق اخلاص به توده های مبارز خواهند داد. ما چنین چشم داشتی چه از دولت بورژوازی ایران و چه از بورژوازی در سطح بین المللی نداریم. به نظر ما این حقوقی است که جنبش توده ای در مبارزه خود علیه استبداد و غیرمستبداد به دست خواهد آورد و مهمترین وظیفه مرکزی ما امروزه در خارج از کشور یاری رساندن همه جانی که به این جنبش است، از طریق تشویق و ترغیب کلیه نیروهای مبارزه دفاعی قید و شرط از این مبارزات، از طریق سازماندهی وسیع ترین فعالیت ها در دفاع از مبارزه برای حقوق دمکراتیک.

انقلابی بودن مبارزه* واضح بودن پرسشهای سیاسی این مبارزه* گریز از مبارزه* مبارزه برای به ظاهر انقلابی و رو چپ تر شدن چپ تر شدن نه تنها نمی شود. مهم اینست که آیا نیازهای اساسی مبارزه طبقاتی و راه های پیشبرد واقعی این مبارزه درست تشخیص داده شده است یا نه. شعارهای نظیر "با عزت تهرانی ها"، "آینه تهرانی شویم" اگر چه به ظاهر انقلابی تر می نماید تنها مثلاً شعار "زندانیان سیاسی را آزاد کنید" و اگر چه از نظر اتهام شاعرانه ممکن است جایز و زیبا شمرده شود، ولی اتهام سیاسی با مبارزه طبقاتی رفق نمی دهد. آیا واقعاً اعضای کمیته از زندان تا تبعید می پندارند قدم بندی مبارزه در "خیابان های تبعید" عزت تهرانی است؟ اگر از گرایش های سیاسی خارج

از کشور واقعاً چنین می پندارند و مطلقاً نیز چنین عمل می کنند؟ در این صورت ارتباط این تشخیص کمیته با سازمان دادن "روزهای افشاء و اعتراض جهانی" چیست؟ از نظر اعضای کمیته مهمترین و مرکزی ترین وظیفه مبارزین ایرانی در خارج از کشور کدامین است؟ بدون جوابی صریح و روشن و بدون ابهام به این سوال برداشتن قدم بعدی ناممکن است. جواب ما همانست که گفتیم: تبلیغ مبارزات مردم ایران برای حقوق دمکراتیک، افشای جنایات و دسیسه های رژیم در وسیع ترین سطوح، دریدن پرده تزویر و دروغ از چهره حکومت پلیسی و کمک به گسترش و تشدید مبارزات کنونی از طریق ایجاد همبستگی جهانی با این مبارزات.

به نظر ما اعضای کمیته از زندان تا تبعید که خود سالیان طولانی قربانی اختناق حاکم بر ایران بوده اند وظیفه به ویژه سنگینی در این راه بعهده دارند. با سابقه مبارزاتی خود، با اطلاعات وسیع و جامعی که از شرایط اختناق، شکنجه و زندان دارند، در بهترین موقعیتند که در کمک به پایه ریزی مبارزه وسیعی علیه اختناق نقش مهمی ایفا کنند. ولی اگر اعضای "کمیته از زندان تا تبعید" واقعاً خواستار سازماندهی چنین کوشش هایی باشند، بی شک تجربه همین چند هفته باید نشان داده باشد که راه ساختن این گونه مبارزات جز از آن است که تابحال پیموه اند. باید تا بحال روشن شده باشد که اعضای کمیته نمی توانند از گرایش های مختلف اپوزیسیون در خارج از کشور بخواهند که بجای اتحاد در مبارزه* عملی مشخص بدور برنامه مشخص سیاسی اعضای کمیته متحد شوند. باید این حالت که از یک سو قراخوان کمیته "روزهای اعتراض و همبستگی جهانی" فرا می خواند و از سوئی دیگر نشست های عمومی کمیته بجای اعتراض و افشاء به تبلیغ برنامه سیاسی اعضای کمیته و حمله بر سایر گرایش ها و مبارزین اختصاص می باید فوراً پایان پذیرد. تجربه این چند هفته باید نشان داده باشد که تسلیم شدن کمیته در مقابل فشار نیروهای گونه گون در نقاط مختلف (بر حسب وزنه عددی این یا آن نیرو در هر محل) میدان دادن به فرقه گرایانه ترین روش ها و دامن زدن به سترونی ترین مشاجرات را نیروبخشیده است، کمیته را از حذف پاره ای گرایش ها از نشست ها و تظاهرات عمومی به پایمال کردن ابتدائی ترین اصول دمکراتیک و حتی سانسور عقاید، به موضع گیری های غیر اصولی در جلسات عمومی علیه مبارزین و گرایش های سیاسی دیگر کشانده است. بدون آموختن از تجارب منفی این چند هفته پیشبرد هرگونه کوشش دراز مدت آینده ناممکن خواهد بود.

در این راستا لازم است که "کمیته از زندان تا تبعید" صریحاً اعلام دارد که با تمام نیروهای که موافق بسیج همبستگی جهانی علیه استبداد پهلوی و در دفاع از زندانیان سیاسی هستند حاضر به همکاری است. لازم است که در جهت تحقق بخشیدن به هدف اعلام شده نخست کمیته، کلیه اسناد و اطلاعاتی که اعضای کمیته در مورد اوضاع زندانیان سیاسی، شکنجه و ابزار سرکوب رژیم در اختیار دارند وسیعاً و به زبان های مختلف انتشار یابد و در دسترس کلیه نیروهای که خواهان کوشش علیه رژیم قرار گیرند. "کمیته از زندان تا تبعید" باید بپذیرد و اعلام دارد که خواستار تحمیل نظرات سیاسی خود به سایر نیروهای که حاضر به همکاری در مبارزه عملی ضد رژیم اند نیست و پیش شرط ایدئولوژیک در راه چنین همکاری هایی قرار نمی دهد و بویژه به حق دمکراتیک کلیه گرایش ها در اظهار نظرات خود احترام می گذارد و اتخاذ روشهایی را که جر سانسور عقاید مخالف معنایی دیگر ندارند صریحاً محکوم کند.

تنها با حرکت در چنین راستائی، جبران تجارب منفی این چند هفته گذشته و آغاز به مبارزه ای گسترده، اصولی، و همه جانبه در راه ایجاد وسیع ترین همبستگی جهانی علیه استبداد پهلوی میسر خواهد بود.

خرداد ۱۳۵۷

در دفاع از کمیته ضد اختناق در ایران

رژیم علیه استبداد می‌تواند بر سر مسائل علی با خم فعالیت مشترک کند. هر یک برنامه و عقاید و آرمانهای سیاسی خویش را حفظ می‌نمایند لیکن بر سر شعارهای علی حول بیکار علیه اختناق مبارزه مشترکی را سازمان می‌دهند. "کاری" بیان تشکیلاتی چنین فعالیت علی محسوب می‌شود. مجموعه فعالیت یکسال گذشته آن در فرانسه نشان می‌دهد اصول دمکراتیک سازماندهی آن بر بنیاد صحیح استوار است و طیفم مجموعه‌ای از مشکلات و مسائل توانسته به هدف اصلی خود یعنی دامن زدن به مبارزه جهت کسب حقوق دمکراتیک خدمت کند.

فعالین کاری هرگونه انتقاد سالم به فعالیت خود را با آغوش باز استقبال می‌نمایند. آنها همواره جهت ایجاد محیط سالم بحث و یافتن راههای علی مبارزه علیه رژیم کوشیده‌اند. اما حمله مغرضانه به کاری که جهت نفی فعالیت آن انجام پذیرد حمله به جبهه گسترده‌ای است که از مبارزین ضد رژیم تشکیل شده و در متن این مبارزه دستاورد های بسیاری داشته است.

در مقابل این مبارزه "کاری" علیه استبداد دیگران چه کرده‌اند؟ گرایشهایی که پنهان و آشکار به "کاری" حمله می‌کنند، خود بر پایه عدم درک ضرورت ایجاد کامپاین دراز مدت دفاعی، مبارزه علیه رژیم را تا حد عطیات پراکنده و چپ روانه‌ها تنزل داده‌اند. آنها بر پایه نفی ضرورت درگیر کردن سازمانها و اتحادیه های کارگری فرانسه که دارای پایه توده ای هستند - تظاهرات آشکار و مخفی!! خود را در انزوای مطلق انجام می‌دهند (برعکس "کاری" که تکیه خود را بر توده های رنجبر و کارگران فرانسه نهاده، برخی از این گرایشها اتحادیه های کارگری فرانسه را قاضیست می‌خوانند.)

آری امروز دوبدیل در مقابل یکدیگر جهت ادامه مبارزه علیه رژیم شاه وجود دارند. یکی ایجاد بزرگترین جبهه ممکن جهت افشای دستگاه زور و ستم در ایران و استفاده از کلیه امکانات جهت این مبارزه و سازمان دادن کامپاین دراز مدت دفاعی و دیگری عملیات چپ روانه: هزارا چند گاه در سکوت و انزوا "فعالیتی" نشان دادن و باز پنهان شدن.

این دوبدیل در کلیه موارد، تفاوت ماهوی خود را با نمایش می‌گذارند. از مهمترین این موارد دفاع از مبارزین زندانی است. طرفداران آلترناتیو نخست (کاری) در همه حال از زندانیان سیاسی دفاع کرده و می‌کنند. حتی آنجا که یک زندانی تحت شکنجه های جسمی و روانی به اصطلاح تسلیم می‌شود و خلاف رای و تمایل خود نامه ای امضاء می‌کند، البته نیز حمله ما به جانب شکنجه گران است نه شکنجه شوندگان. در حالیکه مدافعین آلترناتیو دوم به زندانی شکنجه شده حمله می‌کنند، مثال مشخص بزرگم در تابستان ۱۳۵۴ نشریه مسائل انقلاب و سوسیالیزم (مانیفست شماره ویژه ایران) در سر سخن خود به دکتر غلامحسین ساعدی نویسنده بزرگ و سرشناس ایران حمله کرد. گردانندگان نشریه شنبه بودند که ساعدی "توبه نامه" امضاء کرده، بر پایه این "شنبیدن" به ساعدی فحاشی کردند و نوشتند "ساعدی خود را به حظیظ خواری و دزدیگری گشاده" گفتند. "ساعدی تسلیم طلب و خوار و مطرود است." در همین سر سخن به کمیته برای آزادی اندیشه و هنر در ایران (کیفی) حمله شده که چرا ساعدی دفاع کرده و می‌کند. چندی بعد کشف شد که مسئله "توبه نامه" نوشتن ساعدی حقیقت ندارد و محصول تبلیغ رژیم است. ساعدی همچنان به مقاومت و مبارزه خود علیه رژیم ادامه می‌دهد این اتفاق ساده بسادگی دوطرفه تفکر و دو عمل ماهیتا متفاوت

امروز رژیم دیکتاتوری نظامی - پلیسی شاه در مقابل موج عظیم مبارزه توده های تحت ستم قرار گرفته است. شرکت وسیع توده ها در مبارزات خیابانی، اعتصابات و تظاهرات، بشارت گشایش دوره جدیدی از بیکار توده ای علیه استبداد را می‌دهد. رژیم شاه درمانده و مستاصل متوسل به اسلحه همیشگی خود یعنی دستگاه تولید خفقان و فشار، نیروهای پلیس و ساواک شده است، حتی به ایجاد "کمیته زیرزمینی انتقام" (که عملاً چیزی جز زائده ای بر ساواک نیست) جهت ترور افراد مخالف خود دست زده است و یا جمعی از اوباش ساواکی را تحت عنوان "اولیای دانشجویان" یا "کارگران میهن پرست" به نبرد با مخالفان فرستاده است.

در این شرایط و بیشتر از همیشه، مهمترین وظیفه مبارزین ضد رژیم در خارج از ایران مسئله دفاع از مبارزه توده های رنجبر و تحت ستم و مبارزه علیه خفقان و دستگاه استبداد و افشای تزیینات اختناق توسط رژیم است. امروز لزوم ادای این وظیفه از همیشه بیشتر و آشکارتر است. محور مبارزه علیه رژیم مبارزه علیه خفقان است و هیچ عذر و بهانه ای نمی‌تواند عدم شرکت در این مبارزه را توجیه کند.

کمیته ضد اختناق در ایران "کاری" بر پایه چنین درکی از مبارزه ایجاد شده است و هدف اصلی آن طرح مسئله اختناق حاکم در ایران و افشای آن در افکار عمومی فرانسه، جلب همکاری شخصیتها، سازمانها، احزاب، اتحادیه های مترقی و مجموعه نیروهای مترقی و دمکراتیک فرانسه جهت تدارک مبارزه علیه رژیم شاه می‌باشد. در واقع از طریق بسیج کلیه نیروهای مترقی می‌توان و باید رژیم شاه را وادار به عقب نشینی نمود. تنها کسی که به قدرت مطلق این رژیم معتقد است نتیجه می‌گیرد که هرگز رژیم استبدادی عقب نشینی نخواهد کرد. نتیجه علی این نوع استدلال مشابه حاصل بحث کسانی است که به بهانه لزوم سرنگونی رژیم، مبارزه علیه خفقان را نفی می‌نمایند.

شعار سرنگونی رژیم به خودی خود هیچ مسئله ای را حل نخواهد کرد، گرایشهایی که چنین شعاری را ارائه می‌نمایند باید بتوانند بر مبنای شعار فوق مسئله مرکزی بسیج توده ها علیه رژیم را حل نمایند و آنها به این کار موفق نشوند. این شعار حتی مبنای وحدت مبارزاتی خارج از کشور نیز نمی‌تواند باشد، چرا که امروز تعداد بسیاری از گروه ها به این شعار باور دارند لیکن بر پایه این اعتقاد به هم نزدیک نشدند و حتی از هم بطور دائم فاصله بیشتری گرفته‌اند. علت واقعی این فاصله ادراک متفاوتی است که از ماهیت رژیم شاه در نتیجه نحوه سرنگونی آن و نیز در بدیل های گوناگونی است که بجای رژیم شاه ارائه می‌دهند. در واقع صحت یا سقم این بدیل ها صرفاً در تجربه مبارزه طبقاتی اثبات خواهد شد. البته بحث دمکراتیک میان این گرایشها بر سر این مساله ضروری است و باید به آن در محیطی بدور از تشنج دامن زد.

به گمان ما مبارزه جهت حقوق دمکراتیک می‌تواند وسیع ترین نیروها را درگیر مبارزه علی روزه با رژیم نماید چرا که خفقان امروز سدی است در راه انکشاف مبارزه طبقاتی و بسیج و سازمان یافتن توده ها. وحدت بر سر شعارهایی چون آزادی زندانیان سیاسی، مبارزه برای حقوق دمکراتیک و حقوق صنفی - سیاسی طبقه کارگر وحدتی در عمل میان افراد و گرایشهای گوناگون سیاسی است هر چه هم جهان بینی آنها متفاوت و در نتیجه معنای سرنگونی رژیم نزد آنها گوناگون باشد. مجموعه گرایشها معتقد به ضرورت ایجاد بزرگترین نیروی

نشان می‌دهد در یکسوی کلیه مبارزین ضد استبداد ایستاده اند که دفاع از نویسنده در بند و زنجیر را وظیفه خود می‌دانند و در جانب دیگر کسانی که در حرف می‌گفتند به طور مشروط از زندانیان دفاع می‌کنیم و در عمل نه فقط دفاعی در کار نبود بلکه به زندانیان فحاشی هم می‌کردند. این گروه دوم صرفاً قریب تبلیغات رژیم را در مورد "توبه نامه ساعدی" نخوردند آنها قریب درک غلط خود را از مبارزه دمکراتیک خوردند و غم‌انگیز است که هنوز هم از این اتفاق و جریانهای مشابه آن درس نگرفته‌اند و در فهم آنان هیچ تغییری داده نشده است. عدم دفاع آنان از حق کانون نویسنده - گان مثال دیگری است. متأسفانه از این مثالها بسیار است.

عدم دفاع از مبارزین، عدم مبارزه ضد خفقان یعنی بی‌عقلی ناپ و باید این بی‌عقلی را بشکلی توجیه کرده، ناگزیر در قدم اول باید کسانی را که مبارزه علیه استبداد را به پیش می‌برند "افشاء" نمود. ریشه حملات اخیر به "کاری" در بی‌عقلی حمله‌کنندگان است. کاری مبارزه خود را به پیش می‌برد. بگذارید دو نمونه از فعالیت‌های آن را در مقابل حمله‌کنندگان بگذاریم:

اول در فرانسه و در مدرسه مخصوص معماری پاریس که زمانی فرج پهلوی دانشجوی آن بوده است. "کاری" مطلع شد که روسای مدرسه از این "دانشجوی سابق" جهت بازدید رسمی دعوت بعمل آورده‌اند. به یاری افراد و نیروهای مترقی که در مدرسه فعالیت داشته‌اند، کاری مانع از برگزاری این مراسم شد و راه را بر وسائل ارتباط جمعی فرانسه سد نمود که به هدف بزرگ کردن چهره منحوس رژیم می‌خواستند خبر این بازدید رسمی را با آب و تاب پخش کنند. "کاری" جهت انجام این فعالیت حاضر بود با کلیه نیروهای اپوزیسیون ایران در پاریس همکاری نماید. آیا این عمل راست روی است؟ بهتر است آن گروه هائیکه کاری را متهم به راست روی می‌کنند و خود در برگزاری این آکسیون با آن همکاری نکردند روشن نمایند که معنای راست روی از نظر آنها چیست؟ مثال دیگر در مورد یک فعالیت مشخص از "کاری" در انگلستان است. قرار بود دانشگاه آکسفورد کتابخانه‌ای را بعنوان اشرف پهلوی نام گذاری نماید. اشرف بخاطر این ساله چند میلیون تومان بسمه واد هام کالج این دانشگاه پول پرداخته بود. دانشجویان و نیروهای مترقی که در دانشگاه فعالیت دارند در آکسیون‌های متعددی که "کاری" سازمان داده شرکت نموده‌اند. خواست آنها قطع هرگونه رابطه میان دانشگاه آکسفورد با اشرف و رژیم است. آنها خواستار تغییر نام کتابخانه به صمد بهرنگی نویسنده انقلابی آذربایجان هستند. این مبارزه همچنان ادامه دارد. در تظاهرات آکسفورد سازمان احیاء مجبور به شرکت شد. این همان سازمانی است که یکی از شرائط همکاری خود را با "کمیته از زندان تا تبعید" عدم حضور کاری قرار داده است.

سازمان احیاء در حالی این شرائط را قائل شده که خود با کاری اعلامیه مشترکی امضا نموده. این اعلامیه بمناسبت برگزاری مسابقات فوتبال میان ایران و فرانسه، در اعتراض به اختناق حاکم در ایران نوشته و امضا شده است. "کاری" همواره اعلام داشته که جهت افشای دستگاه ترور و استبداد در ایران آماده به همکاری با هر نیروی اپوزیسیون ایران است. اما سازمان احیاء چطور این مساله را توضیح می‌دهد که از یکسوی "کاری" اعلامیه مشترک امضا می‌کند و از سوی دیگر شرط همکاری خود با دیگران را اخراج کاری قرار می‌دهد. این سوالی است که برای بسیاری از اعضای این سازمان دانشجویی مطرح شده است.

درس‌گیری از یک شکست

تشکیل کمیته از زندان تا تبعید توسط سعید سلطانپور، حمزه فراهی، محمد میرزاد، مهرداد پاکزاد، می‌توانست بسمه گسترش مبارزه ضد خفقان و استبداد یاری بسیار برساند؛ چراکه

این چهار نفر همگی از زندانیان سیاسی محسوب می‌شدند و اینک می‌خواستند خارج از ایران به مبارزه خویش از طریق ایجاد این کمیته ادامه دهند. وجود این زندانیان سابق امکان افشای هر چه بیشتر اختناق حاکم در ایران را نزد افکار عمومی بین المللی ایجاد می‌کرد و اعتبار آنها در میان گرایشهای مختلف اپوزیسیون امکان گرد هم آیی و مبارزه عملی مشترک را بیشتر می‌کرد. متأسفانه آنچه در پاریس رخ داد چنین نتیجه مطلوبی نداد. میثینگی به زبان فارسی به ابتکار این کمیته در تاریخ ۲۷ مه برگزار گردید و بجای اینکه صرف افشای استبداد حاکم در ایران و راهیای مبارزه مشترک اصولی علیه رژیم ترور و اختناق گردد وقف تبلیغ مثنی سیاسی یک سازمان معین سیاسی اپوزیسیون شد.

واضح است که سلطانپور و دیگران می‌توانند نظر سیاسی خود را بهر شکل که مایلند تبلیغ نمایند اما از آنجا که فراخوان میثینگی افشای رژیم ترور و خفقان را وعده می‌داد و شرح زندانها و مصائب همراه آنها و شرح مبارزه توده‌ها، تبلیغ مواضع سیاسی یک گروه سیاسی عملی است خطا. در دعوت به همکاری که از کلیه سازمانهای مترقی شده بود مسئله اصلی را افشا رژیم معرفی نموده بودند و درخواست پاسخ دمکراتیک داشتند. به امید افشای رژیم و راهیایی مبارزه اصولی علیه آن بود که بیش از پانصد ایرانی در جلسه شرکت نمودند. اینان نه جهت شنیدن مواضع سیاسی یک گروه خاص آنجا آمده بودند و نه بخاطر شنیدن بحث بی‌حاصل میان نیروهای اپوزیسیون در محیطی پر از تشنج و داد و فریاد؛ بحثی که گردانندگان کمیته از زندان تا تبعید مسئول ایجاد آن بودند و جهت پیشبرد مبارزه اساسی کوچکترین کارایی نداشت.

محیط تشنج آنجا بوجود آمد که سلطانپور بر پایه مواضع گروه سیاسی مورد قبول خویش به بسیاری از نیروهای اپوزیسیون تاخت و بدانها ناسزا گفت. در این میان کمیته‌های "کیفی" و "کاری" نیز از ناسزا بی‌نصیب نماندند. اما اتفاقی که دو روز بعد در میثینگی که بزبان فرانسه برگزار شده بود رخ داد به مراتب اسف‌انگیزتر و دلخراش‌تر بود. در این میثینگی و مصاحبه مطبوعاتی برخلاف معمول تعداد شرکت‌کنندگان به مراتب از میثینگی فارسی کمتر بود. اینجا نیز کمیته بجای افشای رژیم و زندانها و شکنجه‌گاهها، به بیان و تبلیغ مواضع سیاسی گروه مورد نظر خویش پرداخت. دقیقاً بحثی در گرفت که جلسه را بحرانی کرد و باعث شد چند خبرنگار معذود فرانسوی جلسه را ترک نمایند و هیچ یک از دو میثینگی در مطبوعات فرانسه انعکاسی نداشت. با توجه به این حقیقت که رشد مبارزه دمکراتیک در ایران، محافل مترقی فرانسه و افکار عمومی را نسبت به اخبار ایران سخت علاقمند ساخته بود فرصت خوبی بدست آمده بود تا رژیم افشا گردد و مبارزه توده‌های رنجبر تبلیغ شود. متأسفانه این فرصت مغتنم از کف رفت و مسئول اصلی آن کمیته از زندان تا تبعید است.

مهمترین دلیل اشتباه این کمیته این است که به دام اختلاف گروه‌های سیاسی خارج از کشور با هم افتاد. وظیفه اساسی خود یعنی مبارزه با استبداد و خفقان را کنار گذاشت و در مرکز بحثهای بی‌حاصل "سیاسی" قرار گرفت. این مسئله در روش استننا قائل شدن جهت همکاری با دیگران خود را نشان داد. در قدم نخست صرفاً یک گرایش را حذف کرد و بعد انحراف، سیر منطقی خود را طی کرد، کار به حذف و موضعگیری علیه گرایشهای دیگر کشید و دست آخر کمیته خود منزوی و تنها ماند و اکثر گرایش‌ها علیه آن موضع گرفتند.

به گمان ما هر گرایشی که اعلام کند حاضریه شرکت در عمل مشخص مبارزاتی است می‌تواند و باید وارد مبارزه گردد. با تداوم عمل و مبارزه گرایش‌های "نزدود"، "سرسپرده"، "رویزبو-نیست" و... پیکار را ادامه نخواهند داد. برای انقلابیون این بهترین طریق افشای چنان گرایش‌هایی به حساب می‌آیند. مبارزه علیه اختناق از مبارزه علیه مدافعین جهانی رژیم شاه جدا نیست.

برخی از این مدافعین خود را سوسیالیست می‌خوانند، اما به رژیم شاه اسلحه می‌فروشند، سیاست‌آورا در خلیج مستقل وطنی نام می‌نهند، آورا ضد امپریالیست خطاب می‌کنند و به او و فـرج دکتراى اختارى می‌دهند...

در ادامه مبارزه جائیکه مسئله موضع‌گیری علیه این مدافعین پیش می‌آید، برخی از گرایش‌های اپوزیسیون مبارزه را ادامه نخواهند داد، مبارزین واقعی تا حد و مرزی که این گرایش‌ها همراهشان حاضر به مبارزه اند با آنها در فعالیت عملی شرکت می‌نمایند، آنجا که این گرایش‌ها می‌ایستند مبارزین به نبرد ادامه می‌دهند و بی‌امان به افشای متزلزلین و سرسپرده‌ها می‌پردازند. از این رو "کاری" اعلام کرده که حاضر به فعالیت مشترک در امر مبارزه علیه خفقان در ایران با نیروی که آمادگی از خود نشان بدهد هست. پیش شرط کاری جهت مبارزه مشترک این نیست که نشان بدهید متزلزل نیستید و قاطعیت دارید و... هر جا که نیروی از میدان مبارزه به هر دلیل گریخت بهترین موقعیت در افشای او بدست آمده است.

سازمان‌هایی چون احیاء جهت همکاری با کمیته از زندان تا تبعید پیش شرط عدم شرکت "کاری" را قائل شده اند. ما کلیه دلایل آنها را برارائه این پیش شرط مظرود می‌دانیم. ما معتقدیم که خود آنها رفقای نیمه راه هستند به دلیل عدم موضع قاطع علیه سیاست نزدیکی چین با رژیم شاه نشان داده اند که در مبارزه علیه رژیم شاه تا به آخر همراه ما نخواهند آمد، اما این همه دلیل نمی‌شود که ما جهت همکاری با کمیته از زندان تا تبعید پیش شرط عدم شرکت آنها را قائل شویم.

شکست دو میتینگ کمیته از زندان تا تبعید مورد تأسف شدید ماست. اما از هر شکستی می‌توان و باید درس گرفت. از سلسله‌ای از اشتباهات کمیته و دلایل عدم آن بحث کردیم. این بحث در خدمت گسترش جبهه کارزار ضد اختناق ارائه شده است.

دقیقاً شکست فعالیت کمیته از زندان تا تبعید به دست مخالفین گسترش این جبهه مبارزاتی بهانه داده است تا به تبلیغ مواضع سازشکارانه خود بپردازند. ببینید ادیسی این زائده حزب توده چه نتیجه‌ای از شکست فعالیت این کمیته گرفته است. نشریه ادیسی پاریس (۱۰ ژوئن ۷۸) به روش سلطانبود پگراعضا کمیته انتقاد می‌کند و حملاتی را که به حزب توده شده "پاسخ" داده و توضیح می‌دهد که چرا علیرغم شناخت از سلطانبود و دیگران به عنوان گمانیکه "در رگهایشان خون ضد دیکتاتوری جریان دارد" به نوبه خود در برگزاری میتینگ آنها مطلقاً یاری نکرده است. جالب اینجاست که حتی قبول دارد در مواردی این میتینگ "افشا-گرانه و کوبنده" مهم بوده است. در نشریه چنین آمده "موضع ما در مورد کمیته از زندان تا تبعید طبعاً نمی‌توانست قبیض از آگاهی به موضعگیری این کمیته اعلام گردد".

سخنر است. ادیسی صرفاً پس از آگاهی به "موضعگیری" کمیته-ای که خود اعلام کرده ضد دیکتاتوری است، درباره آن موضع می‌گیرد. یعنی او قبل از آگاهی به اینکه يك کمیته ضد دیکتاتوری چه موضعی راجع به خود او یا حزب توده دارد فعالیتی جهت پیشبرد مبارزات این کمیته نخواهد کرد.

اگر این کمیته در جریان برگزاری فعالیت عملی خود اشتباه کرده ادیسی با خوشحالی از صحت عمل خود داد سخن می‌دهد، اما اگر فعالیت کمیته موفقیت آمیز بود و میتینگ ها و جلسات افشاگرانه-ای در مورد اختناق حاکم بر ایران را سازمان داد، آنگاه ادیسی چگونه عدم فعالیت و سکوت خود را توجیه خواهد نمود؟

آری شکست میتینگ کمیته از زندان تا تبعید به ادیسی فرصت داد تا به تبلیغ منطق و عمل فرصت طلبانه خویش بپردازد که از هیچ فعالیت ضد اختناق "طبعاً" پشتیبانی نمی‌کند؛ چرا که همین یکی دو هفته پیش شاه و فرح در بلغارستان "مختار" به دریافت دکتراى فلسفه از رهبران حزب برادر دیسی و حزب توده شده اند؛

چرا حزب توده و ادیسی به تحقیق مواضع "آن بخش از هیئت حاکمه و سرمایه داران وطن پرست" که آنها را در جبهه ضد دیکتاتوری خود کنار رنجبران ایران قرار داده اند، نمی‌پردازد و پیش از هر تحقیقی تسلیم مواضع آنها شده اند، اما در برگزاری موفقیت آمیز يك فعالیت ضد اختناق شرکت نمی‌کنند و صرفاً زمانیکه بدلیل خطای این مبارزین فعالیت به شکست میانجامد به تبلیغ مهملات خویش می‌پردازد؟ همیشه فرصت طلبان چنین می‌کنند. پس از شکست يك فعالیت مبارزاتی تحت لوای مبارزه خواهی به تبلیغ مواضع تسلیم طلبانه خویش پرداخته اند. شکست میتینگ کمیته از زندان تا تبعید تجربه تازه‌ای بود بر اثبات این نکته که همواره حزب توده از ناکامی و بی‌برنامگی مبارزین سود برده است و مهم‌تر از همه درسی بود بر ضرورت ایجاد جبهه واحد عملی و مبارزاتی علیه اختناق حاکم بر ایران.

بهر حال ما چون هر مبارز آگاه دفاع خود را از کمیته از زندان تا تبعید موکول به تحلیل و شناخت مواضع این کمیته نکردیم. در مهلت کوتاهی که داشتیم وظیفه خود دانستیم که در برگزاری میتینگ ضد رژیم این کمیته با دیگر نیروهای آماده به فعالیت همکاری نمائیم. چون برخی از آنها، این همکاری را بحضور یا غیبت این یا آن گرایش، موکول نکردیم و به سهم و توان خویش جهت برگزاری يك جلسه ضد رژیمی کوشیدیم.

میتینگ کمیته از زندان تا تبعید بر خلاف بیان صریح فراخوان آن جلسه‌ای در دفاع از مبارزات مردم و افشای رژیم تروریست شاه نبود. خطاهای متعدد این کمیته اجتماع عظیمی از ایرانیانی را که می‌توانست بهترین بیان مبارزه علیه اختناق در ایران و راه یابی پیشبرد این مبارزه باشد به شکست کشاند. اما این همه نباید این نتیجه فرصت طلبانه را ایجاد نماید که جهت گسترش دادن به فعالیت مبارزین دیگر، در آینده باید منتظر "اعلام موضع" آنها یا پیروزی و شکست فعالیت آنها شد.

بر پایه مخالفت کامل با چنان نتیجه‌ای و جهت پیشبرد مبارزه ضد رژیمی، ما در تاریخ بیستم مه در جلسه‌ای عام با دیگر نیروها و افراد شرکت کردیم، هدف این جلسه تقسیم کار جهت پیشبرد و گسترش میتینگ کمیته از زندان تا تبعید بود. این جلسه دموکراتیک و تقسیم کاری که سازمان داد و فعالیتی که هفته بعد از آن انجام شد، نمونه یکی از بهترین فعالیت‌های گروهی و مشترک در پاریس محسوب می‌شود.

انجمن دانشجویان ایرانی در پاریس نیز در این جلسه عام شرکت داشت. این انجمن در مورد همکاری با دیگر نیروها و گرایش‌ها دارای موضع اصولی بود و همراه ما و دیگران با فردی تفرقه انداز که در جلسه شرکت داشت مبارزه کرده بود. ولی متأسفانه در ترائکی که پس از شکست فعالیت‌های کمیته از زندان تا تبعید نشر داده، علیرغم اینکه مدعی است "دارای دید گروه گرایانه نیست" سعی نموده تا جلسه عام شنبه را بخود نسبت دهد. آیا این عمل با آن موضع اصولی در تضاد نیست؟

در حاشیه این بحث به يك "حمله" که به "کاری" شده است اشاره کنیم؛ "اعلام موضع" که در نسخ معدود (؟) توسط فردی بنام خ. ش نوشته و پخش شده است. او پس از نگارش این "اعلام موضع" تنها يك حرف برای گفتن دارد. آن هم سخن دن کیشوت در ستر مرگ است: "نمیدانم اقبال بدی داشتیم یا عقل کمی، بهر حال زندگی به من ناروزد".

برای آزادی تمام زندانیان سیاسی متحداً مبارزه کنیم. پیش بسوی ایجاد وسیعترین جبهه واحد مبارزاتی علیه رژیم ترور و اختناق در ایران.

عه‌ای از طرفداران کمیته ضد اختناق در ایران (کاری)

ژوئن ۱۹۷۸

شبخوانی

اینک

دم گرگ و میش !

مارا

بیدار کن ای صدای شبگیر *

جان در رگ صبح می دوانی

خواب از تن باغ مرده برگیر *

— در خلوت بی دوام شب بود

کاین بانگ شنیدنی زمن خاست —

با اسب تکاور صدایش

باد از پس کوچه های شب رفت *

غمخانه ی عاشقان فروریخت

فریاد

ز حلقشان چو آتش

دستی شد و سوی دشنه برخاست *

گلپانگ و سماع عاشقان را

هنگام طلوع می شنیدیم *

همپای بلور جاری رود

از بستر خواب می رمیدیم

در جنگل سرخ صبح

— گفتی —

بر پیکر خیس خاک،

باران

روئیدن لاله در چمن هاست *

در بستر مردگان هرروز

نقش اگوست

یا صدائی

نقش نفس بهار امروز

خورشید،

به کوچه های فرداست *